



This text may appear in English. The full text may appear in Arabic or Urdu. The full text may appear in Urdu or Arabic.

قال الصادق عليه السلام:

«لَوْ أَدْرَكْتُه لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي.»

«اگر من محضر فرزندم را ادراک کنم در طول

زندگی ام کمکش می‌کنم و خدمتش می‌کنم!»

الغیبة، نعمانی، ص ۲۴۵

مجلس اوّل : تحقّق بخشی امام زمان به
حقیقت «الله أكبر»

نیمه شعبان سال ۱۴۰۹ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا وَ

طَيْبِ نَفُوسِنَا

أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدَ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ

الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ الْمَكْرَمِينَ،

لَاسِيَمًا قُطْبِ رَحَى الْوُجُودِ، مَرْكَزِ دَائِرَةِ الشُّهُودِ،

الْمُحَاذَى لِلْمِرَاةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ، الْمَتَحَقِّقِ بِالْأَسْرَارِ

الْمُرْتَضَوِيَّةِ، سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا الْحُجَّةِ ابْنِ الْحَسَنِ

الْعَسْكَرِيِّ

أَرْوَاحُنَا وَأَرْوَاحُ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ لِتُرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِدَاءِ،

وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَمُخَالَفِيهِمْ وَمُبْغِضِيهِمْ وَ

جَا حِدِي حُقُوقِهِمْ وَفَضَائِلِهِمْ وَمَنَاقِبِهِمْ مِنَ الْآنَ إِلَى

قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قال الله تعالى في كتابه:

﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ

مُؤْمِنِينَ﴾^۱.

اشتراک جمیع انبیا در اتصال به عالم غیب

تمام انبیا و رسل گذشته در این مسئله مشترک‌اند که مطالبی را که برای مردم به صورت قوانین و احکام بیان می‌کنند از طرف خود نیست، بلکه از جانب پروردگار است؛ یعنی نفس آنها دخالتی در تقنین قوانین ندارد، بلکه از مقام غیب استفاده می‌کنند و به مردم ابلاغ می‌کنند. پروردگار متعال در آیه شریفه می‌فرماید که بین هیچ پیغمبری از این نقطه نظر فرقی نیست:

﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِن رَّبِّهِمْ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^۲.

«بگویید: ما ایمان داریم و اعتقاد داریم و قبول داریم آنچه را که بر ما نازل شده است و آنچه را که بر انبیا و رسل سلف نازل شده است و آنچه را که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و هر چه که بر نبیین و پیامبران گذشته فرستاده شده است؛ همه اینها معتقد ماست. از این نقطه نظر هیچ فرقی بین هیچ‌کدام از انبیا و رسل نیست و هیچ‌گونه میزی بین آنها وجود ندارد، و ما به این مسئله ایمان داریم.»

کلامی که انبیا می‌گویند، از حیطة بشر خارج

^۱. سوره هود (۱۱) آیه ۸۶.

ترجمه: «بَقِيَّةُ اللَّهِ* (وجود باقیه خداوند متعال) برای شما بهتر است اگر مؤمن بوده باشید!»*

*. امام شناسی، ج ۳، ص ۲۰، تعلیقه: «بَقِيَّةُ اللَّهِ و بقیه خدا یعنی آن کسی که تمام اَسْمَاء و صفات الهیه‌ای که تا به حال ظهور خارجی پیدا ننموده‌اند در او ظهور پیدا بنماید و باقی مانده و تمام‌کننده ظهورات انبیاء و امامان باشد و اراده حتمیه پروردگار به بقاء او تعلق گرفته باشد.» (محقق)

^۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۳۶.

است. آنها با غیب سر و کار دارند و مطالب را از غیب برای مردم می‌گویند، پس با مُدرکات ظاهر و با حواس ظاهر استنتاج نتیجه نمی‌کنند و مطلبی را بر اساس قیاس و براهین ظاهری برای مردم بیان نمی‌کنند. این ارتباط با غیب برای همه آنها موجود است و از این نقطه نظر، امکان خطا و اشتباه در آنها راه ندارد.

تمایز انبیا از حیث سعه معرفتی

اما خود آنها از نقطه نظر سعه معرفت به پروردگار آیا مساوی هستند یا با هم اختلاف دارند؟ خود آنها از نقطه نظر ادراک مقامات توحید آیا در یک درجه قرار دارند یا اینکه بین آنها تفاوت است؟ در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ

وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ؛^۱

«این پیامبران از نقطه نظر فضل و از نقطه نظر رتبه و مقام یکسان نیستند و در یک مرتبه قرار ندارند، بلکه ادراک آنها از معارف الهیه و مقامات توحید متفاوت است؛ ما به بعضی از اینها درجاتی عنایت می‌کنیم که به بعضی نداده‌ایم، و به بعضی مقامی می‌دهیم که دیگری واجد نیست. آنها از این نقطه نظر در یک مرتبه نیستند.»

در روایتی از امام صادق علیه السلام در کافی،

مرحوم شیخ کلینی می‌فرماید که آن حضرت

فرمودند:

انبیا بر چهار دسته تقسیم می‌شوند:
دسته اول آنهایی هستند که الهامات پروردگار بر نفس آنها نازل می‌شود و از این حد تجاوز نمی‌کنند و حق حکم به دیگری را ندارند و مبعوث به کسی هم نمی‌شوند.
دسته دوم انبیائی هستند که الهامات پروردگار در خواب یا در عالم مکاشفه و به صور برزخیه و مثالیّه و به صور فیوضات بر نفس آنها نازل می‌شود و صدای ملائکه را هم می‌شنوند، ولی خود آنها را در ظاهر نمی‌بینند. اینها هم حق تحکیم و حق حکمرانی و تقنین قوانین به غیر از خود را ندارند. برای خودشان نبی هستند؛ مانند حضرت لوط که حضرت ابراهیم، پیامبر و امام بر حضرت لوط بود، ولی خود حضرت لوط مبعوث نگشته بود.
دسته سوم انبیائی هستند که الهامات در نفس آنهاست و وحی به آنها می‌شود و صدای ملائکه را هم می‌شنوند.

همان‌طور که از امیرالمؤمنین علیه السلام در

خبری در نهج البلاغه داریم که خود آن

^۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۳. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۱۰:

«این پیامبران و فرستادگان را ما بعضی را بر بعض دیگر برتری داده‌ایم، بعضی از آنان کسی بود که خدا با او سخن می‌گفت و برخی را به درجاتی ترفیع مقام داد. ما به عیسی بن مریم بیانات و شواهد بر پیامبری اعطاء نمودیم و او را به روح القدس مؤید ساختیم.»

حضرت می فرمایند: «در وقتی که پیغمبر در کوه حرا مشغول به عبادت بود و در آنجا سکونت گزیده بود، هنگامی که من به کوه حرا می رفتم حضرت پیغمبر به من می فرمودند: "یا علی، تو می شنوی آنچه من می شنوم!" من به پیغمبر عرضه می داشتم: یا رسول الله، صداهایی را می شنوم و چیزهایی را می بینم. حضرت فرمود: «تو می شنوی آنچه من می شنوم و می بینی آنچه من می بینم إلا اینکه تو نبی و فرستاده نیستی!»^۱

حضرت امام صادق در اینجا می فرمایند:

این دسته از انبیا صدای ملائکه را می شنوند و راز و نیاز آنها را با گوش دل احساس می کنند و خود آنها را هم می بینند. این دسته از انبیا آنهایی هستند که مبعوث به رسالت بر خلق اند، چه عده کم و چه عده بسیار، یعنی چه حیطة رسالت آنها افراد کمی باشد یا افراد بسیاری باشد؛ مانند حضرت یونس که در آیه شریفه می فرماید: ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾^۲ «ما یونس را برای صد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم» که منظور ۳۰ هزار نفر بیشتر است، یعنی برای ۱۳۰ هزار نفر ولی بر خود این انبیا هم امامی هست؛ یعنی در حیطة احاطه و در تحت سیطره و تسلط و ولایت امامی قرار دارند. دسته چهارم آن انبیا و رُسُلی هستند که هم واجد وحی و الهامات نفسانی هستند و هم صدای ملائکه را می شنوند و خود آنها را مشاهده می کنند. اینها همان اولوالعزم هستند که بر انبیاء دیگر امام اند؛ همان طور که در قضیه حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام پروردگار بعد از اینکه او را به مقام رسالت برگزید، فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۳.

مراتب عصمت انبیا

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۰۰ و ۳۰۱.
۲. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۷.
۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۲۷: «حال، من تو را بر مردم امام قرار دادم.»
۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

بنابراین مقام امامت پس از مقام رسالت و فوق مقام رسالت است. اما آنچه مطمح نظر است و مطرح است این است که شرط تبلیغ انبیا برای رسالت، عدم خطا و عصمت در سه مسئله است:

مسئله اول در تلقی وحی است؛ یعنی آنها در هنگام تلقی وحی و گرفتن وحی نباید دچار اشتباه و خطا بشوند، وإلا مسئله را اشتبهاً به مردم بیان می‌کنند.

مسئله دوم در نگهداری و حفظ وحی است. حفظ و نگهداری به این معناست که اگر یک وحی یا حکمی به نبی یا رسولی نازل شد، پس از مرور زمان و گذشت زمان در نفس او تبدیل و تغییر به حکم دیگری نکند؛ مثلاً اگر صدسال هم از این حکم و از این وحی بگذرد باز مسئله به همان نحوی باشد که در ابتدای امر بر آن حضرت نازل شده بود. این را عدم خطا و عصمت در نگهداری و حفظ وحی می‌گوییم.

مسئله سوم عدم اشتباه و عصمت در مقام بیان و ابلاغ وحی به مردم است؛ یعنی در هنگامی که پیغمبری می‌خواهد وحی و کلام پروردگار یا حکمی

را به مردم ابلاغ کند نباید دچار اشتباه بشود یا جای
کلمه‌ای را عوض کند یا مسئله‌ای را به جای دیگری
بنشانند که کاملاً مسئله تغییر پیدا کند.

پس آنچه برای رسالت انبیا و رسل لازم است
عصمت آنها در سه مرحله است: اول مرحله تلقی،
دوم مرحله حفظ، و سوم مرحله ابلاغ.^۱

اما اینکه آیا خود آنها در مقامات علوی و در
غیر از عالم ناسوت و در عوالم دیگر نفسانی دچار
اشتباه و خطا نمی‌شوند، محلّ تأمل است. آنچه برای
یک نبی لازم است این است که فقط احکام الهی را
که به مردم بیان می‌کند و ابداً نباید دچار اشتباه و
تردید باشد؛ چون اگر دچار اشتباه بشود با بقیه چه
فرقی می‌کند؟! ولی دیگر این طور نیست که حالات
آنها در مقامات دیگر کاملاً حالات عصمت باشد و
آنچه واقعیت است عیناً در نفس آنها تجلی کند؛ بلکه
آنها دارای مراتب مختلفی هستند.

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۹ - ۱۲؛ اسرار
ملکوت، ج ۲، ص ۲۵۹.

در آیه شریفه درباره قضیه حضرت داود داریم:

﴿وَهَلْ أُنْتَلِكُ نَبُؤُا الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ﴾^۱ «آیا خبر آنهایی که پیش حضرت داود آمدند، به تو رسیده است که چه کسانی بودند؟ وقتی آن دو نفر پیش حضرت داود آمدند، از محراب بالا آمدند.»

خدا در اینجا امتحانی برای حضرت داود پیش

آورد و خواست به حضرت داود بگوید که مسئله این طور هم که تو خیال می کنی نیست و از اینها بالاتر است. قضیه از این قرار بود که حضرت داود داشت در آن محراب عبادت نماز می خواند و عبادت می کرد، بعد از آن دیوار مقابل، بالا آمدند و پیش حضرت داود آمدند.

﴿فَفَزِعَ مِنْهُمْ﴾؛ «و از آنها می ترسد.»

﴿قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَعْیَ بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ﴾^۲ «گفتند: نترس! ما دو نفر هستیم

(یا دو دسته و دو گروه هستیم) که بعضی از ما بر دیگری ظلم و ستم کرده است.» حضرت داود گفت: قضیه چیست؟ یکی از آنها خودش را به مظلومیت زد و گفت: ﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَجِدَّةٌ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ﴾^۳ «این برادر من ۹۹ تا گوسفند دارد و من هم یکی بیشتر ندارم. این برادر

من به من می گوید: این یکی را هم به من بده تا ۱۰۰ تا بشود و دست تو هیچ چیزی نباشد!»

عجب برادر ظالمی بود! ۹۹ تا داشت و

نمی توانست ببیند که یکی هم دست این برادرش

باشد و می خواست از او بگیرد! حالا حضرت داود

می خواهد در اینجا حکم کند. ببینید چطور حکم

می کند:

﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَى نَعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِي

۱. سوره ص (۳۸) آیه ۲۱.

۲. سوره ص (۳۸) آیه ۲۲.

۳. سوره ص (۳۸) آیه ۲۳.

بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ»^۱ «می‌گوید:

اشتباه کرده است و نمی‌بایست از تو بگیرد! بسیاری از شرکاء در موقع شرکت به همدیگر ظلم می‌کنند و می‌خواهند مال بقیه را هم بالا بکشند!»

در اینجا این که ۹۹ تا دارد مستکبر است و

نمی‌تواند ببیند که یکی هم دست دیگری است! در

اینجا این خیلی اشتباه کرده است! حضرت داود این

حکم را کرد، بعد یک مرتبه قضیه برایش روشن شد:

از کجا؟! شاید این یکی که الآن دست این برادر است

این هم برای آن یکی برادر باشد! تو از کجا می‌گویی

که این یکی برای توست و او اشتباه می‌کند و در این

مسئله به تو ظلم می‌کند؟ آخر نه دلیلی آوردند و نه

بیینه‌ای آوردند و نه مسئله‌ای اقامه کردند؛ هیچ!

صرف ادعا بود! این ۹۹ تا دارد و این یکی دارد. یعنی

کثرت مال موجب شد که حضرت داود حکم به جور

کند. مگر کثرت مال گناه است؟ اگر مال بسیاری از

طریق حلال برای شخصی پیدا بشود یا از راه حلال

به دست بیاورد و وجوهات شرعیه‌اش را پردازد و

در جای خودش خرج کند، حتی اگر یک میلیون

کرور هم داشته باشد کسی نمی‌تواند جلوی او را

بگیرد! چون صرف کثرت موجب نمی‌شود که ما

۱. سوره ص (۳۸) آیه ۲۴.

حکم به ظلم و تعدی کنیم.

﴿وَوَظَّنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾^۱ «حضرت داود یکمرتبه متوجه شد که ما امتحانش کردیم و در اینجا فوراً مسئله برایش روشن شد. پس فوراً استغفار کرد و به سجده افتاد.»

حالا صحبت در این است که حضرت داود در

آن زمانی که حکم کرد، آیا به رسالت رسیده بود یا

نه؟ مُسَلِّم است که به رسالت رسیده بود؛ چون در

آیات شریفه داریم که ما به داود حکم دادیم و از

علوم قضا و قدر خودمان به او عنایت کردیم و

حضرت داود به مقتضای واقع حکم می کرد. پس در

اینجا مسئله چیست؟ اگر بگوییم که در اینجا آن

حضرت اشتباه کرده است، این با رسالت او منافات

دارد. وانگهی اینکه در اینجا داریم:

^۱. سوره ص (۳۸) آیه ۲۴.

﴿إِذِ تَسَوَّرُوا آلَ مِخْرَابٍ﴾؛ «از محراب بالا

آمدند!» مگر دو نفر که بخواهند پیش قاضی بیایند، از دیوار خانه‌اش بالا می‌روند؟! آنها در می‌زنند و می‌آیند. پس مسئله، مسئله‌ی ظاهری نبوده است، بلکه مسئله‌ی باطنی بوده است و در عالم مکاشفه برای آن حضرت این چنین کشف شده است. اما اگر دو نفر پیش همین حضرت داود بیایند و او را حکم قرار بدهند و آن حضرت بخواهد حکم کند، امکان ندارد که آن حضرت در قضاوت دچار اشتباه بشود!

تفاوت انبیا در میزان ادراک کلمه توحیدی

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

مسئله عصمت، در عالم ظاهر و در بیان حقایق و رساندن احکام الهی و قوانین به خلق است که نباید پیغمبر دچار اشتباه بشود؛ اما اینکه داریم: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ»^۱ یعنی در آن مقامات علوی امکان دارد مسئله‌ای که اصلاً در نظر عادی گناه جلوه نمی‌کند و حتی در عوالم بالا هم معصیت

^۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۸، تعلیقه ۳:

«عبارت "حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ" مضمون روایتی نیست، گرچه حکمی است صحیح و مطلبی است واقعی و حقیقی.»

شمرده نمی‌شود، ولی این مسئله بالنسبه به عالم مافوق، ذنبی باشد که لا یُغْفَرُ است و نباید از یک چنین شخصی این ذنب سر بزند.

انبیا از این نقطه نظر تفاوت دارند و سعه و ادراک آنها نسبت به اوصاف توحیدیّه پروردگار و معارف الهیه مختلف است؛ گرچه همه آنها در این جهت شریک‌اند که تمام خلق را **من البدو إلى الختم** به توحید و بیرون آمدن از شرک دعوت می‌کنند، و بین آنها در این قضیه فرقی نمی‌کنند.

(لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ)؛^۱ «(ای پیغمبر، ای مخاطب ما، ای مردم!) در صورت شرک، عمل حبط می‌شود.»

آنچه با راه توحید نمی‌سازد و با تدین و عبودیت وفق نمی‌دهد شرک است. لذا داریم: ﴿پروردگار از تمام گناهان می‌گذرد غیر از شرک! از شرک نمی‌تواند بگذرد!﴾^۲ چرا نمی‌تواند بگذرد؟ چون این لازمه توحید است، و لازمه توحید، نفی غیر و غیریت

است، و شریک قرار دادن در عبادت و در

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۴۸: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾.

عبودیت، با توحید و با عبودیت منافات دارد، لذا از این نمی‌تواند بگذرد. نمازی که ما می‌خوانیم به آن مقداری که توجه به پروردگار داریم مقبول است و به آن مقداری که توجه نداریم مقبول نیست. عبادتی که انجام می‌دهیم به آن میزان توجه مقبول است و به غیر از آن مردود است. در این زمینه روایات بسیار است و باید به کتبی که متکفل بیان این مسائل هستند مراجعه بشود.^۱

انبیا از نقطه نظر دعوت به توحید شریک‌اند، اما هدف آنها و مقدار سعی آنها و کشش نفسانی آنها برای کشیدن مردم از عالم نفس به ادراک معارف توحیدیه بر یک منوال نیست. شعار «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» که از ابتدای رسالت حضرت آدم تا امامت امام زمان ما عجل الله تعالی فرجه که در همه انبیا یکسان بود، در تمام آنها و در اطوار تاریخی آنها بر یک منوال نیست!

«**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» یعنی نفی تعینات در موجودات مستقل و نفی استقلال و آلیت قرار دادن تمام عالم

^۱ . رجوع شود به تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۵۳؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۹۳ - ۲۹۷؛ عده الداعی، ص ۲۱۷.

امکان و محو آنها در ذات پروردگار. این معنای
لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است که قبل از آن می‌بایست نفی تکثر
افعال و تکثر صفات و تکثر اسماء بشود. این معنا در
همه انبیا تحقق پیدا کرده است، منتها هر کدام
به حسب وسعت نفسانی خود و به حسب ادراک خود
از این کلمه مبارکه و طیبه.

اُسّ و اساس نبوت انبیا و رسالت رسل و امامت
ائمه را این کلمه مبارکه «**لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» تشکیل
می‌دهد:

در وهله اول، نفی افعال متکثره به معنای توحید
افعالی است، یعنی انسان و مؤمن تمام افعالی را که
در عالم کون و در ظرف امکان تحقق پیدا می‌کند،
چه از مظاهر و مرئی مختلف ملائکه و مجردات و
چه غیر آنها از عالم مجردات و عالم ناسوت، همه
اینها را فعل واحد ببیند و هر عملی که در این عالم
به وجود می‌آید عمل پروردگار ببیند. این معنای
توحید افعالی است.

وهله بعد، توحید صفاتی به معنای نفی هر صفت و هر قید و اندکاک آن صفت و آن قید در صفت باری تعالی است. توحید صفاتی به معنای این است که تمام اوصاف کمالیه‌ای که در این عالم تحقق پیدا می‌کند منشأ آن را وصف جمال پروردگار بیابیم که در ظروف مختلف و به صور مختلف در این عالم امکان، بروز و ظهور پیدا می‌کند.

وهله بعد که بالاترین مقام و اعلی مرتبه‌ای است که انبیا و رسل گذشته در آن مقام بودند، توحید اسمائی در ذات پروردگار است.

کلمه مبارکه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نه به معنای این است که خدایی موجود نیست غیر از خدا، و نه به معنای این است که معبود مورد عبادتی نیست غیر از خدا، و نه به معنای این است که معبود و خالق نیست غیر از آن خالق و آن خدا؛ بلکه به معنای نفی تعین است و به این معنا است که هیچ متعینی و هیچ موجود مستقلی و هیچ ذاتی که وصف امکان بر آن خورده باشد و استقلال داشته باشد، در این عالم تحقق ندارد غیر از ذات پروردگار! این نفی اسمیت و نفی تعین وجودی است و اثبات یک وجود واحد

و یک تعین واحد است.

بنابراین آن کلمه مبارکه‌ای که جبرئیل بر حضرت

عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام نازل کرد که

اذکار خمسه توحیدیّه است:

نمونه‌هایی از اذکار توحیدیّه انبیای الهی

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، أَحَدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، أَحَدًا صَمَدًا لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْوًا أَحَدًا. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. [حَسْبِيَ اللَّهُ وَ كَفَى، سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا، لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ مُنْتَهَى. أَشْهَدُ لِلَّهِ بِمَا دَعَا وَ أَنَّهُ بَرِيءٌ مِمَّنْ تَبَرَّى وَ أَنَّ لِلَّهِ الْآخِرَةَ وَ الْأُولَى].^۱

این کلمه توحیدیّه میزان معرفت و میزان کشش

نفسانی و ادراک آن حضرت را از اوصاف و کمالات

توحیدی پروردگار بیان می‌کند. حضرت عیسی به

۱. الإقبال، ج ۲، ص ۴۶. ترجمه:

«گواهی می‌دهم که هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و او را شریکی نیست؛ یکتایی است که توپُر (و غنا و بی‌نیازی مطلق) بوده و جفت و فرزندی برای خود اتخاذ ننموده است. گواهی می‌دهم که هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و او را شریکی نیست؛ یکتایی است که توپُر (و غنا و بی‌نیازی مطلق) بوده و نزاییده و زاییده نشده است و برای او شریک و هم‌تایی نیست. گواهی می‌دهم که هیچ معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و او را شریکی نیست؛ پادشاهی و ستایش اختصاص به او دارد؛ زنده می‌کند و می‌میراند در حالی که او خود زنده است و نمی‌میرد؛ خیر به دست اوست و او بر هر چیزی قادر و تواناست. خداوند برای من بس است و کفایت است، خداوند گوش فرا می‌دهد به هر کس که او را بخواند، غایت و هدفی بالاتر و ورای الله نیست. شهادت می‌دهم برای خدا به هر آنچه فراخواند و گواهی می‌دهم که او بیزار است از هر که او بیزار است و آنکه اول و آخر (دنیا و آخرت) از آن خداست!» (محقق)

حواریون کلمه «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» و تحقق آن را توصیه می‌کند؛ یعنی عبودیت محضه را توصیه می‌کند، اندکاکِ در ذات و اسم پروردگار را توصیه می‌کند، و نفی تعینات و اثبات تعین واحد را توصیه می‌کند.

این همان کلماتی است که در دهه ذی‌الحجه که از ایام بسیار مهم سال است، بر حضرت موسی در هنگامی که به کوه طور رفته بود افاضه شد:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَالذُّهُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ أَمْوَاجِ الْبُحُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَرَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشُّجُوكِ وَالشَّجَرِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشُّعْرِ وَالْوَبْرِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَالْمَدَرِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ لَمَحِ الْغَيُونِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الرِّيَّاحِ فِي الْبَرَارِيِّ^۱ وَالصُّخُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنَ الْيَوْمِ إِلَى يَوْمٍ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ^۲.

گذشتن عادی از معنای این کلمات مبارکه و صرف نظر کردن از حقایق، یک امر بسیار عادی است؛ اما توجه در معانی اینها که از مقام ربوبی افاضه شده است، قابل‌اهتمام و قابل‌تأمل است. اینکه

^۱. خ.ل: **و البراری**.

^۲. الإقبال، ج ۲، ص ۴۷. معاد شناسی، ج ۶، ص ۳۲:

«به تعداد یکایک شب‌ها و روزگاراها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک موج‌های دریاها، خدایی جز خدا نیست. خدایی جز خدا نیست؛ و رحمت او مورد پسند و انتخاب است از چیزهایی را که مردم گرد می‌آورند. به تعداد یکایک خارها و درخت‌ها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک موها و کُرک‌ها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک سنگ‌ها و کلوخ‌ها، خدایی جز خدا نیست. به تعداد یکایک برهم نهادن چشم‌ها، خدایی جز خدا نیست. خدایی جز خدا نیست، در شب که می‌گذرد و سیاهی اش عالم را می‌گیرد، و در صبح که می‌درخشد و نور می‌دهد. به تعداد یکایک بادهایی که در بیابان‌ها و سنگ‌ها می‌وزد، خدایی جز خدا نیست. خدایی جز خدا نیست، از امروز تا روزی که در صور دمیده شود و قیامت برپا گردد.»

می فرماید: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَ الدَّهُورِ**»

یعنی چه؟ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** به اندازه **لَيَالِي وَ دُهُورِ!**

همین طور می گوئیم و می گذریم! «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ**

الشُّوْكِ وَ الشَّجَرِ» یعنی چه؟ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** به اندازه

تیغها و به اندازه درختان! «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشَّعْرِ**

وَ الوَبْرِ» یعنی چه؟ **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** به اندازه تک تک

موهای گوسفندان و موهای حیوانات و جنبندهگان!

گذشتن از این مسائل و توجه نکردن به معنای اینها

خیلی امری عادی است!

این **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** یعنی چه؟ معنایش این است که

آنچه در ظرف تعین، اعمّ از جماد و نبات، اعمّ از

حیوان و انسان و ملک، اعمّ از مُلک و ملکوت، اعمّ

از عالم ناسوت و لاهوت، در ظرف امکان تحقق پیدا

کند، تحقق آن نیست مگر تحقق این کلمه مبارکه؛

یعنی تعین جمیع موجودات در عالم امکان، تحقق

معنای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است. وقتی که می گوئیم:

«**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**»، یعنی هر چه در این عالم است، اعم

از هر برگ گیاه و هر برگ درختی، اعمّ از پشم و وبر،

اعمّ از حجر، اعمّ از کوه و زمین و آسمان و ملائکه،

و هر آنچه تحقق پیدا بکند، تحققش و تعینش و وجود مستقلش عدم است، بلکه عین وجود پروردگار است. این معنای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است و این نهایت مرحله است.

حالا عجیب‌تر از این، در این اذکار عَشْرَةَ مَبَارَكَةَ
- که از امیرالمؤمنین علیه السّلام

روایت شده است و مرحوم سید بن طاووس در اقبال بیان می‌کند و خواندن آن مستحب است - این است که حضرت می‌فرماید: **«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدًا لَمَحِ الْعُيُونِ»** این خیلی عجیب است! آنچه ما از موجودات مستقل می‌پنداریم نفی تعین در آنها است، اما دیگر معنای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** در چشم به هم زدن چیست؟ مگر چشم به هم زدن یک امر وجودی و یک امر مستقل است؟! بله، آن حرکتی که از خود آن موجود سر می‌زند، خود آن حرکت هم وجود است؛ همان‌طوری که در فلسفه متعالی صدرالمتألهین اثبات شده است که حرکت از باب وجود است،^۱ یعنی همان‌طوری که بقیه موجودات یک وجود مستقل و استقلالی دارند، حرکت هم وجودی در عرض بقیه موجودات و منضم به بقیه موجودات و همراه با آنها دارد. بناءً علی هذا در اینجا بر خود این حرکت که ما حتی آن را یک امر عدمی می‌پنداریم، پروردگار کلمه مبارکه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** را تطبیق فرموده است.

نمونه‌هایی از تجلی حقیقت **«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»**

۱. رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج ۳، ص ۲۰ - ۳۷.

برای بعضی از عرفا و سالکین اِلَى الله

از بعضی از عرفا نقل می‌کنند که وقتی حال توحیدی برای ایشان دست داده بود و این معنای **لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ** در نفس ایشان جلوه کرده بود و متجلی شده بود، ایشان می‌گفتند:

نگاه کردم و دیدم که حیوانی دارد حرکت می‌کند، خود آن حیوان به معنای **لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ** است. نه تنها دیدم که آن حیوان معنای **لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ** است، بلکه دیدم آن حرکتی که کرد و از جایی به جای دیگر افتاد، حرکت او هم **لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ** بود روی **لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ**.

حالا اینها چیست؟ باید بماند تا برسیم: حلوای

تَن تَنَانِي تا نخوری ندانی.^۱

ما فعلاً این چیزها را بیان می‌کنیم، ولی خیال

نکنید که در خود ما هم خبری است، نه خیر، ما اینها

را از کتاب‌ها برداشته‌ایم و برای شما نقل می‌کنیم؛

ولی حدّ یقین و مقدار مُسَلَّمش این است که این

معانی هست و اینها واقعیت دارد و باید دنبالش

برویم و اهلش را پیدا بکنیم و سربسپاریم تا ما را

برسانند، و غیر از این هیچ خبری نیست و همه

مرخصیم!

^۱. ضرب‌المثل.

اینها مسائلی نیست که در ذهن عجیب بیاید!
 یکی از دوستان برای خود من تعریف می‌کرد و این
 قضیه‌ای است که برای من گفته است و من هم از
 باب ازدیاد اطمینان: ﴿وَالْكِتَابُ الْمُنِيرُ قَلْبِي﴾^۱
 می‌گویم. من با یکی از دوستان به مسافرتی رفته
 بودم. شبی ما در یکی از بیلاقات طهران نشسته
 بودیم، آسمان خیلی صاف بود و هوای خوبی بود.
 ستارگان خیلی زیاد بودند. ما نشسته بودیم،
 یک‌مرتبه این دوستان گفت: «فلانی!» گفتم:
 چیست؟ گفت: «می‌دانی الآن چه شد؟» گفتم: نه! او
 بعضی وقت‌ها حرف‌هایی به ما می‌زد؛ بعضی‌هایش
 را می‌زد و بعضی‌هایش را نمی‌زد. این حرف از
 آنهایی بود که می‌گفت. او گفت: «این پروانه‌ای که
 دیدی الآن آمد و رد شد (من هم این پروانه را دیدم
 که آمد و رد شد) دیدم این پروانه ذکرش صلوات بر
 محمد و آل محمد است.» یعنی همین که دارد حرکت
 می‌کند این ذکر را می‌گوید. بعد او گفت: «گنجشک

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۵۶:

«ولی برای آرامش و سکون نفس خود تقاضا دارم.»

را دیدم که ذکر می دارد.» اما نگفت چه ذکر می دارد، فقط این یکی را به ما گفت. می گفت: «قورباغه را دیدم که ذکر خاصی دارد، ماهی را دیدم که چه ذکر می دارد و...» خلاصه، می گفت: «تمام زمین و آسمان را دیدم که همه به ذکر خاصی متناسب با خودشان مشغول بودند.» اینها مسائلی است که اتفاق افتاده است، نه اینکه اینها شوخی است.

وقتی که امام حسن از دفن امیرالمؤمنین علیهما السلام برمی گردد، در صبح به آن خرابه می رسد و با آن مرد یهودی برخورد می کند. او به آن حضرت می گوید: «دو سه شب است که شخصی که برای من آب و نان و غذا می آورد، نیامده است!» وقتی از او سؤال می کنند، خصوصیات آن شخص را می گوید: «یکی از خصوصیاتش این بود که وقتی می آمد می دیدم تمام زمین و دیوار با او مشغول تسبیح است!» این را آن یهودی دارد بیان می کند!^۱

نطق آب و نطق خاک و نطق گل *** هست محسوس حواس اهل دل^۲

باز یک قضیه دیگر بگویم: یکی از افراد برای

۱. روضة الشهداء، کاشفی، ص ۱۷۱.

۲. مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۱۴۶.

خود من نقل می کرد و می گفت:

یک وقت صبح در جایی آمده بودم، حال عجیبی به من دست داد: حرکت تمام افراد را به معنای لا إله إلا الله می دیدم.

یعنی این معنا و حقیقت توحید در ذات او جلوه

کرده بود و دیگر در وجود همه افراد، استقلال را

مشاهده نمی کرد. بعد می گفت:

حرکت کردم و دیدم بچه‌هایی که دارند با هم بازی می‌کنند، آنها دارند به هم لا إله إلا الله می‌گویند؛ آن چوپانی که دارد گوسفندان را می‌برد صدای حرکت همه گوسفندان را لا إله إلا الله می‌شنیدم و حرکت آنها را به معنای لا إله إلا الله می‌دیدم.

دیگر بدانید چه خبر است! حالا قضیه اینجاست

و قدری هم این قضیه عجیب می‌نماید، ولی وقتی

قرار است بر اینکه تمام معانی برای انسان استقلالش

را از دست بدهد، دیگر در آنجا فرقی بین یک چیز و

بین چیز دیگر ندارد. خلاصه می‌گفت:

در همان زمان سابق، در زمان طاغوت، در میدان بهارستان طهران آمدم و دیدم که اجتماعی شده و مراسمی است. خلاصه صداهایی می‌آمد، ولی من غیر از لا إله إلا الله هیچ چیزی از اینها نمی‌دیدم! صحبت می‌کردند، ولی به گوش من لا إله إلا الله می‌رسید! یکی داشت آواز می‌خواند، ولی به گوش من لا إله إلا الله می‌رسید! خلاصه ما همین‌طور در این مقام سیر کردیم و به بازار آمدم. تا به بازار رسیدیم یک‌دفعه این حال از ما رفت.

خدا این بازار را لعنت کند! این بازار، هر چه

هست را از آدم می‌گیرد! مگر روایت نداریم: «وقتی

به بازار می‌روید زود بگذرید و در آن وسط نمانید!»^۱

البته ما در اینجا این را گفتیم، ولی در هر صورت،

کسب و کار عبادت است اگر انسان بخواهد برای

^۱. رجوع شود به من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۹۹؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۱۴۵.

خدا انجام بدهد و برای این انجام دهد که محتاج
غیر نباشد.^۱ بله، بالأخره بعضی وقت‌ها شوخی یا
جدی، چیزهایی باید گفت! خلاصه می‌گفت:

به بازار که رسیدیم، نمی‌دانم این نَفَسِ بازاری‌ها چه بود که تا به ما خورد، این حالت
رفت و سرحال اوّلمان برگشتیم! و دیگر حرف‌ها را تشخیص می‌دادیم، صداها را
تشخیص می‌دادیم، حرکات را تشخیص می‌دادیم، و مثل آدم معمولی شدیم و ما هم
مشغول تجارت و کسب‌وکار شدیم.

برتری حقیقت مقام «الله اکبر» بر مقام

«لا إلهَ إِلاَّ اللهُ»

این معنای توحید است که تمام انبیا و رسل
گذشته روی این معنای توحید اسمائی پروردگار
متفق بودند. اما صحبت در اینجا است که پیغمبر ما
چه آورده است؟ آیا پیغمبر ما به همین مقام که مقام
توحید است و بالاترین مرحله توحید است، اکتفا
کرده است؟ یا نه، پیغمبر ما بالاتر رفته و به مقام
«الله اکبر» رسیده است؟ شریعت اسلام شریعت
لا إلهَ إِلاَّ اللهُ نیست؛ البته نه اینکه نیست، یعنی بالاتر
است و شریعت **الله اکبر** است. در موقع نماز
الله اکبر، و بعد از نماز هم **الله اکبر**. «الله اکبر» یعنی
چه؟ معنای **الله اکبر** این است: **«اللهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ**

۱. رجوع شود به من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۵۶ - ۱۸۰.

یوصَف؛^۱ آنچه به وصف درآید، خداوند بالاتر از آن

است.»

یک مقدمه بگویم: پروردگار متعال در قرآن

مجید می فرماید:

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾^۲ «پروردگار از توصیف منزّه

است و هیچ فردی و هیچ موجودی نمی‌تواند او را توصیف کند، مگر بندگان مخلص خدا.»

یعنی آنچه ما از معارف و علوم ادراک می‌کنیم و

آنچه ما می‌خواهیم به پروردگار نسبت بدهیم همه

مخلوق ذهن ما و لازمهٔ مدرکات بشری ما است و

لیاقت مقام پروردگار را ندارد و مقام پروردگار بالاتر

است. بنابراین پروردگار از توصیف و اصفون منزّه

است، مگر آنهایی که به مقام اخلاص رسیده‌اند،

یعنی ادراکات آنها

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۵۹ و ۱۶۰.

دیگر بر اساس علوم ظاهریّه نیست و مدرکات و معارف آنها بر اساس علوم کتابی نیست، و از نقطه نظر اتّحاد با مجاری توحید افعالی و صفاتی و اسمائی پروردگار به مرحله‌ای رسیده‌اند که می‌توانند آن‌طور که باید و شاید پروردگار را توصیف کنند؛ چون خودشان واجد هستند، نه اینکه صفتی را از روی کتاب برای خدا اثبات کنند.

این مسئله قبلاً عرض شده است و رفقا هم از این مسئله اطلاع دارند، فقط از باب مقدمه بیان کردم که هیچ موجودی قابلیت توصیف پروردگار را ندارد و نمی‌تواند واجد باشد جز از دریچه باطن افرادی که محو در توحید افعالی و صفاتی و اسمائی پروردگار هستند. اینها مخلصین (به فتح لام) هستند؛ یعنی افرادی که از نقطه نظر اخلاص از عالم نفس گذشته‌اند و دیگر در مقام مجاهده و کسب کمالات نیستند و از این مرحله عبور کرده‌اند. فقط اینها قابلیت توصیف پروردگار را بحقّ التوصیف دارند:

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ
الْمُخْلِصِينَ﴾. اینها افرادی هستند که متحقّق به معنای کلمه طیبه لا إله إلا الله می‌باشند.

حالا پیغمبر ما رو دست اینها زد و گفت: «**الله**

أكبر؛ خدا از این هم بالاتر است!» اینکه می‌گوید:

«**الله أكبر**»، یعنی «**الله أكبر من أن يوصف**»؛ یعنی

همین توصیفی که حضرت ابراهیم، حضرت موسی،

حضرت عیسی، حضرت نوح و بقیه انبیا و رسل

به واسطه اینکه به مقام اخلاص رسیده‌اند، می‌توانند

با این مقام، پروردگار را توصیف بکنند و آن اذکاری

که آنها گفتند و آن بالاترین مقامی که آنها واجدند که

همان تحقق به حقیقت توحید است، من بالاتر از

اینها هستم و به مقام الله اکبر رسیده‌ام! یعنی **الله أكبر**

من أن يوصف هولاء من هولاء؛ الله اکبر از اینکه

این پیغمبران وصف کنند، نه اینکه من و شما وصف

کنیم، این که مسئله‌ای نیست، بلکه از آن وصفی که

واصفون می‌کنند و آن وصفی که پروردگار متعال

می‌گوید: ﴿سُبَّحْنَ اللَّهُ عَمَّا يُصِفُونَ﴾؛ «منزه

است از اینکه اینها بتوانند توصیف بکنند.» پیغمبر

می‌گوید: من از توصیف این انبیایی که دارند

توصیف می‌کنند هم بالاترم!

«اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»؛ الله اکبر از اینکه

خدا اصلاً به وصف درآید، چه وصف صحیح و چه

وصف غیر صحیح. «مِنْ أَنْ يُوصَفَ» مقید به

غیر صحیح نیست، یعنی از آن وصف واقعی که به

پروردگار نسبت داده می‌شود، خدا بالاتر است. این

مقام، مقام فناء در ذات و هو هویت است. این مقام

از لا إله إلا الله بالاتر است. این مقام لا هو إلا هو

است، نه مقام لا إله إلا هو.

روایتی را مرحوم شیخ مفید در کتاب شریف

اختصاص خود بیان می‌کند:

مرد یهودی خدمت پیغمبر اکرم آمد و برای اینکه به اسلام تشرّف پیدا بکند، از آن حضرت سؤالاتی کرد؛ من جمله از سؤالات این بود که گفت: معنای کلمه «سبحان

الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر» را برای من بیان کن!

پیغمبر اکرم فرمودند: «و اما "سبحان الله" چون پروردگار متعال می‌دانست که مردم او را به غیر آنچه که متّصف است توصیف می‌کنند و بر او کذب می‌بندند، لذا پروردگار قبل از اینکه اینها بخواهند او را به خطا نسبت بدهند، خود را از توصیف مردم و از افترا و از کذب‌هایی که بر حسب مدرکات خودشان به او نسبت می‌دادند، منزه گردانید و گفت: "سبحان الله!"

و اما چون پروردگار می‌دانست که مردم نمی‌توانند شکر نعمات او را ادا کنند و در این مرحله قاصرند، لذا پروردگار قبل از اینکه آنها بخواهند متنعم به نعمات الهی بشوند، خود را متّصف به حمد کرد و فرمود: "الحمد لله؛ حمد و سنایش اختصاص به پروردگار دارد." و اگر این کلام نبود، پروردگار بر هیچ‌یک از خلائق انعام نعمت نمی‌فرمود.

و اما معنای "لا إله إلا الله" یعنی توحید صِرف. این کلمه، کلمه تقوا است و هیچ‌کس داخل بهشت نمی‌شود الاّ به این کلمه؛ یعنی استفاده از فیوضات پروردگار فقط انحصار در ادراک این کلمه دارد، نه در گفتن این کلمه. این کلمه، کلمه تقوا است، یعنی کلمه تقویت و نیرو و توان بخشیدن؛ چون در روز قیامت کفّه عملی سنگین‌تر است که این کلمه بیشتر در آن عمل متحقّق‌تر باشد و این کلمه باعث ثقل کفّه اعمال ما در روز میزان می‌شود.

و اما کلمه مبارکه **«الله اکبر»**، کلمه‌ای بالاتر از این کلمه وجود ندارد! و محبوب‌ترین کلمه در نزد پروردگار کلمه **«الله اکبر»** است.»
آن وقت آن یهودی سؤال می‌کند: ثواب کسی که این کلمات را ادا کند چیست؟
حضرت می‌فرماید: **«کسی که «سبحان الله»** بگوید، جمیع خلائق مادون عرش با او تسبیح پروردگار می‌کنند و ده مقابل به او ثواب می‌دهند.»

البته معنای گفتن در اینجا گفتن باطن است، یعنی

تحقق به این معانی.

«کسی که **الحمد لله** بگوید، پروردگار متعال در درجات عالیّه از بهشت او را جای می‌دهد و این همان معنای آیه شریفه است: **«تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرَجُوا دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»**؛^۱ «بهشتیان وقتی که به هم می‌رسند، تحیت آنها سلام است، و آخرین دعوی و ادعای آنها و آخرین مقال آنها حمد پروردگار است.»»

وقتی که بهشتیان از عرصات قیامت می‌گذرند و

از آن بحبوحه‌های حساب و کتاب و میزان می‌گذرند

و می‌خواهند داخل در بهشت بشوند، همین‌که

می‌بینند دیگر دارند می‌روند و کارشان تمام است و

دیگر مسئله‌ای ندارند، می‌گویند: **﴿أَلْحَمْدُ لِلَّهِ**

الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا أَلْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ

شَكُورٌ﴾؛^۲ «حمد مخصوص پروردگاری است که بار

را از دوش ما برداشت غم و غصه و حزن را از دوش

ما برداشت.» حالا حمد پروردگار را بجا می‌آورند:

﴿إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾. پس بهشتی‌ها وقتی که

می‌خواهند وارد بهشت بشوند حمد پروردگار را بجا

می‌آورند.

«و اما کسی که **«لا إله إلا الله»** بگوید، این کلمه توحید است و کسی داخل در بهشت نمی‌شود مگر اینکه به این معنا متحقق شده باشد.
و اما معنای **«الله اکبر»**، این بالاترین مقام در بهشت است و بالاترین منزلت

۱. سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰.

۲. سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۴.

فضیلت پیامبر بر جمیع انبیا به واسطه حیازت

مقام «الله اکبر»

این مقام «الله اکبر»، جتنی در مقابل بقیه جنات است به نام جنّ الذّات. این مقام، مقام لواء حمد و مقام محمود است: ﴿وَمِنَ أَلْيَلٍ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾.^۲ این مقام محمود که در روز قیامت نصیب پیغمبر اکرم می‌شود و بر همه خلایق از انبیا و رسل گذشته احاطه و سیطره دارد، همین مقام الله اکبر است.

حالا فهمیدیم که ما چه توفیقی به دست آورده‌ایم که در امت پیغمبر اکرم واقع شده‌ایم؟! حالا فهمیدیم که پیغمبر اکرم چه راهی را برای ما باز کرده است که انبیاء گذشته برای اُمم خود باز نکرده بودند؟ آنها «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را باز کرده بودند، ولی پیغمبر اکرم

۱. الاختصاص، ص ۳۴.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۱۴۶:

«(وای رسول ما) پاسی از شب را به بیداری و شب‌زنده‌داری بگزار که این تهجد و نماز شب از خصائص تو است. امید است که پروردگارت تو را به مقام محمود مبعوث گرداند!»

برای ما مقام «الله اکبر» را باز کرد. **الله اکبر** فقط برای

پیغمبر نیست؛ اگر فقط برای پیغمبر بود پس چرا ما

باید در نماز در هر حرکتی که می‌خواهیم انجام

بدهیم «الله اکبر» بگوییم؟ این یعنی تو هم به این

مقام می‌رسی! معنایش این است که در موقع نماز که

«**الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلِّ تَقِيٍّ**»^۱ و آخرین عبادت و

آخرین مرحله اتصال بنده به پروردگار و پروردگار

به بنده خودش است، از همان اول که بنده می‌خواهد

نماز را شروع کند، در اذان باید شش بار «الله اکبر»

بگوید، در اقامه چهارتا «الله اکبر» می‌گوید، نماز را

که می‌خواهد شروع کند هفت بار تکبیر می‌گوید، از

حمد و سوره که می‌خواهد به رکوع برود تکبیر

می‌گوید، از رکوع برمی‌خیزد می‌گوید، می‌خواهد به

سجده برود می‌گوید، در تشهد می‌گوید، و بعد از

اینکه سلام می‌دهد باز می‌گوید.

این شعار الله اکبر شعاری است که پیغمبر برای

ما آورده است. شعار توحید

^۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۰۱، تعلیقه:

«نماز حالت قرب و نزدیکی انسان با پروردگار است.»

شعار مشترک بین همه انبیا بود؛ اما این شعار الله اکبر که مقام فناء در ذات و محو هویت به نحو اطلاق است و بقاء بعد از فنا و رجوع با ادراک جمیع کمالات است، این مقام اختصاص به پیغمبر و امت پیغمبر دارد:

«عَلَمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۱ علماء امت من از انبیاء بنی اسرائیل بالاترند.

البته ما درباره ائمه داریم: «ما علما هستیم»^۲ ولی این نفی علم از غیر آنها نمی‌کند. این مقام بالاترین مقام است. درباره ائمه در اینجا روایات خیلی زیاد است و دیگر باید به کتبی که در این باره مدوّن است مراجعه کنیم. در اینجا از پیغمبر و از ائمه روایات بسیاری داریم که امیرالمؤمنین علیه السلام تمام اوصاف کمالیه انبیاء گذشته را واجد بود،^۳ و به مفاد

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۶۸۳، تعلیقه.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۸: «عَنْ جَمِيلٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: **“يَعْدُو النَّاسُ عَلَيَّ ثَلَاثَةَ صُنُوفٍ: عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غَنَاءٍ؛ فَحَنُّ الْعُلَمَاءِ وَ شَيْعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غَنَاءٌ.”**»

امام صادق علیه السلام فرمود: «مردم سه دسته‌اند: گروهی عالمند، گروهی متعلم و طالب علمند و گروه دیگر خس و خاشاک (بی ارزش) هستند؛ پس ما عالمانیم و شیعیان ما متعلم، و دیگر مردمان خس و خاشاک!» (محقق)

۳. رجوع شود به بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۱۴ - ۱۲۱.

آیه شریفه^۱ نفس مبارک پیغمبر بود؛^۲ بنابراین
امیرالمؤمنین

متحقق به جمیع مرائی است که نفس مبارک
رسول الله در آن مرائی جلوه می کند، پس
امیرالمؤمنین واجد آن مقام و مرتبه ای از مقام الله اکبر
است که خود پیغمبر واجد آن مقام بود. همین طور
پرچمدار و صاحب علم این نهضت و صاحب پرچم
این شریعت مبارکه بعد از امیرالمؤمنین، امام حسن
و امام حسین و حضرت سجاد و سایر ائمه
علیهم السلام هستند تا اینکه در این زمان ما به وجود
مبارک حضرت حجة ابن الحسن المهدی ارواحنا و
أرواح جمیع العالمین لتراب مقدمه الفدا می رسد.

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱:

﴿فَمَنْ حَا جَكَ فِيهِ مِنْ بُعْدِ مَا جَاءَكَ مِنْ آلِ عِلٍّ قُلٌّ
تَعَالَوْا نَدِّعْ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا
وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبَّ تَهْلٍ فَنَجَّ عَلَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى آلِ كَذِبِينَ﴾. امام
شناسی، ج ۷، ص ۱۷:

«و اگر کسی درباره تولد مسیح از خدا و الوهیت او با تو از در مخاصمه و
مواجهه درآید، بعد از اینکه حقیقت امر و علم به واقع به تو رسیده و مکشوف
گردیده است، پس به آنها بگو: بیاید ما پسران خود را و پسران شما را
بخوانیم؛ و زن های خود را و زن های شما را بخوانیم؛ و نفس ها و جان های
خود را و نفس های شما را بخوانیم؛ و سپس به سوی خدا ابتهال و تضرع و
زاری کنیم؛ و لعنت و دور باش از رحمت او را بر هر دسته ای از ما و شما
که دروغگوست قرار دهیم.»

۲. رجوع شود به تفسیر فرات الکوفی، ص ۸۶.

وظیفه امام زمان در تحقق بخشیدن کلمه

مبارکه «الله أكبر»

بنابراین وظیفه و کار امام زمان علیه السلام و تعهد آن حضرت در این زمان، تحقق بخشیدن به مفاد کلمه مبارکه «الله أكبر» در شیعیان خاص خود می باشد. این وظیفه امام زمان و تعهد آن حضرت در این زمان است؛ چون این رسالت از پیغمبر به ائمه منتقل می شود و فعلاً این رسالت به دست مبارک آن حضرت رسیده است. بنابراین ما که الآن در زیر تکفل و در سیطره ولایت کلیه مطلقه آن حضرت قرار داریم، در مقام و در تکفل شخصی قرار گرفته ایم که می خواهد ما را به مقامی برساند که نه تنها امم گذشته واجد آن مقام نبودند، بلکه انبیا هم آن مقام را نداشتند! آن حضرت متکفل این عهده است.^۱

انتظار فرج یعنی آمادگی فرهنگی برای ظهور

^۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون منتهای سیر و معرفت انبیای سلف صلوات الله علیهم اجمعین به مقام کلمه «لا إله إلا الله» و وصول سالکین امت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مقام کلمه «الله أكبر» رجوع شود به رساله لبّ اللباب، ص ۷۴ - ۸۳؛ حریم قدس، ص ۲۸.

حالا ما باید چه کنیم و وظیفه ما چیست؟ در

اینجا روایات زیادی داریم که می‌فرماید: **«أَفْضَلُ**

الأعمالِ انتظارُ الفرجِ.»^۱ یعنی باید به انتظار ظهور

آن حضرت باشیم و خودمان را برای ظهور آن

حضرت آماده کنیم. آمادگی برای ظهور حضرت

آمادگی فرهنگی است؛ یعنی ادراک و معرفت ما به

حدی برسد که اگر حضرت بیاید بتوانیم قبولش

کنیم. این معنا کم نیست و بی‌رودربایستی باید

بگویم که هنوز این آمادگی

پیدا نشده است!

حضرت برای چه می‌آید؟! حضرت نمی‌آید که

شکم ما را سیر کند؛ بلکه خودمان می‌توانیم شکم

خودمان را سیر کنیم. حضرت نمی‌آید که امنیت

برای ما بیاورد؛ بلکه آن امنیت با دوتا گلوله حاصل

می‌شود. حضرت نمی‌آید که صنعت و تکنیک ما را

تقویت بکند؛ بلکه همین مقدار هم که تقویت شده

^۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۷ و ۶۴۴؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج

۴، ص ۴۲۶؛ با قدری اختلاف در مصادر. ترجمه: «بهترین اعمال انتظار فرج

است.» (محقق)

است چه خیری برای بشر آورده است غیر از زحمت و درد سر و قتل و کُشت و کشتار؟! و به قول اینشتین در آن آخرین سالگردی که در امریکا برایش گرفته بودند، در آن سخنرانی‌ای که کرد گفته بود:

خیال می‌کردم که اینهایی که من راجع به نسبیت و فرضیهٔ اتم کشف کردم، برای بشر سود دارد؛ ولی مع‌الأسف نمردم و دیدم که در زمان زنده بودن خودم با همین اکتشافی که من راجع به این فرضیه کردم ۶۰۰ هزار نفر کشته شدند!^۱

ابوخالد کابلی از امام باقر علیه السلام روایت

می‌کند:

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ اللَّهُ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ أَكَمَلَ بِهَا أَحْلَامَهُمْ»^۲ وقتی که آن حضرت می‌آید دستش را روی سر همهٔ مردم می‌گذارد و عقل‌ها کامل می‌شود و دیگر مسئله حل می‌شود!

تمام این بدبختی‌ها و گرفتاری‌ها به خاطر نقص

عقل است! اگر عقل کامل بشود دیگر هیچ مشکلی

نیست؛ هم امنیّت هست، هم عدالت هست، هم صلّه

هست، هم مؤانست هست، هم مؤالفت هست و

تمام این گرفتاری‌ها به خاطر این است که عقلمان

هنوز ناقص است و کامل نشده است. کاری که

حضرت می‌کند کمال عقل است. کاری که حضرت

می‌کند معرفت پروردگار را برای ما می‌آورد.

حالا ما باید چه کار کنیم؟ ما باید آمادگی فرهنگی

۱. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. منتخب الأنوار، ص ۲۰۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵، با قدری اختلاف.

داشته باشیم. مردمی که یک هفته صبر می کنند و به

انتظار می نشینند تا عکس هایی را تماشا بکنند لیاقت

حضرت

را ندارند! برای آنهایی که به جای اینکه آیه‌ای تفسیر کنند و حکایتی از بزرگان بشنوند و یک مطلب اخلاقی گوش بدهند، از صبح تا شب فقط می‌نشینند و عکس تماشا می‌کنند و در ذهن خودشان فقط به این دل‌خوش هستند که به تماشای عکس و... مشغول‌اند، حضرت بیاید چه کار بکند؟! آیا این فرهنگ را باید داشته باشیم؟! آیا این دل‌خوشی‌ای است که شیعه‌ای که انتظار ظهور حضرت را می‌کشد باید داشته باشد؟!!

ما کجا و حضرت کجا؟! ما خیلی از مرحله دور افتاده‌ایم و هنوز داریم گردو بازی می‌کنیم! مثل آن عاشقی می‌مانیم که دائماً برای معشوق پیغام می‌فرستاد که چرا از ما دوری می‌کنی، ولی معشوق جوابش را نمی‌داد؛ تا بالأخره بعد از اینکه خیلی اصرار کرد، معشوقش گفت: فلان شب آنجا می‌آیم. خلاصه این عاشق رفت و آن شبی که او گفته بود می‌آید، این از عصر رفت آنجا نشست. این قدر نشست و نشست، ولی او نیامد. ساعت نه شد دید نیامد، ده شد دید نیامد، یازده شد کم‌کم خوابش برد.

خوابش برد و صبح از خواب بلند شد دید در جیبش
گردو است و آنجا نوشته است: تو فعلاً با این
گردوها بازی کن! تا حالا به تو عشق و عاشقی نیامده
است! عاشق مگر خواب دارد؟! عاشق مگر گیجی
دارد؟! او می خواهد فقط به انتظار بنشیند!

یکی از علما و وعّاظ محترم مشهدی که فعلاً در
طهران است - حفظه الله ان شاء الله - خودشان
قضیه‌ای را ظاهراً از زمان رضا شاه - خدا لعنتشان
بکند که این پدر و پسر چه به سر اسلام آوردند! -
تعریف می کردند و ما هم از ایشان شنیدیم. ایشان
می گفتند:

در همین مشهد، یک روز برادرم آمد و به همان لهجه مشهدی گفت: «داداش،
مودونی چی شده؟» گفتم: نه، نمودونوم! گفت: «بیا ببین مردم شلوغ کرده‌اند و دارند
داد می زنند: یا حُجة ابن الحسن، عَجَلِ عَلیْ ظهورک!» حالا چه قضیه‌ای پیش آمده
بود، نمی دانم. گفتیم: چه شده؟ ما هم بیایم تماشا کنیم! خلاصه، عمامه را سرمان
گذاشتیم و عبا را روی دوشمان انداختیم و آمدیم. دیدیم بله، مردم راه افتاده‌اند و داد
می زنند: «یا حجة ابن الحسن، بیا فحشاء زیاد شده! منکر زیاد شده!» قضیه‌ای اتفاق
افتاده بود و منکری دیده بودند و این مردم

همین‌طور جلو می‌آمدند و جاهایی را هم نشانه کرده بودند که به کجا برسند خراب کنند و به کجا برسند آباد کنند. رسیدند به یک دکان عرق فروشی. تا به آن دکان رسیدند، زدند پرده را انداختند و در را شکستند و شیشه مغازه را شکستند و وارد مغازه شدند! بعضی‌ها شیشه‌ها را پرمی‌داشتند در جیبشان می‌گذاشتند و داد می‌زنند: «یا حجة ابن الحسن، عَجَلْ عَلَيَّ ظُهورك!» حالا جالبش اینجا است که بعضی‌هایی که جیب نداشتند فوری می‌شکستند: یا حجة ابن الحسن... و همه را بالا می‌کشیدند!!

آخر این‌طور که نشد! می‌گفت: «این را ما با

چشم خودمان دیدیم!»

خیلی از اینهایی که «یا حجة ابن الحسن»

می‌گویند، امروز مرده باد و فردا زنده باد می‌گویند،

اینها به درد امام زمان نمی‌خورند! باید عقل داشته

باشیم، باید فهم داشته باشیم و بفهمیم چه می‌کنیم،

باید به هر کسی دست ندهیم، باید مسائل را با عقل

بسنجیم؛ وإلاّ حضرت بیاید چه کند؟ برای چه

خودش را بیخود معطل ما بکند؟ حضرت تا حالا

۱۲۰۰ سال غیبت دارند، حالا ۱۰ هزار سال دیگر هم

غیبت بکنند! باید تکانی بخوریم و تغییری در

خودمان ایجاد کنیم تا به آن مقامی برسیم که آن

حضرت فرمودند، که همان مقام **الله اکبر** است.

آثار انتظار فرج حقیقی

روایتی از امام جعفر صادق علیه السّلام است که

می‌فرماید:

مَسْعَدَةُ بنِ صَدَقَةَ می‌گوید: در خدمت امام صادق

علیه السّلام بودم، در این موقع پیرمردی آمد و دست

مبارک آن حضرت را بوسید و شروع کرد به گریه
کردن و عرضه داشت: «یا ابن رسول الله، صد سال
است که انتظار فرج شما را می کشم! دشمنان بر شما
غلبه کرده اند و شما را کشتند و خانه نشین کردند، و
ما همین طور می شنیدیم که قائم شما ظهور می کند و
می آید و دفع بلیّه از مسلمین می کند و گرفتاری ها را
از شیعیان برطرف می کند! پس چه شد؟ انگار
دشمنان شما دارند در آسمان پرواز می کنند و اصلاً
خبری نیست!» شروع کرد به گریه کردن و حضرت
هم از عرائض او دچار حزن و اندوه شدند و قطرات
اشکی از دیدگان مبارک حضرت سرازیر شد و بعد
فرمودند:

«ای پیرمرد، اگر تو زنده باشی و زمان ظهور قائم

ما را ادراک بکنی، بین چه

مقامی خواهی داشت! و اگر با این نیت و با این

قصد بمیری که خدمت او را بکنی، در قیامت با ما

محشور خواهی بود!»

بعد آن حضرت فرمودند: «این فرزند قائم ما که پروردگار متعال فرج او را بشارت داده است و حتماً ظهور خواهد نمود، از صلب امام حسن عسکری و او از صلب پدرش علی و او از صلب پدرش محمد بن علی و او از صلب پدرش علی بن موسی» بعد امام صادق به موسی بن جعفر علیهما السلام که در آن وقت طفلی بودند و در آنجا حضور داشتند اشاره کردند و فرمودند: «و او از صلب فرزندم موسی می‌آید. اگر از دنیا یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن یک روز را این قدر طولانی خواهد کرد تا اینکه قائم ما ظهور کند! و بدان که شیعیان ما در زمان غیبت او به بلایا و فتن عجیبی مبتلا خواهند بود. خداوند ان شاء الله شیعیان ما را از این فتن و بلایا سرفراز بیرون بیاورد!»^۱

این دعای امام صادق است! فِتْنِ یعنی فتنی که

ایمان و دین انسان را از بین می‌برد. منظور حضرت

این است، نه گرفتاری‌های زندگی و این طور مسائل.

برای ظهور حضرت همین کافی است که این روایت

را بگوییم و تمام کنم:

امام صادق علیه السلام بعد از اینکه حالات و مقامات ظهور آن حضرت را بیان می‌کنند می‌فرمایند: «لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ [أَيَّامَ حَيَاتِي]؛^۲ اگر من محضر فرزندم را ادراک کنم [در طول زندگی‌ام] کمکش می‌کنم و خدمتش می‌کنم!»

این را امام صادق می‌گوید! ببینید چه خبر است!

وقتی که امام صادق این را می‌فرماید، دیگر ببینید

مطلب چیست!

يَا مَنْ بِمُحْيَاةِ جَلَى الْكَوْنِ وَزَانَهُ *** الْعَالَمُ فِي الْحَيْرَةِ لَا يُدْرِكُ شَأْنَهُ
أَخْفَاكَ ظُهُورٌ لَكَ عَنْهُمْ وَ أَبَانَهُ *** أَيْ تِيرِ غَمْتِ رَا دِلْ عَشَّاقِ نَشَانَهُ
عَالَمٌ بِهِ تُوْ مَشْغُولٌ وَ تُوْ غَائِبٌ زِ مِيَانَهُ

^۱. رجوع شود به کفایة الأثر، ص ۲۶۴ - ۲۶۶.

^۲. الغيبة، نعمانی، ص ۲۴۵.

إِيَّاكَ تَطَلَّبْتُ وَ ذِكْرَاكَ هَوَيْتُ *** مِنْ كُلِّ حَدِيثٍ بِأَسَانِيدٍ رَوَيْتُ
 إِنْ كَانَ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ الْبَيْتِ أَتَيْتُ *** مَقْصُودٍ مِنْ أَزْ كَعْبِهِ وَ بَتْخَانِهِ تَوَيْتُ
 مَقْصُودٍ تَوَيْتُ كَعْبَهُ وَ بَتْخَانَهُ بَهَانَهُ
 إِنْ فِي عَرَافَاتٍ *** وَ مَنَاهَا جَسَدِي دَار *** أَوْ مَشَعْرَهَا مَا لِسِيوَآكَ خَلَدِي دَار
 مَنْ مِثْلِي مَنْ حَجَّ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ الدَّار *** حَاجِي بِهِ رَهْ كَعْبِهِ وَ مَنْ طَالِبٌ دِيدَار
 أَوْ خَانَهُ هَمِي جَوِيدٍ وَ مَنْ صَاحِبُ خَانَهُ
 قَدْ كَلَّ لِسَانِي صِفَةَ الدَّارِ بِتَجْرِيدٍ *** فِي فَضْلِ صِفَاتٍ وَ لَقَدْ طَالَ بِتَحْمِيدِ
 مِنْ مُقَلَّةِ قَلْبِي فَأَرَى نَوْرَكَ تَوْحِيدٍ *** چُونِ دَرِ هَمِهْجَا عَكْسِ رَخِ يَارِ تَوَانِ دِيدِ
 دِيَوَانَهُ مَنْمِ مِنْ كِهْ رُومِ خَانَهُ بِهْ خَانَهُ
 لَا مَطْلَبَ إِلَّا وَ بِأَيْدِيكَ مُشِيدٍ *** لَا مُفْضِلَ إِلَّا وَ بِنِعْمَاكَ مُقَيَّدِ
 لَا مُفْضِلَ إِيَّاكَ وَ لَا غَيْرَكَ ذُو الْيَدِ *** هَرِ كَسِ بِهْ زِبَانِي صِفَتِ حَمْدِ تَوْ گَوِيدِ
 بَلْبَلُ بِهْ نَوَا خَوَانِي وَ قَمْرِي بِهْ تِرَانَهُ^۱

این غزل از مرحوم کمپانی است:

ای شمع جهان افروز بیا *** وی شاهد عالم سوز بیا
 ای مهر سپهر قلمرو غیب *** شد روز ظهور و بروز بیا
 ای طائر أسعد فرخ رخ *** امروز تویی فیروز بیا
 روزم همه از شب تیره تر است *** ای خود شب ما را روز بیا
 ما دیده به راه تو دوخته ایم *** از ما همه چشم مدوز بیا
 عمری است گذشته به نادانی *** ای علم و ادب آموز بیا
 شد گلشن عمر خزان از غم *** ای باد خوش نوروز بیا

۱. روح مجرد، ص ۵۰۳، تعلیقه ۱:

«از جمله ابیات مخمسی است در استقبال غزل منسوب به هلالی یا خیالی، که شیخ بهاءالدین عاملی نیز در اشعار مشهوره خود به استقبال آن رفته است.»

**اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعَزِّبُ بِهَا
الإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ، وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ، وَ تَجْعَلُنَا
فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ،
وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.^۱**

پروردگارا ما را قردان ولایت کبرای امام

زمانمان قرار بده!

پروردگارا دست ما را از دامان آن حضرت در دنیا

و آخرت کوتاه مگردان!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. الکافی، ج ۳، ص ۴۲۴. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۵:

«بار پروردگارا، ما جمیع گروه شیعیان با تضرع و ابتهال به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده و نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی! و ما را از داعیان به فرمان برداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی! و بدین سبب از مواهب عالیه و نفائس خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»

مجلس دوّم: اعتدال و تعقل در سلوک

نیمه شعبان ۱۴۱۸ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ
و اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

تبيين آیه شریفه ﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً ۙ

وَسَطًا ۙ ﴾ از اعتدال در سلوک

در قرآن کریم آیه‌ای هست که خطّ مشی انسان
سالک و شخصی را که مطیع ولایت مطلقه الهیه ائمه
معصومین سلام الله علیهم اجمعین و مُسْتَنِّ به سنت
و سیره آنهاست بیان می‌کند:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۱

این آیه بسیار آیه عجیبی است. در این آیه که

خطاب به امت پیغمبر است، خداوند می‌فرماید:

«ما شما را امت معتدل قرار دادیم، امتی که از اعتدال بهره برده و از انحراف به
طریق افراط و تفریط به دور مانده است.»

اعتدال یعنی طریق مستقیم، یعنی عدم انحراف به

افراط و تفریط. شخصی که اخلاقش معتدل است در

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳.

برخورد با افراد، یک مرتبه عصبانی نمی شود، یک

مسئله زود او

را به هیجان نمی‌آورد، رعایت حال افراد را می‌کند، برخورد او متین و ارتباط او با افراد، یک ارتباط حساب شده است و از آن طرف، جانب تفریط را هم نگاه می‌دارد و در جایی که باید عصبانی بشود عصبانی می‌شود، در جایی که باید آرام باشد آرام است. به‌طور کلی در روش خود مطابق با عقل و منطق و مصالح آن جریاناتی که در حول و حوش خود است عمل می‌کند؛ نه آن قدر از خود حرارت و شور و اشتیاق نشان می‌دهد که افراد او را یک شخص غیر عادی تلقی کنند، و نه آن قدر از خود دلسردی نسبت به مسائل نشان می‌دهد که او را بی تفاوت بدانند. این را می‌گویند یک شخص معتدل.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ معنایش

این است که اگر انسان بخواهد به طریق حق برود و سرآمد اهل زمان گردد و به مرتبه انسان کامل برسد باید همیشه در زندگی خود، راه اعتدال داشته باشد.

این راه اعتدال بسیار مهم است؛ نظم و اعتدال!

انسان در عبادت باید معتدل باشد. در کجای اسلام و شریعت آمده است که انسان باید بیست و چهار ساعت عبادت کند؟! در کجا داریم که انسان

مطالب مهمّ اجتماعی و خانوادگی را رها کند و فقط به عبادت و توجّه و دعا و قرآن پردازد؟! تمام اینها خلاف دستور است. در کجا داریم که انسان از تکالیفی که مربوط به زن و بچه اوست باید سر باز بزند و کوتاهی کند و آنها را به خود واگذارد و در مقام عبودیت و بندگی باشد؟! این عین جهنّم و ظلمت است!

مسئولیت مرد در تربیت اعضای خانواده

خداوند متعال برعهده انسان تکالیفی قرار داده است و به مقتضای آن تکالیف، از انسان حساب پس می گیرد. تربیت زن و فرزند برعهده شوهر است و او باید محیط را برای تربیت و رشد سالم آماده کند. به بهانه رفتن به این طرف و آن طرف و شرکت در این مجلس و آن مجلس نمی تواند از زیر بار زندگی و مسئولیتی که دارد شانه خالی کند.

مرحوم آقا می فرمودند:

یک نفر از دوستانمان در همان زمان سابق، حدود چهل سال پیش، هرچه رفقاییش به او تذکر می دادند که به زندگی و به وضعیتت برس و زن و فرزند خود را هم به حساب بیاور، او گوش نمی داد و خیال می کرد با شرکت در

مسئولیت تمام اینها برعهدهٔ مرد است، مرد باید

در زندگی برای زن و فرزند وقت بگذارد، بنشیند با

آنها صحبت کند، برای آنها حکایات آموزنده بگوید

و کتب اخلاقی بیاورد و بخواند، آنچه از بزرگان و

علما و دانشمندان و این طرف و آن طرف می‌شنود

برای آنها بیان کند، و آن طوری که خود می‌داند محیط

زندگی را گرم نگه دارد. به عبارت دیگر، نباید فقط

مسئلهٔ نان و آب آوردن در منزل باشد. ما خیال

می‌کنیم مسئولیت و تعهدمان فقط منحصر در همین

است و دیگر تکلیفی نداریم.

مرد باید از نظر علمی و عبادی و فرهنگی و ثقافی

به مسئولیت خود نسبت به محیط داخلی، جامعهٔ عمل

بیوشاند. در موارد مناسب باید آنها را به زیارت و به

سفرهای علمی ببرد. به‌جای شرکت در بعضی از

مجالسی که هیچ فایده‌ای ندارد و صرفاً کدورت

می‌آورد و مطالب به‌لهو و لعب و لغو تلف می‌شود،

باید این محیط و اوقات را پر کند. به‌طور کلی

می‌توانم عرض کنم که مسئولیت فرهنگی نسبت به

مسائل خانواده که برعهدهٔ مرد است، بیش از

مسئولیت ارتزاقی است که باید به آن عمل کند. این از یک طرف.

سلوک زن یعنی اطاعت از شوهر

از طرف دیگر، زن باید مطیع شوهر باشد. نباید بدون اجازه شوهر از منزل خارج بشود. در مهمان‌هایی که به منزل می‌آورد باید از شوهر اجازه بگیرد؛ اگر شوهر راضی نباشد زن نمی‌تواند حتی یک مهمان دعوت کند و به منزل بیاورد. رفت و آمد زن باید زیر نظر شوهر باشد؛ اگر شوهرش او را از رفتن به یک جا منع کند، حرام است که زن شرکت کند. آن عبادتی برای زن مقرب است و او را به خدا می‌رساند که با رضایت شوهر باشد.^۱

البته شوهر نمی‌تواند او را امر به حرام کند. در

مواردی که شوهر، زن را امر به

^۱. رجوع شود به الکافی، ج ۵، ص ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۱۳؛ مسائل علی بن جعفر، ص ۱۷۹.

حرام کند اطاعت از شوهر حرام است. فرض کنید که اگر زنی همه شرایط استطاعت برایش مهیاست و مستطیع شده و حج برایش واجب است، شوهر حق ندارد و نمی‌تواند او را از رفتن به حج منع کند و واجب است که به حج برود، البته با تحقق شرایط. یا فرض کنید که شوهر حق ندارد زن را از اینکه روزه بگیرد منع کند. به‌طور کلی شوهر باید در اموری که در تحت اختیار اوست و حق اوست با زن عمل کند، نه بیشتر؛ و زن هم باید در ارتباط با شوهر مطابق با قوانین شرعی زوجیت عمل کند.

زن باید حریم شوهر را در غیبت او حفظ کند، این طرف و آن طرف از شوهر بدگویی نکند، باید احترام و آبروی شوهر خود را در همه جا نگه دارد و حفظ کند، با شوهر نباید به «تو» خطاب کند، باید احترام بگذارد.

در اسلام باید سلسله مراتب رعایت بشود. ما نباید به این فرهنگ منحط غرب - که متأسفانه در میان ما رسوخ کرده و در نموده‌های این فرهنگ، موارد انحراف را بسیار مشاهده می‌کنیم - نگاه کنیم؛ ما باید ببینیم که اسلام در ارتباط با زندگی خانوادگی

چه مطالبی دارد و به آن عمل کنیم. اگر مرد، زن را از رفتن به جایی نهی می‌کند، حرام است شرکت کند و برود.

من شخصاً از مرحوم والد - رضوان الله علیه -

شنیدم که می‌فرمودند:

زن آنگاه به خدا نزدیکتر است که به شوهرش نزدیکتر باشد!

این عبارت، عبارت عجیبی است. ما بعضی از

اوقات مشاهده می‌کنیم اصلاً این مطالب را

نمی‌گویند و مطالب به نحو دیگری در سطح جامعه

منتشر می‌شود. خدای ناکرده ما خلاف آنچه شرع و

دین به ما آموخته است و در کتب متقن ما موجود

است، به مردم نگوییم!

بارها ایشان می‌فرمودند:

عبادت زن آنگاه مقربتر و تأثیر آن بیشتر است که بیشتر در تحت اطاعت شوهر قرار بگیرد. راه رسیدن به خدا و رسیدن به رضای خدا در همین است.

یک وقت ممکن است تأثیر یک اطاعت، از هزار

شب برخاستن و شب را به

صبح به عبادت گذراندن بیشتر باشد. ما خبر نداریم آن طرف چه خبر است و ما به قوانین و قواعد آن طرف اطلاع نداریم، پس آنچه به ما می گویند باید عمل کنیم.

گاهی از اوقات نفس می آید و مطالب را برای انسان وارونه جلوه می دهد؛ انسان خیال می کند دارد خدا را عبادت می کند و رضای خدا را تحصیل می کند و در طریق حق حرکت می کند، اما در واقع، مسیرش دقیقاً خلاف است.

معنای اعتدال در سلوک

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾؛ «ما شما را یک امت معتدل قرار دادیم.»

امت معتدل یعنی امتی که طرف اعتدال را دارد، یعنی مشی و مرامش در جامعه، مرام جذب است، نه مرام دفع. وقتی که افراد به او نگاه می کنند خوششان می آید، جذب می شوند و طالب می شوند. وقتی که روحیات و خصوصیات این گونه افراد را می بینند آنها هم متمایل می شوند. این مرام جذب است.

اما مرام دفع یعنی انسان خود را تافته جدا بافته ببیند، خود را در یک وادی غیر از مردم مشاهده کند و خود را یک سر و گردن از بقیه بالاتر ببیند. تمام

اینها آنانیّت و شیطنّت و ورود در هوی و هوس و
تفرعن و بالأخره، ضلالت است! الآن بروز نکند، ده
سال دیگر بروز می کند.

یک شخص عبد و کسی که در مقام عبودیت
پروردگار است باید خود را از همه افراد پایین تر
ببیند، واقعاً باید پایین تر ببیند! چون مگر کار به دست
من و سرکار است تا اینکه ما خود را بالاتر از دیگران
قلمداد کنیم؟! از کجا می دانی؟! لعلّ اینکه فردا همان
شخصی که ما به چشم حقارت به او نگاه می کنیم
بیاید و حرکت کند و جهش کند و پرش کند و گوی
سبقت را از همه بر باید و ما برگردیم و به
اسفل السّافلین سقوط کنیم! چه کسی آینده ما را
تضمین کرده است؟! چه شخصی از فردای ما خبر
داده است؟! وقتی که ما کار را از دیگری بدانیم،
وقتی که توفیق را از دیگری بدانیم، چگونه ممکن
است که اینها را به خود نسبت بدهیم!؟

اعتدال در رفتار یعنی صحبت کردن به نیکویی با
مردم و واقعاً خود را از همه خلائق پایین تر مشاهده
کردن و دیدن، نه به زبان؛ چون چه بسا ممکن است

این ادعا را داشته باشد و گاه‌گاهی هم برایش

پیش بیاید، اما در عمل چگونه است؟

فرض بکنید قبل از اینکه یک شخص بخواهد به

پست و مقامی برسد، وقتی که پیشنهاد می‌کند،

مجامله می‌کند، مسامحه می‌کند، تعارف می‌کند: «آقا

قابل نیستیم، آقا بهتر از ما هم وجود دارند، آقا ما

چرا؟ ما قابل برای این مقام نیستیم!» تواضع می‌کند

و از این حرف‌ها می‌زند؛ اما بعداً وقتی که او را به آن

مقام می‌آورند چنان به آن مقام دست می‌اندازد که

به‌هیچ‌وجه من‌الوجهی آن را رها نمی‌کند. مگر

اینکه عزرائیل بیاید و او را از آن پست و مقام

در بیاورد! پس معلوم می‌شود که این شخص در عمل

این‌طور نبوده، بلکه فقط اهل مجامله و تعارفات بوده

است. اینها فقط تعارفات است.

انسان در مقام عمل، باید خود را از همه مردم

پایین‌تر مشاهده کند. در ارتباطات و در

صحبت کردن نباید نظر او تحمیل عقائد به دیگران

باشد، بلکه باید به‌عنوان یک فرد مساوی یا پایین‌تر،

با مردم، با برادرش، با پدرش، با اقوامش، با شریک

و رفقای خودش صحبت کند. این را می‌گویند مقام اعتدال.

لزوم رعایت اعتدال در زندگی

انسان در نحوهٔ رفت‌وآمد با دیگران، در طرز لباس پوشیدن و در حرکات نباید طوری در میان جامعه ظاهر بشود که انگشت‌نما بشود. تأسی از این مدهای غربی شرعاً حرام است و طرز پوشیدن لباس باید اسلامی باشد و لباس باید متعارف باشد. انسان نباید نگاه کند ببیند از این طرف و آن طرف چه مُدی می‌آید و به آنها تأسی کند؛ این شرعاً اشکال دارد. یک مسلمان نباید لباس‌هایی بپوشد که در میان اقران جلوهٔ خاصی دارد. انگشت‌نما شدن در میان جامعه غلط است.^۱ از آن طرف هم نباید یک نحوهٔ لباس بپوشد که خودِ آن هم موجب زندگی و انگشت‌نما شدن باشد. انسان باید به‌طور متعارف در میان مردم زندگی کند. نحوهٔ رفت‌وآمد و نحوهٔ لباس پوشیدن و نحوهٔ ارتباطات او باید معتدل باشد، نباید در ناحیهٔ

^۱. رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۴۴۵؛ مشکاة الأنوار، ص ۳۲۰؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۰ و ۱۱۶؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۰۳.

افراط و تفریط باشد.

من باب مثال نباید بگویند: «فلان زن در هر مجلسی که شرکت می کند یک لباس عوض می کند!» این غلط است؛ مسلمان که دنبال این حرفها نیست! نباید بگویند: «فلان مرد وقتی که در هر مجلسی شرکت می کند یک کت و شلوار و یک لباس تغییر می دهد!» اینها یعنی چه؟ این مطالب انسان را از رسیدن به مقصد باز می دارد. از آن طرف هم نباید بگویند: «این شخص این قدر به سر و وضع و زندگی اش نمی رسد که مثل عابدهها و راهبهها شده است!» همه اینها غلط است. در دستوراتی که در شرع است ائمه علیهم السّلام همیشه ما را به رعایت اعتدال دعوت می کردند.^۱

انس و مودّت بین اعضای خانواده نشانه تقرب

به خداوند

^۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۰۳:

«... فَاَلْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَ مَشِيئُهُمُ التَّوَاضُّعُ...»

ترجمه: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: «... پس فقط پرهیزگراند که در این دنیا اهل فضیلت اند؛ گفتارشان درست و به جا، و پوشش آنان میانه روی، و راه رفتنشان تواضع!...»

زن باید در زندگی محیط گرم پذیرایی از شوهر و فرزندان را آماده کند. وظیفه اوست که زندگی را گرم نگه دارد. عبادت در جای خود، رسیدن به زندگی در جای خود، پذیرایی از مهمان شوهر به جای خود؛ تمام اینها باید در جای خود قرار بگیرد تا زندگی همان زندگی‌ای بشود که مورد رضای خداست.

یک عبارت بسیار عجیبی از مرحوم پدرمان - رضوان الله علیه - نقل می‌کنند و ایشان چندبار این مطلب را خصوصاً و عموماً بیان کردند. ایشان می‌فرمودند:

در نزد خداوند، زندگی یک یهودی و نصرانی که محیط گرم و انس و مودت را در بین خود به وجود بیاورند به خداوند نزدیک‌تر است تا زندگی یک شیعه امیرالمؤمنین که دچار اختلاف و نقار و کدورت باشد.

ببینید چقدر مطلب دقیق است! این عبارت، عبارت سهلی نیست؛ بلکه شخصی این عبارت را می‌گوید و نقل می‌کند که به معانی و حقایق ایمان رسیده است. به تعبیر دیگر، فرض کنید خود امام علیه السلام این مطلب را می‌گفت، چطور ما قبول می‌کردیم؛ مرحوم والد هم یک شخص عادی نیست، بلکه ایشان شاگرد امام و شاگرد

هم‌چنین مکتبی است و از حاقّ دین و واقعیت دین دارد خبر می‌دهد. ایشان می‌گویند که زندگی یک یهودی و نصرانی به خدا نزدیک‌تر است، یعنی آنها به خدا نزدیک‌ترند از یک شیعه امیرالمؤمنین که در زندگی با زن و بچه بد رفتاری کند و بین شوهر و زن نفاق و کدورت باشد. بدانید عبادت در آن زندگی هیچ فایده‌ای ندارد! آن ذکر و قرآن و دعا در آن زندگی اثر نمی‌بخشد! واقعیت قضیه این است. این را می‌گویند امت وسط! امت وسط یعنی امت معتدل، یعنی امتی که از طرف افراط و تفریط به‌دور است.

ضرورت مراعات اعتدال جهت وصول به مقام

إشراف باطنی بر نفوس

﴿لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾؛ «شما (با این مرتبه‌ای که کسب کرده‌اید) ناظر باشید و به تمام افراد نظارت کنید، اعمال و کارهای آنها را زیر نظر بگیرید و اشراف به باطن داشته باشید.»
 ﴿وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾؛ «پیغمبر اکرم (با آن مقام ولایت مطلقه‌ای که دارد) بر شما نظارت کند و کارهای شما را مورد نظارت قرار بدهد، به شما الهام کند و مطالب حق را در ذهن و فکر و قلب و سرّ و سویدای شما قرار بدهد.»

شهید یعنی انسان به مرحله‌ای برسد که بتواند ناظر بر اعمال و بر کردار سایر افراد باشد. ناظر یعنی مُشْرِف، یعنی کسی که در مرحله انسانیّت به حدّی رسیده است که بر تمام کارهای افراد می‌تواند اشراف پیدا کند. شهید یعنی ناظر؛ البته نه به مقام

علم حصولی و علم اکتسابی، بلکه به مقام علم حضوری، به مقام اشراف باطن، به مقام سیطره ولایی و به مقام اشراف بر عوالم غیب. این را شهید می‌گویند.

رسیدن به یک‌چنین مرتبه‌ای اعتدال می‌خواهد. انسان باید از انحراف به دور باشد. در هر جا انسان انحراف پیدا کند یک روز باید جواب این انحرافش را بدهد. در هر جا به افراط و تفریط عمل کند، یک روز باید جواب این افراط و تفریط را بدهد. انسان از اول باید راه و مرامش را درست کند. چرا بگذارد یک روز بیاید که حساب پس بدهد؟!!

جایگاه عقل و فهم در سلوک و عرفان

راه سلوک و راه عرفان، به فهم و ادراک است. راه عرفان و راه رسیدن به خدا، راه به‌کارگیری عقل است. هر کسی به مقدار عقلی که دارد اگر به‌کار بگیرد، موجب ازدیاد عقل او می‌شود. بارها مرحوم آقا وقتی که حال بعضی افراد را از من سؤال می‌کردند

می فرمودند: «فلانی عقلش چطور است؟ فلانی
فهمش چطور است؟!» نمی گفتند که فلانی حالش
چطور است؟ فلانی چند تا خواب دیده است؟
فلانی چند تا مکاشفه کرده است؟! خواب و مکاشفه
و این حرف‌ها یعنی چه؟! بسیاری از این خواب‌ها و
مکاشفه‌ها توأم با هواهای نفسانی است. لذا
می گویند انسان نمی تواند به خواب و مکاشفه عمل
کند مگر اینکه با شخص خبیر درمیان بگذارد و
صحت و سقم آن را محک بزند.

راه خدا، راه عقل و فهم است. باید بینیم فهم و
عقل چقدر زیاد شده است؛ این مهم است. اگر
شخصی فقط به دنبال این باشد که حال او زیاد بشود،
خواب بیشتر ببیند و حالات غیر عادی پیدا کند، تمام
اینها ضلالت و گمراهی است، بدون چون و چرا و
بدون رودرباستی!

ما هیچ وقت در کلمات بزرگان ندیدیم که
بگویند: فلانی حالش چقدر است؟! همیشه
می گویند: فهم و معرفتش چقدر است؟ حال، یک
روز می آید و یک روز می رود؛ امروز انسان حال

عبادت دارد و فردا حال عبادت ندارد، امروز خواب می‌بیند و فردا نمی‌بیند، امروز یک حال غیر عادی برایش هست و فردا از بین می‌رود. این حالات همه در معرض گذشت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام هم حالاتش متفاوت بود؛ در بعضی از اوقات حالاتی داشت که در بعضی اوقات دیگر نداشت؛ مثلاً شب غش می‌کرد و در نماز می‌افتاد،^۱ اما در اواخر عمر چنین حالاتی نداشت، یا مثلاً در سجده تیر از پایش درمی‌آوردند و نمی‌فهمید،^۲ اما معلوم نیست که در اواخر عمر یا در آن سال‌های آخر هم چنین حالاتی داشتند؛ در حالی که قطعاً حالات آخر عمرشان نسبت به حالات اول برتری دارد و از تقویت نفس حکایت می‌کند.

اگر یک آمپول به شخصی بزنند، او سیر یا بی‌هوش می‌شود و هر کاری با او

۱. الأملی، شیخ صدوق، ص ۷۷ - ۷۹.

۲. المحجّة البیضاء، ج ۱، ص ۳۹۷.

بکنند نمی‌فهمد، حتی عملش هم بکنند
نمی‌فهمد. آن شخص متوجه و درّاک، و آن شخصی
که عقلش را به کار می‌بندد و با منطق و فکر عمل
می‌کند، در نزد خداوند ارزش دارد؛ یعنی انسان هر
عملی که می‌خواهد انجام بدهد باید فرض کند که
راهنما و رفیقی ندارد تا از او سؤال کند و باید عقلش
را به کار ببندد. اگر از او سؤال کنند که در این قضیه
چه کار کنند، باید بتواند پاسخ صحیح بدهد. این
شخص را می‌گویند: شخص عاقل، شخص فهیم و
درّاک!

لذا آنچه برعهده ما است این است که فهم و عقل
خود را بالا ببریم. در بسیاری از هزاهز و
فراز و نشیب‌های زندگی و عقده‌هایی که در زندگی
برای انسان پیدا می‌شود فقط عقلی که خداوند در
انسان قرار داده است می‌تواند راهی به مطلوب پیدا
کند و حلّ عقده کند.

**امنیت از بزرگ‌ترین مواهب الهی به جامعه
بشری (ت)**

خدا نکند که انسان گرفتار هوی و هوس شود و

از مرحله و حکومت عقل بیرون بیاید! در این قضیه هیچ فرقی بین عالم و غیر عالم نیست. شما در این جریانات اخیر مشاهده کردید که آنچه از بعضی افراد اتفاق افتاد خارج از حیطة به کارگیری عقل و منطق، و خدای ناکرده ورود در اهواء و هوس ها و نفسانیات بود.^۱

تأکید روایات معصومین علیهم السّلام بر ازدیاد

عقل و فهم

آنچه ما از مرام و مکتب بزرگان و اولیا به دست

^۱. یکی از بزرگ ترین مواهب الهی به جامعه بشری، مسئله امنیّت است. در روایت هم داریم:

نعمتان مجهولتان: الأمن و العافیة* «دو نعمت مجهول هستند: مسئله امنیّت و مسئله صحّت.»

مسئله اول مسئله صحّت است. تا وقتی که انسان سالم است قدر سلامتی را نمی داند. وقتی که مریض شد، قلبش به درد آمد، کلیه اش از کار افتاد، ناراحتی معده پیدا کرد، فشار خونسش بالا رفت، اسید اوریک و امثال اینها پیدا کرد، آن وقت برای درمان باید دائماً این طرف و آن طرف برود.

مسئله دوم - که مهم تر از مسئله اولی است - امان و امنیّت است. امنیّت یعنی امنیّت اجتماعی. یک شخص سالک مگر می تواند در یک اجتماع ناامن حرکت کند؟! مگر می تواند در اجتماعی که معلوم نیست فردا چه بر سر انسان می آورند، حرکت کند؟! مگر می تواند در اجتماعی که از هر طرف بر فرهنگ و ناموس انسان یورش می آورند زندگی کند؟! مگر یک شخص متدین می تواند در اجتماعی که سرتاسر آن را فساد گرفته است، حرکت کند؟! انسان در مملکتی که آرامش و امنیّت دارد بهتر می تواند به کارهایش برسد، بهتر می تواند به علم و درسش برسد، بهتر می تواند به عبادتش برسد و کارهایش را انجام بدهد. ولی ما قدر این امنیّت را نمی دانیم!

* روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۷۲.

آوردیم این است که سالک و شخصی که در راه خدا دارد حرکت می‌کند باید همیشه به دنبال این باشد که علمش را بالا ببرد و عقل و فهمش را بالا ببرد.

از ائمه علیهم السّلام و پیغمبر اکرم نسبت به بالا بردن سطح معرفت و عقل روایاتی آمده است. امام صادق علیه السّلام [از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نقل] می‌فرماید:

«إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ كَثِيرَ الصِّيَامِ، فَلَا تُبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقْلُهُ»^۱

وقتی یک فرد را می‌بینید که زیاد نماز می‌خواند و زیاد روزه می‌گیرد، به او مباحثات نکنید و شمارا فریب ندهد، بلکه ببینید عقل او چگونه است.

ببینید در مسائل اجتماعی چگونه فکر می‌کند، در ارتباطات با افراد چگونه فکر می‌کند، تدبیر او چگونه است، آیا مانند بچه‌ها حرف می‌زند و فکر می‌کند یا مانند افراد با تجربه و با درایت و با تدبیر است؟

امام صادق علیه السّلام در روایت دیگری می‌فرماید:

«العقل دليل المؤمن»^۲ عقل دلیل و راهنمای مؤمن است.

یعنی عقل است که مؤمن را در هر مشکلی که پیش بیاید راهنمایی می‌کند و مشکل را از سر راه او به بهترین نحو و بهترین وجه برمی‌دارد. امام

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۲۵.

علیه السّلام نمی فرماید که اگر حال پیدا کردی دیگر
عقلت را کنار بگذار، نمی فرماید که حال و مکاشفه
دلیل مؤمن است، نمی فرماید که عشق و محبّت به
خدا دلیل مؤمن است؛ عشق و محبّت به خدا در
صورتی ارزش دارد که توأم با عقل باشد، ولی اگر
توأم با عقل نباشد فایده‌ای ندارد.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

«إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَانظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ، فَإِنَّمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ»؛^۱

وقتی حُسن حال شخصی برای شما مسموع افتاد، در کردار و رفتار او إعراض از دنیا دیدید، سخنان پسندیده و جاذب مشاهده کردید و در او زیادی نماز و روزه دیدید، به اینها توجّه نکنید، بلکه ببینید عقلش چطور است؛ چون جزای انسان به واسطهٔ عقل است.

خداوند متعال انسان را به واسطهٔ عقلش جزا

می‌دهد، نه به واسطهٔ زیادی نماز و روزه؛ یعنی

خداوند به واسطهٔ فهم و ادراک انسان به او جزا

می‌دهد. این روایت اختصاص به مردم عوام ندارد،

بلکه برای تمام افراد در تمام مراحل و در جمیع

مراتب سلوکی است و هیچ فرقی نمی‌کند.

آن سلوکی که عقل را از انسان بگیرد، نباشد بهتر

است! آن سلوکی که بگوید باید عشق را جایگزین

عقل کنید، نباشد بهتر است! آن سلوک نیست، بلکه

ضلالت است؛ آن انسانیت نیست، بلکه لأبالی‌گری

و توحّش است! عقل و فهم در سلوک مهم است.

این حرف‌ها را درویش‌ها می‌زنند، چون خودشان از

عقل بی‌بهره هستند و لذت معرفت و داده‌های عقل

را نچشیده‌اند، آن وقت مردم را به بیراهه هدایت

می‌کنند و به آن مطالب سوق می‌دهند.

موسی بن جعفر علیه السّلام در روایت عجیبی

۱. همان، ص ۱۲.

که در اصول کافی است، فوائد عقل را برای هشام

بیان می‌کنند:

«جزا به عقل است، ثواب به عقل است، عقاب به عقل است و حرکت انسان به عقل است. عقل جنودی دارد و شیطان جنودی دارد. جنود عقل در مقابل جنود شیطان است. انسان در همه کارها باید از فهم و عقل خود استفاده بکند!»^۱

مراد از عقل در روایات

موسی بن جعفر علیهما السّلام اینها را برای چه

کسی می‌گفتند؟ برای هشام می‌گفتند دیگر! هشام

نگفت که یا ابن رسول‌الله، منظور از این عقلی که شما

می‌فرمایید،

۱. همان، ص ۱۳ - ۲۰.

عقلی است که به تکامل رسیده است و این عقل،
عقل امام است!

الآن بعضی ها می گویند:

این عقل های ما ناقص است پس فایده ای ندارد! آن عقلی مورد نظر حضرت است
که به تکامل رسیده است، یعنی به فعلیت تامه رسیده است؛ اما عقل های ما ارزشی
ندارد!

اولاً چطور شما در بقیه کارها به عقلتان مراجعه
می کنید، اما در راه خدا و در راه سلوک، عقل را کنار
می گذارید؟!!

ثانیاً موسی بن جعفر دارد با هشام راجع به عقل
صحبت می کند، هشام می تواند به موسی بن جعفر
بگوید که یا ابن رسول الله، این حرف هایی که شما
می زنید به من چه مربوط است؟ این عقلی که در شما
است و به واسطه آن مرا هدایت می کنید، به بنده چه
ربطی دارد؟!

اگر منظور از عقل در روایات، عقل امام است،
این چه ربطی به هشام دارد؟! مثل این است که امام
علیه السلام خصوصیات عیال خود را بگوید یا انفاق
از اموال شخصی خود را به رخ دیگران بکشاند! این
به دیگران چه مربوط است؟!!

یک وقت امام علیه السلام می گوید: وقتی که
می خواهی عیال اختیار کنی، عیالی اختیار کن که

دارای این خصوصیات باشد، دیانتش این طور باشد،
اصالت داشته باشد، مطیع باشد، همراه تو باشد، در
زندگی مونس تو باشد و امثال ذلک. این یک مطلب
کلی است. اما یک وقت امام علیه السّلام
خصوصیات عیالش را می گوید: عیال من این طور
است، دین دارد، با من همراه است، و دارای این
عبادت است. حالا این به بنده چه ربطی دارد؟! او
عیال امام است، عیال بنده که نیست!

یا امام علیه السّلام از انفاق اموال شخصی
خودش بگوید: من فلان قدر در اینجا و در آنجا انفاق
کردم. حالا این به بنده چه ربطی دارد؟! یک وقت
امام می گوید: این طور انفاق کنید، این اموال را صرف
کنید، در این موارد این کار را انجام بدهید؛ این
می شود هدایت و دلالت.

این عقلی که امام علیه السّلام هشام و هر شخص دیگری را، چه حاضر در مدینه باشد یا خارج از مدینه، چه مسلمان باشد یا غیر مسلمان، به آن دعوت می‌کند، همان حجّت باطنی خداوند است که در همین روایات هم به آن تعبیر آورده شده است:

«خداوند دو حجّت دارد: یکی حجّت باطن که عبارت است از عقل؛ و دیگری حجّت ظاهر که عبارت است از انبیاء و ائمه علیهم السّلام.»^۱

این حجّت باطن، انسان را به حجّت ظاهر می‌رساند؛ یعنی انسان بدون این عقل، به خدا نمی‌رسد، به پیغمبر نمی‌رسد و به امام نمی‌رسد.

آن وقت چطور تا وقتی که ما به امام نرسیده‌ایم این عقل، حجّت است، ولی همین که به امام رسیدیم دیگر باید عقل را کنار بگذاریم؟! همان عقل به انسان می‌گوید: باید بدون چون و چرا از امام تبعیت کنی! نه اینکه عقل در اینجا حجّیتش را از دست می‌دهد! اشتباه نکنید؛ عقل در جمیع احوال هیچ‌گاه حجّیت خود و دلالت و راهنمایی خود را از دست نمی‌دهد! حتی این عقل است که می‌گوید: وقتی که پیش امام رفتی باید بدون چون و چرا از امام تبعیت کنی! این را

۱. همان، ص ۱۶.

هم خود عقل می گوید، پس باز حجّت است.

این روایتی که ثواب و عقاب را بر مدار عقل قرار

می دهد:

«بِكِ أَثِيبُ وَ بِكِ أَعَابُ»^۱؛ من به واسطه تو ثواب می دهم و به واسطه تو عقاب می کنم.

آیا فقط برای اولیا است یا برای همه افراد است؟

همه افراد به مقدار عقلی که دارند ثواب و عقاب بر

آنها بار می شود. این ربطی به اولیا ندارد و برای همه

افراد است.

عقلی که ما را به توحید و رسالت و امامت

رهبری می کند چطور حجّیت خود را از دست

می دهد؟ حتی نفس این قضیه که باید عقل را کنار

گذاشت، باز حکم عقل است و اگر عقل حجّت

نباشد این قضیه هم باطل خواهد بود. مگر این

درویش ها

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۹.

نمی گویند که باید عقل را کنار بگذاریم؟! به چه حجتی می گویند که باید عقل را کنار بگذاریم؟ مگر با عقلشان این حرف را نمی زنند؟! اگر عقل حجت نباشد همین حرفشان هم باطل و مورد اشکال است.

ضرورت تعقل در سیروسلوک

یک قضیه عجیبی از مرحوم پدرمان - رضوان الله علیه - نقل کنم. این قضیه تقریباً برای بیست و شش سال پیش است و من حدود چهارده ساله بودم. مرحوم پدرمان در اطاق بودند، من هم بودم، والدۀ ما هم حضور داشت. صحبت از مرحوم آقای حدّاد شد. عبارتی که پدر ما در تعریف از مرحوم آقای حدّاد آوردند این است که رو به والدۀمان کردند و فرمودند:

فلانی، من عاقلتر از این مرد به عمرم ندیده‌ام!

فرمودند که عارف‌تر یا زاهدتر یا متهجّدتر یا با صفاتر ندیده‌ام؛ بلکه شاخصه این مرد را عقل قرار دادند و فرمودند که عاقل‌تر از او ندیدم! التفات فرمودید؟

وقتی امام صادق علیه السّلام می فرماید: «**العقل**

دلیل المؤمن». ما به این نکته می رسیم که عقل در

همه جا راهنما و هدایت‌گر است؛ در مشکلات زندگی، ارتباطات، معاشرت‌ها، کش و قوس‌ها و مسائل حیاتی انسان، عقل دلیل است و هر کسی که دارای عقل بهتری باشد راه بهتر و معتدل‌تر و آرام‌تر و بدون تنش و ستیزه‌تری دارد.

بارها از مرحوم پدرمان شنیدم که می‌فرمود:

مرحوم آقای حدّاد به من می‌فرمود: «سید محمد حسین! سلوک و راه خدا عقل می‌طلبد!»

ببینید، این حرف من نیست، بلکه حرف افرادی

است که تمام مسیر زندگی آنها را سلوک تشکیل داده بود و به حقیقت و واقعیت توحید رسیده بودند، نه اینکه حرف یک شخص عادی است که بویی از راه و طریق و بویی از عرفان نبرده است. و بارها خود ایشان به حقیر می‌فرمودند:

فلانی چطور است؟ فهم او چطور است؟ کاری به حال او نداشته باش، ببین عقل و فهم او چه مقدار است!

این کلامی بود که ایشان به من می فرمودند.

رابطه عقل و عشق

روزی شخصی به مرحوم آقا عرض کرد:

آقا! عشق به امام رضا علیه السلام انسان را دیوانه می کند!

ایشان فرمودند:

خیر، عشق به امام رضا علیه السلام عقل انسان را بیشتر می کند.

دیوانه می کند یعنی چه؟! آن زیارتی که برویم و

دیوانه بشویم، آن زیارت را نمی خواهیم! ما

می خواهیم به امام رضا معرفت پیدا کنیم و حقیقت

ولایت امام رضا علیه السلام برای ما منکشف بشود؛

دیوانه شدن یعنی چه؟! عشق بدون عقل، توهم و

توحش و لاابالی گری و حیوانیت است. به این

چرند و پرندهای درویشانه گوش ندهید که

می گویند:

عقل را کنار بگذار و عشق را بگیر! عقل مانع راه است و زنجیر بر دست و پای
است!

آنچه بعضی از بزرگان در مقام مدح از عشق و

حبّ به حق، به مصداق آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا

أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۱ فرموده اند آن عشقی است که

موجب ازدیاد عقل و فهم و ادراک است، نه

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۶۵. توحید علمی و عینی، ص ۱۹۰، تعلیقه ۳:

«و کسانی که ایمان آورده اند؛ خداوند را از همه چیز بیشتر دوست دارند.»

کنار گذاردن ادراک و فهم، و خود را به جنون و بی‌بند و باری زدن و هر غلط و انحرافی را به مقتضای عشق مرتکب شدن.

اگر در بعضی از عبارات بزرگان در مذمت عقل آمده است منظور وهم و خیال است که با عقل اشتباه می‌شود، و إلاً نفس عقل، به هیچ وجه مورد خدشه و تعرض هیچ عاقلی نخواهد بود. کسانی که هدایت و دلالت عقل را مورد خدشه قرار می‌دهند گویا لذت و حلاوت اهتداء به آن را لمس نکرده‌اند، و إلاً چنین سخنی را بر زبان نمی‌آورند.

عقل است که حکم به ازدیاد محبت می‌کند، چون واسطه بین عبد و معبود را عشق به حق می‌داند و انسان را به محبت به خدا و راه او دلالت می‌کند.

کجا عقل از

عشق جلوگیری می کند؟! عقل به چه برهان و
قیاسی محبت شدید و عشق به الله و سیر و سلوک
إلی الله را محکوم می نماید؟!!

بعضی از اهل منبر و خطابه، فعل حضرت
ابو الفضل العباس سلام الله علیه را که آب از شریعه
نخورد، حمل بر عشق می نمایند و می گویند:

حضرت ابو الفضل العباس با وجود عطش سیدالشهدا علیه السلام حاضر نشد آب
بنوشد، ولی عقل او حکم به خوردن آب می کرد؛ و در واقع، تعارض بین عقل و
عشق روی داد و بالأخره عشق غالب آمد و آب ننوشید!

تمام اینها باطل محض است. خود عقل حضرت
ابو الفضل العباس سلام الله علیه حکم به تقرّب او با
مولایش می کند و تقرّب در آب نخوردن است. عقل
می گوید آب نخور، نه عشق! عقل می گوید: مگر تو
نمی خواهی به مولایت وصل بشوی؟ مگر
نمی خواهی تقرّب به امام علیه السلام پیدا کنی؟ مگر
نمی خواهی فانی در او بشوی؟ مگر نمی خواهی
وحدت با او پیدا بکنی؟ عقل می گوید نزدیک ترین
راه این است که خود را در حال با او متحد قرار
بدهی، پس وقتی که او الآن تشنه است تو هم تشنه
باش! تو که می دانی دو ساعت دیگر شهید می شوی،
در این دم آخر با مولای خودت وحدت داشته باش!
این را عقل می گوید. البتّه در این عقل، عشق هم

هست، و منافاتی با هم ندارند.

روزی یکی از اهل منبر، همین مطلب را در حضور مرحوم آقا - رضوان الله علیه - زد. پس از سخنان او ایشان رو به من کردند و فرمودند:

این حرف‌ها یعنی چه؟! تعارض عقل و عشق یعنی چه؟! کار حضرت، کار عقلایی بود و غیر از این چیزی نبود.

خود مرحوم آقا به من این مطلب را می‌فرمودند. اشاعه این مطالب، انحراف در دین است، خروج از طریق حق و ما جاء به النبی و الأئمة علیهم السلام و خروج از طریق اولیاء الله است، بدعت در راه خدا و سیر و سلوک الی الله است، و در پیش گرفتن مرام درویشی به معنای باطلش است.

لذا مسئولیت یک عالم بسیار سنگین است. باید در حرف‌ها تأمل کند تا باعث

انحراف مردم نشود، دین خدا را تغییر ندهد، سر مردم را با این چرند و پرندهای باطلانه گرم نکند، و در مکتب اولیای حق، بدعت نیافریند. بازی کردن با دین مردم شوخی نیست! چه کسی از مرحوم پدرمان شنیده است که عقل را کنار بگذارد و عشق را متمسک شوید؟!!

مطلبی که باید مورد دقت قرار بگیرد این است که عشق واقعی و حقیقی موجب ازدیاد عقل و فهم می‌شود، تأمل و تدبّر را بیشتر می‌کند، و حزم و احتیاط را بیشتر می‌کند. کسی که عاشق واقعی معشوقی است کاری می‌کند که راه او و بار او سبک‌تر شود و عیب و نقصان معشوق را برطرف کند، نه اینکه عیب او را مخفی ببیند.

اگر شما به کسی محبت نداشته باشید تمام عیوب او را نادیده می‌گیرید و اصلاً کاری به کار او ندارید؛ عیب داشته باشد یا عیب نداشته باشد، به شما چه مربوط است؟! ولی محبت، یگانگی می‌آورد و همان‌طور که مُحب نمی‌خواهد دیگران بر او خرده بگیرند، نمی‌خواهد دیگران در محبوب او هم عیب

بینند و بر او خرده بگیرند؛ لذا در صدد رفع عیب و نقص او برمی آید، نه اینکه در مقام تعارض، عیب او را بپوشاند و چماق بر سر دیگران بکوبد و عیب را مخفی کند. وقتی که عیب هست، هست دیگر؛ پس عیب را برطرف کن! چرا می خواهی عیب را مخفی کنی؟! این مسئله، مسئله بسیار مهم و قابل اهمیتی است.

حکم عقل به لزوم تبعیت از پیامبر اکرم و ائمه

هدی و اولیای کامل الهی

عقل در مسائل جزئیّه و هم چنین در بسیاری از مسائل کلیه که به واسطه عقل کامل - که عقل استاد کامل است - حل می شود، زمام امر را به دست استاد کامل می سپارد، نه اینکه عقل از حجیت ساقط شود، بلکه این خود عقل است که به هم چنین فردی راهنمایی می کند؛ همان طور که اگر برای شخصی یقین به مطلبی حاصل شود، به مقتضای حجیت ذاتیه یقین، مکلف است به آن علم و یقین خود عمل نماید.

اگر شما یقین به یک مطلب پیدا کردید تا وقتی که خلافتش برای شما روشن نشده و ثابت نشده

است، واجب است که به یقینتان عمل کنید. اگر عمل
نکنید باید روز قیامت حساب پس بدهید! چه بسا
ممکن است بعداً کشف خلاف گردد، باز باید

به مقتضای کشف خلاف، عمل کنید.
در هر حال، متابعت از علم و یقین، تکلیف شرعی
هر انسان است.

البتة التفات بفرماید، عقل فقط در صورتی به
همچنین فردی راهنمایی می‌کند که انسان کامل و
عارف واصل و ولیّ کامل باشد، یعنی بر مُلک و
ملکوت اِشراف داشته باشد و جمیع مصالح و مفسد
انسان را نه با علم حصولی و اکتسابی، بلکه با علم
حضوری و کشف باطنی تشخیص بدهد؛ و به
عبارت دیگر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم
و یا أئمة هدی علیهم الصّلاة و السّلام و یا آن ولیّی
باشد که تالی تلو امام معصوم است، یعنی آن ولیّی که
فقط یک قدم با امام فاصله دارد و تالی تلو است،
همگام با امام حرکت می‌کند، نفس او با نفس امام
زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف متحد گردیده و او
هم از خطا و اشتباه مصون است و تمام حقایق و
مسائل را با اِشراف بر باطن مورد تشخیص و عمل
قرار می‌دهد؛ نه با نقل قول‌های شبهه‌ناک و مغرضانه
و نه با نقل قول‌هایی که هر شخصی که پیش او می‌آید
یک طور نقل می‌کند، مثلاً زید پیش او می‌آید و یک

حرف می‌زند و فکرش عوض می‌شود، بعد عمرو پیش او می‌آید و حرف دیگری می‌زند و دوباره فکرش عوض می‌شود؛ این شخص که ولیّ نیست! بلکه آن ولیّ کامل است که عقل منفصل انسان و اسوه در عمل قرار می‌گیرد و شرعاً و عقلاً من جمیع الجهات واجب است که کلام چنین شخصی مُطاع باشد و قول او حجّیت ذاتیه داشته باشد.

انسان در این مرحله نیز به حکم عقل به امام علیه السّلام رجوع می‌کند؛ یعنی باز عقل به انسان می‌گوید که باید پیش امام بروی، چون عقل حکم می‌کند که تشخیص امام علیه السّلام اعلیٰ و اشرف و ارفع و ارقای از تشخیص عقل آدمی است و باید در صورت تعارض بین حکم عقل آدمی با صریح کلام معصوم علیه السّلام، به کلام معصوم تمسّک جست.

تفاوت میزان و نحوه تبعیت از اولیای الهی و

از سایر بزرگان

البته این مطلب ربطی به تمسّک به کلمات غیر معصوم ندارد. غیر معصوم با معصوم چه ربطی

دارد؟! غیر ولیّ با ولیّ چه ربطی دارد؟! بلکه فقط
برای ولیّی است که جمیع اسفار اربعه را طی نموده،
باقی بالله و بأمرالله شده، در مقام ولایت امام

معصوم علیه السّلام قرار گرفته و کلام او کلام
امام علیه السّلام شده است. اما در غیر این صورت،
شخصی که هنوز در راه است و به مرتبه فناء ذاتی و
به مقام ولایت نرسیده است و در راه کمال برای
وصول به آن مرتبه در تلاش و مجاهده است،
خودش هنوز در عالم نفس گرفتار است و نیاز به
دستگیری و عنایت مقام ولایت دارد، آن وقت انسان
کجا می تواند بدون چون و چرا و بدون هیچ گونه
تأمّل، به هر کلامی که می گوید، جامه عمل بپوشاند
و عقل و علم و درایت خود را نادیده بگیرد؟! این
عین سقوط در چاه است، نه متابعت از علم و عقل و
ادراک و منهج اولیای حق. منهج آنها غیر از این بوده
است.

من خود شخصاً از مرحوم آقا
- رضوان الله علیه - شنیدم که در مسائل اخلاقی با
مرحوم آیه الله شیخ محمدجواد انصاری - با آن ید
بیضاء و با آن مراتب - جانب احتیاط را رعایت
می نمودند و دربست گوش نمی دادند. ببینید مطلب
چقدر مهم است! وقتی که به ایشان مراجعه می کردند

با احتیاط بود، یعنی در مسائلی که علم به خلاف داشتند جانب احتیاط را عمل می‌کردند. این مطلب را ایشان بارها به من فرمودند! مرحوم آقا همین‌طور با مرحوم آیة‌الله حاج شیخ عباس قوچانی - رضوان‌الله‌علیه - هم بدون چون‌وچرا عمل نمی‌کردند؛ در حالی که هر دوی این بزرگواران اساتید سلوکی ایشان بودند.

ولی در ارتباط با مرحوم حدّاد مطلب فرق کرد. آنها به جای خود، ایشان به جای خود. گرچه ایشان می‌فرمودند: «برای من مرحوم انصاری حکم پیامبر را دارد!» و در کتاب روح مجرد هم این مطلب را نوشته‌اند؛^۱ ولی تعبیری که از مرحوم حدّاد می‌آوردند کاملاً با تعبیری که از مرحوم انصاری می‌آوردند تفاوت داشت، و براساس همین ادراک هم با آنها رفتار می‌نمودند. خداوند هم براساس ادراک انسان از واقعیت، تکلیف می‌طلبد.

اینجا به این نکته می‌رسیم که چقدر حفظ و حراست این مکتب مشکل است

۱. روح مجرد، ص ۶۸۳.

و با شعار نمی‌شود یک چنین مکتب با مناعت و با عزّت و با رفعتی را نگه داشته و پابرجا گذاشت! با شعار نمی‌شود! در اینجا علم لازم است، عقل لازم است، تخصص لازم است، دوری از هوی و هوس لازم است و دلسوزی پدران و مادران لازم است. حقیر خود در تمام دوران پس از ارتحال مرحوم آقا هرجا به مقتضای عقل و راهنمایی عقل عمل کردم کامیاب و رستگار شدم. پس چطور می‌توانم این تجربه عملی خود را به دست فراموشی بسپارم؟!!

تکامل عقول مردم در زمان ظهور با دست

ولایی امام زمان علیه السّلام

در یک روایت امام صادق علیه السّلام

می‌فرمایند:

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُئُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَعْلَامَهُمْ»^۱

وقتی که حضرت بقیّة‌الله عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کنند خداوند دست حضرت را روی سر مردم می‌گذارد و دست ولایی حضرت روی سر مردم قرار می‌گیرد، و نتیجه‌اش این است که عقول مردم کامل می‌شود.

نه اینکه حال مردم بهتر می‌شود و زهد آنها بیشتر

می‌شود، بلکه عقل آنها کامل تر می‌شود. وقتی که

عقل کامل شد دیگر همه چیز همراهش هست. وقتی

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

که شما نسبت به یک مطلب یقین دارید، از آن روی گردانی و سرپیچی نمی‌کنید. تمام این انحرافات ما به خاطر این است که یقین نداریم و آن‌طور که باید و شاید به مطلب نرسیده‌ایم. اگر عقل انسان، کامل بشود آن‌موقع دیگر چرا روی گردانی کند؟! پس کار حضرت این است.

از این مطالب، این مسئله به دست آمد که راه سلوک، راه بالا بردن سطح اندیشه و علم و عقل و منطق است. البته وقتی که عقل وجود داشته باشد به عبادت حکم می‌کند، به مسائل و ارتباطات اجتماعی حکم می‌کند، به راه اعتدال حکم می‌کند، به راه منطقی در ارتباطات با افراد و زندگی شخصی انسان حکم می‌کند. اینها همه به خاطر بالا رفتن عقل و ادراک انسان است.

ذکر دو مطلب راجع به مطالب منقول منتسب

به مؤلف

می خواستم دو مطلب راجع به قضیه خود حقیر خدمت دوستان و برادران و رفقا و احبّه و اعزّه عرض کنم:

مطلب اول: در ارتباط با مرحوم آقا - رضوان الله علیه - شاید این مطلب صحیح باشد که از میان شاگردان و بستگان ایشان، آن کسی که کمتر از همه از ایشان نصیب و بهره برده است من باشم و فقط مطالبی از ایشان شنیده‌ایم و آن مطالب را برای دوستان و رفقا نقل می‌کنیم. اما بنده در خود، غیر از همین **ضَرْبَ ضَرْبَای** معمولی و ابتدایی و این دو کلمه‌ای که هر طلبه‌ای هم می‌تواند صحبت بکند نمی‌بینم. برادرانمان و اعزّه‌ای که این طرف و آن طرف تبلیغ می‌روند بهتر از من صحبت می‌کنند و دین را ابلاغ می‌کنند و حقیقت را برای دوستان و محبّان خدا بیان می‌کنند، و شاید بنده در سطح اینها هم نباشم. گاه‌گاهی مطالبی می‌شنوم که مطرح می‌شود: «فلانی دارای این مقام است.» من واقعاً در خودم یک‌چنین مطالبی نمی‌بینم و از دوستان و از

احبّه و اعزّه هم مستدعی هستم که همیشه طوری صحبت کند و مطالب را بیان کند که خارج از این حیظه نباشد. من فقط یک طلبه هستم! البته انتساب به مرحوم آقا صرفاً برای من موجب شرمندگی است و نمی‌توانم از عهده هم‌چنین انتسابی بریایم.

لذا این مطالب را که گاه‌گاهی این طرف و آن طرف نقل می‌شود، در خود نمی‌بینم و خودم را در قدم اول و مرتبه اول و مرحله اول مشاهده می‌کنم و دست نیاز و تضرّع به مقام ولایت، و استدعا و احتیاج دعا از همه احبّه و اعزّه دارم. این مطلب اولی است که مایلم رفقا و دوستان در عبارتها و کلامشان این نکته را رعایت بکنند که من فقط یک طلبه هستم و بیش از این هیچ!

مطلب دوم: هر شخصی دارای فکر خاص و منش خاص و منهج خاصی است، و راه خاصی در ارتباط با مردم و دوستان و رفقای خودش و بیان مطالب دارد. چه بسا ممکن است که مطالب انسان آن طوری که باید و شاید و به آن کیفیتی که مورد نظر انسان است به دیگران نرسد، یا برداشتی از مطالب

باشد که ولو خدای ناکرده مغرضانه نیست، ولی با توجه به ذهنیات هر فرد و سعه اطلاعی است که نسبت به شخص انسان

و جوانب آن دارد؛ لذا ممکن است مطالب انسان را به نحو دیگری بیان کند، در عین اینکه تمام اینها از سر صدق و صفا و هدایت و ارشاد است و در این مطلب هیچ شکی نیست. اما طبعاً در صورتی که انسان مطلب را از خود متکلم بشنود مسئولیت کلام بر عهده خود متکلم خواهد بود و خود او پاسخ گوی مطالبی است که بیان می کند.

لذا عرض حقیر در اینجا این است که من فقط می توانم پاسخ گوی آن مطالبی باشم که دوستان از شخص من و از دهان من شنیده اند یا اینکه کتباً عین عبارت من نوشته شده باشد. اما اینکه در بعضی از جاها می گویند که نظر فلانی این طور است، یا اینکه ایشان این طور می خواهند بگویند، بنده نمی توانم پاسخ گوی هم چنین مسئله ای باشم. من فقط می توانم مسئولیت کلامی را بر عهده بگیرم که شخصی از دهان من بشنود.

این روز مبارک و فرخنده، روز نجات انسانیت از بهیمیت و هوی و هوس و روز رقاء و ترقی انسان به مقام کمال انسانیت است به واسطه وجود میمون و

مبارک واسطه فیض از حقّ متعال به جمیع عوالم
امکان، حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه و
عجل الله تعالی فرجه الشریف.

امیدواریم که خود آن حضرت عیدی ما را در
امروز دستگیری از ما و رساندن و واصل کردن ما به
مقام ذات و احدیت پروردگار قرار بدهند! امیدواریم
که آنی از آنات، زمام امور ما را به خود ما واگذار
نکنند! در دنیا و آخرت از زیارت جمالشان و از
شفاعتشان ما را بی نصیب نفرمایند! در تمام امور، در
مقام فعل و مقام قلب و سرّ، خود آن بزرگوار، مباشر
و کفیل اعمال و سرّ و سویدای ما باشند! اسلام و
مسلمین را عزّت عنایت کنند! کفّار و مخالفین نظام
را ذلیل و منکوب بگردانند! بر تأییدات مقام معظم
رهبری و بقای عمر ایشان با صحّت و سلامت
ببفزایند! مرضای مسلمین شفا عنایت کنند! موجب
خیر و رحمت و مغفرت برای موتای مسلمین شوند!
و آخرین درخواست ما از آن وجود مبارک و میمون
این است که از خداوند متعال بخواهند که هرچه
زودتر در فرجشان تعجیل بفرماید!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

مجلس سوّم: ولايت اهل بيت
عليهم السّلام اساس مكتب تشييع

نيمه شعبان ١٤٢٧ هجرى قمرى

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

مقصد و مقصود از زنده نگه داشتن یاد

اهل بیت علیهم السّلام

امروز روز میلاد امام زمان، حضرت حجة ابن
الحسن المهدی ارواحنا لتراب مقدمه الفداء است.
امام صادق علیه السّلام می فرمایند:

«رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا ذَكَرْنَا؛^۱ خداوند بیامرزد آن کسی از شیعیان ما را که ذکر و یاد
ما را همیشه زنده نگه دارد.»

مقصود امام علیه السّلام از این مسئله چیست؟
چرا حضرت می فرماید که یاد ما را همیشه در میان
خودتان زنده بدارید و نگذارید که ما در میان شما
به دست فراموشی سپرده بشویم؟

امام باقر علیه السّلام در سفر حج، در منا وصیت

۱. مصادقة الإخوان، شیخ صدوق، ص ۳۶.

می کنند:

«تاده سال پس از فوت من، یک نفر بگذارید تا برای مردمی که از طوائف و فرق مختلف به منا می آیند، مطالب و مسائل راجع به دوران حیات من را و

کارهایی که من انجام می‌دادم و ظلم‌هایی که به من روا می‌شد و مسائلی که خلفا درباره من و اصحاب من انجام می‌دادند بیان کند.»^۱

منظور امام باقر علیه السّلام از این مطلب چه بوده

است؟

مشخص است که انسان برای حفظ و یادآوری

یک جریان یا یک شخصیت، نیازی به تذکر مجدد

دارد؛ والا آن مسئله به دست فراموشی سپرده

می‌شود. اگر جریانی اتفاق بیفتد، بعد از گذشت چند

سال کم‌کم فراموش می‌شود، مردم آن را از یاد

می‌برند، کم‌کم حال و هوای آن شرایط از اذهان

خارج می‌شود، تب و تاب آن حوادث فرومی‌نشیند

و بالتّبع دیگر انسان اشتیاق و علاقه‌ای برای تجدید

آن خواطر و یادها ندارد. لذا برای تجدید و

زنده‌نگاه داشتن آن خاطره دائماً هر سال آن خاطره

را تجدید می‌کند؛ حالا این مقاصد می‌تواند مقاصد

الهی باشد یا اینکه مقاصد دنیوی باشد.

ما که هر سال یاد امام را زنده می‌کنیم و ولادت و

شهادت امام علیه السّلام و مناسبت‌های مذهبی و

دینی را تجدید می‌کنیم برای این است که می‌خواهیم

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۷.

اولاً نزد خود و ثانیاً به دنیا اعلام کنیم که مکتب تشیع
یعنی مکتب امامت و ولایت، و امام صادق با
ابوحنیفه و مالک و شافعی فرق دارد و امام باقر هم با
عکرمه فرق دارد! در بین اهل تسنن فقها و مفتیان و
صاحبان رأی بسیاری بودند که از علما هم بودند؛ هم
ائمۀ اربعه آنها و هم غیر از آنها از بزرگانی که در مرام
و در فقه خودشان بودند. البته منظورم بزرگ از نظر
محفوظات است، نه از نظر مقام و تقرب؛ چون آن
کسی که در مقابل مکتب اهل بیت بایستد، تقریبی به
خدا ندارد تا اینکه انسان اسم بزرگ را بر او بگذارد!
ولی ما که هر سال یاد امام صادق را - چه در ولادت
و چه در شهادت - زنده می‌کنیم، برای این مسئله
است که بگوییم این مکتب، قائم به امام صادق است.
شیعه باید امام را در میان خود مطرح کند؛ یعنی
باید توجه داشته باشد که حقیقت تشیع و حقیقت
مکتب، به وجود امام است. البته نه به وجود ظاهری
امام،

بلکه به حقیقت امام است که آن حقیقت امامت،
در هر زمانی در یک نفس از نفوس قدسیه ظهور پیدا
کرده است؛ یک زمان در امام جواد علیه السلام،
یک زمان در امام موسی بن جعفر، یک زمان در امام
هادی، یک زمان در امام سجاد و همین طور... .

اثرات معنوی حیات امام زمان علیه السلام

برای شیعیان

مسئله‌ای که در ولادت امام زمان علیه السلام
مطرح است و آن مسئله باید مورد توجه قرار بگیرد
مسئله حیات امام و حیات امامت است. گرچه در
سایر مناسبت‌های ائمه علیهم السلام هم مطلب به
همین کیفیت است، ولی به واسطه حیات ظاهری آن
حضرت، این مسئله می‌تواند بیشتر مورد توجه و
دقت قرار بگیرد. ما ولادت پیغمبر را هم عید
می‌گیریم، اما بالأخره پیغمبر از دنیا رفته‌اند و فوت
کرده‌اند، چون حضرت را مسموم کردند و عایشه هم
مسموم کرده است.^۱ ولادت امام جواد علیه السلام را

^۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۰.

عید می‌گیریم، اما بالأخره امام جواد از دنیا رفته‌اند و شهید شده‌اند؛ آن حضرت را مسموم کردند و معتصم، خلیفهٔ عبّاسی آن حضرت را مسموم کرد.^۱ هر کدام از ائمهٔ عمر ظاهری خود را طی کردند و به عالم باقی هجرت کردند و امامت و ولایت به امام زمان علیه السّلام منتقل شده است. حداقل تفاوتی که میلاد امام زمان علیه السّلام با آنها دارد، در این است که ما احساس می‌کنیم این ولایت زنده است و حیات دارد. این ولایت، ولایتی است که مثل سایر مناسبت‌های مکتب، از اعیاد و وفیات و بعثت و غدیر و امثال ذلک، صرفاً یادآوری یک خاطره نیست؛ بلکه ما ولادت فردی را عید می‌گیریم که صاحب ولایت است و در میان ما حیات دارد و مانند ما حرکت دارد و زندگی می‌کند.^۲ این مسئلهٔ خیلی

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۳۸۰ - ۳۸۴.

۲. الغیبة، نعمانی، ص ۱۶۳.

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَتَرَدَّدُ بَيْنَهُمْ وَ يَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ وَ يَطَأُ فُرُشَهُمْ، وَ لَا يَعْرِفُونَهُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ أَنْ يَعْرِفَهُمْ نَفْسَهُ."»

ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمود: "صاحب این امر در میان مردم حرکت می‌کند و در بازارهایشان راه می‌رود و بر فرش‌هایشان قدم می‌گذارد، ولی مردم او را نمی‌شناسند تا آن زمان که خداوند به او اجازه دهد که خود را به آنان بشناساند."» (محقق)

مهمی است.

در مرتبه پایین، حداقل مطلب این است که ما احساس می‌کنیم صاحب قدرت و سیطره و ولایتی بر ما اشراف دارد و اعمال و حرکات ما را زیر نظر دارد.^۱ صرف نظر از مطالب و چرندیات و مزخرفاتی

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۰۲:

«و قد كَتَبَ إِلَى الشَّيْخِ الْمُفِيدِ: "نَحْنُ وَ إِن كُنَّا ثَاوِينَ بِمَكَانِنَا النَّائِي عَنِ مَسَاكِنِ الظَّالِمِينَ حَسَبَ الَّذِي أَرَانَاهُ اللَّهُ لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ وَ لَشِيعَتِنَا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَت دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِينَ، فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَائِكُمْ وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ [وَ مَعْرِفَتُنَا بِالذَّلِّ الَّذِي أَصَابَكُمْ مُذْ جَنَحَ كَثِيرٌ مِنْكُمْ إِلَيَّ مَا كَانَ السَّلْفُ الصَّالِحُ عَنْهُ شَاسِعًا وَ نَبَذُوا الْعَهْدَ الْمَأْخُودَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانْتَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ]، وَ إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ. وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا [وَفَقَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتَهُ] عَلَيَّ اجْتِمَاعِ الْقُلُوبِ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَانِنَا؛ فَمَا يُحْبِسُ عَنْهُمْ مُشَاهَدَتُنَا إِلَّا لِمَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ."»

ترجمه: «حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه در توقیع شریف خود به شیخ مفید چنین فرموده است: "هرچند بر طبق صلاح ما و شیعیانمان - که خداوند این صلاح را به ما نشان داده و تا زمان بقاء دولت ستمگران بر همین منوال خواهد بود - ما در جایی به دور از منزلگاه ستمگران سکنی گزیده‌ایم، اما بر تمام احوال شما اشراف کامل داریم و هیچ چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده نیست [و نسبت به خواری‌ای که به شما رسیده نیز آگاهیم، که بسیاری از شیعیان به کردارهای ناشایستی گرایش پیدا نموده‌اند که گذشتگان صالح از آن دوری می‌گزیدند و آن عهد و پیمان را که از آنان اخذ شده به پشت سر افکنده‌اند، گویی که هیچ نمی‌دانند!] و ما رعایت حال شما را رها نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم! و اگر جز این بود هرآینه سختی و گرفتاری‌ها بر شما نازل می‌شد و دشمنان هلاکتان می‌نمودند!

و اگر چنانچه شیعیان ما [که خداوند ایشان را بر طاعت خویش موفق گرداند] در وفای به عهدی که با آنان شده یک‌دل بودند هرآینه تشرّف آنان به یمن ملاقات ما به تأخیر نمی‌افتاد! که هیچ امری موجب محرومیت آنان از فیض دیدار ما نمی‌شود مگر آن اعمالی که از آنان سر می‌زند و ناملایماتی که از جانب ایشان به ما می‌رسد که ما ناپسند می‌داریم!"» (محقق)

که این طرف و آن طرف راجع به علم امام مطرح می‌شود و می‌گویند: «آیا امام علم غیب دارد یا ندارد؟» که این چرندیات در دوران

امامت ائمه علیهم السّلام همیشه از بین مخالفین شنیده می‌شد و هم‌اکنون نیز این مسائل به گوش می‌رسد،^۱ ما احساس می‌کنیم که دو دیده رقیب و عتیدی همواره بر اعمال ما ناظر و شاهد است. و این مسئله‌ای است که اگر انسان به این مطلب فکر کند، در زندگی و احوال او تغییر اساسی ایجاد می‌کند.

شما فرض کنید که وارد این حسینیه بشوید و ببینید که کسی در این حسینیه نیست، هر کاری دلتان بخواهد می‌توانید بکنید: بدوید، بخوابید، پشتک بزنید و...؛ ولی اگر یک مرتبه احساس بکنید همین‌طور که این دوربین الآن در مقابل من هست، یک دوربین از آن گوشه دارد تمام این حرکات را ضبط می‌کند، یک دفعه مؤدب و قشنگ و خوب در کناری می‌نشینید و دیگر نه می‌دوید و نه می‌خوابید و نه صدا را بلند می‌کنید؛ چون قضیه شوخی نیست

^۱ رجوع شود به شهید جاوید حسین بن علی علیه‌السّلام، صالحی نجف‌آبادی، ص ۴۵۱ - ۴۵۹ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۳۳ - ۵۳۶.

و دوربین دارد حرکات را ضبط می‌کند! کسی که دارد صحبت می‌کند اگر نداند که ضبطی یا دوربینی یا چیزی دارد مطالب او را ضبط می‌کند، هر طور بخواهد حرف می‌زند: گاهی اوقات سب می‌کند، گاهی اوقات طعنه می‌زند، گاهی اوقات افراد را استهزاء می‌کند، افراد مورد نظر را مسخره می‌کند و هر تعبیری که بخواهد به زبان می‌آورد. اما اگر یک مرتبه متوجه بشود که ای وای، آن گوشه یک میکروفن گذاشته‌اند و حرف‌های این آقا را دارند ضبط می‌کنند، یک دفعه دست پاچه می‌شود، رنگش قرمز می‌شود، سیاه و سفید می‌شود که حالا چه کار کنیم تا این حرف‌هایی را که زده‌ایم و این خرابکاری‌هایی را که کرده‌ایم درست کنیم؟! آن دستگاه هم دارد اینها را ضبط می‌کند! بلند می‌شود به دنبال می‌رود که این سیم به کجا وصل است، سیم را می‌گیرد و پیگیری می‌کند و می‌فهمد که این سیم به دستگاهی وصل است، بعد می‌بیند که نواری هست، آن را برمی‌دارد و آثار را از بین می‌برد.

وقتی انسان نداند که دارند صدایش را ضبط می‌کنند و حرکاتش را عکس می‌گیرند، هر عملی انجام می‌دهد! تمام این اعمال به‌خاطر جهل به یک میکروفن است! اما وقتی که چشم انسان بیفتد و ببیند که آنجا یک میکروفن هست، یک‌دفعه حرکات و تعبیرها عوض می‌شود و سخنان تغییر پیدا می‌کند؛ چون مسئله نشر پیدا می‌کند و بعد در تعاقب این نشر، مسائلی گریبان انسان را می‌گیرد و دنبال آدم می‌آیند: آقا این حرف‌ها چه بود که شما زدی؟! این مطالب چه بود که شما گفتی!؟

الآن ما داریم صحبت می‌کنیم و این دوربین هم در اینجا دارد حرکات ما را ضبط می‌کند؛ پس من دیگر نمی‌توانم هر حرفی بزنم و هر چیزی که به ذهنم بیاید، از زبانم خارج نمی‌کنم و مواظب هستم عبارت و کلامی را بگویم که به کسی برنخورد و فردا برای من مشکلی ایجاد نکند و شخصی نیاید بگوید: «آقا شما در صحبتت به ما اهانت کردی و فلان حرف را زدی!»

حداقلّ مطلب این است که امام علیه السّلام برای ما حکم این دستگاه را دارد که تمام وضعیت ما را

زیر نظر دارد و آن را دارد ضبط می کند! تا به حال به این مسئله فکر کرده ایم؟! حضرت تمام حرکات و سکنات و گفتار ما را زیر نظر دارد و مسلماً زیر نظر دارد و شکی در این مسئله نیست که دارد نگاه می کند و مراقبت می کند.^۱

اگر شیعه این مطلب را از امام بداند، آیا در حرکات و کلام و گفتارش تغییر به وجود نمی آید؟! آیا دیگر هر کاری دلش بخواهد می کند، هر حرفی بخواهد به این و آن می زند، هر مسئله ای بخواهد به وجود می آورد، هر ظلمی بخواهد می کند و هر ناروایی بخواهد ایجاد می کند؟! یا نه، انسان عاقل نسبت به شرایطی که در آن قرار دارد، تصمیم مقتضی

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵: «[عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ]: «نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وُلاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ.» ترجمه: امام باقر علیه السلام فرمود: «ما حجّت خدا و ما دروازه [به سوی] خدا و ما زبان خدا و ما وجه و جلوه خدا و ما چشم خدا در میان خلق خداییم و ما والی و صاحب امر خدا در میان بندگان او هستیم.» (محقق)

جمال الأسبوع، سید بن طاووس، ص ۳۷، ذیل زیارت صاحب الزمان عجل الله فرجه در روز جمعه: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَوْرَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ الْمُهْتَدُونَ وَ يُفَرِّجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ!» ترجمه: «سلام بر تو ای حجّت خدا در زمینش! سلام بر تو ای چشم خدا در میان خلقش! سلام بر تو ای نور خدا که هدایت یافتگان به وسیله او هدایت می یابند و به وسیله او گره از کار مؤمنان باز می شود!» (محقق)

و درست می‌گیرد و در شرایط مختلف، تصمیم مقتضای با خودش را می‌گیرد.

وقتی من بدانم که امام علیه السّلام در کنار من نشسته است، آیا دیگر کنار لبم سیگار می‌گذارم و جلوی امام سیگار می‌کشم؟! مرحوم آقا می‌فرمودند:

من گفتم سیگار حرام است، آن وقت فلان آقا پشت در، سر کوچه سیگار می‌کشد و خیال می‌کند من او را نمی‌بینم! بعد داخل می‌آید: «سلام علیکم، عرض ارادت!» و دست ما را هم می‌بوسد!

او مرحوم آقا را به اندازه یک دوربین قبول ندارد، آن وقت می‌آید دست ایشان را می‌بوسد! ما که شیعه هستیم، امام زمان علیه السّلام را به اندازه این دوربینی که قیمتش چند هزار تومان است، قبول نداریم! شوخی هم نداریم، واقعاً قبول نداریم! این حداقل مسئله است.

معنای ولایت امام زمان و اهل بیت علیهم السّلام

یک مقدار مطلب را از این بالاتر بیاوریم: چرا در امروز ما یاد امام زمان علیه السّلام را مبارک و متبرک می‌داریم و میلادش را جشن می‌گیریم؟ ما این کار را برای این داریم انجام می‌دهیم که امام علیه السّلام واسطه فیض الهی است. مسئله دیگر قضیه دوربین و میکروفن نیست! خیلی از افراد عادی هم ممکن

است کار دوربین و میکروفن را انجام بدهند؛ آن وقت
ما آن مقام امامت و ولایت را آنقدر تنازل می‌دهیم و
پایین می‌آوریم که می‌گوییم: امام علیه السّلام دارد به
همه ما نگاه می‌کند!

این که چیزی نیست و مسئله‌ای نیست! مطلب
این است که در مکتب شیعه، امام علیه السّلام
همه چیز مکتب است و بس!

ولایت عبارت است از اتّصال انسان به پروردگار؛
اسم این خطّ وصل‌کننده،

ولایت است. این برقی که الآن در اینجا هست و دارد پنکه را می‌گرداند و چراغ را روشن می‌کند و... متصل به دستگاه و توربین‌های آبی یا گازی یا امثال ذلک است. اسم آن سیمی که برق را از آنجا به اینجا می‌رساند ولایت است. بدون آن سیم، برق آن توربین در خودش می‌گردد. خدای متعال هم در عالم ذات و احدیّت خود، بروز و ظهوری نداشت. ولایت یعنی مسئله بروز و ظهور ذات در مجالی متفاوت و گوناگون. امام زمان یعنی حقیقت وصل‌کننده قوالب جزئیّه به آن حقیقت ذات و کلی. این معنا معنای امام زمان است، نه دوربین و میکروفون؛ اینها اهانت به امام علیه السّلام است!^۱ امام یعنی واسطه حیات و رزق ممکنات، یعنی واسطه جلب رزق و حیات از ناحیه پروردگار و ایصالش به ممکنات. مسئله این است! علمی که در عالم است از ناحیه امام است، حیاتی که در همه موجودات است از ناحیه امام است، قوام تمام ذرات

^۱. جهت اطلاع از تبیین مقام ولایت امام علیه السّلام رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۳۱ - ۹۰.

عالم به قوام امام علیه السلام است؛^۱ یعنی اگر امام

علیه السلام نباشد، از هم

فرو ریزند قالب‌ها،^۲ یعنی دیگر ظهور ذات، معنا

۱. دلایل الإمامة، ص ۴۳۶: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْمًا وَاحِدًا بِإِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِأَشَدِّ عَذَابِهِ. وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَنَا حُجَّةً فِي أَرْضِهِ وَ أَمَانًا فِي الْأَرْضِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ. لَنْ يَزَالُوا بِأَمَانٍ مِنْ أَنْ تَسِيخَ بِهِمُ الْأَرْضُ مَا دُمْنَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ. فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُهْلِكَهُمْ ثُمَّ لَا يُمْهِلُهُمْ وَ لَا يُنْظِرَهُمْ، ذَهَبَ بِنَا مِنْ بَيْنِهِمْ، ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِمْ مَا يَشَاءُ.» ترجمه: «امام باقر علیه السلام فرمود: "اگر زمین فقط یک روز بدون

امامی از میان ما باقی بماند، هر آینه تمام اهل زمین را در کام خود فرو خواهد برد و خداوند آنان را با شدیدترین عذاب خویش عذاب خواهد کرد. و علت این مسئله آن است که خداوند ما را حجت خویش در زمین و امان اهل زمین قرار داده است. مردم همواره تا آن زمان که ما در میان آنان باشیم، از اینکه زمین آنان را در خود فرو برد در امان خواهند بود. پس چون خداوند بخواهد که آنان را هلاک نماید و به آنان مهلت و فرصتی ندهد، ما را از میان آنها می برد آنگاه آنچه بخواهد با آنان خواهد کرد!"» (محقق)

الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۷: «نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُمَسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ بِنَا يُمَسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، وَ بِنَا يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَ يَنْشُرُ الرَّحْمَةَ وَ تَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ، وَ لَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا. (ثُمَّ قَالَ:) وَ لَمْ تَخُلْ الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ، وَ لَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ، وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ.» ترجمه: «امام

زین العابدین علیه السلام فرمود: "ما امان اهل زمین هستیم همان گونه که ستارگان امان اهل آسمان‌اند، و ما همان کسانی هستیم که خداوند به وسیله ما آسمان را نگه داشته است تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او، و خداوند به وسیله ما زمین را نگه داشته است تا مضطرب نگشته و اهل زمین را نلرزاند. خداوند به وسیله ما باران را نازل می گرداند و رحمتش را می گستراند و برکات زمین ظاهر می گردد. و اگر از میان ما کسی در زمین نبود هر آینه اهلش را فرو می برد. (سپس حضرت فرمود:) و زمین از زمانی که خداوند آدم علیه السلام را آفرید از حجت خدا خالی نبوده است؛ خواه ظاهر و شناخته شده باشد و خواه غایب و پنهان! و همواره نیز تا قیام قیامت از حجت خدا خالی نخواهد بود، و اگر چنین نبود خداوند عبادت نمی شد."» (محقق)

۲. دیوان نظیری نیشابوری، غزل ۸:

نخواهد داشت!

این معنا معنای امامت است؛ نه اینکه صرفاً احکام

گفتن و مسائل شرعیه بیان

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را *** اگر نازی کند از هم فرو ریزند
قلبها

۱. زاد المعاد، ص ۴۲۳، فرازی از دعای عدیله: «**الْحُجَّةُ الْخَلْفُ الصَّالِحُ**

**الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ الْمُرْجَى الَّذِي بِبِقَائِهِ بَقِيَتِ الدُّنْيَا وَ بِيَمْنِهِ رُزْقَ
الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ.**» ترجمه: «[شهادت می دهم که

پس از پیامبر برگزیده، امام نیکوکردار و جانشین اوست] حجت خدا و
خلیفه صالح او و قیام کننده به حق و امام منتظر، حضرت مهدی
(هدایت شده) که خداوند ظهورش را به تأخیر انداخته است و آن کسی که
دنیا به بقاء او باقی است و به برکت وجودش به خلائق روزی داده می شوند
و به یمن وجود او زمین و آسمان استوار گشته اند!» (محقق)

الکافی، ج ۴، ص ۵۷۷: «**إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ**

تَصْدُرُ مِنْ بِيُوتِكُمْ.» ترجمه: «اراده پروردگار در کیفیت و میزان تقدیرات
امور به سوی شما (اهل بیت) نازل می شود و از خانه های شما (به سمت
خلائق) صادر می گردد.» (محقق)

نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۸۶: «**فَاتَا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ**

صَنَائِعُ لَنَا.» ترجمه: «ما دست پروردگان پروردگاران هستیم، و مردم پس

از این، دست پروردگان ما هستند.» (امام شناسی، ج ۵، ص ۱۳۰)

کردن و این را بکن و آن را نکن مطرح کردن. بلکه، اینها از شئون امام در مقام تشریح است و اختصاص به امام دارد؛ اما حقیقت تکوینیۀ امام عبارت است از: **إِبْقَاءُ كُلِّ وَجُودٍ فِي مَرْتَبَةٍ وَجُودِهِ، وَ حَيَاةُ كُلِّ مَوْجُودٍ فِي مَرْحَلَةٍ وَجُودِهِ، وَ اسْتِمْرَارُ كُلِّ وَجُودٍ فِي مَرْحَلَةِ حُدُوثِهِ وَ بَقَائِهِ.**^۱ این مسئله مسئله امام است.^۲

امام زمان علیه السلام یعنی آن حقیقتی که: **«بِوُجُودِهِ تَبَيَّنَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ»**^۳ زمین و آسمان به وجود امام زمان علیه السلام قائم است. «اینها نخواسته‌اند همین طوری برای ما فقط شعر بگویند، نه خیر، اینها واقعیت را می‌گویند؛ حالا اگر دو نفر نمی‌فهمند باید مشکل خودشان را حل کنند و به مطلب برسند. ما که حقیقت مطلب را درک نمی‌کنیم

^۱ . ترجمه: «تثبیت و إبقاء هر موجودی در مرتبه و موقعیت وجودی خودش، و علّت حیات و هستی هر موجودی در همان مرحله وجودی خودش، و استمرار دادن هر موجودی هم در مرحله حدوث و هم در مرحله بقاء.» (محقق)

^۲ . جهت اطلاع از معنای ولایت تکوینی و تشریحی امام علیه السلام رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۴۱ - ۱۷۶؛ ج ۵، ص ۷۳ - ۱۲۲؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۳۱ - ۹۰.

^۳ . زاد المعاد، ص ۴۲۳، فرازی از دعای عدیله بزرگ.

و تصوّر دیگری داریم، این مشکل و این مسئله از خود ما است!

آن وقت آیا ما می‌توانیم این عنوان «امام» را بر غیر از امام علیه السّلام اطلاق کنیم؟!^۱ بله، بزرگان و مهذبین و افراد اهل تزکیه و واجد مقامات علمی و معنوی بسیاری آمده‌اند؛ ولی صحبت این است که شیعه و مکتب تشیّع قائم به کیست؟ آیا شیعه و مکتب تشیّع قائم به شیخ طوسی و علامه مجلسی است یا قائم به امام صادق و امام باقر و امام سجاد است؟! امام باقر و امام صادق حقیقت تشیّع را تشکیل می‌دهند یا علامه مجلسی و شیخ انصاری و شیخ طوسی و امثال اینها؟! آیا این بزرگان بدون استفاده و استناد و استناره و استضاءه از امام صادق هم بزرگ می‌شدند یا نه، هرچه

اینها دارند از این مکتب دارند؟! آن وقت این نمک‌شناسی نیست که ما آن حقیقت را رها کنیم و اسمی از آن نیاوریم و آنهایی را که بر سر این سفره

^۱. جهت اطلاع از معنای امام در عرف شیعه و انحصار آن در ائمه اثنا عشر علیهم السّلام و همچنین عدم جواز اطلاق لفظ امام بر غیر معصوم، رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۰۸ - ۲۳۵.

نشسته‌اند و خوشه‌چینی کرده‌اند و چند قاشقی از
غذاهای این سفره بهره‌مند شده‌اند، بخواهیم به‌عنوان
اسوه و راهنما و افتخارات مکتب مطرح بکنیم؟!
لزوم توجه صرف به امام علیه السّلام در مکتب

تشیّع

قضیهٔ اینکه ما ولادت امام زمان علیه السّلام را
جشن می‌گیریم و هر سال هم این را تکرار می‌کنیم،
به‌خاطر این است که بگوییم: آنچه ما داریم، این فرد
است! شیخ طوسی و سایر بزرگان همه مردان بسیار
بزرگی بودند، از علما و فقها بودند، خدا به آنها
درجات و مقامات بدهد و می‌دهد و خواهد داد؛ تمام
اینها به جای خود محفوظ، ولی الآن که شیخ طوسی
از این دنیا رفته است، اگر در آن دنیا از او پرسند:
«آیا تو حاضری که هر ساله برایت هزاره بگیرند و
اسمت را مطرح کنند؟» می‌گوید: «یک موی بدنم هم
راضی نیست! اگر می‌خواهید برای من سالگرد
بگیرید، سالگرد امام علیه السّلام را بگیرید و در
ضمن آن هم اگر خواستید مطالبی را که من گفته‌ام
بگویید، عیبی ندارد. سالگرد امام سجاد را بگیرید و

از امام سجاد بگویند، عیبی هم ندارد که مسائل و مطالبی را که من در آن موقع بوده‌ام بگویند؛ چون بالأخره من هم به‌عنوان یکی از شاگردان امام سجاد هستم.

شاگرد امام سجاد و امام باقر و امام صادق و امام زمان فقط آنهایی نیستند که در زمان حیاتشان بودند؛ بلکه تمام فقهای که از روایات صادقین علیهما السّلام و سایر ائمه در استنباط احکام شرعیه استفاده کرده‌اند و ایتم آل محمد را به سر منزل مقصود

رسانده‌اند و با مطالب خودشان این مکتب را از

۱. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۷۶: «و منه [کتاب العِلّ لِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيّ بْنِ اِبْرَاهِيمِ] قَالَ [مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيّ بْنِ اِبْرَاهِيمِ]: الْعِلَّةُ فِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَامِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمَا الْوَالِدَانِ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَكَأ تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾*؛ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَامِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا.» وَ الْعِلَّةُ فِي أَنَّ الشَّيْعَةَ كُلَّهَا اِئْتَمَّتْ أَنْ هُدِيَ الْوَالِدَيْنِ قَدْ قُبِضَا عَنْهُم.»

ترجمه: «محمد بن علی بن ابراهیم گویند: «دلیل بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام دو پدر (این امت) هستند، این است که خداوند عزوجل می‌فرماید: «و خدای را بپرستید و چیزی را با او شریک قرار نداده و به دو پدر خود احسان نمایید!»؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مقصود از والدین (در این آیه شریفه)، رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما می‌باشد.»؛ و علت اینکه تمامی شیعیان ما یتیم هستند، برای این است که (دو پدر خود را از دست داده و) این دو پدر را از آنها گرفته‌اند.» (محقق)

* سوره نساء (۴) آیه ۳۶.

گذشته به آینده منتقل کرده‌اند، شاگردان امام باقر و امام صادق و امام رضا علیهم السّلام هستند و هیچ تفاوتی نمی‌کنند. امام صادق که فقط برای حمران و ابان بن تغلب و محمد ابن ابی‌عمیر و محمد بن مسلم و ابی‌بصیر حدیث نمی‌گفت! حدیثی که حضرت می‌فرمود، برای الآن ما هم هست؛ یعنی حضرت این را برای ما هم که بعد از هزار و چهارصد سال آمده‌ایم فرموده است، منتها چون خداوند متعال مقدر کرده و عمر مخصوص و محدّدی به امام داده است و دیگر آن عمر بر نمی‌گردد، حضرت این مطالب را در آن موقع فرموده است. اگر حضرت در این زمان بود، همین روایتی را که در هزار و دویست سال پیش به ابان و ابی‌بصیر و محمد بن مسلم فرموده بود، الآن هم می‌فرمود و همین سلسله روایت و استناد و مطالب روایی و مطالب رجالی و مسائلی که در آن موقع بود، الآن هم بود و در قضیه هیچ فرقی نمی‌کرد و تفاوتی نداشت.^۱

^۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۴۸:

«مَا خَلَقَ اللَّهُ حَلَالًا وَلَا حَرَامًا إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ كَحَدِّ الدَّوْرِ، وَ إِنَّ حَلَالَ مُحَمَّدٍ حَلَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامَهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ لِأَنَّ عِنْدَنَا صَحِيفَةً طَوَّلَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ حَلَالًا وَلَا حَرَامًا إِلَّا فِيهَا،

بنابراین شاگرد امام صادق علیه السّلام فقط اَبان بن تغلب و ابوبصیر نیست، آنها در آن زمان بودند؛ بلکه آن افرادی از معّمین و طلاب علوم اسلامی هم که الآن در راستای مکتب اهل بیت دارند حرکت می کنند شاگرد امام صادق علیه السّلام هستند و واقعاً هم هستند! چون امام صادق علیه السّلام یک وجود باقی است و وجود فانی نیست. وجود همه ما فانی است؛ چند روزی هستیم و می آییم و می رویم، بعداً هم رویمان خاک می ریزند، بعد هم دو تا فاتحه می خوانند و دیگر کسی به ما کاری ندارد و اعتنا نمی کند. ولی وجود امام باقر و امام صادق و ائمه و معصومین علیهم السّلام وجود باقی است؛ یعنی بقاء دارد به بقاء الله تعالی، نه اینکه بقائش تا روز قیامت

فَمَا كَانَ مِنَ الطَّرِيقِ فَهُوَ مِنَ الطَّرِيقِ وَ مَا كَانَ مِنَ الدَّورِ فَهُوَ مِنَ الدَّورِ، حَتَّى أُرْشَ الخَدَشِ وَ مَا سِوَاهَا وَ الْجَلْدَةَ وَ نِصْفِ الْجَلْدَةِ.»

ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمود: "خداوند حلال و حرامی را نیافرید مگر اینکه آن را حدّ و حدودی باشد مانند حدود منازل، و همانا حلال محمّد [صلی الله علیه و آله و سلّم] حلال است تا روز قیامت، و حرام او حرام است تا روز قیامت. و هرآینه نزد ما صحیفه ای است که طول آن هفتاد ذراع است و خداوند حلالی و حرامی را نیافریده است مگر اینکه در آن هست (و هر چیزی دقیقاً در آن مشخص است به طوری که) هر چیزی که از خیابان حساب می شود از خیابان است و هرآنچه در حدود منزل است برای خانه است؛ حتی تاوان خراش و غیر آن و تاوان یک تازیانه و نصف یک تازیانه نیز در آن آمده است."» (محقق)

است، بلکه تا وقتی خدا باقی است، وجود امام
علیه السّلام هم باقی است؛^۱ چون وجود امام
علیه السّلام وجود ولایی است، پس مگر اینکه خدا
از بین برود تا امام هم از بین برود!

و مگر اینکه پرونده خدا بسته شود تا پرونده امام
هم بسته شود!^۲

ولی ما این طور نیستیم. مرحوم آقا می فرمودند:
«ما به هر جا که برسیم، یک روز پرونده ما بسته
می شود و تمام شد!» این را برای چه دوباره

^۱. التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۵۰: «قال أبو عبد الله عليه السلام: "نَحْنُ
وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي لَا يَهْلِكُ."» ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمود: "ما همان
وَجْه و جلوه خدا هستیم که آن را هلاکی نیست!"» (محقق)
بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۶: «عن ابن المغيرة قال: كُنَّا عند أبي عبد الله
عليه السلام فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا
وَجْهَهُ﴾. * قال: "ما يقولون فيه؟" قلت: يقولون يهلك كل شيء إلا
وَجْهَهُ. فقال: "يهلك كل شيء إلا وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَ نَحْنُ وَجْهُ
اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ."» ترجمه: «ابن مغیره گوید: نزد امام صادق علیه السّلام
بودیم که مردی از او درباره گفتار خداوند پرسش نمود که فرموده است:
﴿هر چیزی هلاک شونده و از بین رونده است، جز وَجْه خدا﴾. حضرت
فرمود: "مردم چه می گویند؟" عرض کردم: مردم می گویند که هر چیزی
هلاک می شود مگر وجه خدا. حضرت فرمود: "هر چیزی هلاک می شود
مگر آن وجه و روی خدا که از آن طریق مردم به سوی خدا می آیند، و ما
همان وجه و روی خدا هستیم که از آن طریق پیش خدا می آیند!"» (محقق)
* سوره قصص (۲۸) آیه ۸۸.

^۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۴۶ - ۴۸؛ ج ۵،
ص ۴۸ - ۴۹؛ معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۰۷؛ رساله لبّ اللباب، ص
۲۸ - ۳۰.

می‌خواهید باز کنید؟! پرونده‌ای که هزار سال پیش بسته شده است، الآن برای چه دوباره می‌خواهید باز کنید؟! اگر می‌خواهید باز کنید، پروندهٔ امام سجاد و امام جواد و امام هادی را باز کنید! فلان عالم در دو‌یست سال پیش فوت کرده است؛ خب فوت کرده که فوت کرده است، خدا رحمتش کند! ولی او را مطرح کردن و هر ساله مجلس گرفتن، در مکتب تشیع چه جایگاهی دارد؟!

می‌گویند: «ایشان این‌طور بود و مرد بزرگی بود.» بسیار خوب، مرد بزرگی بود و خدا رحمتش کند. مگر ما می‌گوییم که مرد کوچکی بود؟! مرد بزرگی بود؛ ولی در این مسئله آیا بین ما که شیعه هستیم با غیر شیعه نباید فرق باشد؟! در این مسئله آیا بین شیعه و سایر افراد نباید افتراق و امتیاز باشد؟! آیا هنوز زمان این نرسیده است که شیعه احساس کند غیر از توجه به امام علیه السّلام، به هر چیزی که بخواهد توجه کند، اعتباریات و تخیلات است؟! یاد بزرگان خوب است و اشکال ندارد که انسان یاد بزرگان کند؛ ولی طرح کردن و اعلان و انتشار این مسئله و تبلیغ در این قضیه، آن‌هم با این وضعیت و

با این کیفیت، در مکتب تشیع چه جایگاهی دارد؟!^۱
آن قدر که ما برای افراد دیگر مایه می‌گذاریم آیا
برای تولد یا برای شهادت امام جواد علیه السّلام هم
مایه می‌گذاریم؟! آن قدر که برای بزرگانی که در
دویست سال یا سیصد سال گذشته فوت کرده‌اند،
سر و صدا داریم و به این طرف به آن طرف انتشار
می‌دهیم و این خرج‌ها و این مبالغ را صرف می‌کنیم،
آیا برای شهادت امام هادی هم همین کارها را
می‌کنیم؟! آیا مردم به اندازه یک‌دهم آنها از امام
هادی و خصوصیات

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اربعین در فرهنگ شیعه.

امام هادی اطلاع و خبر دارند؟! آیا مردم اصلاً می‌دانند که امام هادی کیست، پدرش که بوده است، حضرت چه وضعیتی داشته است، موقعیت امامتش چه بوده است و آن حضرت چه مطالبی فرموده است؟! بله، امام بود، مرد بزرگی بود و متوکل ایشان را به سامرا تبعید کرد و بعد هم در آنجا سم داد و از دنیا رفت و تمام شد؛^۱ این قدر اطلاعاتی است که افراد می‌توانند از امام علیه السّلام داشته باشند!

مسئله این است که در مکتب شیعه باید توجه فقط به امام علیه السّلام باشد و بس! هرچه ما از این مقدار کوتاه بیایم، خودمان ضرر کرده‌ایم!^۲

لزوم پذیرش تامّ مکتب اهل بیت به عنوان اصل

اساسی

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۲.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۶.

«عن أبي حمزة الثماليّ، عن أبي جعفرٍ عليه السّلام قال: **”بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ؛ وَ لَمْ تُنَادَ بِشَيْءٍ مَّا نُوْدَى بِالْوَلَايَةِ.**“ و زادَ فِيهَا عَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ: **”فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكَوا هَذِهِ“** يعنى الْوَلَايَةَ.» ترجمه:

«ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: «اسلام بر پنج ستون بنا نهاده شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. و به هیچ چیزی توصیه نشده است به آن‌گونه که به ولایت توصیه شده است.» عباس بن عامر در نقل این روایت افزوده است: «و مردم چهار چیز را گرفته و این (ولایت) را رها کرده‌اند.» (محقق)

امروز عده‌ای از دوستان و رفقای ما ملبس به لباس روحانیت می‌شوند. خیلی‌ها هستند که همین درس‌های علوم دینی را می‌خوانند، به مقامات بالا هم می‌رسند و اجازهٔ اجتهاد هم دارند؛ اما وقتی که انسان عکس آنها را در مجله نگاه می‌کند می‌بیند که ریششان را تراشیده‌اند، گاهی اوقات هم یک کراوات می‌زنند! البته کراوات می‌زدند، اما الحمدلله این مسئله در اوضاع و شرایط فعلی مورد توجه نیست، والا اگر مورد توجه بود کراوات هم می‌زدند! خیلی‌ها هستند که این دروس را می‌خوانند، ولی مقصودشان از خواندن این دروس فقط صرف اطلاع بر مسائل و اظهار نظر نسبت به مطالب حقوقی مبانی فقهی و اسلامی است؛ اما وقتی که صحبت می‌کنند هزار کدورت و ظلمت از

سخنان آنها استشمام می‌شود. خیلی‌ها این درس‌ها، مطالب علمی، اعتقادی و مبانی را مورد دقت و مطالعه قرار می‌دهند؛ ولی وقتی که مطلب به پای ابرام و اعتقاد و پذیرش و خودباوری آنها می‌رسد می‌بینیم که می‌گویند: «ما احساس می‌کنیم بدون معمم شدن و با همین وضعیت، بهتر می‌توانیم کمک کنیم و فعالیت کنیم.» چه کسی به شما گفته است بهتر می‌توانید کمک کنید؟! خدا به خوابت آمده و گفته است؟ تو می‌خواهی در میان مردم راحت زندگی کنی، راحت بروی و کسی به تو حرفی نزنند؛ چرا بازی در می‌آوری و با الفاظ بازی می‌کنی؟! چه کسی را می‌خواهی گول بزنی؟! نه آقا جان، شما عمامه بگذار، مسئولیت پذیرش و عدم پذیرش افراد را خدا بر دوش سرکار نگذاشته است؛ آن مسئولیت را خودش به عهده گرفته است و بر عهده وجدان بیدار خود افراد گذاشته است؛ نه اینکه خدا جناب عالی را قیّم و ولی و وکیل افراد کرده باشد و دین و دنیا و بهشت و جهنم مردم را به جناب عالی سپرده باشد!

آن کسی که در این شرایط عمامه می‌گذارد، یعنی

می‌گوید: من این مکتب را با همهٔ سختی‌ها و صعب‌ها و فراز و نشیب پذیرفته‌ام؛ نه فقط جنبهٔ علمی و فقهی‌اش را، آن‌هم با آقای دکتر گفتن و کف زدن و در اینجا و آنجا سمینار و کنفرانس گذاشتن و عکس در مجلات گذاشتن و این‌طرف کامپیوتر گذاشتن و آن‌طرف چه گذاشتن! بلکه با همهٔ حرف‌ها و نقل‌ها و شرایط و لوازمش پذیرفته‌ام. من وارد مکتب امام صادق شده‌ام؛ چه به من بد بگویند و چه مرا ترغیب و تشویق بکنند، برای من تفاوتی ندارد!^۱ یعنی این مکتب را به‌عنوان اصل پذیرفته‌ام.

کفایت مکتب اهل بیت علیهم السّلام برای سعادت فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی بشریت

یکی از همین معممین و فضلا بود که سابقاً با

۱. آیه ۳۹ از سوره احزاب (۳۳):

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۱۹:

«آن کسانی که رسالات خداوند را تبلیغ می‌کنند و از خدا می‌ترسند و از هیچ‌کس جز خدای ترس ندارند، و خداوند در حساب و رسیدگی کافی است.»

مرحوم آقا ارتباط داشت و بنده

هم در دوران طفولیت می دیدم که هم با مرحوم
آقا به منزل ایشان می رفتیم و هم ایشان می آمد. بعداً
شنیدیم که ایشان به فرانسه رفته است و در دانشگاه
فرانسه حقوق می خواند. گفته بود: «من در اینجا
آمدم تا اطلاعاتم نسبت به مسائل بیشتر بشود و بهتر
بتوانم مطالب را بفهمم.» مرحوم آقا راجع به او این
حرف را زدند - خوب دقت کنید - :

اگر این شخص نیاز خودش را در مکتب امام صادق می دید دیگر دست گذاری
به سوی فرانسه و غرب دراز نمی کرد!

معلوم می شود که این فرد امام صادق و امام باقر
را برای خودش کافی ندیده است که آنجا رفته است
تا ببیند مونتسکیو^۱ و دیگران چه گفته اند.^۲ اگر از
مکتب امام صادق احساس غنا می کرد هرگز
نمی رفت!^۳

می خواهم حرفی بگویم که تا به حال نزده ام و
امروز برای رفقای که می خواهند معمم شوند

۱. Montesquieu.

۲. جهت اطلاع از تقدّم و تأسیس شیعه در جمیع علوم، رجوع شود به امام
شناسی، ج ۱۴، ص ۱۹۹ - ۳۸۸ و ج ۱۶. و هم چنین جهت اطلاع از عظمت
و تقدّم علوم اسلامی بر علوم امروزی، رجوع شود به نورملکوت قرآن، ج
۲، ص ۲۱۰ - ۲۷۹.

۳. جهت اطلاع از اعراض روشن فکران از مبانی اسلامی در اثر فرهنگ
خارجی، رجوع شود به نورملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۲۶ - ۳۳۰.

می‌گوییم: «ما باید بدانیم که آنچه هست، در مکتب امام صادق است و بس! بقیّه همه پوچ و تخیلات و فضولات توهمی و تخیلی مغزهای فاسد و مادی است!»^۱

روح القوانینی که جناب مونتسکیو نوشته است عبارت است از تراوشات یک مغز مادی؛ آن مغزی که به اقتصاد فقط برای جلب منافع به خود نگاه می‌کند و هیچ‌گاه بندگان خدا را به‌عنوان افراد مساوی و هم‌تراز در نعمات الهی نمی‌بیند، لذا می‌گوید:

^۱. جهت اطلاع از اینکه قلب امام علیه السّلام کانون افاضه علوم می‌باشد، رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۸۱. هم‌چنین جهت اطلاع از اینکه بلند پایگاه علمی امام جعفر صادق علیه السّلام تا ابد به جهان نورافشان است، رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۷.

«در آن حدی حرکت کن که نه آزارت به غیر

برسد و نه آزار غیر به تو برسد.» و این یک دیدگاه مادی است، نه دیدگاه الهی.

در مکتب الهی می گویند: در آن مسیری حرکت

کن که اگر آزاری از غیر به تو رسید باز هم او را با

آغوش باز بپذیری و با او به لطف برخورد کنی و از

تو فقط لطف و عنایت و اغماض و ایثار و گذشت

تراوش کند.^۱ این مکتب، مکتب حق است! در

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶: «[قال الصادق عليه السلام لغنوان البصرى:]... و أما اللواتى فى الحلم فمن قال لك: إن قلت واحدة سمعت عشرًا، فقل: إن قلت عشرًا لم تسمع واحدة! و من شتمك فقل له: إن كنت صادقًا فيما تقول فاسأل الله أن يعفرك لي و إن كنت كاذبًا فيما تقول فאלله أسأل أن يعفرك لك! و من وعدك بالخنا فعده بالنصيحة و الرعاء.» ترجمه:

«[امام صادق عليه السلام به عنوان بصری فرمودند:]... و اما آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: پس کسی که به تو بگوید: اگر یک کلمه بگویی ده تا می شنوی، به او بگو: اگر ده کلمه بگویی یکی هم نمی شنوی! و کسی که تو را شتم و سب کند و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه می گویی راست می گویی، من از خدا می خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می گویی دروغ می گویی، پس من از خدا می خواهم تا از تو درگذرد! و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مزده بده که من درباره تو خیرخواه می باشم و مراعات تو را می نمایم.» (روح مجرد، ص ۱۸۵)

مصباح الشريعة، ص ۱۵۸: «قال الصادق عليه السلام: العفو عند القدرة من سنن المرسلين و أسرار المتقين. و تفسير العفو ألا تُلزم صاحبك فيما أجرم ظاهراً و تنسى من الأصل ما أصيب منه باطناً و تزيد على الاختيارات إحساناً. و لن تجد إلى ذلك سبيلاً إلا من قد عفا الله تعالى عنه و غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر عنه و زينته بكرامته و ألبسه من نور بهائه، لأن العفو و العفوان صفتان من صفات الله تعالى أودعهما فى أسرار أصفياه ليتخلقوا مع الخلق بأخلاق خالقهم و جاعلهم؛ لذلك قال الله عز وجل: ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ

اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ*، * وَ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ بَشَرٍ مِثْلِهِ كَيْفَ يَرْجُو عَفْوَ مَلِكٍ جَبَّارٍ؟! قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنِ رَبِّهِ يَأْمُرُهُ بِهَذِهِ الْخِصَالِ، قَالَ: «صَلِّ مَنْ قَطَعَكَ وَاعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَاعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَاحْسِنِ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ!» وَ قَدْ أَمَرْنَا

[ادامه در صفحه بعد]

۱ [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بِمُتَابَعَتِهِ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾. ** فَالْعَفْوُ سِرُّ اللَّهِ فِي الْقُلُوبِ قُلُوبِ خَوَاصِّهِ فَمَنْ [مِمَّنْ] يُسِرُّ لَهُ سِرَّهُ؟! وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أُيَعِزُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَكُونَ كَأَبِي ضَمْضَمٍ؟» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا أَبُو ضَمْضَمٍ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «رَجُلٌ مِمَّنْ قَبْلَكُمْ كَانَ إِذَا أَصْبَحَ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ اِنِّى قَدْ تَصَدَّقْتُ بِعَرَضِي عَلَى النَّاسِ عَامَّةً.»» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: عفو و گذشت در حال توانایی از شیوه رسولان الهی و اسرار نهران پرهیزگاران است. و معنی عفو آن است که از جرم و خطای شخص گنهکار بگذری، در ظاهر او را به خطایش نگیری و در دل نیز هرآنچه از او به تو رسیده است فراموش نمایی، و اضافه بر آن نیز در حق او نیکی روا بداری، و این عفو را نمی‌یابی مگر در آن کسی که خداوند متعال او را عفو نموده و گناهان گذشته و آینده او را بخشیده باشد و او را به کرامت خویش مزین نموده و از نور بها و جمال خویش بر او پوشانده باشد؛ چرا که عفو و غفران دو صفت از صفات خداوند متعالند که در سویدای برگزیدگان خویش به ودیعت نهاده است تا با خلق خدا با اخلاق خالقشان معاشرت نموده (و تجلیگاه صفات سرمدی حضرت حق باشند)، و بدین جهت خداوند عزوجل فرمود: ﴿و باید که عفو و گذشت کنند و اغماض نمایند؛ آیا دوست ندارید که خداوند بر شما عفو نماید؟! و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است﴾.

و آن کسی که شخصی مانند خود را نمی‌بخشد چگونه امید عفو و گذشت پادشاهی مقتدر را دارد؟! پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از پروردگارش حکایت نموده که خداوند متعال فرمود: «با آن کس که از تو بُریده مواصلت و ارتباط برقرار کن، و با آن کس که به تو ستم نموده گذشت و عفو نما، و به آن کس که تو را محروم نموده عطا کن، و به آن کس که به تو بدی کرده احسان و نیکی نما!» و ما مأموریم که از پیغمبر متابعت نماییم چنانچه خداوند متعال فرمود: ﴿آنچه رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و به کار بندید) و آنچه شما را از آن باز داشته است و انهدید (و دوری گزینید)!﴾ و عفو و گذشت سرّی از اسرار الهی است که در قلوب خاصان الهی قرار گرفته است. پس چه کسی این سرّ الهی را در سینه خود نگه می‌دارد؟! (یا اینکه: آن خاصان که اسرار الهی را در سینه خود نگه می‌دارند.) و رسول

مکتب الهی نمی گویند که مواظب باش آزار غیر
به تو نرسد! بلکه حیوانات در جنگل این طور هستند؛
یعنی مواظبند که کسی به حریمشان تجاوز نکند و
اگر خودشان تجاوز کنند با دفاع آنها برخورد
می کنند.

در مکتب الهی، انسان خود را واسطه می بیند، نه
مستقلّ بالذات؛ مستقلّ بالذات را ذات احدیّت و
خود را واسطه و پوچ می بیند. بر این اساس، قانون
وضع می کند و احکام جعل می کند و با دنیای خود
ارتباط برقرار می کند، همان طوری که انبیا ارتباط
برقرار کردند.

آن کسی که عمر خودش را به دنبال علوم دیگر
می برد، نصیب او همان مقداری خواهد بود که در
این دنیا نصیبش شده است؛ امّا کسی که مقصودش

خدا می فرمود: "آیا شما عاجزید که مانند أبوضمّم باشید؟" اصحاب
پرسیدند: أبوضمّم کیست؟ فرمود: "مردی از امت های گذشته بود که هر
روز چون صبح می کرد می گفت: خداوندا، من عرض و آبرویم را از تمام
مردم برای تو صدقه دادم (و هر بدی را که مردم در حق من روا داشته اند در
راه تو بخشیدم!)". (محقق)

* سوره نور (۲۴) آیه ۲۲.

** سوره حشر (۵۹) آیه ۷

رسیدن به حقیقت دین باشد بدون زوائد، تبلیغات، ریاسات، توهمات و مقامات، و خود را به این معدن علم و این دریا متصل کند و توجهش رسیدن به این دریا باشد، این دریا بر او تفضل می کند.

معیار تشخیص حق

رفقای که امروز معمّم می شوند نباید خیال کنند که در مسیری که در پیش رو دارند، بیا و برو و دنیا و ریاست و اقبال و توجه مردمی است! البته نه اینکه نیست، بلکه نباید فکر، روی این مسئله باشد که در آینده چه خواهد شد، در آینده به کجا می رسیم، به چه موقعیتی می رسیم، چه وضعیتی پیدا می کنیم، چه افرادی دور و بر ما را می گیرند و مطالب و مسائل ما را این طرف و آن طرف پخش می کنند؛ تمام اینها توهمات و تخیلات است.^۱

آنچه ما باید بدانیم و مورد توجه قرار بدهیم این است که تمام همّ و غمّ خود را بر این متمرکز کنیم

۱. جهت اطلاع بیشتر بر مضرات شهرت طلبی در سیر و سلوک إلى الله و طریق اهل علم، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۰۱ - ۳۰۴؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۶۶؛ آیین رستگاری، ص ۱۶۸ - ۱۶۹؛ حیات جاوید، ص ۱۶۰؛ نفحات انس، ص ۱۰۳ - ۱۰۵.

که از این چهارده نفر چه به ما رسیده است؛ این را

بگیریم و عمل

کنیم، تمام شد. در طول تاریخ چهارده نفر آمده‌اند: پیغمبر اکرم، امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا تا امام زمان علیهم السّلام؛ باید ببینیم که اینها چه گفته‌اند و اینها چه فهمیده‌اند. در این صورت است که متوجّه می‌شویم که تفاوت ناخالص از خالص در کجاست و سره از ناسره در چه مواردی مشخص می‌شود. اوّل باید این حقیقت را بفهمیم.

دو سه هفته پیش منزل یکی از ارحام بودم که در مسائل سنگ‌های معدنی و جواهرات، بسیار خبیر و خیلی وارد است و شاید از معدود افرادی در دنیا باشد که روی او حساب می‌کنند و او را این طرف و آن طرف هم می‌برند. ایشان حرف بسیار خوبی زد و گفت:

وقتی که من وارد این مسائل شدم، اوّل رفتم دنبال اینکه اصل را بشناسم. سال‌های سال تمام زحمت خودم را گذاشتم؛ چه کتاب‌هایی خواندم، چه مطالعاتی کردم، چه آزمایشگاه‌هایی رفتم تا اینکه آن سنگ و جواهر اصلی را بشناسم. وقتی شناختم، دیگر تشخیص خلاف و این بدلیجات که گاهی هم خیلی شبیه اصل است، برایم مثل آب خوردن شد. اما بعضی از افراد وقتی که وارد این مسائل می‌شوند، هم صحیح و هم غیر صحیح را با همدیگر نگاه می‌کنند؛ لذا هر چه می‌گذرد باز آن قوه و تیزی تشخیص را ندارند. سال‌های سال هم کار می‌کنند، ولی باز می‌بینیم اشتباه می‌کنند.

چون از اوّل پا را فقط روی شناخت واقع نگذاشتند، بلکه خواستند واقع و غیر واقع را با هم بفهمند؛ ولی ایشان می‌گفت:

من این کار را نکردم؛ بلکه سال‌های سال تمام هم و غمّ را فقط روی شناخت جواهر اصل گذاشتم. وقتی که خوب ذهنم از این مسئله پر شد و قالب گرفت و فهمیدم آن اصل چیست، آن وقت دیگر توانستم خلافت را بشناسم.

گفتم: شما عجب حرف عمیقی زدی و عجب

کار درستی کردی! این همان حرف و کلام

امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمودند:

«لا يُعْرِفُ الْحَقُّ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ؛ إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ، إِعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفْ

«أَهْلَهُ»؛^۱ حق با شخصیت افراد شناخته نمی‌شود؛ اوّل حق را بشناس تا اهلش را بشناسی، و اوّل باطل را بشناس تا اهلش را بشناسی.

آیا ما این‌طور نیستیم که بخواهیم از روی شخصیت افراد، حق را بشناسیم؟! مثلاً وقتی بینیم که یک نفر خیلی ظاهر جاذبی دارد یا مقاله‌های زیادی دارد یا افراد برایش خیلی بیا و برو می‌کنند و تا وارد مجلس می‌شود همهٔ مجلس برایش بلند می‌شوند، یک‌دفعه چشمان را برنمی‌گردانیم تا بینیم که این چه کسی بود که وقتی وارد مجلس شد همه برایش بلند شدند؟! خواهی نخواهی ذهن ما متوجّه او می‌شود. اما حضرت می‌فرماید که اوّل باید حق را بشناسی! وقتی حق را شناختی، هرچه برای فلان شخص بلند بشوند و بیا و برو بکنند دیگر فایده‌ای ندارد.

بنابراین در مکتب ما باید اوّل سراغ این چهارده نفر بیاییم و بس؛ و دیگر چشمان را ببندیم، والسّلام! باید بینیم که امام علیه السّلام در این قضیه چه فرموده است، و دیگر کاری نداشته باشیم که فلان آقا این مسئله را تأویل و توجیه می‌کند.

۱. أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۳۸ و ۲۷۴؛ الأملی، شیخ مفید، ص ۵؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۳۱؛ با قدری اختلاف در مصادر.

من باب مثال در مهر السنّه روایت است که امام

موسی بن جعفر علیهما السّلام فرمودند:

«خداوند مهر السنّه را سنت فرمود تا اینکه شیعیان پیغمبر از این مسئله تأسی و پیروی کنند.»^۱

آیا موسی بن جعفر نمی‌توانست بگوید که این

قضیه برای دویست سال پیش است و حالا فرق کرده

است؟! آیا نمی‌توانست بگوید که ای شیعیان، هزار

سال بعد مهرتان را صد هزار سکه بکنید، یا هر کسی

مهرش را به رقم تاریخ ولادتش بکند، مثلاً هزار و

سیصد و شصت و خرده‌ای؟! از این نحوه

بازی درآوردن‌ها نمی‌توانست؟! نه خیر،

^۱ . الکافی، ج ۵، ص ۳۷۶؛ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۳، ص ۳۵۲.

می توانست؛ ولی چرا نگفت؟! دوازده تا امام آمدند، چرا هیچ کدامشان نگفتند؟! آیا هیچ کدام از ائمه اطلاع نداشتند که ۱۴۰۰ سال بعد چه می شود؟! اما ما از موسی بن جعفر و پیغمبر بالاتر می رویم و تأویل و توجیه می کنیم: «زمانه تفاوت کرده، آن موقع تا این موقع فرق کرده، الآن مسائل و مشکلات زیاد شده است و باید به این مطالب رسیدگی کرد، این برای آن موقع است و این حرفها عوض شده است!» عیبی ندارد، تأویل و توجیه بکنید؛ اما بالأخره فردایی هم هست و این طور نیست که مسئله ای گفته شود و بشود از این مسئله رد شد! من فقط یک قضیه جزئی را دارم خدمتتان عرض می کنم.^۱

ضرورت حفظ حقیقت کلام امام علیهم السّلام

و عدم مزج آن با سایر امور

ما تأویل و توجیه می کنیم، چون نخواسته ایم به حقیقت کلام پیغمبر و امام علیهم السّلام برسیم، بلکه خواسته ایم کلام امام را بگیریم و با چیزهای دیگر

^۱. جهت اطلاع از مقدار مهر السنه و لحاظ آن در عقدنامه های امروزی رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۶۵، تعلیقه؛ مطلع انوار، ج ۱۰، ص ۷۵.

مخلوط و ضمّ و ضمیمه کنیم؛ مثل آن آقای که به
غرب رفت تا ببیند غرب چه می گوید و علم خودش
را بالا ببرد و بهتر بتواند مبانی اسلام را بفهمد! حالا
دیگر بماند که بعداً همین آقا سر از چه مسائلی
درآورد! ما نخواسته‌ایم که بینیم واقعاً امام رضا و
امام سجاد علیهما السلام در این روایات چه
می خواهند بگویند! ما فکر و ذهنمان را از اول با غیر
امام ممزوج و مخلوط کردیم و تا دیدیم که یک نفر
مورد توجه است، او را در کنار امام قرار دادیم. البته
ما قدری حمل به صحت می کنیم و خدای ناکرده امام
را رد نمی کنیم - گرچه بعضی ها رد هم می کنند -
ولی غیر امام را در کنارش قرار می دهیم. لذا برای
اینکه یک مقدار بین هر دو جمع بکنیم، خواسته‌ایم
مقداری این را پایین بیاوریم و مقداری هم آن را بالا
بیاوریم، بعد وقتی که مساوی شدند این مسئله را به
این کیفیت مطرح می کنیم.

مرحوم علامه طباطبائی آن کسی بود که گفت:

فقط امام و بس! وقتی به ایشان اعتراض کردند: «این

ایرادی که شما به علامه مجلسی دارید می گیرید،

سؤال می‌برید!» ایشان فرمودند: «مذهب وقتی زیر سؤال می‌رود که امام صادق زیر سؤال برود، نه علامه مجلسی!»^۱ هزار علامه مجلسی فدای ناخن چیده شده امام صادق هم نمی‌شود! آن موقعی مذهب زیر سؤال می‌رود که امام صادق با این توجیهاتی که علامه مجلسی کرده است زیر سؤال برود.

علامه مجلسی و غیر علامه مجلسی از بزرگان بودند، بسیار خوب، روی سر ما و چشم ما جا دارند؛ ولی برای یک عالم شیعه کدام مهم است؟ آیا برای یک عالم شیعه حفظ مکتب و مذهب مهم‌تر است یا حفظ فلان شخصیت؟! برای اینکه فلان شخصیت محفوظ بماند، حرف‌ها و کارهای او را توجیه می‌کنیم، و این توجیه کار و افعال و گفتار و تفکر او موجب می‌شود که افراد بدون توجه به این معایب، تمام این تفکرات را بپذیرند؛ درحالی که این طور نیست که همه این تفکرات، تفکرات شیعه و تفکرات مکتب تشیع باشد.

می‌خواهم عرض کنم: افرادی که شخصیت‌ها را

^۱. رجوع شود به مه‌رتابان، ص ۵۵ - ۶۰.

توجیه می‌کند و با این توجیه، روی نقائص تفکر آنها صحّه می‌گذارند و آن نقائص را می‌پوشانند، کارشان مشکل است! عیب‌جویی از دیگران و مذمت کردن و سبّ کردن دیگران غلط است؛ اما نکته اینجاست که اگر مطلبی به‌عنوان یک تفکر شیعی از فردی انتشار پیدا کند و کلامی از فردی منتشر شود، این دیگر منتشر شده است؛ پس اگر غلط است باید در مقابلش ایستاد، نه اینکه به‌عنوان اینکه او فلان شخصیت است، بخواهیم توجیه و تأویل و رفو کنیم و رویش رو پوش بیندازیم.

یک وقت شخصی یک مطلب را نگفته است، انسان هم نباید چیزی بگوید؛ مثلاً تفکر یک شخص فلان نوع تفکر است، ولی آن تفکر را اظهار نکرده است و قلمماً و بیاناً نگفته است، انسان هم نمی‌تواند آن را مطرح کند. اما همین‌که شخصی در کتابش یا صحبتش مطلبی مطرح کند که مخالف با مکتب شیعه است، باید در مقابلش ایستاد،

چون سکوت در اینجا سکوت در قبال خلاف است و این دیگر در مقابل امام صادق ایستادن است! اینجا نمی‌توان گفت که حالا حرف نزنید و چیزی نگویید و مطرح نکنید و کاری نکنید! چون مسئله این‌طور نیست و وقتی شخصی به‌عنوان یک عالم، مسئله‌ای مطرح می‌کند که مخالف مبانی تشیع و مخالف عقاید مکتب تشیع است، انسان نباید در این مورد به‌خاطر این شخص سکوت کند؛ چون سکوت در اینجا تمام زحمات امام صادق را زیر پا می‌گذارد و تمام تلاش‌های ائمه را از بین می‌برد.

۱۴۰۰ سال ما با اهل تسنن احتجاج کردیم که خلیفهٔ ثانی در مقابل وحی ایستاد و - نعوذ بالله - نسبت هذیان و خرافه‌گویی به پیغمبر داد،^۱ با همین بیان! حالا یک نفر بلند می‌شود می‌گوید: «اصل این قضیه دروغ است!» عجب! بعد هم بگوییم: بنشینیم و ساکت باشیم و دیگر حرفی نزنیم و مسئله‌ای

۱. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۲؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳۷؛ ج ۵، ص ۱۳۸؛ ج ۸، ص ۱۶۱؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶؛ السقیفة و فدک، ص ۷۶؛ طرف من الأنباء و المناقب، ص ۲۵؛ نهج الحق و كشف الصدق، ص ۲۷۴؛ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۹۳؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۲۰.

نگویم! با این حرف، مکتب و مبانی تشیع زیر سؤال می‌رود! یا اینکه بگویم: «اصلاً زیارت عاشورا سند ندارد!» پس دیگر چه ماند؟! یا آن آقا در فلان جا می‌گوید: «اصلاً این قضیه لگد زدن به حضرت زهرا دروغ محض است! چه کسی هم‌چنین کاری می‌کند؟!»^۱ الحمدلله مطالبی که اهل تسنن

هم اعتراف می‌کنند،^۲ ما کاسه داغ‌تر از آتش

۱. سند روایی زیارت عاشورا در کامل‌الزیارات، ص ۱۷۴ این‌چنین آمده است:

«حَدَّثَنِي حَكِيمُ بْنُ دَاوُدَ بْنِ حَكِيمٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ وَصَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ جَمِيعًا عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَضْرَمِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ مِنَ الْمُحَرَّمِ...» فَقَالَ: «يَا عَلْقَمَةُ، إِذَا أَنْتَ صَلَّيْتَ رَكَعَتَيْنِ بَعْدَ أَنْ تُوْمِعَ إِلَيْهِ بِالسَّلَامِ وَقَلْتَ عِنْدَ الْإِيَاءِ إِلَيْهِ وَ مِنْ بَعْدِ الرَّكَعَتَيْنِ هَذَا الْقَوْلَ: ... السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ...»

۲. قائل به این مطلب آیه الله محمدحسین آل کاشف الغطاء در کتاب جنة المأوی، ج ۱، ص ۶۲-۶۶ می‌باشد؛ و دیگر گوینده این کلام سید محمدحسین فضل الله از علمای معروف لبنان است (منبع: سایت آپارات، صفحه کتاب الله و عترتی شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی سید محمد حسین فضل الله؛ سایت یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط آیه الله فضل الله، زمان انتشار: ۷/مارس/۲۰۱۵ م.)

آیه الله سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب مأساة الزهراء علیها السلام، ج ۱، ص ۱۳۰ جواب قاطع و مستدلّی از شبهات ایشان نسبت به انکار شهادت حضرت زهرا داده است. (محقق)

۳. المراجعات، سید شرف الدین، ص ۳۴۶، تعلیقه: «تَهْدِيْدُهُمْ عَلِيًّا بِالتَّحْرِيقِ ثَابِتٌ بِالتَّوَاتُرِ الْقَطْعِيِّ، وَ حَسْبُكَ مَا ذَكَرَهُ الْإِمَامُ ابْنُ قُنْيَبَةَ فِي أَوَائِلِ كِتَابِ الْإِمَامَةِ وَ السِّيَاسَةِ، وَ الْإِمَامُ الطَّبْرِيُّ فِي مَوْضِعَيْنِ مِنْ أَحْدَاثِ السَّنَةِ الْحَادِيَةِ عَشْرَةَ مِنْ تَارِيخِهِ الْمَشْهُورِ، وَ ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ الْمَالِكِيُّ فِي

شده ایم و می خواهیم رد کنیم!

اینجاست که ما به جای اینکه آن حقیقت و

واقعیت را بگیریم و به جای اینکه مسئله متابعت از

امام علیه السلام را بگیریم و به آن عمل کنیم، با سایر

حدیث السَّقِیْفَةِ مِنَ الْجِزْءِ الثَّانِي مِنَ الْعَقْدِ الْفَرِيدِ، وَ أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْجَوْهَرِيُّ فِي كِتَابِ السَّقِیْفَةِ، كَمَا فِي ص ۱۳۴ مِنَ الْمَجْلَدِ الْأَوَّلِ مِنْ شَرْحِ النَّهْجِ الْحَمِيدِيِّ الْحَدِيدِيِّ، وَ الْمَسْعُودِيِّ فِي مَرْوَجِ الذَّهَبِ نَقْلًا عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ فِي مَقَامِ الْإِعْتِزَارِ عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ اللَّهِ، إِذْ هَمَّ بِتَحْرِيقِ بُيُوتِ بَنِي هَاشِمٍ حِينَ تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ، وَ الشَّهْرِسْتَانِيُّ نَقْلًا عَنِ النَّظَّامِ عِنْدَ ذِكْرِهِ الْفِرْقَةَ النَّظَّامِيَّةَ مِنْ كِتَابِ الْمَلَلِ وَالنَّحْلِ، وَ أَفْرَدَ أَبُو مَخْنَفٍ لِأَخْبَارِ السَّقِیْفَةِ كِتَابًا فِيهِ تَفْصِيلٌ مَا أَجْمَلْنَاهُ. وَ نَاهِيكَ فِي شَهْرَةِ ذَلِكَ وَ تَوَاتُرِهِ قَوْلُ شَاعِرِ النَّيْلِ، الْحَافِظِ إِبْرَاهِيمَ فِي قَصِيدَتِهِ الْعُمَرِيَّةِ السَّائِرَةِ الطَّائِرَةِ:

وَقَوْلُهُ لِعَلَى قَالَهَا عُمَرُ *** أَكْرَمَ بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بِمُلْقِيهَا

حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقَى عَلَيْكَ بِهَا *** إِنْ لَمْ تُبَايِعْ وَ بِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا

مَا كَانَ غَيْرُ أَبِي حَفْصٍ بِقَائِلِهَا *** أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَ حَامِيهَا

هَذِهِ مُعَامَلَتُهُمْ لِلْإِمَامِ الَّذِي لَا يَكُونُ الْإِجْمَاعُ حُجَّةً عِنْدَنَا إِلَّا إِذَا كَانَ كَاشِفًا عَنِ رَأْيِهِ! فَمَتَى يَتِمُّ الْإِحْتِجَاجُ بِمِثْلِ إِجْمَاعِكُمْ هَذَا عَلَيْنَا، وَ الْحَالُ هَذِهِ يَا مُنْصِفُونَ؟!»

الْمَلَلِ وَ النَّحْلِ، ص ۵۷، بِهِ نَقْلٌ مِنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَيَّارِ بْنِ هَانِي النَّظَّامِ: «فَقَالَ: إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتِ الْجَنِينَ مِنْ بَطْنِهَا؛ وَ كَانَ يَصِيحُ: "أَحْرِقُوا دَارَهَا بِمَنْ فِيهَا!" وَ مَا كَانَ فِي الدَّارِ غَيْرُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنِ!»

الْوَافِي بِالْوَفِيَّاتِ، ج ۶، ص ۱۵: «وَ قَالَ [أَي النَّظَّامُ]: إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتِ الْمُحْسِنِينَ مِنْ بَطْنِهَا.»

الْإِمَامَةِ وَ السِّيَاسَةِ، ص ۳۰: «قَالَ: وَ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - تَفَقَّدَ قَوْمًا تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ عِنْدَ عَلِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ عُمَرَ، فَجَاءَ فَنَادَاهُمْ وَ هُمْ فِي دَارِ عَلِيٍّ فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا، فَدَعَا بِالْحَطْبِ وَ قَالَ: "وَ الَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ، لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لِأَحْرِقْتُهَا عَلَى مَنْ فِيهَا!" فَقِيلَ لَهُ: "يَا أَبَا حَفْصٍ، إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ!" فَقَالَ: "وَ إِنَّ!"»

مِيزَانَ الْإِعْتِدَالِ، ج ۱، ص ۱۳۹، فَصَلُّ ذِكْرِ أَحْوَالِ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّرِيِّ بْنِ يَحْيَى بْنِ أَبِي دَارِمٍ الْمُحَدِّثِ: «وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمَّادِ الْكُوفِيِّ الْحَافِظِ، بَعْدَ أَنْ أَرَّخَ مَوْتَهُ: كَانَ مُسْتَقِيمَ الْأَمْرِ عَامَّةً دَهْرَهُ، ثُمَّ فِي آخِرِ أَيَّامِهِ كَانَ أَكْثَرَ مَا يَقْرَأُ عَلَيْهِ الْمَثَالِبُ. حَضَرْتُهُ وَ رَجُلٌ يَقْرَأُ عَلَيْهِ: "إِنَّ عُمَرَ رَفَسَ *** فَاطِمَةَ حَتَّى أَسْقَطَتْ بِمُحْسِنِينَ."»

*** قَالَ الْفَرَاهِيدِيُّ فِي كِتَابِ الْعَيْنِ، ج ۷، ص ۲۴۶: «الرَّفَسَةُ: الصَّدْمَةُ بِالرَّجْلِ فِي الصَّدْرِ.» وَ قَالَ الْجَوْهَرِيُّ فِي الصَّحَاحِ، ج ۳، ص ۹۳۶: «الرَّفَسُ: الضَّرْبُ بِالرَّجْلِ.»

مسائل، مثل موقعیت‌های روز، شرایط روز، مصالح روز، منافع روز، مقتضیات روز و... خلط و مزج می‌کنیم و با همدیگر عجین می‌کنیم و یک آتش شله قلمکار بیرون می‌دهیم! ابداً این طور نمی‌شود!

هدف فقط رسیدن به مبانی اصیل اهل بیت، و

طریق فقط راه اولیای الهی

آن کسی که می‌خواهد وارد این سلک و مسیر بشود باید هدف و طریقتش را مشخص کند. هدف باید رسیدن به مبانی اصیلی باشد که از چهارده معصوم آمده است و بس، والسلام! طریقت باید

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵: «**إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَىٰ مَحَبَّتِهِ فَقَالَ: ﴿وَأَنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾** [سوره قلم (۶۸) آیه ۴] **ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾** [سوره حشر (۵۹) آیه ۷] **وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾** [سوره نساء (۴) آیه ۸۰]. (قال: ثم قال:.) **و إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوَّضَ إِلَيَّ وَ انْتَمَنَهُ فَسَلَّمْتُمْ وَ جَدَدَ النَّاسِ، فَوَاللَّهِ لَنُحِبُّكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَ أَنْ تَصْمُتُوا إِذَا صَمَتْنَا، وَ نَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافِ أَمْرِنَا.**» ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: "خداوند عزوجل پیامبرش را بر محبت خویش تربیت کرد و فرمود: ﴿همانا تو بر اخلاق عظیمی هستی!﴾ سپس خداوند امرش را به او واگذار نمود و فرمود: ﴿هر چیزی که پیغمبر، شما را بدان امر کرد بگیرید و هرچه شما را از آن نهی فرمود پس فرو نهید!﴾ و فرمود: ﴿هرکس پیامبر را اطاعت نماید همانا خدا را اطاعت نموده است!﴾" (سپس حضرت فرمود:)" و همانا رسول خدا امر را به علی واگذار نمود و او را امین خود شمرد، پس شما تسلیم حق گشتید و مردم انکار نمودند. پس به خدا قسم دوست داریم شما را که بگویید، وقتی ما بگوییم و سکوت کنید وقتی ما سکوت نماییم. و ما واسطه میان شما و میان خداوند عزوجل هستیم، و خداوند برای کسی در خلاف امر ما خیری قرار

طریقی باشد که انسان را بدون انحراف به راست و چپ، به این هدف برساند. طریق، طریق اولیای الهی است. اینجا است که مشخص می‌شود که نباید تصوّر شود که هر کسی در این لباس آمد، انسان را به این هدف می‌رساند. نه، مسئله این طور نیست.

یک نفر از ارحام مرحوم آقا پیش ایشان آمده بود. مرحوم آقا دایی ایشان می‌شد. ایشان گفته بود: «من می‌خواهم در سلک طلبگی بیایم و طلبه بشوم.» مرحوم آقا به او فرموده بودند:

اگر می‌خواهی پیش من بیایی باید آن طوری که من می‌گویم عمل کنی، نه آن طوری که در خانه پدرت است! آن طوری که من دارم می‌گویم باید طلبه شوی، نه آن طوری که پانزده نفر بیایند و دور هم بنشینند و سه تا قلیان بگذارند و صبح تا ظهر قل‌قل کنند و از اینجا و آنجا بگویند و موقع ظهر هم که بشود بلند شوند به مسجد بروند و نماز بخوانند و بعد به منزلشان بروند. آن طوری که من می‌گویم باید عمل کنی: این راه را باید بروی، آن کار را باید انجام بدهی، آن مسیر را باید طی بکنی، آن عمل را باید انجام بدهی، اینجا نباید بروی، آنجا باید بروی، از این مطالب باید دوری کنی! آن قسمی که من می‌گویم باید باشی. می‌خواهی بیایی، بسم الله!

نداده است.» (محقق)

الکافی، ج ۲، ص ۴۰۲: «**أَمَّا إِنَّهُ شَرٌّ عَلَيْكُمْ أَنْ تَقُولُوا بِشَيْءٍ مَا لَمْ تَسْمَعُوهُ مِنَّا.**» ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: ”هر آینه چقدر بد است که به امری حکم کنید بدون اینکه آن را از ما شنیده باشید!“» (محقق) بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۱۱: «**كُلَّمَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ.**» ترجمه: «امام باقر علیه السلام فرمود: ”هر مطلبی (از معارف و احکام دینی) که از این خانه (و از نزد اهل بیت علیهم السلام) بیرون نیامده باشد باطل است!“» (محقق)

و او هم نیامد و تا حالا هم نیامده است! می گفت:
«مرحوم آقا دایی ما مرد بسیار بزرگی بود!» فقط
می گفت که ایشان مرد بزرگی بود؛ فقط همین!

وقتی می خواهی در اینجا بیایی باید قدمت را
سفت بگذاری و محکم بایستی و در قبال مطالب و
مسائلی که اتفاق می افتد استقامت به خرج بدهی و
آن واقعیت را به ثمن بخش فروشی! واقعیت یعنی
رسیدن به آن مبانی اصیل. انسان وقتی به آن مبانی و
عقاید اصیل برسد دیگر آن را در قبال هیچ چیزی
نمی دهد!

یکی دو هفته پیش، بعضی از رفقا و دوستان به
اینجا آمده بودند. من راجع به همین مسائل اسلام و
تشیع و مبانی اهل بیت علیهم السلام صحبت
می کردم. من از آنها سؤالی کردم و حالا همین سؤال
را دارم از رفقا و دوستان و برادرانمان می کنم: اگر
شخصی در این دنیا بخواهد زحمت بکشد و تلاش
بکند و از طریق حلال هم بخواهد باشد، در این
شصت هفتاد سال طول عمرش چقدر به دست
می آورد؟ فرض کنید یک پزشک بخواهد سی چهل
سال طبابت کند، خیلی هم عمل های شاقی بکند و

اکتشافاتی هم بکند مثلاً دو میلیارد درمی آورد؛ البته
نرخ این چیزها در دستم نیست. به آنها گفتم و الآن
هم از شما سؤال می‌کنم: اگر بخواهند به ما دو
میلیارد بدهند و بگویند: «آقا عمامه نگذار و دست از
این راحت بردار!» آیا انجام می‌دهیم یا نه؟ اگر
بگویند: «بیا این دو میلیارد را بگیر و دیگر اصلاً تا
آخر عمر در خانه‌ات بنشین و نمی‌خواهد کار بکنی!
دیگر هر کاری می‌خواهی بکن، این طرف و آن طرف
برو و...؛ منتها این علومی را که به دست آورده‌ای به
ما بده تا از نظر سواد و معلومات، یک فرد عادی
بشوی، البته دست از ولایت و تشیع بر نمی‌داری و
شیعه هستی و همان ولایت اهل بیت و همان تمسک
به اهل بیت را هم داری و خدایی ناکرده انحرافی هم
پیدا نمی‌شود، ولی فقط این علوم و اعتقادات و مبانی
و این ادراک از مکتب و از دین و از حقیقت را به ما
بده، ما هم در قبالتش دو میلیارد می‌دهیم!» هر کسی
که این کار را بکند خیلی احمق است و دیوانه محض
است و اصلاً دیوانه‌تر از این کسی که بخواهد این
کار را انجام بدهد، نیست!

حالا بنده می‌گویم: اصلاً ده میلیارد!
ثروتمندترین مرد این دنیا کیست و چقدر پول دارد؟
مثلاً پنجاه میلیارد، صد میلیارد؟! اگر بگویند: «آقا
این صد میلیارد را به شما می‌دهیم، ولی آن مقدار از
علوم اهل بیت را که شما فرا گرفته‌اید به ما بدهید و
دیگر هم خبری نیست و به شما نمی‌دهیم.» اگر
کسی بخواهد بدهد دیوانه است!

درست مثل قضیهٔ اَبی‌بصیر است که پیش امام
صادق علیه السلام آمد و شکایت کرد. روایت
مفصلی است. حضرت فرمودند: «باز کن!» و بعد
اشاره کردند و او چشمش را باز کرد و افراد را دید.
بعد حضرت فرمودند: «می‌خواهی در روز قیامت با
ما باشی ولی اینجا اعمی باشی، چون خدا در پروندهٔ
تو نابینایی در این دنیا را نوشته است و این در پروندهٔ
توست؛ یا می‌خواهی الآن چشمت را باز کنم ولی آن
دنیا دیگر کارت دست خودت باشد؟!» اَبی‌بصیر
گفت - البته بنده زبان حالش را دارم می‌گویم -:

«مگر من دیوانه هستم؟! یا ابن‌رسول‌الله، من صد
هزار سال نخواستم آن بینایی را که بینایی باطن و

اتصال به ولایت را از من بگیرد!»^۱ و درست هم می‌گفت و خدا خیرش بدهد.

حالا بنده هم همین را دارم می‌گویم: اگر بگویند: «آقا این مدرکاتی را که از علوم اهل بیت به دست آورده‌ای، به ما بده تا دیگر ذهنت صاف بشود، انگار هیچ چیزی نخوانده‌ای؛ ولی در مقابل این قضیه، ما صد میلیارد به تو می‌دهیم!» آیا می‌دهیم یا نمی‌دهیم؟ اگر بدهیم قافیه را باخته‌ایم و کلاهمان پسِ معرکه است! چون این علوم اهل بیت، علمی است که انسان را به واقعیت می‌رساند؛ اما هندسه و پزشکی و... که به واقعیت نمی‌رساند!^۲ بله، یک طیب باید

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۷۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

«عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ، فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» فَقِيلَ: «عَلَامَةٌ.» فَقَالَ: «وَمَا الْعَلَامَةُ؟» فَقَالُوا لَهُ: «أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَآيَامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ.» (قال: فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ!» ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ، وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْل.»

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۹۴:

«رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داخل مسجد شدند که دیدند گروهی از مردم گرداگرد مردی را گرفته‌اند و به دور او جمع شده‌اند. حضرت گفتند: «این چیست؟!» گفتند: «علامه است.» حضرت گفتند: «علامه چیست؟!» گفتند: «داناترین مردم است به انساب عرب و تاریخ و وقایع آنها، و به جریاناتی که در عصر جاهلیت واقع شده است، و به اشعار عرب.»

برای خدا کار کند، زندگی اش باید برای

او باشد، مقام اخلاص در عمل داشته باشد، به امور عبادی خود رسیدگی کند و... این مطلب دیگری است و خدا هم اجر می دهد؛ ولی کدام علم به واقعیت می رساند؟! فقط علم اهل بیت! این نکته ای است که ما باید متوجه آن باشیم.

هدف اصلی طالب علوم اهل بیت علیهم السّلام

کسی که وارد علوم اهل بیت می شود باید فقط این مقصد و هدف را داشته باشد:

اول: رسیدن به حقیقت مرام و معتقد امام
علیه السّلام؛

دوم: پایبندی به مطالبی که از آن حضرات رسیده
است؛

حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام گفتند: در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم گفتند: "این علمی است که با نداشتنش کسی را ضرری نمی رسد و با داشتنش کسی را منفعتی عائد نمی گردد." و پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم گفتند: "علم منحصر در سه چیز است: آیه محکم و یا فریضه عادل و یا سنت قائم؛ و غیر از این سه چیز هرچه باشد زیادی است."

۱. جهت اطلاع از مراد و مقصود از علمی که در اسلام بدان توصیه شده است رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۸۱ - ۳۰۵.

سوم: عدم انحراف به چپ و راست و عدم توجه
به شخصیت‌های دنیوی در هر وضعیت و در هر
موقعیت؛

و در آخر: تبلیغ و نشر این مکتب و این هدف در
میان مردم.

البته این مسئله باید همراه با تزکیه و مراقبه و
توجه باشد و انسان باید بداند که مقام ولایت در
همه حال پشتیبان و حامی است و خود حضرت، ولیّ
و قیّم این مکتب

و راهیان این مکتب است.^۱

از صاحب ولایت و مولود مبارک امروز،

حضرت بقیة الله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء

امیدواریم که بینش ما را هرچه بیشتر نسبت به

اهداف عالیه و راقیه اسلام بیشتر کند، و پای ما را در

این مسیر ولایت اهل بیت محکم تر و متقن تر کند، و

هدف و مقصود ما را جز وصول به ولایت و حقیقت

توحید چیز دیگری قرار ندهد،^۲ و ما را

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسئله انحصار ولایت و قیومیت مکتب تشیع در حضرت بقیة الله علیه السلام، رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۲۰۰، تعلیقه.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷:

«عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَا مَدَّوْا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا وَ كَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْنُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَ لَنَعَمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّوَعَزَّ وَ تَلَدُّوْا بِهَا تَلَدُّ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْسَ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَ صَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ وَ نُوْرٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَ قُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سَقَمٍ. قَبْلَكُمْ قَوْمٌ يُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يُنْشَرُونَ بِالْمَنَاشِيرِ وَ تَضِيقُ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا فَمَا يَرُدُّهُمْ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ تَرَةٍ وَ تَرَوْا مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ وَ لَا أَدَى، بَلْ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ! فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ دَرَجَاتِهِمْ وَ اصْبِرُوا عَلَى نَوَائِبِ دَهْرِكُمْ تَدْرِكُوا سَعِيَهُمْ!»

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۱۴:

«اگر مردم می دانستند که چه فضیلتی را در معرفت خداوند تعالی حائز می گردند، چشمان خود را به آنچه دشمنان از آن متمتع هستند، از بهجت و نضارت و تری و تازگی حیات دنیا و نعمت هایش نمی دوختند، و دنیای ایشان در نزد اینان از آنچه را که در زیر پاهای خود لگد می کنند کمتر بود، و تحقیقاً در نعمت معرفت خدا متنعم بودند و چنان در مسرت و لذت معرفتش متلذذ بودند که گویی پیوسته و به طور جاودان در باغ های بهشتی با اولیای خدا در لذت بسر می برند. معرفت خدا انیسی است که نمی گذارد

در دنیا و در آخرت از زیارت آن حضرت و از

شفاعتشان محروم نکند!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

هیچ وحشتی به انسان برسد، و رفیقی است که هیچ تنهایی با او اثری ندارد، و نوری است که با او هیچ تاریکی و ظلمتی جمع نمی‌شود، و قدرتی است که هیچ ناتوانی با او مجتمع نمی‌گردد، و شفائی است که با وی هیچ مرضی تاب مقاومت نمی‌آورد.

و پس از این فرمود: پیش از شما طوائفی بودند که کشته می‌شدند و آتش زده می‌شدند و با ارّه استخوان‌هایشان بریده می‌شد، و دنیای بدین وسعت و فراخی بر ایشان تنگ می‌شد، و با این حال هیچ عاملی نمی‌توانست ایشان را از آنچه با آنها از معرفت خدا بود برگرداند و منصرف کند؛ بدون آنکه کسانی که با اینها این اعمال را انجام می‌دادند، نسبت به آنها حقدی داشته باشند و نه خونی از آنها ریخته باشند و نه اذیتی از ناحیه ایشان به آنها رسیده باشد تا در اثر تلافی و انتقام، دست به چنین مجازاتی گشوده باشند؛ هیچ جرم و گناهی نداشتند مگر آنکه به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند! بنابراین، شما از خدایتان بخواهید تا درجات و مقاماتشان را به شما عنایت کند و بر مصائب و مشکلات روزگارتان صبر کنید و شکیباً باشید تا به سعی و همت و جدیت آنها برسید!“

مجلس چهارم: استناد و قوام دین به امام

حی

نیمه شعبان سال ۱۴۲۸ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

بحمد الله رفقا همه اهل فهم و درایت و بصیرت نسبت به این مکتب هستند و سالیان سال را در خدمت اولیای الهی و آثار آنها سپری کرده‌اند و از فرق و تمایز بین تعالیم این مکتب با سایر مطالبی که در مرأی و منظر ما هست، به خوبی اطلاع دارند و همین نکته میز و فرق بین راه و روش و منهج در میان افراد است. امیدواریم که خداوند هر روز بیش از پیش بر این فهم و درایت ما بیفزاید و از ماء معین این مکتب ما را بیشتر سیراب کند و بصیرت ما را نسبت به امور خودمان بیشتر کند: «**و البصيرة في ديني.**»^۱

تفاوت مجلس میلاد امام زمان با سایر

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۵۰.

معصومین علیهم السّلام

امروز روز ولادت امام زمان علیه السّلام حضرت

حجة ابن الحسن المهدی

ارواحنالتراب مقدمه الفداه، سنه ۱۴۲۸ هجری

قمری است. ما هر سال در هم چنین روزی برای تولد

این مولود مبارک مجلس تشکیل می دهیم و دور هم

می نشینیم و صحبت می کنیم و اظهار شادمانی و

سرور و فرح و انبساط می کنیم.

چه فرقی بین این مولود و بین سایر ائمه هست
که آن حالتی که در مجلس این مولود برای ما حاصل
می‌شود با آن حالتی که در مجالس سایر معصومین
علیهم‌السلام برای ما پیدا می‌شود تفاوت دارد؟
تا به حال به این مسئله فکر کرده‌ایم که چه فرقی بین
مجلس میلاد این روز و بین میلاد مثلاً رسول اکرم یا
امیرالمؤمنین است؟ با آنکه آنها بالاتر بودند؛ پیغمبر
صاحب مقام ولایت کبری و پدر همه ائمه است، و
امیرالمؤمنین هم پدر همه ائمه است، و همین‌طور
امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم‌السلام؛
ولی چرا آن حال و هوایی که در امروز و در هم‌چنین
روزی برای شیعیان اهل بیت پیدا می‌شود، با سایر
روزها و موالید تفاوت دارد؟ آن چه احساس
درونی‌ای است که بین این مجلس و بین سایر
مجالس فرق گذاشته است با اینکه در همه آن
مجالس احیای ذکر است؟

مقصود از احیاء ذکر اهل بیت علیهم‌السلام

بله، ذکر ولایت و یاد ولایت و به‌پا داشتن موازین
و مبانی ولایت در همه این مجالس باید باشد، و اگر
نباشد فقط صورت ظاهری دارد و اثر زیادی ندارد.

اگر ما برای ولادت امام حسین مجلسی تشکیل بدهیم و چند تا شعر و یک ارجوزه بخوانیم و افراد هم تکرار کنند و بعد هم بگوییم که سیدالشهدا این طور بود و چه برکاتی داشت و چه خصوصیات داشت، مثلاً فلان ملک مورد غضب واقع شده بود و به واسطه ولادت سیدالشهدا خداوند او را به همان موقعیت و منزلت اول بازگرداند؛^۱ حالا اینکه آن ملک چه شد، چه ارتباطی به ما دارد؟! یا اگر بگوییم که امیرالمؤمنین در خیر را کند و اصلاً تمام ترقی و تکامل اسلام به واسطه امیرالمؤمنین بود؛ حالا اینکه امیرالمؤمنین در ۱۴۰۰ سال پیش این کار را انجام داد و رفت، چه ارتباطی به ما و به وضعیت ما دارد؟! این مجالسی که این همه ائمه راجع به آن تأکید می کنند: **«رحم الله من أحميا ذکرننا»**؛^۲ خدا پدر و مادر آن کسی را بیامرزد که مجالس ما را به پا می دارد! این نیست که در خانه

نشینید، بلکه در میلاد ما یا در شهادت ما بیاید

۱. رجوع شود به بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶۸؛ کامل الزیارات، ص ۶۶.

۲. مصادقة الإخوان، ص ۳۴ و ۳۸، با قدری اختلاف.

و بنشینید و همین‌طور نگاه کنید و بعد بروید! آیا اینکه ما در مصیبت اهل‌بیت محزون هستیم همین کفایت می‌کند و ان‌شاءالله برایمان ثواب می‌نویسند؟ به همین مقدار؟ یا نه، امام می‌فرماید که نشستن در خانه و به در و دیوار نگاه کردن کافی نیست، بلکه باید مجالسی تشکیل بدهید که ذکر ما را زنده نگه دارید! این زنده نگه داشتن چه معنایی دارد؟

زنده‌نگه داشتن - همان‌طوری که سابقاً و
مراراً خدمت رفقا عرض شد^۱ - فقط بیان مصیبت یا شرح حال ولادت نیست. اینکه امام زمان قضیه‌اش این‌طور بود و وضعیت خاصی داشت یا اینکه ولادت هر کدام از ائمه صورت خاصی داشت و آنها در این دنیا آمدند و برحسب تقدیر الهی کم یا زیاد عمر کردند و وظیفه‌شان را انجام دادند و به تکلیف خودشان عمل کردند و رفتند، چه اثری برای ما دارد؟! با همین صحبت‌ها سرگرم بودن - همان‌طوری که در مرأی و منظر ما هست و داریم می‌بینیم که تکایا و مجالس چطور هستند - چه اثری

۱. از جمله رجوع شود به تفحات انس، ص ۷۰.

دارد؟! چه فایده‌ای دارد؟!

این مجالسی که تشکیل می‌شود و هر کسی برای خودش یک مجلسی دارد و هر مجلس منتسب به یک نفر است و به یک عنوانی است، در این مجلس همه چیز هست غیر از ذکر امام؛ همه چیز از اعتبارات و تعینات و توهّمات و لقب‌ها و عناوین و تعریف‌ها و تمجیدها! اینها چه فایده‌ای دارد؟! چه نتیجه‌ای دارد؟! این معنای احیای ذکر است؟! این معنای به‌پا داشتن یاد و خاطره است؟! یا اینکه مقصود امام

علیه السّلام از احیای ذکر، معنای دیگری است؟

احیای ذکر امام علیه السّلام و مبانی ایشان به معنای احضار نفس و روح و مکتب امام علیه السّلام در مجلس است و به دنبال این مطلب، پایبندی و تطبیق و انقیاد در برابر حضور امام؛ این معنا، معنای احیای ذکر است.^۱

ضرورت محوریت امام معصوم در مجالس

ذکر اهل بیت علیهم السّلام

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به حیات جاوید، ص ۷۹.

ما در مجلسی که برای امام باقر علیه السّلام تشکیل می‌دهیم، نمی‌توانیم بدن امام را منتقل کنیم، چون آن بدن در قبرستان بقیع است و قابل انتقال نیست؛ بنابراین روح امام علیه السّلام را می‌آوریم - البته نه اینکه ما بخواهیم آن روح را احضار کنیم، بلکه از باب مجاز و ضیق در تعبیر این‌طور بیان می‌کنیم - یعنی با همین خواست ما، روح و نفس امام علیه السّلام و آن جنبه جبروتی و ملکوتی و لاهوتی امام علیه السّلام که همان ولایت امام است، احضار می‌شود و در مجلسمان و در کنار خودمان می‌آید. این معنا، معنای احیای ذکر است.

حالا که امام آمد، در اینجا خطاب به امام باقر علیه السّلام می‌گوییم: شما در این مجلس تشریف آوردید و در این مجلس حضور دارید و ما در خدمت شما هستیم! و این مجلس متعلق به شماست، نه متعلق به من و نه متعلق به کسانی که در اینجا کار می‌کنند و زحمت می‌کشند، بلکه این مجلس متعلق به امام باقر علیه السّلام است و بس؛ تمام شد!

بنابراین در این مجلس باید از چه کسی تعریف و تمجید بشود؟ آیا دیگر معنا دارد بگوییم که برای

سلامتی فلان آقا دعا بفرمایید؟! اگر امام باقر
علیه السّلام در این مجلس حضور داشتند ما جرئت
داشتیم یک چنین غلط‌هایی بکنیم؟! اگر سیدالشّهدا
در این مجلس حضور داشت ما جرئت می‌کردیم از
این تعریف‌ها و تمجیدهای متداول بکنیم؟

پس داریم دروغ می‌گوییم که مجلس، مجلس
سیدالشّهدا است! دروغ می‌گوییم که مجلس، مجلس
امام سجاد است! دروغ می‌گوییم که مجلس، مجلس
امام صادق است! مجلس خود ماست؛ منتها ما
خودمان عُرْضه نداریم که مردم را به‌سوی خود
دعوت کنیم، ائمه را وسط می‌کشیم و آنها را به‌عنوان
کمک و مددکار امیال و تخیلاتمان به‌کار می‌گیریم و
از پیغمبر و سیدالشّهدا و امام باقر استفادهٔ ابزاری
می‌کنیم!

من در جایی خارج از ایران بودم، از کنار خیابان
می‌گذشتم، دیدم یک مجلس خیلی معظّم و بزرگی
است که افراد خیلی زیادی می‌آیند و می‌روند،
نشستم و گفتم: نگاه کنم ببینم که این خطیب در این
مجلس چه می‌گوید؟ ظاهراً اواخر مجلسش بود.

یک ربع تمام از این صحبت مجلسش مربوط به آن کسی می شد که بانی این مجلس بود؛ درحالی که مجلس برای حضرت موسی بن جعفر بود! این مجلس موسی بن جعفر نیست، این مجلس بنده است! من نمی توانم بگویم که أیّها الناس، بیایید در اینجا بنشینید و از من تعریف و تمجید کنید و من را بالا ببرید و به من مقام و مرتبه بدهید؛ چون کسی به حرف من گوش نمی دهد و می گویند: تو چه کسی هستی؟! تو که هیچ قیمتی نداری! پس حالا من چه کار کنم؟ از شئون یک شخص بالاتر استفاده می کنم!

اینها مطالب دقیقی است که دارم خدمتتان عرض می کنم. من می بینم که نمی توانم خودم را به مردم ارائه بدهم، و خودم عُرْضه ندارم و نمی توانم افراد را جذب کنم، لذا از شئون یک فرد بالاتر استفاده می کنم؛ مثلاً نگاه می کنم و می بینم که پدرم علامه طهرانی مرد بزرگی بوده است، صاحب تألیفات بوده است، صاحب صیت و شهرت بوده است و صاحب این مسائل بوده است، آن وقت می گویم: بیایید اینجا؛

من فرزند علامه هستم و مطالب پیش من است!
بیاید آن مطالبی را که می‌خواهید من برایتان بگویم!
شما هم به امید رسیدن به مطالب آن بزرگ می‌آید و
می‌گویید: حالا که این فرزندش است بینیم چه
می‌گوید.

این قضیه، یک قضیه واقعی است و بین من و
شما هیچ فرقی نیست و ما باید خودمان را با این
مسئله منطبق کنیم و باید به درد خودمان برسیم که
این درد از کجاست؟ اگر قرار باشد بر اینکه انسان به
دنبال امیال و تخیلات باشد، بین این مجلس و بین
سایر مجالس فرقی نیست و هر دو یکی است!

خطیب آن مجلس یک ربع تمام از خدمات و
زحمات و آثار این آقا می‌گفت که در فلان جا مسجد
ساخته و در فلان جا حسینیه ساخته است! حالا
شهادت حضرت موسی بن جعفر بود و مجلس
مربوط به موسی بن جعفر بود! اما فقط می‌گفت که
ایشان چه کارهایی کرده است و خداوند سایه ایشان
را مستدام بدارد و تا بعد از ظهور حضرت و اصلاً تا
قیامت ایشان را پایدار بدارد!

همان جا حدود نیم ساعت نشستیم و مقداری با

خودم فکر کردم. همین طور که

کنار خیابان نشسته بودم، گفتم واقعاً ما هم این طور نیستیم؟ اگر بخواهیم به خودمان فکر کنیم و به خودمان برسیم، ما هم این طور نیستیم؟ ما هم مثل همین ها هستیم، منتها به یک صورت دیگر و به یک چهره دیگر! آیا ما واقعاً در ارتباطمان آن خلوص نیت را داریم؟ یا اینکه نه، ما هم به نحوی این طور هستیم، گرچه به این شکل نیست و به شکل دیگری است. اشکال فرق می کند؛ ولی خدا نکند که آن هدف، آن مسیر، آن غایت و آن مقصد، با این مقاصد مشترک درآید و هر دو به یک نقطه برسند که آن نقطه همان نقطه تثبیت انانیت و ارتقاء فرعونیت و استقلال در وجود و خودیت است! یک وقت نکند که همه به این نقطه برسیم! مسئله خیلی مسئله عجیبی است!

امام علیه السلام می فرماید: خدا رحمت کند و پدر و مادر کسی را بیامرزد که مجلس تشکیل بدهد و ما را در آن مجلس مطرح کند؛ نه اینکه خودش را مطرح کند، نه اینکه برای سلامتی خودش بگویند که دعا کنید و صلوات بفرستید، و نه اینکه برای کارهایی که کرده است! مگر از کیسه خودش آورده و انجام

داده است تا دائماً به رخ مردم بکشد و کارهای دیگران را از رخ بیندازد؟! آیا این منظور احیای ذکر ائمه است؟! آیا منظور این است که بیاید و بنشینید مجلس تشکیل بدهید و بر در و دیوار شهر اعلامیه بزنید که در فلان جای شهر مجلس است، و ای مؤمنین بیاید آقای فلانی سخنرانی می‌کنند؟! یا نه، مجلسی تشکیل بدهید و چهار نفر یا پنج نفر، نه بیشتر، بنشینید و مطالب و معتقدات امام را دقیقاً مورد بررسی قرار بدهید و خودتان را پایبند کنید؟ این مجلس، مجلس احیای ذکر امام و احیای ولادت امام علیه السلام است.

برگزاری جشن نیمه شعبان برای

زنده‌نگه داشتن امام در قلب خویش

امروز روز میلاد امام زمان علیه السلام است. چرا ما امروز را جشن می‌گیریم؟ برای اینکه این مسئله را در وجود خود زنده کنیم که ما امام زنده و صاحب اختیار زنده داریم!

رسول خدا صاحب اختیار ما بود، ولی از دنیا رفت. امیرالمؤمنین امام ما بود، ولی از دنیا رفت.

ولایت او گرچه موت و حیات ندارد، ولی در دیدگاه
ناقص و غیرمتکامل و خام ما بین ما و بین
امیرالمؤمنین پرده‌ای افتاده است، و إلاً ولایت علی و

امامت امیرالمؤمنین زنده و مرده ندارد! این بدن است که می‌افتد. امیرالمؤمنین علیه السلام در ساعات آخر فرمود: «**كُنْتُ جَارًا جَاوِرَكُمْ بَدَنِي أَيَّامًا**»^۱ بندگان خدا، بدنم با شما بود، من که با شما نبودم!» شما به من نگاه می‌کردید، ولی به بدن من نگاه می‌کردید! آنهایی که به من نگاه می‌کردند، یکی میثم بود، یکی حبیب بود، یکی رُشید بود، یکی عمار بود، یکی اویس بود، یکی سلمان بود؛ اینها بودند که به من نگاه می‌کردند؛ ولی شما همه به بدن من نگاه می‌کردید و خیال می‌کردید که دارید به علی نگاه می‌کنید: «**جاورکم بدنی**؛ بدنم با شما بود، من که نبودم!» آنهایی که به من نگاه می‌کردند، به ولایت من و به نفس قدسی و ملکوتی من نگاه می‌کردند، و آن هم زنده و مرده ندارد. عزرائیل هم که آمد، آن را نگرفت، بلکه کار عزرائیل فقط این بود که بین شما و بین بدن من فاصله انداخت. عزرائیل کجا می‌تواند به من دست پیدا بکند؟! عزرائیل کجا می‌تواند و قدرت دارد که جان از من بگیرد؟! تمام عالم ملک و

^۱ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۲۰۷.

ملکوت به ولایت من قدرت و حیات پیدا می‌کند،
آن وقت عزرائیل می‌تواند جان من را بگیرد؟! این
حرف‌ها چیست؟! او فقط شما را از دیدن بدن من
محروم کرد: «**جاورکم بدنی!**»

اعتقاد شیعیان مبنی بر حضور عینی و سیطره ولایی امام زمان بر جمیع امور

ولی درعین حال، این مسئله از دیدگان ما مخفی
است و می‌گوییم: امیرالمؤمنین ۱۴۰۰ سال پیش
شهید شد، امام حسن شهید شد، امام حسین را شهید
کردند و... ولی دیگر نمی‌توانیم امام زمان را انکار
بکنیم و بگوییم که امام زمان وجود ندارد! امام زمان
بنا بر مکتب شیعه وجود زنده دارد و حیّ است و در
میان ما است و رفت و آمد می‌کند، منتها ما او را
نمی‌بینیم،^۱ فقط همین!

هانری کُربن، آن دانشمند فرانسوی، یک عبارت
بسیار جالبی دارد و من خیلی تعجب کردم که چطور
بعضی از این افراد به این اسرار و نکات پی می‌برند.
ایشان راجع به وجود امام زمان علیه السّلام می‌گوید:

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۱۶۳. هم‌چنین رجوع شود به همین کتاب، ص ۷۷.

تنها مکتبی که در دنیا مکتب زنده و با نشاط و با روح و با حقیقت و واقعیت و پویا است، مکتب شیعه است؛ چون این مکتب قائل به وجود یک صاحب ولایت و صاحب اختیار بالاتر از خودش است.^۱

مکاتب در اینجا زیاد هستند؛ حالا صرف نظر از

یهودی و نصاری، اهل تسنن هم قائل به وجود امام

زمان هستند، منتها نه در زمان فعلی. اهل تسنن قائل

به ظهور یک چنین فردی هستند در وقتی که اراده و

مشیت خدا تعلق بگیرد. روایاتی که اهل تسنن در

کتب خودشان راجع به امام زمان علیه السلام

آورده‌اند^۲ اگر از روایاتی که ما در کتب شیعه داریم

بیشتر نباشد، کمتر نیست؛ منتها آنها می‌گویند: «در

آن وقتی که اراده خدا تعلق می‌گیرد حضرت به دنیا

خواهد آمد.»^۳ فقط در این مسئله با ما اختلاف دارند،

^۱. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۳۰۲؛ مهرتابان، ص ۷۴ - ۷۶؛ مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۴۱.

^۲. مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۹۸ و ۴۰۶؛ ج ۵، ص ۸۷ - ۱۰۸؛ سنن أبي داود، ج ۲، ص ۳۰۹؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳ و ۴؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۴۰؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۶۱۷ و ۶۱۸؛ ج ۴، ص ۵۰۱؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۱ و ۱۸۳؛ عمدة القاری، ج ۱۶، ص ۷۴؛ مسند أبي داود الطيالسی، ص ۱۰۵ - ۱۸۰؛ مسند ابن الجعد، ص ۳۹۰؛ الآحاد و المثنائی، ج ۳، ص ۱۲۷؛ السنة، ص ۵۱۸؛ مسند أبي يعلى، ج ۸، ص ۴۴۴؛ ج ۹، ص ۲۲۲؛ ج ۱۳، ص ۴۵۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳ - ۴۶؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۱۹۶ - ۲۵۵؛ ج ۱۰، ص ۱۵۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۵۶؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۰؛ تحفة الأحوذی، ج ۶، ص ۳۹۴؛ أضواء علی السنة المحمدية، ص ۲۳۴.

^۳. المناظرات بین فقهاء السنة و فقهاء الشيعة، ص ۱۰۸، تعلیقه؛ الفصول المختارة، ص ۳۲۴؛ الغيبة، شیخ طوسی، ص ۸۲؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۷۳؛ أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۴۹؛ آداب عصر الغيبة، ص ۸.

ولی در اغلب کتب اهل تسنن هست و همه آنها قائل هستند که از نسل پیغمبر و رسول خدا فرزندی به نام مهدی ظهور خواهد کرد که دنیا را پر از عدل می‌کند. این در اغلب کتب آنها موجود است، منتها می‌گویند که متولد خواهد شد و الآن هنوز متولد نشده است.

شیعه می گوید: نه، در ۱۲۰۰ سال پیش یک چنین مولودی به دنیا آمد و دارای این خصوصیات است و الآن وجود دارد و حی است.^۱

این معنا، معنایی است که ما باید آن را درک کنیم، و فرق بین این مجلس و سایر مجالس را بدانیم. در مجلسی که مربوط به امام زمان علیه السّلام است باید شیعه صاحب اختیار خودش را در میان خود احساس کند و توجّه خودش را به یک فرد حی تقویت کند، که الآن این فرد حی است و شاید الآن در میان ما باشد! او وجود دارد و در میان ماست و با ما است و زمام کار ما را به دست دارد. این خیلی فرق می کند با فردی که در میان ما است، ولی به یک کشور دیگر رفته است و آنجا زندگی می کند؛ ما احساس می کنیم و می دانیم که آن فرد زنده است و الآن مثلاً در آفریقا یا آمریکا دارد زندگی می کند، منتها هیچ ارتباطی با او نداریم و هیچ کاری هم به کار او نداریم. اما احساسی که شیعه نسبت به امامش دارد این است که آن امام زنده است و دارد امامت

۱. رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ۱۶۱ - ۱۷۰.

می‌کند و کار انجام می‌دهد، همان‌طوری که
امیرالمؤمنین در زمان حیات خودش امامت کرد و
ولایت کرد و تنفیذ اراده و مشیت پروردگار کرد،
إلا اینکه فقط فرقی این است امیرالمؤمنین را در
کوچه و خیابان می‌دیدند، ولی این امام را نمی‌بینند؛
فقط همین.^۱

تبیین حقیقت ادراک حضور امام زمان

این احساس برای انسان این مسئله را نتیجه
می‌دهد که هر کاری که بخواهیم انجام بدهیم، ببینیم
که ناظری دارد نگاه می‌کند؛ هر حرفی که بخواهیم
بزنیم، احساس بکنیم که ناظری و سامعی این حرف
را دارد می‌شنود؛ هر خطوری که از ذهن ما بگذرد

^۱. الغیبة، نعمانی، ص ۱۷۵:

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَتَيْنِ؛ يَرْجِعُ فِي
إِحْدَاهُمَا وَفِي الْأُخْرَى لَا يُدْرَى أَيْنَ هُوَ، يَشْهَدُ الْمَوَاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَ
لَا يَرَوْنَهُ."» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: "همانا برای حضرت قائم
(عجل الله تعالی فرجه) دو غیبت است که در یکی از آنها بازمی‌گردد، ولی
در دیگری کسی نمی‌داند که او کجاست، و در میان اجتماعات حاضر
می‌شود و مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند."» (محقق)

فوراً احساس کنیم که او می‌داند. او عالم به زوایا و خفایا و اسرار نفس و وجود و فعل و انفعال و کارهای روزمره ما در تمام آناء لیل و اثناء نهار است.^۱ این معنا، معنای حیات و حضور امام علیه السّلام در میان شیعه است.

معنای حضوری که شیعه احساس می‌کند این است که مثلاً الآن که من دارم در اینجا صحبت می‌کنم باید مواظب باشم حرفی از دهانم درنیاید که

۱. مشارق أنوار الیقین، ص ۲۱۸:

«عن النبی صلی الله علیه و آله: **... فالإمام مع الخلق کلّهم، لا یغیب عنهم و لا یحجبون عنه، بل هم محجوبون عنه و لیس هو بمحجوب؛ لأنّ الدنیا عند الإمام کالدّرهم فی ید الإنسان یقلّبه کیف شاء.**»

و عنهم علیهم السّلام: **«إنّ الله یعطى ولیه عموداً من نور بینه و بینه یرى فیهِ سائر أعمال العباد كما یرى الإنسان شخصه فی المرآة من غیر شکّ.»**

... و عن أبی الحسن موسی علیه السّلام: **«... إنّ الإمام یعلم منطِق الطیر و منطِق کلّ ذی روح، لا یخفی علی الإمام شیء.»** «ترجمه:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **«... امام علیه السّلام با همه خلایق معیت دارد و همراه است، نه از آنها غائب است و نه ایشان از دیدگانش پنهان شوند، بلکه خلایق از او در حجاب‌اند، ولی او از آنها در حجاب و پرده‌ای نیست؛ زیرا دنیا برای امام همانند سکه‌ای است در دست انسان که هرطور بخواهد آن را زیر و رو می‌کند!»**

از ائمه علیهم السّلام روایت شده است: **«خداوند به ولیّ خود (امام زمان علیه السّلام) ستونی از نور که ما بین خود و حضرت است عنایت خواهد کرد که آن حضرت أعمال بندگان را در آن ستون می‌بیند همان‌گونه که انسان خودش را در آینه بدون هیچ تردیدی می‌نگرد!»**

از امام کاظم علیه السّلام آمده است: **«امام علیه السّلام زبان پرندگان را [نیز] می‌داند و نیز زبان هر جاندارى را، و هیچ چیزی بر امام مخفی نیست!»** (محقق)

او بشنود و ناراحت شود، چون زنده است و در اینجا
و در همین مجلس حضور دارد؛ یا وقتی که دارم در
خیابان می‌روم این معنا را بدانم که با یک شخص
برخوردی نکنم که اگر امام بشنود موجب ناراحتی او
بشود، چون در کنار من دارد حرکت می‌کند؛ یا در
خلوت خود کاری انجام ندهم که موجب سخط او
فراهم بشود، چون در خلوت خود، او در کنار

من نشسته و مراقب من است. این معنا، معنای حضور امام علیه السّلام است.

اگر ما یک چنین معنایی را قبول داشته باشیم و یک چنین حالی داشته باشیم، آن وقت دیگر می توانیم هر حرفی بزنیم؟! دیگر می توانیم بالای منبر از هر کسی تعریف و تمجید کنیم؟! دیگر می توانیم هر مجلسی تشکیل بدهیم و هر چه دلمان می خواهد بگوییم؟! دیگر می توانیم هر کتابی بنویسیم و هر چرند و پرنندی در آن کتاب درج کنیم؟! دیگر می توانیم هر تهمتی به هر کسی بزنیم؟! دیگر بدون توجه به اینکه این دنیا صاحبی دارد و ناظری دارد و ولیّ و حسابرسی دارد، می توانیم این کارها را بکنیم یا نه؟!!

پس تمام این مطالب ناشی از غفلت و جهل یا تجاهل است، یعنی خود را به جهل زدن و خود را به غفلت زدن. ما باید از این دوّمی به خدا پناه ببریم!

تمام گرفتاری ما به خاطر این است که ما فقط چراغ می بندیم و فقط خیابان را چراغانی می کنیم؛ اما امام زمان را در مجالس نمی آوریم! معنای آوردن امام زمان و احیای ذکر این است که وقتی امام زمان

می گوید: آیا تو واقعاً منتظر فرج من و منتظر ظهور من هستی و واقعاً این را طلب می کنی؟ پس تو که می دانی من حق هستم، تو که می دانی روابط و این امور اعتباری در من راه ندارد، تو که می دانی من مجسمهٔ عدالت و حقیقت و واقعیت هستم؛ پس باید بدانی که اگر بخواهی قدمی برخلاف برداری، در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی حرکت خلافی بکنی در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی سکوت نابه جایی بکنی در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی قیام نابه جایی بکنی در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی سخن خلافی بگویی در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی حرفی بزنی و کاری بکنی، اینها در مسیر من نیست. این معنا، معنای حیات است.

تفاوت عقیده شیعیان و اهل سنت دربارهٔ امام

حی

این مسئله در اهل سنت وجود ندارد. اهل سنت می گویند: پیغمبری آمد و احکامی آورد و ما به آن احکامش بر طبق فتاوی چهار نفر که آنها در یک زمانی بودند و بعد مردند، عمل می کنیم و دیگر

نیازی به امام زنده نداریم؛ چون احکام مشخص
است، و آنچه ابوحنیفه گفته مشخص است، آنچه
مالک گفته مشخص است، آنچه

حنبل و شافعی هم گفته‌اند مشخص است؛ پس ما دیگر هیچ احتیاجی به امام نداریم! داریم زندگی مان را می‌کنیم، قرآنمان را هم می‌خوانیم، به مسائلمان هم توجه می‌کنیم، و طهارت و نجاسات را هم رعایت می‌کنیم؛ پس این بودن امام که شیعه از خودش درآورده است، یعنی چه؟! اینکه انسان باید امام داشته باشد و باید معتقد به یک شخص حی باشد، چه معنایی دارد؟!!

اینها از این نکته غافل هستند که آن دین و آن عملی حیات دارد و جان و روح دارد که مستند به ولیّ حی باشد، و آن شخص خود را تحت ولایت او احساس کند؛ و الاً صرف یک عمل ظاهر است و بیش از این نیست.^۱ الآن که نماز می‌خوانم، جان و روح نماز به این است که این نماز در تحت ولایت و نظارت و سیطره ولایی یک فرد صاحب نفس قدسی قرار دارد و او به این نماز جان می‌دهد و این نماز را به مرتبه فعلیت می‌رساند و باعث تجرد نفس

^۱. رجوع شود به المحاسن، ج ۱، ص ۹۰ - ۹۲؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۴۷.

می‌شود؛ نه به اینکه در رساله عملیه نوشته است که این طوری بخوانید و من هم این طوری می‌خوانم؛ این فایده‌ای ندارد. در توضیح المسائل نوشته است که فلان کار را این طوری انجام بدهید، ما هم می‌کنیم! خب احمد حنبل هم همین را می‌گوید، شافعی هم همین حرف را می‌زند و می‌گوید که نماز مغرب سه رکعت است و عشا هم چهار رکعت است و شکایات نماز هم این است و اگر خطا کردی سجده سهو دارد و اگر شک بین سه و چهار کردی باید بنا را بر چهار بگذاری و اگر شک بین دو و سه کردی باطل است و...؛ پس این که همین است!

استناد و قوام شرع به ولایت امام حی

دقت کنید چه می‌خواهم عرض کنم! پس احکامی که در رساله عملیه و توضیح المسائل آمده است، جان و روح و حقیقت آن احکام، اتصال به ولایت امام است و آن ولایت امام است که به این احکام سندیّت و حجّیت می‌دهد و آن را برای ما الزامی می‌کند و انجام می‌کند. اگر امام علیه السّلام نباشد باید توضیح المسائل را

کنار گذاشت! یعنی اگر الآن - نعوذ بالله - امام
زمان از دنیا برود، دیگر توضیح المسائل کنار
می‌رود، چون استناد آن فقه و احکام به روایت از امام
حیّ است، یعنی امام حی است که روایت امام صادق
را امضا می‌کند؛ مثلاً موسی بن جعفر است که روایت
امام باقر را امضا می‌کند یا امام رضا است که روایت
موسی بن جعفر را امضا می‌کند. هر ولیّ حی و امامی
که می‌آید، تمام مطالبی که از اولیای مقدم و گذشته
به صورت روایت در مسائل اعتقادی و احکام و
مسائل اجتماعی آمده است، آنها را تثبیت می‌کند؛
چون هر دو ولایت یکی است، ولی قوام شرع و
حجّیت دین به ولایت امام حیّ است و باید امام حی
باشد تا دین سندیت و حجّیت داشته باشد. اگر امام
حی وجود نداشته باشد، شرع حجّیت ندارد و ما
نمی‌دانیم چه کار کنیم.^۱

در مجامع حدیث، احادیث وجود دارد و در
توضیح المسائل، احکام وجود دارد؛ ولی آن اهرمی
که پشت این روایات و احکام است و آن سندی که

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

پشت روایت امام صادق است، امضای امام زمان است. امام زمان، آن روایت را امضا می‌کند، چون بین امام زمان و بین امام صادق فرقی نیست؛ یعنی همان‌طوری که امام صادق روایات امام سجاد و امام باقر را امضا می‌کند، همین‌طور امام زمان هم روایات سیزده معصوم قبل از خود را به‌عنوان سندیت و قابل اجرا بودن امضا می‌کند، یعنی چون الآن ایشان حی است پس این احکامی که از اجداد ایشان رسیده است قابل اجرا است، و چون الآن ایشان صاحب ولایت است پس روایات بحار و روایات وسائل هم قابل اجرا است؛ اما اگر ایشان حی نبود این کتاب‌ها قابل اجرا نبود و همین‌جا باید توقف می‌کردیم؛ اما چون ایشان الآن حی است و الآن ولایت و شرع به دست ایشان است، ایشان امضا می‌کند و تمام آن روایات برای هر کسی برحسب تکلیف خودش و برحسب نظر خودش سندیت دارد و می‌تواند به آن عمل کند. پس پشت روایت امام صادق را امام زمان امضا کرده است تا ما الآن می‌توانیم عمل کنیم. این را برای رفقای

اهل علم دارم می گویم که ما از اینجا می توانیم به روایت امام صادق عمل کنیم، و این نکته‌ای است که در فقه ما مغفول^۱ عنه است.

فرق بین شیعه و سنی در این است که مکتب اهل سنت، دین مرده را می پرستد، نه دین زنده را. دین مرده یعنی دینی که صاحبش مرده است، یعنی شافعی مرده است،^۱ مالک مرده است،^۲ احمد حنبل مرده است^۳ و ابوحنیفه مرده است.^۴ صاحب دینشان ابوحنیفه، دشمن شماره یک اهل بیت است، کسی که بغض اهل بیت را تا ساعت آخر مرگش در دلش نگه داشت! آدمی که از کلمات قصارش این بود: «در هر فرعی که جعفر بن محمد فتوا داد، من مخالفتش را

۱. جهت اطلاع از شرح حال محمد بن ادریس شافعی رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۷، ص ۴۸۰ - ۵۲۳.

۲. جهت اطلاع از شرح حال مالک بن انس رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۷، ص ۳۸۵ - ۳۹۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۳۲.

۳. جهت اطلاع از شرح حال احمد بن حنبل رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۷، ص ۵۲۴ - ۵۳۸؛ الأعلام، ج ۱، ص ۲۰۳؛ وفيات الأعیان، ج ۱، ص ۶۳ - ۶۵.

۴. جهت اطلاع از شرح حال ابوحنیفه رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۷، ص ۳۹۳ - ۴۸۰؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱۰، ص ۳۷۶ - ۳۸۶؛ المصنّف، ابن ابی شیبہ کوفی، ج ۲، ص ۱۲۰؛ المحلّی، ابن حزم، ج ۴، ص ۲۱۳.

کردم!»^۱ این از افتخارات ایشان است؛ اما متأسفانه امروزه در کتب از ایشان تعریف و تمجید به آسمان رفته است و ایشان از مفاخر اسلام شده است!^۲ آدم واقعاً نمی‌تواند تصوّر کند و نمی‌تواند توضیح بدهد که چطور یک عالم شیعه می‌گوید که ابوحنیفه از مفاخر اسلام است!^۳

شاخصه اصلی مکتب تشیع

احیای مکتب امام صادق این است که امروز شما دشمنان مکتب را بشناسید و

۱. فرائد الأصول، ج ۱، ص ۳۰۴؛ زهر الربیع، ص ۵۲۲؛ الکشکول، بحرانی، ج ۳، ص ۴۶.

۲. اسلام و نیازهای زمان، ج ۱، ص ۶۶؛ مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۸۱.

۳. جهت اطلاع از مکتب و عقائد ابوحنیفه به روشی تحلیلی، رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۷ - ۷۴.

دوستان امام صادق را بشناسید و بدانید که شیعیان امام صادق چه کسانی هستند و دشمنان چه کسانی هستند. شیعیان امام صادق، شیعیانی هستند که در میان مردم با شعار حرکت نمی‌کنند، بلکه با عقل و حقیقت حرکت می‌کنند؛ هر جا حق است سمعاً و طاعتاً، و هر جا شعار است حرکت نمی‌کنند. مکتب امام صادق مکتب فهم بود، نه گرفتن فهم؛ مکتب عقل بود، نه گرفتن عقل و به جایش گچ وارد مغزها کردن! مکتب امام صادق عقل و فهم وارد می‌کرد؛ یعنی وقتی که می‌بینی این سنگ است، سرت را نزن و نگو که برو بزن، إن شاء الله چیزی نیست!

اما مکتب شعار، مکتب چشم‌پوشی روی حقایق، مکتب نفهمیدن، مکتب چشم و گوش را بستن، مکتب بعداً می‌فهمی، مکتب به تو مربوط نیست، مکتب تو را چه سزد که در کار بزرگان دخالت کنی، مکتب اینکه اگر این را انجام بدهی چه خواهی و... است. این مکتب، مکتب امام صادق نیست.

مکتب امام صادق این است که وقتی فهمیدی

باید عمل کنی. اگر عمل نکنی خدا بیچارهات می‌کند! اگر نفهمی عیبی ندارد، و تا نفهمیدی خدا بر طبق قاعدهٔ مستضعفین با تو عمل می‌کند؛ ولی وقتی مطلبی را نفهمیدی دیگر نمی‌توانی بگویی نفهمیدم!

همین چند شب پیش داشتم جلد هجدهم امام شناسی را مطالعه می‌کردم، راجع به این قضیه که گفتن امام و اطلاق امام بر غیر معصوم شرعاً حرام است.^۱ من داشتم آنجا را همین طوری بدون توجه می‌خواندم و برایم خیلی جالب بود، با اینکه شاید من این قضیه را بیست دفعه خوانده بودم و باز هم می‌خوانم! بی‌کار نیستم که می‌خوانم، بلکه می‌خوانم چون می‌بینم لا به لای این عبارات، من مورد خطاب و مورد توجه هستم، و این کلمات دارد با من صحبت می‌کند: تو حواست را جمع کن تا مثل آن

کسی نشوی که وقتی ثابت کردم که نباید امام بگویند و هیچ جوابی برای گفتن نداشت، فردا در سخنرانی قبل از خطبه‌ها چند دفعه گفت! مواظب باش تو مثل اینها نشوی!

۱. رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۰۵ - ۲۴۲.

این مکتب، مکتب امام صادق است؟! امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «ذکر ما را زنده کن!» یعنی مواظب باش که تو راه خطای دیگران را نروی! بین اگر من امام صادق اینجا بودم به تو چه می‌گفتم؟ بنابراین اگر جوابی هست، بسم الله، جواب بدهید! اما جوابی نیست، ولی باز مخالفت می‌کنید! حالا مدام داد از امام زمان بزنید، مدام مجلس تشکیل بدهید، مدام خود را در جلوی مردم بیاراید، آرام صحبت کنید و کلمات را سنجیده و با بلاغت ادا کنید؛ اما همه اینها فیلم است! یک فیلم داریم که در نوار و در این دستگاه‌های جدید است و یک فیلم هم داریم که فیلم نفسانی است؛ اما همه فیلم و تئاتر است!

حداقل ما در این قضیه باید احتیاط کنیم! بر فرض اینکه اشکال ندارد، اما دیگر واجب هم که نیست! وقتی که جای شبهه است، مقتضای قواعد اصولیه می‌گوید: جای احتیاط است، توقف کن!^۱

^۱ . الکافی، ج ۱، ص ۶۷: «فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ!» ترجمه:

«امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند: ... توقّف در شبهات و مواردی که قطع

پس حداقل حرف نزن؛ طوری نمی شود، آسمان به زمین نمی آید! اما نه، می رویم و می گوئیم! چه چیزی را می خواهیم اثبات کنیم؟! اگر چشم بصیرت داشتیم می دیدیم که آن طرف چه خبر است و این قدر بیخود در اینجا به بیراهه نمی رفتیم، و راه اهل بیت را می رفتیم!

حیات مکتب تشیع به واسطه استناد به امام حی

مکتب اهل سنت، مکتب مرده و مکتب مرده پرستی است؛ ابوحنیفه پرستی، شافعی پرستی، حنبلی پرستی و مالک پرستی است؛ چون آنها می گویند: ما فقط یک سری مسائل داریم که در کتابها نوشته شده است؛ حالا یکی می گوید که

و یقین نداری، بهتر است از فرو غلطیدن در هلاکت!» (حیات جاوید، ص ۷۰)

همچنین رجوع شود به فرائد الاصول، ج ۲، ص ۶۴ - ۹۲

دستان را به شکمتان ببندید و یکی می گوید که
دستان را به پایتان ببندید، یا یکی می گوید که بسم
الله بگوئید و یکی می گوید که نگوئید؛ هر کسی
حرفی می زند و بعد عمل می کند و تمام شد! حالا
چه این را پیغمبر بگوید و چه ابوحنیفه بگوید؛ هر
دو یکی است! اینها همین را می گویند! می گویند:
هر دو یکی هستند؛ ابوحنیفه گفته است، مثل این
است که علی گفته است! حالا ما این را اختیار
می کنیم و شیعه آن را اختیار می کند؛ بالأخره هر دو
نماز خواندن است. پس امام می خواهیم چه کار؟! ما
نمازمان را می خوانیم، روزه مان را می گیریم، زکاتمان
را هم می دهیم، حجّمان را هم انجام می دهیم؛ دیگر
خدا از ما چه طلب دارد؟! ما که به کسی بدهی
نداریم!

ولی در مکتب شیعه می گویند: نه، ما صاحب
داریم! اگر بگویند: صاحبتان کجاست؟ می گوئیم: ما
او را نمی بینیم، ولی او ما را می بیند! و مهم این است
که او ببیند.

من باب مثال وقتی که شما وارد یک اداره

می شوید می بینید این اداره قانون دارد و همه بر طبق قانون عمل می کنند؛ یکی در این اطاق نشسته، یکی در آن اطاق نشسته است، یکی دارد آن کار را انجام می دهد، یکی آبدارچی است و دارد چایی می ریزد، یکی دارد اعلامیه می زند، یکی دفتر را اداره می کند؛ خلاصه همه دارند کار انجام می دهند. شما هم می روید و می گوئید: صاحب این اداره کجاست؟ می گویند: چه کار داری؟ می گوئید: من می خواهم کارم راه بیفتد. می گویند: بیا تا کارت راه بیفتد؛ به صاحب اداره چه کار داری؟! حتماً که نباید رئیس را ببینی! آن رئیس و آن مدیر در اطاقش نشسته است و دارد این اداره را اداره می کند و اگر یک روز نباشد همه از بین می روند. شما می روی و کارت را انجام می دهی و می روی؛ چون اداره زنده و فعال است و دارد کار انجام می دهد.

چگونگی اعمال ولایت و دستگیری از شیعیان

در عصر غیبت

شیعه دلیل و احتجاجش نسبت به اهل تسنن در حیات مکتبش این است: همان طور که در زمان رسول خدا دین و شرع مستند به وجود رسول خدا

بود، الآن هم مستند به فرزند اوست، حالا يا من
می بینم یا نمی بینم. نه اینکه مثل کسی باشد که مثلاً
آمریکا رفته است و الآن شما از او خبر ندارید؛ بلکه
او دارد کار انجام می دهد،

دارد به افراد می‌رسد، دارد مشکل حل می‌کند،
دارد راهنمایی می‌کند، و دارد افکار را در قلوب
افرادی که به او مرتبط هستند القا می‌کند. شما خیال
می‌کنید این فکری که الآن به نظر شما آمد و یک کار
صحیح انجام دادید، از کجا آمده است؟ یا اینکه در
یک قضیه، در یک دعوا، در یک تحیّر، در سر یک
دوراهی، یا در یک شک، یک دفعه مسئله‌ای به
نظرتان و به ذهنتان آمد و یک راه را انتخاب کردید،
چه کسی این فکر و این راه را در ذهن شما قرار داد؟

عنايات خاصه و دستگيري امام رضا از مؤلف

بعد از حیات مرحوم آقا، سه چهار روز گذشته
بود، مسائلی برایم پیدا شد. پیش امام رضا رفتم و رو
به ایشان کردم و گفتم: امام رضا، ما مخلصت هستیم!
صاف دارم می‌گویم: ما هیچ چیزی نمی‌فهمیم!
بنویسم و امضا کنم و در ضریح بیندازم تا قبول کنی؟
- البته عبارت دیگری آوردم که اینجا نمی‌گویم -
گفتم: می‌خواهی بنویسم که در روز قیامت سند باشد
که ما نمی‌فهمیم! آقا ما نمی‌فهمیم، به که بگوییم؟ ما
در این قضیه و در این جریان عقلمان نمی‌رسد!
خلاصه با امام رضا اتمام حجت کردیم! امام رضا

بزرگوار است و می گوید: حالا ما ببینیم که این آدم
نفهم و جاهلی که آمده است چه می گوید؟ گفتم: اگر
در اینجا دست من را نگیری، من در روز قیامت
شکایت را به جدّت می کنم! به همین شکل گفتم!
چون اینها بزرگوارند.

صرف نظر از مسئله امامت و ولایت، واقعاً امام
رضا در حقّ ما پدري کرد! من این مسئله را با دو
چشم ظاهر خودم دیدم، نه با فکر و اینها. این مسائل
اصلاً مشهود بود! قضایایی اتفاق می افتاد که همه
افراد می گفتند که فلانی باید این کار را بکني؛ اما من
می دیدم باید آن کار دیگر را بکنم. یک قضیه اتفاق
می افتاد و می گفتند که باید حرف بزني؛ اما می دیدم
الآن نباید صحبت کنم. اعتراض می کردند و در
صحبت هایشان بالا و پایین می کردند و می گفتند که
الآن جای این کار است و الآن وظیفه شما این است؛
اما من می دیدم الآن جای آن کار دیگر است و
می گفتم: شما صحبت کنید! چرا من حرف بزني؟!
چرا همیشه من؟ قدری هم شما بار بردارید؛ چه
اشکالی دارد؟! در یک قضیه همه می گفتند که در

اینجا باید ساکت بود؛ اما من می‌دیدم باید صحبت

کنم.

الآن بعد از گذشت دوازده سیزده سال از فوت
مرحوم آقا - رضوان الله علیه - تا آنجا که به نظرم
می‌رسد، قطعاً این‌طور بوده و می‌توانم مثل خورشید
در رابعة النهار شهادت بدهم که قطعاً عنایت و لطف
امام رضا علیه السلام در تمام این موارد شامل حال
این فقیر بوده است و احساس می‌کردم در اینجا باید
این کار را انجام داد و در آنجا نباید این را انجام داد؛
چون از اول رفتیم و گفتیم: «آقا ما نمی‌فهمیم!» اما
نسبت به کسی که می‌گوید می‌فهمم، آنها افسار را
گردنش می‌اندازند و می‌گویند: حالا برو! ولی اگر
کسی گفت که نمی‌فهمم، همین قدر که یک مقدار
اعتراف کرد، آنها دیگر خیلی نگاه نمی‌کنند که راست
می‌گوید یا نه، و همین قدر را قبول می‌کنند، چون آنها
بزرگ هستند، مثل ما که نیستند....

من با امام زمان هم کلمات قصاری دارم!
یک دفعه من به امام زمان گفتم: «امام زمان،
می‌خواستی امام زمان نشوی! اما حالا که امام زمان
شدی باید ما را تحمل کنی! چون کسی که امام زمان
می‌شود بالأخره باید بزرگ باشد، باید کریم باشد و

باید دستگیری کند.» این خب روش بزرگان است، روش اولیا است، روش کرام است. آنها با ما فرق می‌کنند، حال و هوای آنها با ما فرق می‌کند، آنها در عالم قدس و در افق دیگری هستند و ما در تخیلات و اعتبارات و هواهای نفسانی گرفتار هستیم.

استناد فقه شیعه به مجتهد حی

علی‌کلّ حال، این فرق بین فقه اهل سنت و بین فقه شیعه است؛ لذا دلیل حرمت تقلید از میت هم از همین جا نشئت می‌گیرد. شما از یک مجتهد تقلید می‌کردید، الآن آن مجتهد از دنیا می‌رود، از همین الآن باید به یک مجتهد زنده مراجعه کنید؛ تمام! حرام است از مجتهد مرده و میت تقلید کنید؛ به خاطر اینکه دیگر سندیت ندارد، فقط یک سری احکامی بود که در رساله توضیح المسائل نوشته شده بود و حجّیت این احکام مربوط به حیات او بود، چون در پشت این حکم، او حجّیت این حکم را امضا می‌کند، و الآن که از دنیا رفته است دیگر تمام شد.

یعنی مثل مریضی که به یک دکتر مراجعه می‌کند و باید مرتباً هر روز مراجعه کند، برای اینکه ممکن

است دارو عوض شود و تغییر پیدا کند؛ در احکام

اجتهادی

توضیح المسائل هم - البته در غیر از ضروریات
دین، که آن یک بحث دیگری دارد - سندیت و
حجّیت آن احکام به واسطهٔ حیات مجتهد است،
یعنی حیات مجتهد است که پشت این حکم را امضا
می‌کند، چون مجتهدین ما معصوم نیستند و اشتباه
می‌کنند - غیر از چهارده معصوم همه اشتباه
می‌کنند - پس الآن که مجتهد حیات دارد، راجع به
مدارک این دلیل تفحص می‌کند و ادله را بررسی
می‌کند و می‌گوید که الآن نظر من نسبت به این حکم
این است؛ اما اگر امشب از دنیا برود، این حکم هم
دیگر تمام می‌شود و پرونده‌اش بسته می‌شود، چون
اگر فردا که این مقلد می‌خواهد تقلید کند، بگوید که
به چه دلیلی الآن من به این حکم عمل کنم؛ لعلّ اینکه
امروز ایشان روایتی ببیند و نظرش عوض شود؟!
آن وقت ما هیچ جوابی نمی‌توانیم بدهیم! پس تا
وقتی که زنده هستند دلیلشان حجّیت دارد.^۱

لزوم استمداد از ولیّ کامل حی برای عبور از

^۱ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۷۶ و
۲۹۵ - ۳۱۸؛ افق وحی، ص ۴۳۵.

نفس به سوی عالم تجرد

این مسئله به خاطر این است که دینی که یک شیعه می‌خواهد متدین به آن دین بشود باید یک نفس حی پشتمانه آن دین و پشتمانه آن حکم باشد. بنابراین آن فقهی که ما را از وصول به شخص ولیّ کامل و دستگیری ولیّ کامل و هدایت و ارشاد عارف با بصیرت باز می‌دارد، فقه امام صادق نیست! فقهی فقه امام صادق است که ما را به هدایت و دستگیری عارف و ولیّ الهی راهنمایی کند، نه اینکه بگوید دنبال نکن، نه اینکه بگوید دور این مسائل را باید خط بکشی، نه اینکه بگوید اینها انحراف است!

امام سجاد علیه السلام به ابو حمزه ثمالی می‌فرماید:

ای ابو حمزه، تو برای راه‌های زمین خود احتیاج به دلیل و راهنما داری؛ پس چگونه نسبت به راه‌های آسمان می‌توانی بدون دلیل بروی در حالی که **أنت بطرُق السَّماءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ، فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا**^۱ «تو نسبت به طُرُق آسمان جاهل‌تر هستی نسبت به طُرُق زمین؛ پس دنبال شخصی برو که از تو دستگیری کند و تو را راهنمایی کند.»

مثلاً الآن می‌خواهی به فلان شهر بروی، راه را نمی‌دانی، یک نفر را دنبال خودت می‌بری؛ در حالی که نسبت به راه‌های آسمان جاهل‌تری، چون

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

در نفس گرفتار هستی، زوایای نفس بر تو مخفی است و از آنها خبر نداری، صفات و ملکات رذیله منطویه و مخفیه بر نفس را تو اطلاع نداری. هشتاد سال از سنّ تو می گذرد، ولی هنوز در اولین مراتب از مراتب نفس گرفتار هستی و قدمی برنداشته‌ای، بلکه فقط چند تا کتاب خوانده‌ای!

الآن بروید یکی از این سی‌دی‌ها را از مغازه‌ها بگیرید که تمام کتب فقه در آن است، تمام کتب احادیث در آن است، قرآن در آن است، نهج البلاغه در آن است، اشعار در آن است؛ همه اینها در آن است! این سی‌دی که از ما فقیه‌تر است! معلوماتی که آن دارد ابن‌سینا هم نداشت و به گردش هم نمی‌رسید! پس ما باید این را در دستگاه بگذاریم تا بچرخد و از این تقلید کنیم، چون همه این معلومات در آن هست؟! این قرص سی‌دی، فقیه است؛ ولی فقیه مرده، نه فقیه زنده، نه فقیه متفکر، نه فقیه عاقل، و نه فقیهی که این مطالب را با نفس و جانش ادراک کرده است و می‌تواند جزئیات را بر کلیات منطبق کند. این سی‌دی، فقیه مرده است و فقط مطالب در آن است.

ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السّلام می شنود
 که باید به دنبال دلیل بگردد، آن هم در سن پیری. مگر
 ابو حمزه فقیه نبود؟! مگر ابو حمزه نسبت به احکام
 وارد نبود؟! ابو حمزه ثمالی زمان امام سجاد و امام
 باقر و امام صادق علیهم السّلام را درک کرده بود؛
 پس چرا نگفت که یا ابن رسول الله، ما احکام و مسائل
 را از شما و فرزندانان می شنویم، پس دیگر دلیل
 یعنی چه؟ راهنما یعنی چه؟ دستگیر یعنی چه؟ تا
 حالا مگر چه کار می کردیم؟ تا حالا مگر نماز ظهر را
 شش رکعت می خواندیم که حالا شما می گوید که
«فَاطْبُ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا»؟ تا حالا چهار رکعت
 می خوانیدم، حالا هم چهار رکعت می خوانیم؛ تا حالا
 خمس و زکاتمان را این طوری می دادیم و درست هم
 بود، از حالا هم می دهیم؛ پس دیگر **«فَاطْبُ
 لِنَفْسِكَ دَلِيلًا»** یعنی چه؟ تا به حال ما حج را
 این طور انجام می دادیم و شما هم تأیید می کردید،
 پس دیگر **«فَاطْبُ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا»** یعنی چه؟ اما
 حضرت می فرماید:

ای ابو حمزه، تو نسبت به طرق آسمان جاهل تر هستی نسبت به طرق زمین؛ پس دنبال شخصی برو که از تو دستگیری کند، تو را راهنمایی کند، مطلب را به تو بگوید، بصیر باشد و چشم و دلش باز باشد.

بنابراین راه‌های آسمان غیر از احکام نماز و روزه

و سایر احکام ظاهر است؛ پس منظور حضرت از راه

آسمان، راه عبور نفس از تعلقات و از توغل در

کثرات و حرکت به سوی عالم مجرد است. این راه،

راه آسمان است. از بخل درآمدن، از کثرت‌گرایی

درآمدن، از انانیت درآمدن، از حسد درآمدن، از

خودیت درآمدن، از توجه به خود درآمدن، او را

دیدن، به حق پیوستن، مجرد شدن، به عالم روح

رفتن، از کثرات بیرون آمدن، از افکار شیطانی بیرون

آمدن، اینها راه آسمان است یا شکیات نماز و روزه؟!

کدام منظور امام سجاد است؟ این شکیات که هست،

دیگر **«فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا»** معنا ندارد. حضرت

می‌فرماید فقهی را بگیر که تو را به دستگیر برساند،

نه تو را از دستگیر غافل نماید!

چقدر ما بدبخت هستیم و واقعاً بدبختی به کجا

رسیده است که مرحوم قاضی، آن آیت الهی را در

حوزه فرد زندیق معرفی کنند! مردی که در صدها

سال مگر یکی مانند او بیاید، فرد منحرف از دین

معرفی کنند، جواب سلامش را ندهند، از او روی

بگردانند، افرادی که به منزل او می‌روند مورد طرد و
رفض و دورباش سایرین قرار بگیرند و شهریه‌شان
را قطع کند و نفی بلد کند! کجا رفته است این
روایات و دستور العمل‌های ائمه نسبت به رعایت
این مسئله حیاتی که پشتوانه عمل به احکام ظاهری
ما باید استناد به ولی کامل و عارف کامل و ولی الهی
و صاحب بصیرت داشته باشد؟!^۱ آن فقهی که ما را
از ارتباط با چنین شخصی باز بدارد فقه امام باقر
نیست،

فقه جعفر بن محمد نیست؛ فقه امام باقر و امام
صادق می‌گویند: برو احکامت را از شخصی مثل
قاضی بپرس، برو از شخصی مثل علامه طباطبائی
بپرس که ولایت را چشیده و بصیرت به ولایت پیدا

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۰۲؛ مهر تابناک، ص ۹۱.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۶.

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ
مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلِدُوهُ. وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ
الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ.»

اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۷۵: «و اما آن فقیهی که نفس خویش را از دستبرد
شیطان محافظت نماید و بر حفظ و حراست از دین خود سخت کوشا باشد
و مخالفت با هواهای نفسانی را آنی از آنات فرو مگذارد و در هر حال و در
هر شرایط کاملاً مطیع امر پروردگار باشد، پس بر عوام واجب و فرض است
که از او تقلید نمایند. و چنین تصوّر نشود که تمامی فقهای شیعه واجد این
شرایط و صفات اند، بلکه فقط اندکی متحقّق به این اوصاف می‌باشند.»

کرده است، برو احکامت را از شخصی مثل مرحوم آقا پیرس که حکم را از روی بصیرت برای تو بیان می کند.

نحوه دستگیری اولیای الهی در احکام شریعت

مرحوم مطهری - رحمة الله علیه - چقدر مرد بزرگی بود، چقدر مرد متدینی بود، چقدر مرد صاحب عرقی بود، چقدر مرد صاحب حمیتی بود! و در این قضیه کسی شک ندارد. شما نگاه کنید: فردی که مجتهد است و سالیان سال دارد براساس اجتهادش نماز می خواند، روزه می گیرد، حج انجام می دهد و تبلیغ می کند، همه خوب و همه درست؛ اما وقتی یک ملاقات با مرحوم حدادی می کند که درس نخوانده است، مرحوم حداد از او می پرسند: «چگونه نماز می خوانی؟» می گوید: «سعی می کنم تا دفع خواطر کنم!» کار خیلی خوبی می کرد، خدا صد مرتبه رحمتش کند که دفع خواطر می کرد؛ نه اینکه مثل بقیه در نمازش برای تخریب و تدمیر و امحاء نفوس هزار تا نقشه بکشد و هزار فکر شیطانی و عمل شیطانی به ذهنش بیاید، و نه اینکه مثل ما نماز بخواند که همین طوری خیلی راحت و بی خیال وضو

بگیریم و الله اکبر بگوییم و نماز را ببندیم؛ نه، ایشان می‌نشست، در نمازش دفع خواطر می‌کرد و خواطر را دور می‌کرد که فقط خاطر حضور پروردگار و صفاتی که جنبهٔ مخاطبه و عبودیت دارد در ذهنش بیاید. خداوند ایشان را رحمت کند؛ ولی باز بالاتر از این هم هست و این ولیّ الهی دارد او را رشد می‌دهد که برو بالا و اینجا نمان! تو قابلیت و استعداد داری؛ چرا می‌خواهی در اینجا بمانی؟! با اینکه کار خوبی می‌کنی، ولی بالاتر برو! می‌گوید: «پس کی نماز می‌خوانی؟!» حالا فهمیدید

من برای چه این مطالب را گفتم؟ شصت سال دارد نماز می‌خواند، ولی هنوز نمی‌داند چطور دارد نماز می‌خواند!

فقهی که باید مستند بر هدایت ولیّ باشد این است! این همانی است که امام سجاد می‌فرماید: **«فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا!»** دنبال ولیّ برو؛ او است که به تو می‌گوید که چطور نماز بخوانی! و الاّ اهل تسنّن هم نماز می‌خوانند؛ نماز مغرب ما سه رکعت است

^۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۵۹ - ۱۶۴.

و نماز مغرب آنها هم سه رکعت است و شش رکعت نیست؛ نماز عشاء ما چهار رکعت است و آنها هم چهار رکعت می خوانند. هر دو نماز می خوانیم؛ ولی در چگونگی نماز نیاز به دستگیری داریم که چگونه نماز بخوانیم و چگونه انفاق بکنیم، نه در کمیت آنها. یک روز آقای حداد فرمودند: «وقتی که داری انفاق می کنی به چه نیتی انفاق می کنی؟»

گفتم: دارم به فقیر پول می دهم.

فرمودند: «نه، باید به این نیت باشد که او دارد به فقیر پول می دهد، نه تو! تو پول نمی دهی، او دارد می دهد!»

شما راجع به همین یک کلمه انفاق فکر کنید! حالا بروید این را از دیگران پرسید تا ببینید چه می گویند! فقط می گویند که انفاق است و ثواب دارد؛ تمام شد!

عارفی که توحید برایش منکشف شده است همان حکم سه رکعت نماز را می دهد؛ ولی بین سه رکعت نماز او و بین سه رکعت نماز دیگران خیلی فرق است! او وقتی که نماز می خواند اگر به صورتش نگاه کنیم می بینیم که اصلاً در اینجا نیست؛

اما وقتی دیگران نماز می‌خوانند فقط به فکر این هستند که عبايشان را تمیز کنند، چون دوربين دارد عکس می‌گیرد! هر دو نماز می‌خوانند، هر دو به احکام عمل می‌کنند، هر دو سجده می‌روند، هر دو رکوع می‌کنند و هر دو تشهد انجام می‌دهند؛ اما او تشهد را برای ما طور دیگری معنا می‌کند و بقیه طور دیگری معنا می‌کنند، او سجود را طوری معنا می‌کند و بقیه سجود را طور دیگری معنا می‌کنند. نتیجه‌اش این می‌شود که بعد از گذشت سال‌ها می‌بینیم و می‌فهمیم که او که بوده و چه شده است

و بقیّه در چه وضعی هستند. این همان معنا و منظور امام علیه السّلام از وجود امام حی است^۱ که در قالب دستگیری عارف کامل، تجلّی و ظهور پیدا می‌کند.^۲

ورود به مسلک طلبگی یعنی اعلان متابعت از

رسول الله

امروز روزی است که دوستان و برادران و سروران ما می‌خواهند به لباس رسول خدا ملبّس بشوند و به تاج ملائکه متوجّج بشوند. عمامه تاج ملائکه است. کسی که به این لباس درمی‌آید معنایش این است که من یک پله از بقیّه جلو افتاده‌ام، یعنی شما عقب هستید و من جلو آمده‌ام و خودم را به این

^۱. الاختصاص، ص ۲۶۹:

«عن محمد بن علیّ الحلبیّ، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: **«مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَتَّى ظَاهَرَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.»**»

امام شناسی، ج ۳، ص ۱۵: «محمد بن علیّ الحلبیّ می‌گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: «کسی که بمیرد و در تحت تربیت و فرمان امام زنده و ظاهری نبوده باشد مانند مردن اهل جاهلیت مرده است.»»

^۲. الأصول الستّة عشر، ص ۶:

«زید [الزّرّاد] قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: نخشى أن لا نكون مؤمنين! قال: **«... و لو لم يكن في الأرض مؤمنين كاملين إذا لرفعنا الله إليه.»**»

ترجمه: «زید زرّاد گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: از این می‌ترسیم که مؤمن نباشیم! حضرت فرمود: «... و اگر در زمین مؤمنان کاملی نبودند هرآینه خداوند ما را به سوی خود می‌برد!»» (محقق)

لباس درآورده‌ام تا اینکه عمل خودم را هم بیشتر
منطبق کنم، چون من آمدم و پایم را جای پای رسول
خدا گذاشتم. ادعا نمی‌کنیم که ما رسول خدا شده‌ایم
و هیچ وقت هم ادعا نخواهیم کرد؛ ولی مدعی هستیم
که ان شاء الله مورد عنایت رسول خدا قرار بگیریم.

اما وا اسفا! وا اسفا! مطالبی می‌شنویم که اصلاً
دود از کله بلند می‌شود! شنیدم در بعضی از جاها
گفته شده است: «شما که نیازی به دنیا نداشتید چرا
طلبه شده‌اید؟! طلبه‌ها کسانی هستند که نیاز دارند و
کسب و کاری به دست نمی‌آورند!» واویلا! واویلا!
واویلا!

اینجاست که واقعاً من می فهمم که مرحوم پدرم در زمان حیاتشان در چه افکاری بودند. ایشان داشتند یکی از نزدیکان و اقوامشان را نصیحت می کردند و می گفتند: «فلانی، من مثل پدرت نیستم که به تو بگویم بیا طلبه شو به خاطر اینکه نان □ آسان به دست بیاوری!» طرز فکر را فهمیدید؟ شخصی هم هست که می گوید: «بیا طلبه شو به خاطر اینکه نیاز به زحمت نداشته باشی!» طلبه های فعلی که بیشتر از بقیه دارند زحمت می کشند! بله، آن کیفیتی که آن شخص زندگی می کرد همان طور بود؛ چون سر جایش می نشست و از صبح تا شب همین طور قل قل قلیان می کشید و بعد از پهنای در منزلش وجوهات می آمد، چون از آقای فلان و فلان و فلان و کالت دستش بود! بله، این قسم آخوندی و این قسم روحانیت، نان آسان به شکم بردن است! و کسی که این قسم نان به شکم ببرد ارج و مقام او همان چیزی است که از شکمش خارج می شود!¹

¹. جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۷۹:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: **”مَنْ كَانَ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ كَانَ قِيمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْ بَطْنِهِ.“**»

ولی مرحوم آقا می گفتند:

من مثل فلانی نیستم که اینطوری به تو نصیحت کنم! من می‌گویم که وقتی می‌خواهی طلبه شوی باید فقط خدا را جلویت بگذاری، باید فقط امام صادق را جلویت بگذاری؛ تمام شد! من این هستم؛ اگر می‌خواهی بیا و اگر نمی‌خواهی نیا! اگر نمی‌توانی نیا! اما اگر بیایی، در رفتنت حساب است، در صحبت کردنت حساب است، در نشستنت حساب است، در معاشرتت حساب است، در صحبت کردن با زن و بچه‌ات حساب است، در حرف زدن با قوم و خویش‌ها حساب است؛ در همه اینها حساب است و باید حق را در نظر بگیری و دیگر دور روابط را خط بکشی! باید فقط خدا را در نظر بگیری؛ هر جا خدا بود پایت را بگذار و هر جا نبود نگذار! این دو روز دنیا کی به آدم مجال می‌دهد که بخواهد به راه‌های دیگر برود؟!!

ببینید دو قسم عالم هست؛ یک قسم عالم

این طور برای ورود در حوزه علم و

مکتب تبلیغ می‌کند و یک عالم هم یک نحوه دیگر می‌گوید.

توصیه مهمی به طلاب: ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ﴾

الآن برای ما هم همین‌طور است. این رفقای ما که امروز می‌خواهند ملبس به لباس اهل علم شوند، این مطالب را می‌دانند، فقط از باب تذکر گفتیم که در اینجا دیگر روی حرفتان حساب است، روی حرکتان حساب است، روی فکرتان حساب است و روی همه چیزتان حساب است! اینجا جایی است که دیگران دارند نگاه می‌کنند و تمام انظار متوجه حرکات و سکانات و صحبت‌هایی می‌شود که او دارد از این مکتب تبلیغ می‌کند. با توجه به این مسئله، فقط و فقط بگو خدا و بس: ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ﴾؛^۱ «بگو خدا و مابقی را رها کن و دورباش بزن!» یعنی اصلاً آن‌چنان از خودت دور کن که دیگر حتی فکر و خیالشان هم در ذهن نیاید! نه اینکه انسان دفع کند، بلکه باید آن‌چنان دورباشی بر غیر خدا بزند که اصلاً اثری از وجودشان و

۱. سوره انعام (۶) آیه ۹۱.

خیالشان و فکرشان باقی نماند!

یادم می‌آید که یک روز یکی از همین آقایان فعلی

– إن شاء الله خدا همه را هدایت کند – در زمان سابق

پیش مرحوم آقا آمده بود. زمستان بود، زیر کرسی

نشسته بودیم. ایشان از معاریف و از مدرسین طراز

اول بود و از قم برای دیدن مرحوم آقا آمده بود.

ایشان خیلی پریشان بود و خیلی گریه می‌کرد و از

اوضاع خیلی اظهار دل‌شکستگی و دل‌مردگی و

دل‌سردی می‌کرد و می‌گفت:

آقا، دیگر کسی نمانده است! همه در تخیلات هستند، همه در شهوات هستند و همه در اعتبارات هستند! دیگر نه می‌شود با کسی حرف زد و نه می‌شود با کسی رفیق شد و نه می‌شود با کسی نشست و برخاست کرد! همه دارند از دنیا و از عالم خودشان حرف می‌زنند!

وقتی همه حرف‌هایش تمام شد، مرحوم آقا

فرمودند:

آقا جان، شما به مردم چه کار دارید؟! مگر شما را به سرنوشت مردم بسته‌اند؟! (قُلِ
اللَّهُ ثُمَّ دَرَّ هَمًّا)؛ «فقط بگو خدا!»

تا مرحوم آقا این حرف را گفتند، یک دفعه صورتش را بالا آورد و چشمش را باز کرد، مثل اینکه در عمرش تازه به یک حرف جدید برخورد کرده بود!

﴿قُلِ اللَّهُ﴾؛ دیگر بعد از خدا می خواهی دنبال چه بگردی؟! وقتی بگویی خدا، یعنی وجود من خدا، حرکت من خدا، نفس من خدا، التجاء من خدا، سرّ من خدا؛ تمامش خدا! دیگر تمام شد؛ پس دیگر هیچ کس نمی ماند! من باب مثال الآن این ظرف آب خالی است، و وقتی ظرف خالی است می توانید همه چیز در آن پر کنید. حالا اگر شما آب در این ظرف بریزید تا مالا مال شود، وقتی مالا مال شد دیگر جایی در آن نمی ماند تا چیز دیگری در آن بریزید، چون پر از آب شده است و دیگر جایی برای چیزی باقی نمانده است. بنابراین تمام وجود خودت را فقط از خدا پر کن!

لذا وقتی که یک عالم دینی می خواهد خودش را وارد مکتب امام صادق کند باید خدا را در وجود خودش بیاورد و غیر از خدا را بیرون کند؛ حالا هر چه می خواهد پیش بیاید بگذار پیش بیاید!

بعد مرحوم آقا این را فرمودند:

ناراحت و دل‌سرد نباش؛ ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾؛^۱ «سطح پرواز اینها از دانش فقط همین‌قدر است!»

«مَبْلَغ» از بلوغ می‌آید و به معنای محلّ ارتقاع و

محلّ پرواز است. حیطة و سطح پرواز اینها از دانش

همین‌قدر است: رسیدن به دنیا، جمع کردن این و

آن، گول زدن، از این گفتن و از آن گفتن، شب‌ها را

به روز آوردن و روزها را به شب آوردن، و بعد هم

هیچ! عمر تمام می‌شود: رفت ز دار فنا، حجة الإسلام

ما! ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنْ آلِ عِلْمٍ﴾.

دستگیری امام زمان از طلاب براساس خلوص

نیت آنها

ولی وقتی که یک شاگرد امام صادق وارد این راه

می‌شود، اولین حرف امام صادق: «**إِخْلَاصُ الْعَمَلِ**

لِلَّهِ»^۲ است، یعنی باید عملت را برای خدا خالص کنی

و فقط

خدا را در نظر بگیری و غیر از خدا، همه چیز را

بیرون کنی! و بدانی و می‌دانی و نیازی به گفتن ندارد

۱. سوره نجم (۵۳) آیه ۳۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

که وقتی کسی این کار را انجام بدهد، فرزند امام صادق، امام حیّ او بالای سرش است، کارهایش را انجام می‌دهد، امور را تنظیم می‌کند، دستش را می‌گیرد، او را از خطرات نجات می‌دهد و

مگر روزگار بر ما نگذشت؟! مگر آنچه برای سایر افراد پیش آمد، برای ما پیش نیامد؟! مگر موقعیت‌هایی که برای خیلی از افراد اصلاً به وجود نمی‌آید، برای ما پیش نیامد؟! مگر پیشنهادها و مسائل و مطالب مختلفی پیش نیامد؟! چه کسی نجات می‌دهد؟ واقعاً چه کسی؟!!

من مدّتی پیش، یک شب همین‌طور نشستم و با خودم فکر کردم و خودم را برانداز کردم و گفتم که اگر الآن فلان مطلب به من پیشنهاد بشود... بعد یک‌دفعه شروع کردم به خندیدن! دیدم اصلاً این خنده‌دار است! بعد گفتم که اگر بالاترش پیشنهاد بشود؛ دوباره خنده‌ام گرفت! در همان مطلب پایین‌تر، شاید سیل جمعیت به طرف انسان حرکت بکند؛ اما ما خندیدیم! این به خاطر این مکتب است؛ این مکتب این را به ما نشان داده است، راه مرحوم

پدرمان این را به ما نشان داده است.^۱ بعد من همین طور بالا و بالا و بالا و بالاتر رفتم تا رسیدم به جایی که دیگر بالاتر از آن موقعیتی نیست. بعد خوب فکر کردم، دوباره خنده‌ام گرفت، آن‌هم چه خنده‌ای! همین طور از آن ته دل قاه‌قاه می‌خندیدم! بعد با خودم این طور گفتم که اگر قرار باشد یک چنین روزی بیاید - که ان‌شاءالله آن روز تا قیام قائم آل محمد هم نیاید - اصلاً به آن طرف دنیا می‌روم تا دیگر نه اثری باشد و نه چیزی وجود داشته باشد!

اینها به خاطر همین مسائلی است که به ما یاد داده‌اند؛ اعتباریت دنیا را به ما یاد داده‌اند و فهمانده‌اند که همه اینها در غفلت‌اند. اگر فقط یک ثانیه این پرده

غفلت

^۱. مرحوم علامه طهرانی این مسئله را در مواضع متعددی بیان فرموده‌اند، از جمله رجوع شود به امام شناسی، ج ۵، ص ۴۲.

برداشته بشود، خلق سر به کوه می گذارند! ولی
چطور این مسائل برای سایر اشخاص روشن
نیست؟!

چشم باز و گوش باز و این دُکا *** خیره‌ام در چشم‌بندی خدا^۱

علی‌کلّ حال، امروز روز ولادت امام زمان
علیه السّلام است و امیدواریم لطف و عنایت آن
حضرت نسبت به همه ما، ما را بیشتر در آن حیطة
ولایت داخل کند و چشمان ما را نسبت به حقیقت
ولایت روشن‌تر کند!

خداوند توفیق عمل به ادراک و شعور ولایت امام
عصر علیه السّلام را در ما زیادتر کند! مقام اطاعت و
انقیاد را نسبت به صاحب‌اختیار و ولی نعمت خود
برای ما محقق کند! خدای متعال آن واقعیّت و
حقیقت دین مرضیّ او را برای ما فراهم کند و ما را
از شیعیان حقیقی و واقعی و منتظرین مقدّمش قرار
بدهد! چشمان رمد دیده ما را به جمال منورش
روشن و منور کند! و در دنیا از زیارت و در آخرت
از شفاعتش ما را محروم نگرداند!

برای همه، بالأخص برای رفقا و اهل علم

۱. مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر سوم، ص ۳۹۱.

ذوی العزّة و الاحترام، خصوصاً برای دوستان و سرورانی که امروز ملبس به لباس شریف و مقدّس علم و تقوا و تبلیغ و رسالت می‌شوند، عیدی ما را تحقق ولایت امام علیه السّلام قرار بدهد! و این بزرگ‌ترین و بالاترین نعمت، بلکه تنها نعمتی است که خدای متعال می‌تواند به یک انسان عنایت کند.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

مجلس پنجم: عزت حقیقی در عصر ظهور

نیمه شعبان ۱۴۲۹ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

عزت اعتباری در قبال عزت حقیقی

آیه شریفه می فرماید:

﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ
وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

«منافقین می گویند: صبر کنید وارد شهر بشویم تا بفهمند که عزیز کیست و ذلیل کیست! خداوند می فرماید: خیلی اشتباه می کنند؛ عزت به خدا و به رسول خدا و به مؤمنین اختصاص دارد، [ولکن منافقین نمی دانند!]»

منافقین به واسطه اقتدار و ثروت و شئون

اجتماعی شان و به واسطه افراد و اجتماعشان و

باندبازی هایی که دارند، می گویند: صبر کنید؛ وقتی

که ما وارد مدینه بشویم، اینها خواهند دید که چگونه

افراد عزیز و سرشناس و مورد قبول جامعه،

^۱ . سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

افرادی را که ذلیل و پست و به‌دور از جامعه هستند از شهر بیرون می‌کند و شهر را یکپارچه می‌کند و در قبضه خودشان قرار می‌دهند!

خداوند در اینجا می‌فرماید که اینها اشتباه می‌کنند! اینها چشمشان به آن دو تومان و دو درهم و دیناری است که در جیبشان و در صندوقچه‌هایشان گذاشته‌اند و به آن دل بسته‌اند، اینها به اجتماعشان و به اینکه صاحب عشیره و قبیله هستند دل بسته‌اند و خیال می‌کنند که این برای آنها عزت و سربلندی و شخصیت آورده است. اینها خیال می‌کنند که با این دو تومانی که در جیبشان گذاشته‌اند، برایشان شخصیت پیدا شده است. اینها به اینکه دو نفر جلوی آنها تعظیم می‌کنند دل بسته‌اند و خیال می‌کنند که آدم شده‌اند! اینها به اینکه دو نفر دور و برشان هستند و «حاج آقا، حاج آقا!» به آنها می‌گویند، دل بسته‌اند و خیال می‌کنند که این برای آنها عزت آورده است! خیلی اشتباه می‌کنند و غلط می‌کنند! عزت اختصاص به خدا دارد!

آیه خیلی عجیبی است و متناسب با امروز هم

هست که میلاد منجی عدالت و امنیّت و حرّیت است. امام زمان علیه السّلام می‌خواهد حرّیت و آزادی را از زندان دریاورد و بیرون بکشد. آزادی در این دنیا به زندان افتاده است، عدالت در این دنیا در زندان است، امنیّت در این دنیا به حبس افتاده است، و تکامل و رشد فرهنگی در این دنیا محبوس شده و به بند کشیده شده است!

ببینید در این دنیا قدرت دست چه کسانی است! اصلاً زبان مردم دنیا زبان زور است! در همین آیه می‌فرماید: ﴿لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى آلِ مَدِينَةٍ لَيُخْرَجَنَّ آلَ أَعْزَمٍ مِنْهَا آلٌ أَذَلٌّ﴾^۱، آن کسی که عزیز است به حساب ذلیل خواهد رسید!

عزیز در این دنیا کیست؟ عزیز در این دنیا آن کسی است که تفنگ دارد و آن کسی است که پول دارد! شما الآن در این دنیا نگاه بکنید، آن کسی که پول دارد

^۱ . سوره منافقون (۶۳) آیه ۸. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۰۹:

«حتماً عزیزترین افراد ما، ذلیل‌ترین افراد را از آنجا خارج خواهند کرد.»

می گوید که حرف، حرف من است! چون خیال می کنند که پول برای شخص عزّت می آورد. اما در واقع، پول یک مشت کاغذ است؛ کاغذی که اگر شما در بخاری بریزید می سوزد و به هوا می رود! آخر این پول چه ارتباطی به انسان دارد؟! چه ربطی به شخصیت انسان دارد تا من برای اینکه الآن در کنارم این مقدار اسکناس و این مقدار کاغذ است، بخواهم خودم را بگیریم؟! این چه ربطی به من دارد؟! حالا اگر یکی اینها را بردارد و ببرد، آیا من هم با او رفته ام و شخصیت من هم با او از منزل بیرون رفته است؟! آیا شخصیت من تا وقتی است که کسی اینها را بر ندارد و ببرد، دزدی اینها را نبرد، شخصی اینها را سرقت نکند، یا باد نیاید و اینها را ببرد؟! می گویند:

یک روز آیه الله بروجردی در مسجد اعظم نشسته بود. برای ایشان خمس و... آورده بودند که حساب کنند. این پول ها اسکناس بود. یک دفعه باد آمد و همه پول ها به هوا رفت! و هر کسی یک چیزی برداشت، بعد آمدند به ایشان بدهند، ایشان گفتند: «هر کسی هر چقدر برداشته است برای خودش باشد.» (دیگر هر کسی بیشتر برداشته بود بهتر!)

یک باد می آید و با این باد، همه شخصیت آدم می رود و نیاز به دزد هم ندارد! یا حتی باد هم نمی آید، ولی یک مطلب عوض می شود یا یک قانون می آید یا یک حرف از این طرف به آن طرف می رود

و یک دفعه سرمایه چند صد میلیونی فلان ملک التّجار
تبدیل به بیست میلیون می شود و دیگر تمام می شود!
به عنوان مثال یک جنسی که نیست و قیمتش بالا رفته
است و این شخص همین طور به امید این جنس
نشسته است، یک دفعه اعلام می کنند که فلان جنس
می آید و یک دفعه تمام آرزوهایش همه بر باد می رود
و سخته می کند و او را بیمارستان می برند! مگر
ندیدیم؟! مگر اتفاق نیفتاد؟! این را که دیگر خودمان
در این دنیا دیدیم.

همه اینها برای این است که ما نفهمیدیم عزّت
کجاست و آن را باید از کجا بیابیم؟! آیا عزّت در
تفنگ است؟ عزّت در پول است؟ عزّت در مرید و
افرادی است

که دور و بر انسان را گرفته‌اند؟ عزّت در ریاست است؟ عزّت در مدیریت است؟ عزّت در موقعیّت‌های اجتماعی است؟

عزّت دنیا امروزه بر این اساس است. آن کشوری حرف اول را می‌زند که تفنگش قوی‌تر، اسلحه‌اش بیشتر و قدرتش زیادتر باشد؛ آن وقت می‌گوید: باید کلام من و مطلب من و صحبت من را بپذیرید! بقیّه هم چشم می‌گویند و می‌پذیرند؛ اما هیچ کس در این دنیا نمی‌گوید که پس انسانیت کجا رفته است؟! عقل کجاست؟! منطق کجاست!؟

ظهور امام زمان پس از زوال حکومت عزت‌های اعتباری

اگر روزی ما به رتبه‌ای رسیدیم که از نقطه‌نظر توقّعات و خواست‌ها، قوی‌ترین کشور دنیا در جوار ضعیف‌ترین کشور دنیا قرار گرفت و بینشان یک قانون حاکم شد، آن موقع زمان ظهور حضرت است، نه الآن! پس الآن که زمانش نیست، بیخود نگوئیم: «یا حجة ابن الحسن!» تا هم خودمان را اذیت نکنیم و هم - نعوذ بالله - امام زمان را به دردسر نیندازیم!

البته او به حرف ما گوش نمی‌دهد، حالا هرچه می‌خواهیم داد بزنیم و بگوییم: «یا ابن‌الحسن، یا ابن‌الحسن!» و سینه بزنیم و بر سرمان هم بزنیم! چون امام زمان مرد حق است و به دنبال حق می‌رود. چرا جای دور برویم و دنبال کشورهای دیگر مثل آمریکا و انگلیس و فرانسه و کشورهای اروپایی و آفریقایی و... برویم؟! آنها به ما چه ربطی دارند؟! آنها برای خودشان حساب و کتابی دارند. به ما چه ربطی دارد که در آن طرف دنیا الآن کارشان صحیح است یا غلط است؟ براساس منطق عمل می‌کنند یا نه؟ براساس فرهنگ عمل می‌کنند یا نه؟ براساس انسانیت عمل می‌کنند یا نمی‌کنند؟ به ما چه ربطی دارد که بخواهیم منتظر این باشیم که روزی آمریکا اصول و مبانی خودش را و تعامل خودش با دنیا را براساس منطق قرار بدهد؟! شاید این آرزو را به گور ببریم و هیچ‌وقت این کار انجام نشود! خب چه به دست ما می‌آید و چه فایده و نتیجه‌ای برای ما دارد؟! ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَىٰ كُمْ

أَنْفُسِكُمْ ﴿١﴾ «خودتان را دریابید!» برای چه به

این طرف

و آن طرف می‌روید؟ چرا عیبتان را این طرف و آن طرف می‌اندازید؟ چرا دائماً به سر این و آن می‌خواهید خالی کنید؟! بنابراین جای دور نرویم و دنبال کشورهای دیگر نباشیم؛ همین خود ما که اینجا نشسته‌ایم، همین من که الآن دارم صحبت می‌کنم و شمایی که در اینجا نشسته‌اید، باید به فکر خودمان باشیم!

عَلَّتْ جَشْنُ و سرور در روز میلاد منجی

بشريت

ما که الآن در یک چنین روزی که روز میلاد منجی بشريت است در اینجا نشسته‌ایم، گرد هم آمده‌ایم، مجلس تشکیل داده‌ایم، جشن گرفته‌ایم و داریم شادی می‌کنیم، این شادی از کجا برخاسته است؟! برای این است که امام زمان به دنیا آمده‌اند؟! بسیار خوب، امام حسین هم به دنیا آمده‌اند، حضرت

۱. سوره مائده (۵) آیه ۱۰۵.

سجاد هم به دنیا آمده‌اند و امام باقر هم به دنیا
آمده‌اند؛ چه تفاوتی بین امام باقر و امام زمان است؟
هیچ، هر دو امام هستند، مضافاً بر اینکه آن امام پدر
این امام هم هست! چه تفاوتی بین امام رضا و امام
زمان است؟! هیچ؛ هر دو امام هستند، هر دو معصوم
هستند، هر دو از یک مشرب و یک منبع و یک
سرچشمه اشراب می‌شوند و هیچ تفاوتی نمی‌کنند.
اگر امام رضا در سنه ۲۵۵ هجری قمری بود و با امام
زمان جایش را عوض می‌کرد، در این صورت، او امام
زمان می‌شد؛ فرقی نمی‌کند. این مجلسی که الآن
امروز تشکیل شده است و هر سال دارد تشکیل
می‌شود و ما هر سال جشن می‌گیریم، آیا برای این
است که امام زمان به دنیا آمده است؟

البته متأسفانه الآن جشن‌های ما هم دیگر
جشن‌های غلطی شده است؛ عین عزاداری‌هایمان
برای سیدالشهدا، که به جای اینکه انسان را به حادثه
کربلا و عاشورا ببرد و به جای اینکه شعارهایی که در
این مجالس و هیئات عزاداری و دسته‌های سینه‌زنی
است، شعارهای محیی باشد و انسان را زنده کند و
نفس سیدالشهدا را در نفوس بدمد و به جای اینکه

بخواهد پیام سیدالشهدا را که برای هر روز ما و برای همهٔ انسان‌ها تا قیام قیامت است، در میان افراد زنده کند، به جای اینها شعارها و نوحه‌ها و مسائلی آمده است که فقط جنبهٔ احساسی دارد و فقط حالت تحریک عواطف و احساسات دارد، و حتی بعضی‌هایش هم خروج از ادب و خدای ناکرده اهانت به موقعیت و مقام امام علیه السّلام

است. طبل و شیپور و نای و تنبک و... که عزا نشد! امام حسین خودش را کشت که بگوید راه بیفتید تنبک بزنید؟! این حرف مسخره نیست؟! مگر عزاداری رقاصی است؟! داریم تئاتر راه می‌اندازیم یا داریم برای امام حسین عزاداری می‌کنیم؟! چه کار داریم می‌کنیم؟! الآن جشن‌های نیمه شعبان هم همین است. جشن می‌گیرند و دلک بازی می‌کنند، مثلاً میمون و خرس درست می‌کنند! این کارها چیست؟ این مسخره‌بازی‌ها چیست؟ من نمی‌دانم چرا عقلاء حد و قانونی برای این مسائل نمی‌گذارند؟

موقعیت امام و میلاد امام علیه السلام باید با سایر مراسم و مناسبات تفاوت داشته باشد، باید وزانت و سنگینی داشته باشد. در این جشن‌ها باید عباراتی باشد که از ائمه است و مردم را به انتظار دعوت می‌کند، و مطالبی برای خودساختگی و پذیرش هدف حضرت باشد که بیان کند ما چطور آن هدف حضرت را در زندگی خودمان بپذیریم.

بنابراین آیا همین کافی است که بنشینیم و بگوییم امام زمان می‌آید؟! اینکه او می‌آید چه ربطی به من

دارد؟! امام زمان قیام می کند و می آید و دنیا را پر از عدل و داد می کند؛ حالا من چه کار کنم؟ آیا به من تضمین داده شده است که تا زمان ظهور حضرت زنده هستم؟! آیا به من تضمین داده شده است که وقتی حضرت می آید من به فلان وضعیّت و فلان موقعیّت می رسم؟!!

انتظار مردم از ظهور حضرت ولی عصر برای

رفع حوائج دنیوی خود

یک روز من خدمت رفقا عرض کردم که ما باید قدری نسبت به واقعیّات بهتر و منطقی تر فکر کنیم. اگر حضرت ظهور کند این مردم واقعاً از حضرت چه می خواهند؟ این مردمی که الآن دارند جشن می گیرند و چراغانی می کنند، از حضرت چه می خواهند؟ همان چیزی را می خواهند که ما برای آمدن پیش مرحوم آقا از مرحوم آقا می خواستیم و از عهده ایشان بر نمی آمد! صاف و صریح خدمت شما بگویم:

یکی می گوید: حضرت ظهور می کند برای اینکه

قرض مان را بپردازد!

حضرت می گوید: مگر من بانک مرکزی هستم
که قرض تو را بدهم؟! بلند شو برو کار کن و قرضت
را پرداز! می خواستی زیاده روی نکنی، می خواستی
اشتباه

نکنی، می‌خواستی پا از حدّ خودت بیرون
نگذاری! خودت رفتی قرض کردی، پس تقصیر
خودت است، پس حالا هم خودت برو کار کن و
قرضت را پرداز! بنده اسکناس چاپ نمی‌کنم؛ آن‌هم
اسکناس بی‌پشتوانه! بلند شو خودت برو کار کن!
یکی می‌گوید: یا ابن‌رسول‌الله، بنده کمرم درد
می‌کند!

- برو مسکن بخور! بنده در این دنیا چه کار باید
بکنم؟! باید دعا بدهم که کمر تو خوب شود؟! نه
آقا، بنده درباره کمر و این چیزها درس نخوانده‌ام!
(واقعاً هم حضرت درس نخوانده است، یعنی علوم
حضرت که علوم تحصیلی نیست؛ گرچه امروزه یک
مشت یاوه‌سرا و نفهم و احمق که نمی‌دانند دستشان
پنج تا انگشت دارد یا شش تا، می‌خواهند برای امام
تکلیف تعیین کنند و می‌گویند: امام اصلاً چیزی
نمی‌فهمد!! نعوذ بالله!)

- یا ابن‌رسول‌الله، ما در اینجا مشکل خانوادگی
داریم، با زنمان اختلاف داریم و قهر هستیم.
- بلند شوید بروید اخلاقتان را خوب کنید، به

قوانین و موازین عمل کنید و هر کسی در حدّ
خودش باشد. اگر قرار باشد من هر روز صبح نعلینم
را بپوشم و عبایم را به دوش بکشم و عمامه بگذارم
و بخواهم رفع اختلاف کنم، باید صبح تا شب از این
خانه به آن خانه بروم؛ پس کی به کار مردم برسم؟!
مشکلات ما هم عین همین مشکلات و توقّعات
و مقاصد است! ما وقتی خدمت مرحوم آقا
می‌رسیدیم با همین توقّعات می‌رفتیم. ایشان نشسته
بود، یکی از در وارد می‌شد. یا الله، شروع شد!

– آقا بنده با زخم قهر کرده‌ام!

– بفرمایید ایشان فلان وقت برای ملاقات بیاید.

بعد آقا بایستی با خانم حرف می‌زدند که

ابرویشان را برای جناب فلان آقا بالا نبرند و

کم‌التفاتی نفرمایند!

بنده خودم پسر ایشان هستم و شاهدم که وقت

پدر ما در وقتی که در این دنیا

بود به همین مسائل گذشت! ایشان یا باید با شوهر صحبت می‌کردند یا باید با زن صحبت می‌کردند یا باید با بچه حرف می‌زدند، یا اینکه باید به این می‌گفتند که رفع گرفتاری او را بکن یا... . حتی وقتی که ایشان در قم بودند، در روز هفتم یا هشتم فروردین، شخصی ساعت دوازده شب تلفن کرده بود که آقا گریه ما در خانه دل‌درد گرفته است؛ چه کار کنیم؟ (جداً دارم می‌گویم!) آقا فرمودند: مگر بنده بی‌کارم که برای گریه تو...! آخر ساعت دوازده شب از طهران تلفن بزند که گریه ما دل‌درد گرفته است! من هم به او گفتم: قدری نبات‌داغ بدهید بخورد! آخر خدا عقلت بدهد، دیوانه! جداً فقط همین مسائل بود؛ حالا گاهی قدری کم‌تر، گاهی قدری زیادتر.

من در این مسئله مانده بودم که ارتباط ایشان با افراد به چه نحو است؟! همه شاگرد دارند، پدر ما هم شاگرد داشت! و این واقعاً برای من عجیب بود! گاه‌گاهی با خودم فکر می‌کردم که آخر ما نباید به حدی برسیم که این مطالب را بفهمیم و متوجه

بشویم که توقّعات ما از این مکتب چیست؟! آیا توقّع این است که اینجا بیاییم تا مشکل خانوادگی حل کنیم؟ مگر اینجا محضر است؟ مگر اینجا مَحکَمه حلّ و فصل مسائل و اختلافات خانواده راه انداخته‌اند؟ یا توقّع این است که اینجا بیاییم تا بقیه مسائل و مشکلاتمان حل شود؟ ما چه توقّعاتی داریم؟ ما از این مکتب چه می‌خواهیم؟ ما در این مکتب به دنبال چه مسئله‌ای هستیم؟

مطلب برای ما نامفهوم مانده است! آن تصویری که از امام علیه السّلام به ما ارائه داده‌اند، تصویر اشتباهی است، و متأسفانه مردم را هم دارند به دنبال آن تصویر اشتباه، به این طرف و آن طرف می‌کشاند. تصویر این است که وقتی امام علیه السّلام بیاید تمام مشکلات خانوادگی را حل می‌کند، تمام قرض‌ها را می‌پردازد، تمام گرفتاری‌ها را برطرف می‌کند و... این خیلی خوب است، و ما هم می‌بینیم که همه مسائل ما همین است؛ لذا می‌گوییم: ای کاش امام زمان زودتر بیاید!

حالا اگر خیلی صریح و روشن بگویند که امام زمان نمی‌آید، ولی فردا به جای امام زمان، یک نفر از

اروپا می آید و با خودش یک چمدان به ایران می آورد

که هر

کسی قرض دارد از این چمدانش درمی آورد و می دهد! امتحان کنید! می گوید: آقا جان، شما دنبال امام زمان می گردید که چه کند؟ که قرض شما را بدهد؟ من می دهم! قرض، قرض است؛ پس دیگر فرقی نمی کند که حضرت بدهد یا من بدهم! و از این چمدانش درمی آورد و می دهد. حالا هرکسی هرچه قرض داشته باشد فرقی نمی کند؛ یکی می گوید بنده یک میلیون قرض دارم، یکی می گوید بیست میلیون قرض دارم، یکی می گوید یک میلیارد قرض دارم؛ او هم می گوید بیا بگیر! و درمی آورد و می دهد. پس با امام زمان چه فرقی کرد؟!

هم چنین یک طبیب حاذقی هم می آید که خیلی وارد است و نسبت به همه ادویه هم آشنا است. به او می گوئیم: آقا ما سردرد داریم! می گوید: بیا قرص بخور، خوب می شوی. می گوئیم: قطع نخاع شده ایم! می گوید: من عمل می کنم، خوب می شوی! و واقعاً هم انجام می دهد. یا اینکه می گوید: فلان آمپول را بزن، خوب می شوی؛ یا فلان قرص را بخور و فلان کار را بکن، خوب می شوی.

اگر اینها بیایند و گرفتاری ها و مسائل را برطرف

بکنند و دیگر مشکل زیست و مشکل بقاء اجتماعی برای افراد باقی نماند، پس ما دیگر امام زمان را برای چه می خواهیم؟! پولمان را که داد، دارو هم که داد، مسئله دیگری هم که نداریم و دیگر در رسیدن به امیال دنیوی و نفسانی هیچ چیزی کم نداریم؛ پس کارمان با امام زمان تمام شد! امام زمان هم می گوید: من دیگر برای شما نمی آیم! به جای اینکه من بخواهم خودم را اذیت کنم، یک نفر می آید و تمام مشکلات را حل می کند. آیا ما باید امام زمان را این طوری و به این قسم معرفی کنیم؟!

تنافی غرض ظهور حضرت بقیة الله با اجابت

توقعات سطحی و ظاهری مردم

اما اگر وقتی حضرت آمد، روز اول خدمت ایشان آمدیم و من باب مثال گفتیم: آقا مشکل خانوادگی داریم!

بعد دیدیم حضرت می گوید: بروید درست رفتار کنید!

– آقا ما قرض داریم!

– می خواستید زیاده روی نکنید! چه کسی گفت

که زیاده روی کنید؟! زیاده روی

کرده‌اید و خودتان را در قرض انداخته‌اید، حالا سراغ ما آمدید؟! نباید زیاده‌روی می‌کردید! کسی مجبورتنان نکرده بود.

– آقا با فلان رفیقمان کدورت داریم!

– بلندشوید بروید کدورتتان را حل کنید! هر چیزی راهی دارد.

وقتی دیدیم که حضرت این‌طور است و با این خصوصیات است، پس دیگر تمام شد، فردا دیگر می‌گوییم: نه، [ما این امام زمان را نمی‌خواهیم]!

این می‌شود توقّعات سطحی و ظاهری. این نحوهٔ عمل، همین نحوه‌ای بود که مردم با ائمه داشتند. برای چند نفر از افرادی که با ائمه سر و کار داشتند، این مطالب و این حرف‌ها مطرح نبود؟!

کم بودند افرادی که در زمان مرحوم پدر ما بودند و به ایشان مراجعه می‌کردند و از این حرف‌ها نمی‌زدند! چون من در آن منزل بودم و می‌دیدم: آن یکی زن می‌خواست بلند می‌شد سراغ ایشان می‌آمد، آن یکی شوهر می‌خواست بلند می‌شد سراغ ایشان می‌آمد، آن یکی می‌خواست خانه‌اش را تبدیل به

احسن کند بلند می شد سراغ ایشان می آمد، آن یکی گرفتاری داشت بلند می شد می آمد، آن یکی دعوا می کرد می آمد... . این وضعیّت ایشان بود! تا کار به آنجا رسید که ایشان به من فرمودند:

در میان رفقا اعلان کن که دیگر راجع به مسائل خانوادگی کسی به من مراجعه نکند!

چرا ایشان این حرف را زدند؟ به خاطر اینکه حدود رعایت نمی شد! هرچه گفتند، در سر افراد نرفت! ایشان می گفتند:

آقا مسائلتان را برای ما نیاورید! ما داریم کتاب می نویسیم و کار داریم! دست از همه چیز برداشته ایم تا این دو کلمه را به مردم بگوییم؛ چون این کلمات و مطالبی که اینجا هست جای دیگری نیست!

اما هر کسی هر مشکلی داشت می آمد!

مسئله امام زمان علیه السلام هم همین است و

هیچ تفاوتی نمی کند. لذا من خدمت

رفقا عرض می‌کنم که ما نباید بنشینیم و به این طرف و آن طرف نگاه کنیم تا روزی برسد که دول غرب اصلاح شوند. نه آقاجان، شاید اینها اصلاح نشدند. نباید به این امید بنشینیم که روزی بیاید که دنیا بر سر عقل بیاید و مرام خودش را براساس منطق قرار بدهد. اصلاً شاید این کار انجام نشود. مگر ما می‌توانیم این کار را بکنیم؟! اگر ما زور داشتیم می‌کردیم! اگر مشیت الهی اقتضا می‌کرد کشور همسایه‌مان را درست می‌کردیم؛ اما نمی‌توانیم. حالا دیگر کجا می‌خواهیم برویم؟! همه اینها خیالات و توهمات است و همه در عالم آرزوها و خواست‌های انجام‌نشده سیر کردن، و عمر را بر باد دادن است.

وظیفه حضرت صاحب‌الزمان در اجرای دقیق

مشیت الهی در زمان امامت و در عصر ظهور

بزرگان راه را بیان کردند و درست تبیین کردند و گفتند: به جای اینکه دائماً این طرف و آن طرف را نگاه کنی و چشمت را به این طرف و آن طرف بیندازی و به جای اینکه از دیگران توقع اصلاح داشته باشی و به جای اینکه دیگران برای تو کار کنند و یا دسته گل

بیاورند، بلندشو خودت به خودت برس!

عرفا و اولیا گفتند: به خودت برس. بعد اگر توانستی رفیقت را درست کن، اگر توانستی زن و بچه‌ات را درست کن، اگر توانستی همسایه‌ات را، اگر توانستی محله‌ات را، اگر توانستی شهر خودت را و همین‌طور پیش برو... اما اگر نتوانستی مطلب تمام نشده است و دنیا به آخر نرسیده است! خودت را درست کن و به دیگران هم نباید کاری داشته باشی.

امام حسن علیه السلام می‌تواند با یک اشاره همه چیز را عوض کند؛ اما همین امام حسن با معاویه صلح می‌کند. حضرت در مسجد مدینه نشسته بودند و فرمودند: «من اگر بخوام شام را به مدینه می‌آورم و مدینه را به شام می‌برم! زن را مرد می‌کنم و مرد را زن می‌کنم!» یکی که آنجا نشسته بود گفت: اگر می‌توانی بکن! یک دفعه حضرت نگاه کردند و او یک دفعه زن شد! مردم دیدند این که سبیل و ریش داشت، همه سبیل و ریش او ریخت و موهایش بلند شد و مسائلی اتفاق افتاد و بلند شد و فرار کرد و به منزلش رفت. حضرت گفتند: «آن که در خانه است،

او را هم مرد کردم!» حالا ایشان می‌رود و با مسائل
دیگری روبه‌رو می‌شود! او به خانه رفت و همسرش

گفت: سلامٌ علیکم، کجا بودی؟ تا به حال ما موقعیت دیگری داشتیم، از امروز جایمان را عوض کردیم!» بعد حضرت فرمودند: «یک چیز دیگر غیر از این بگویم: از اینها یک بچه به دنیا خواهد آمد که خنثی خواهد بود.» البته بعد که این بچه به دنیا آمد، او توبه کرد و حضرت هر دو را سر جای اولشان برگرداندند و دوباره درست شد.^۱

امام علیه السّلام می تواند این کار را بکند یا نکند؟ همین امامی که این کار را می کند، با معاویه صلح می کند و بعد همین رفیق امام، حضرت را شماتت می کند و دشنام می دهد: «یا مذلّ المؤمنین!» کاری کردی که ما مورد شماتت همه قرار بگیریم و آبروی ما جلوی همه لشگر معاویه برود!» به امام حسن می گوید: «یا مذلّ المؤمنین؛ ای کسی که مؤمنین را پست و ذلیل کردی و جلوی همه آبرویشان را بردی!»^۲ اما این امام همین طوری نگاه می کند! پس کار امام این است که مشیت خدا را در

^۱ . مستفاد از: إثبات الهداة، ج ۴، ص ۳۰ و ۳۱؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۳۶ - ۲۳۸.

^۲ . الهدایة الکبری، ص ۱۹۲؛ تحف العقول، ص ۳۰۸.

این عالم طابق النعل بالنعل جاری می کند بدون حتی یک سر سوزن این طرف و آن طرف.

خدمت رفقا عرض کردم: وقتی امام حسین علیه السلام طفل شیرخوار خود را می آورد و به لشکر عرضه می دارد: **«إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَارْحَمُوا**

هَذَا الرَّضِيعِ! أَفَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ يَتَلَطَّى عَطَشًا؟!»^۱

”اگر به من رحم نمی کنید لااقل به این شیرخوار رحم

کنید! [مگر نمی بینید که چگونه از شدت تشنگی

بی تاب می کند؟!]“ و بعد حرمله تیر می اندازد، امام

اگر بخواهد دو سانت این تیر را این طرف و آن طرف

می کند. می تواند یا نمی تواند؟! مثلاً یک باد بیاید. اما

نمی خواهد، بلکه خود امام علیه السلام دارد این تیر

را هدایت می کند. سر ما از این قضیه سوت می کشد!

ما این را نمی فهمیم که چطور خود امام علیه السلام

این کار را می کند. شما خیال می کنید امام

علیه السلام همین طوری دست بسته مثل دیوار، این

حضرت علی اصغر را دستش گرفته بود که **«یا**

قَوْمُ إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي...» و بعد هم حرمله یک

^۱. مستفاد از: نفس المهموم، ص ۳۱۹؛ الدمعة الساکبة، ص ۳۳۵.

تیر پرتاب کند و تیر بیاید و بر حسب صُدفه و اتّفاق، این قضیه اتّفاق می‌افتد، و اصلاً نه حسابی داشته باشد و نه کتابی؟! نه آقا جان، مطلب خیلی بالاتر از این حرف‌ها است!

اینکه مرحوم آقا در روح مجرد نوشته‌اند که بزرگان به اسرار روز عاشورا فکر می‌کردند و اشک می‌ریختند،^۱ منظور این مطالب است؛ یعنی اینکه اصلاً امام علیه السّلام دارد آن تیر را هدایت می‌کند و آن را همین‌طور می‌آورد و مراقب است که به این طرف و آن طرف نرود و قشنگ بیاید به این‌گردن اصابت کند! چون مشیّت خدا این را می‌خواهد که الآن تو باید این طفلت را هم در راه ما بدهی. بسیار خوب، بعد خدا می‌گوید که خود تو هم باید این کار را بکنی! ببینید دیگر این قضیه چیست! یعنی آن دشمنی که الآن دارد این عمل جنایت را انجام می‌دهد تو نباید مانع بشوی! تو که امام هستی، تو که مجری مشیّت ما هستی، تو که صاحب ولایت در زمان خودت هستی، تو باید این مشیّت را تنفیذ کنی

۱. روح مجرد، ص ۷۹.

و در عالم خارج محقق کنی و تیر را هدایت و راهنمایی کنی تا همین طور بیاید و به گلوی فرزندت بخورد و فرزندت را به شهادت برساند. باید این کار انجام بشود! تو باید علی اکبرت را هم به این کیفیت و به این نحوه در معرض تیرها و سنانها و شمشیرها قرار بدهی!

ما همین طور می‌گوییم که اینها امام بودند؛ اما دیگر خبر نداریم که چه بر سر اینها آمد و چه وضعیتی برای اینها پیش آمد تا اینکه اینها امام شدند! اینها چه مقامات و چه درجاتی طی کردند که حتی یکی از آنها هم اصلاً برای ما قابل قبول و قابل تحمل نیست! این معنای عزّت است.

تناقض عزّت حقیقی و عافیت طلبی

منافقین خیال می‌کنند که عزّت با زور است، با شخصیت است، با پول است و با افراد است؛ درحالتی که خدا می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ آلُ عِزَّةٍ﴾؛ «عزّت اختصاص به خدا دارد!» عزّت و بلندمنشی و مناعت و حرّیت و آزادی اختصاص به خدا دارد؛ چون او

غنی است و حق آنجا است و اصل و ریشه آنجا است، بقیه همه اعتبار است. این که عزّتش برای تفنگش است، اگر تفنگ را از او بگیرند عزّتش تمام می‌شود؛ ولی از خدا چه را بگیرند که خدا تمام بشود؟! هیچ چیزی نیست! از خدا چیزی را نمی‌توانند بگیرند! به همان نسبت هم ﴿وَلِكِرْسُوْلِهِ وَاٰلِٰٓٔهٍ مُّوٰٓمِنِيْنَ﴾^۱.

پس سه فرد صاحب عزّت در اینجا وجود دارد: یکی خدا؛ یکی رسول که آن عزّت از خدا به رسول می‌رسد، پس عزّت رسول، عزّت خدا است و به اندازه سر سوزنی از خودش هیچ ندارد؛ یکی عزّت مؤمنین است که آن عزّت هم عزّت خدا است. پس یک عزّت است که آن عزّت مقام غنا و مقام مناعت و بی‌نیازی و بدون ملاحظه مصلحت‌اندیشی‌های دنیوی است:

- آخ اگر این حرف را بزنم ممکن است فلان قضیه اتفاق بیفتد!

- آخ اگر اینجا کوتاه نیایم، زندگی به هم

^۱. سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

می خورد!

- آخ اگر این حرف را به یک فرد بزنم ممکن

است به من اخم کند!

- آخ اگر در آنجا این را بگویم ممکن است

این طور بشود!

این «آخ» ها در عزّت خدا نیست، اینها در همان

عزّت افرادی است که می گویند: ﴿لَئِنْ رَجَعْنَا

إِلَى آلِ مَدِينَةٍ لَّيُخْرِجَنَّ عَلَّاعُزُّ مِنْهَا

أَلَّأَذَلَّ﴾^۱. لذا مواظب است که مبادا چیزی بگوید

که رفیقش از این جرگه بیرون برود و یکی از

رفقایش کم شود؛ یعنی هوای رفیق را داشته باشد تا

از آن جمع کم نشود و این قدرت بماند. مواظب

است که مبادا حرفی بزند که به فلان کس بر بخورد

و فردا یک مسئله‌ای بگوید. مواظب است که مبادا به

زنش این را بگوید، به شوهرش این را بگوید، به

پسرش آن را بگوید، به این شخص این را بگوید

و... این «مبادا، مبادا» همان عزّت پوشالی و

تو خالی منافقین است.

۱. سوره منافقون (۶۳) آیه ۸.

در عزّت خدا ما «مبادا» نداریم. بله، انسان به

تکلیف عمل می‌کند و لازم نیست

هرجایی داد و بیداد و کتک و فحش و ناسزا باشد، بلکه هر چیزی جایی دارد؛ ولی «مبادا» در کار نیست. نکته مسئله در این است.

ما باید این مطالب را کاملاً مورد توجه قرار بدهیم و مسئله را شوخی نگیریم، چون با ما شوخی برخورد نخواهند کرد و خداوند در حساب و کتاب با ما جدی برخورد خواهد کرد؛ ولی ظاهراً ما مطالب را شوخی گرفته‌ایم! علی‌کلّ حال روزی خواهد آمد که از رفتار خود پشیمان خواهیم شد! باید مسئله را جدی گرفت و به دنبال مطلب رفت و به این طرف و آن طرف نگاه نکرد و متوجه بود که این برداشت‌ها و این مشی و مرام در این دنیا و این مصلحت اندیشی‌ها روزی کار دست ما خواهد داد.

نکته در اینجا است که در عزّت الهی «مبادا» راه ندارد، بلکه عمل به تکلیف راه دارد. یک وقت تکلیف کتک است و یک وقت تکلیف خنده است؛ باید ببینیم که تکلیف چیست. ولی اینکه من ملاحظه کنم که اگر الآن این را بگویم فردا برایم مشکل پیدا می‌شود، دیگر مسئله خراب می‌شود و فایده‌ای ندارد. اگر من الآن بخواهم این‌طور عمل کنم فردا

ممکن است نقطه ضعفی برای من پیدا شود؛ این نفاق است.

در عزّت الهی فقط خدا می ماند و بس! حالا اگر فردا مسئله خراب شد دیگر اصلاً مهم نیست! اگر زندگی از بین رفت دیگر اصلاً مهم نیست! مگر قرار بر این است که انسان همیشه زندگی را داشته باشد؟! چه کسی گفته است که باید انسان دنیا و آخرت خودش را برای حفظ زندگی از دست بدهد؟! چه کسی گفته است که بهشت را برای زندگی از دست بدهد؟! آیا خدا گفته است که انسان سعادت خودش را برای حفظ زندگی از دست بدهد؟! لعنت بر آن زندگی ای که بهشت انسان را بگیرد و رشد و ترقی انسان را بگیرد!

تمام ائمه به خاطر همین به سیاه چالها و به زندانها و به حبسها افتادند. امام رضا را همین مسئله به شهادت رساند. موسی بن جعفر را همین قضیه به هشت سال زندان هارون کشاند. امام حسین را همین مسئله به آن مسائل و اوضاع و اسرا و... رساند. همه اینها به خاطر همین بود.

اگر ائمه می خواستند در این دنیا عافیت طلب باشند، یزید همین امام حسین را کنار تخت خودش جا می داد؛ من این طرف می نشینم، تو هم آن طرف بنشین! با تو کاری نداریم! تو با من کاری نداشته باش، من هم تمام حکومت حجاز و عربستان و یمن را به تو می دهم، و می داد! چرا ندهد؟! از امام حسین چه کسی برای یزید می تواند بهتر باشد؟! پسر پیغمبر است و با هم می نشینند و می گویند و می خندند و حکومت را هم بین خودشان تقسیم می کنند! ولی امام حسین گفت: نه! اگر مرا تگه تگه هم کنید دست از آن مسیر و مرامم بر نمی دارم! اگر مرا تگه تگه هم کنید دست از آن راه و روشم بر نمی دارم! هر کاری می خواهید بکنید! گفتند: تو را می کشیم! حضرت فرمود: بکشید! گفتند: زن و بچه ات را اسیر می کنیم! حضرت فرمودند: اسیر کنید! گفتند: بچه ات را این طور می کنیم! حضرت فرمود: بکنید!

عمر سعد شب عاشورا پیش امام حسین آمد و نصیحت کرد: یا ابن رسول الله، بلند شو بیا قضیه را تمام کنیم!

حضرت فرمودند: من در این دنیا دهها سال عمر کردم برای هم‌چنین روزی! حالا تو آمده‌ای که به من بگویی بیایم با این سگ‌باز میمون‌باز قمارباز زنازاده بیعت کنم؟! (چون اصلاً یزید زنازاده بود و نسبش معلوم نیست چه بوده است!) من پسر پیغمبر بخوام با این سگ‌باز بیعت کنم؟! خجالت نمی‌کشی؟!!

- تو را می‌کشیم!

- بکشید! نهایتش این است که بگویید:

یا ابن‌رسول‌الله، اگر بیعت نکنی زندگیت از بین می‌رود! برود؛ اصلاً مهم نیست! (البته من دارم این‌طور می‌گویم، ولی حضرت این‌طور نگفتند.)

مگر ما باید زندگی و ارتباطات و رفت‌وآمدها را براساس این تخیلات و این معیارها قرار بدهیم؟ این

۱. إلزام النواصب، ص ۱۶۹:

«فی نَسَبِ یَزیدِ بنِ معاویة: قاتِلِ الحسینِ بنِ علیِّ بنِ اَبی‌طالبِ علیهم‌السَّلَامُ:

قَدْ رَوَوْا أَنَّ أُمَّهَ مَیسونَ بِنْتُ بَجْدَلِ الكَلْبِیَّةِ، أَمکَنْتَ عِبدَ أبیها مِنْ نَفْسِها فَحَمَلَتْ بَیزیدَ - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَیْهِ - وَ إلی هَذا المَعْنیِ أَشارَ النَسابَةُ البَکریُّ - مِنْ عِلماءِ السَّنَّةِ - یقول:

فَإِنْ یُکُنِ الزَّمانُ أَتی عَلَینا *** بِقَتْلِ التُّرکِ وَ المَوْتِ الوَحیِّ

فَقَدْ قَتَلَ الدَّعیُّ وَ عِبدُ کَلبٍ *** بِأَرْضِ الطَّفِّ أَوْلادَ النَّبِیِّ

... وَ مرادُه بِ «عِبدِ کَلبٍ» یَزیدُ بنِ معاویة - لَعْنَةُ اللَّهِ - لِأَنَّهُ مِنْ عِبدِ بَجْدَلِ الكَلْبِیِّ.»

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

معیار که معیار معاویه است! این معیار که معیار یزید است! این معیارها که معیارهای خلفای زمان و حکام فعلی دنیا است! معیارشان همین است که من غلبه کنم و آن را زمین بزنم؛ حالا هر طوری شد که شد! مگر غیر از این است؟ حزب من روی کار بیاید و حزب او را کنار بزنند! افراد من روی کار بیایند و افراد او را کنار بزنند! تمام معیارشان همین است.

این مسئله با عزت الهی در تناقض است. ما یا باید عزت معاویه را بپذیریم و این «آخ آخ»ها را قبول کنیم، یا باید عزت امام حسین را بپذیریم و دیگر هرچه پیش آمد، پیش آمد. مسئله این است. عزت سیدالشهدا یعنی پا روی تمام تخیلات گذاشتن، پا روی تمام توهمات گذاشتن، پا روی تمام اباطیل گذاشتن. فقط این عزت است و بس! و انسان هم راحت می شود و دیگر دغدغه ندارد و فکر و خیالش راحت است. پس باید صریح بود.

یک چنین مسائلی برای هر انسانی در زندگی اتفاق می افتد؛ در ارتباط با زندگی اش، در ارتباط با رفقاییش، در ارتباط با همسایگانش، در ارتباط با

شرکایش، در ارتباط با افراد دیگر و... .

اتفاقاً چندی پیش راجع به مسئله‌ای برای خود
من یک قضیه اتفاق افتاده بود. من می‌گفتم: مطلب
این است و ما اگر دنبال این مکتب هستیم باید این
نحوه عمل داشته باشیم. می‌گفتند: اگر شما بخواهی
به این نحوه انجام بدهی شاید آن شخص نتواند
بپذیرد و با شما قطع رابطه کند. گفتم: فی‌أمان‌الله؛
خدا حافظ شما! از الآن بفرمایید! و همین‌طور هم
شد. مهم نیست؛ شد که شد! مگر ما به خاطر مسائل
عادی و ظاهری دنیوی آمده‌ایم؟ مگر ما چقدر عمر
می‌کنیم؟ مگر چند روز عمر می‌کنیم؟

مگر باید از آن اهداف و روشمان دست برداریم؟

وظیفه اهل علم در اِحقاق حق به عنوان مُنادیان

عزّت

این عزّت، عزّتی است که برای آن کم بها پرداخت نشده است؛ خون‌ها برای رسیدن به این عزّت ریخته شده است، دربه‌دری‌ها پیدا شده است، گرفتاری‌ها ایجاد شده است، و اولیا به مشقّت‌ها افتاده‌اند تا اینکه این عزّت را نگه دارند. این مسئله باید برای همهٔ افراد فرداً فرداً، به‌خصوص برای طبقهٔ اهل علم که منادیان عزّت هستند، از همهٔ مطالب مهم‌تر باشد.

دوستان و رفقای که ملبّس به لباس روحانیّت و لباس علم و لباس پیامبران و لباس ملائکه می‌شوند - چون معمم شدن تلبّس به لباس ملائکه است، برای اینکه ملائکه عمامه دارند، یعنی صورت برزخی آنها که در عالم برزخ مجسم می‌شود با عمامه است؛ نه اینکه پارچه به سرشان می‌بندند، چون ملائکه از مجردات هستند - باید بدانند که اولین و آخرین نکته‌ای که ما باید در ذهن داشته باشیم این است که

در چه حیظه‌ای و در چه وادی‌ای وارد شده‌ایم و در چه مسئولیتی قرار گرفته‌ایم؟ آیا این مسئولیتی که الان ما در آن قرار گرفته‌ایم مثل سایر مسئولیت‌های دنیوی و سایر شغل‌ها و سایر رشته‌ها است که هدف از آنها رسیدن به دنیا و رسیدن به نان و آب برای تأمین زندگی است؟ یا اینکه نه، وارد شدن در لباس علم است، وارد شدن در مکتب حیات است، در مکتب عزت است، در مکتب معنویت و در مکتب حریت است؛ یعنی ما می‌خواهیم به این وسیله جبراً و اضطراراً از روی اختیار، خود را وارد حیظه و محیطی کنیم که بگوییم ما فقط به دنبال حق هستیم و بس؛ نه به دنبال فرد و شخص! ما به دنبال مطلب هستیم؛ نه به دنبال شأن و شخصیت! آنچه که برای ما مهم است فقط مکتب است؛ شخص برای ما مهم نیست، شخصیت برای ما مهم نیست، اینکه این بدش بیاید و آن بدش نیاید، برای ما مهم نیست، اینها برای ما مسئله نیست.

بله، یک وقت ممکن است انسان اشتباه کند. همه اشتباه می‌کنند و کسی ادعا نکرده است که کسی که وارد این رشته و وارد این مکتب می‌شود، از خطا

محفوظ و معصوم باشد. معصوم الآن فقط امام زمان

است و بس! هر کسی هم ادعای عصمت

کند غلط کرده است! معصوم فقط یک نفر است
و آن هم امام عصر است و بس! بقیّه همه اشتباه
می‌کنند؛ ولکن فرق است بین کسی که در راه است
و اشتباه می‌کند و بین کسی که به بیراهه می‌رود و
اشتباه می‌کند، زمین تا آسمان بین این دو فرق است.
ما باید بدانیم که در قبال چه هدفی و چه مقصدی
مسئولیّت داریم. مقصد و هدف باید فقط احقاق حق
باشد، بیان حق باشد، تشخیص حق باشد، فهم حق
باشد و عمل به حق باشد؛ فقط همین و بس! مقصد
نباید شخص باشد.

ضرورت توجه صرف اهل علم به امام

علیه السّلام

مرحوم علامه طباطبائی در این حوزه دچار این
مشکلات بود، چون می‌گفت: «ما می‌خواهیم دنبال
حق و دنبال مکتب باشیم!» می‌گفتند: «نه، شما که
دارید بر بحار حاشیه می‌زنید، دارید علامه مجلسی
را زیر سؤال می‌برید، و این اشکال شما به علامه
مجلسی، زیر سؤال بردن این شخصیت است!» چه
اشکالی دارد که زیر سؤال برود؟! مگر علامه مجلسی

کیست؟ اتفاقاً ایشان جدّ خود بنده است.^۱ اغلب اوقاتی که ما اصفهان می‌رفتیم، هم بر سر قبر ایشان می‌رفتیم و هم مرحوم ملاّ محمدتقی که پدر او بود و مرد بسیار بزرگ و از عرفا و بزرگان بود و از نقطه نظر علمیت و فقه قطعاً اگر از مجلسی پسر بالاتر نبود، کمتر نبود. دوستان و رفقا اگر کتاب‌ها و شرح ایشان بر روایات را مطالعه کنند متوجّه تضرّع و کیفیت فهم ایشان خواهند شد. ما می‌رویم فاتحه هم می‌خوانیم؛ ولی فقط فاتحه می‌خوانیم، اما مقتدای ما علامه مجلسی نیست، رهبر ما علامه مجلسی نیست، اسوه ما علامه مجلسی نیست؛ بلکه مقتدای ما فقط امام صادق علیه السّلام است و بس!

البته اینکه می‌گوییم امام صادق، از نظر این است که باید فقه بدانیم؛ و الاّ هیچ تفاوتی ندارد، یعنی مقتدای ما فقط امام است و بس! الآن مقتدا فقط امام زمان است و بس! اسوه فقط امام زمان است و بس! امام و پیشوای ما فقط امام زمان است و بس! این «بس» را خیلی محکم بگویید! چون فقط او معصوم

^۱. مهر تابان، ص ۵۵.

است و بس!

اتفاقاً مرحوم آقا شعری دارد که همه ابیات به

«بس» ختم می شود: «حسین

است و بس!«^۱ این «بس» که ایشان آخر شعرشان گفتند، بی جهت نگفتند و بی حساب نیست، بلکه همه آنها روی حساب است و به خاطر ما گفتند و به خاطر بیان همین مطالب گفتند.

به علامه طباطبائی اعتراض کردند: اینکه شما داری بر بحار اشکال می‌کنی و تقریر می‌کنی، مجلسی زیر سؤال می‌رود. ایشان فرمودند: «مجلسی بالاتر است یا امام صادق؟! کدام بالاتر است؟!» شما منطقی‌تر از این حرف و حکیمانه‌تر از این حرف و استوارتر از این حرف سراغ دارید که در مقام مقایسه بین مرحوم مجلسی - رحمة الله علیه - و امام صادق علیه السّلام کدام را باید گرفت؟ آیا ما باید روایات را به همین کیفیت نگه داریم و به امام صادق اشکال وارد کنیم - که متأسفانه الآن دارند وارد می‌کنند - یا اینکه بگوییم که به این دلیل و به این دلیل، مرحوم مجلسی اشتباه کرده و اشتباه فهمیده است و حق با امام صادق است؟ ولی فرمایش علامه را نپذیرفتند و

^۱. لمعات الحسین، ص ۹۷.

ایشان را مجبور کردند که این حواشی را ترک کند.^۱

این می‌شود نفاق!

ما دائماً بر سرمان می‌زنیم که معاویه بود، یزید بود، امام حسین بود، عمر سعد بود؛ اما خودمان اینجا گرفتار هستیم! چرا داریم سراغ معاویه و یزید می‌رویم؟ چرا دائماً داریم تقصیر این کشور و آن کشور می‌اندازیم؟ چرا برای توجیه درآوردن و گول زدن مردم همیشه باید قضایا و وقایع کربلا را مطرح کنیم؟ کربلا همین الآن است! همین روز یک‌شنبه ۱۵ شعبان ۱۴۲۹ هجری قمری، همین امروز کربلا است! همین امروز! اصلاً نیازی به این حرف‌ها نیست، چون ولایت همیشه زنده است. امام حسین ۱۴۰۰ سال پیش شهید شد، ولی ولایت امام حسین که شهید نشد، بلکه زنده شد! اتفاقاً ولایت و روح و نفس سیدالشهدا بیشتر زنده شد، و هر روز که بگذرد بیشتر زنده‌تر می‌شود! اینکه الآن شما در اینجا جمع شده‌اید، شما را همان کسی آورده است

^۱. رجوع شود به مه‌رتابان، ص ۵۵.

که ۱۴۰۰ سال پیش شهید شد! نفس او الآن افراد را جمع کرده است و همان او دارد می‌گوید که ولایت من الآن هست! و همان دارد می‌گوید که مواظب باشید داخل لشگر یزید نشوید! همان الآن دارد این حرف را می‌زند. خیال نکنید لشگر یزید فقط آن موقعی بود که من را به شهادت رساند؛ بلکه الآن هم لشگر یزید هست. الآن لشگر یزید همین توهمات و تخیلات خود تو و همین مصلحت‌اندیشی‌های خود تو است. این توهمات الآن لشگر یزید است و همین توهمات بود که آن موقع در ۱۴۰۰ سال پیش، دو لشگر را در مقابل هم قرار داد، و الآن هم همین است!

علامه طباطبائی را همین نفاق مجبور به ترک این راهی کرد که ایشان در پیش گرفته بود. پس ما چرا سراغ یزید و معاویه برویم؟ باید به فکر خودمان باشیم! چرا بر سرمان بزنیم؟ باید برای بدبختی خودمان بر سرمان بزنیم و کاری برای خودمان نکنیم.

عجیب اینجا است که من وقتی جلد دوم اسرار

ملکوت را نوشتم - این را **بَیْنِی و بَیْنِ اللّٰهِ** دارم
می گویم - دچار شک شده بودم که روند کتاب را به
چه نحوه‌ای قرار بدهم. با خودم گفتم: من مسئله را
رها می‌کنم، هرچه پیش آمد به همان نحوه باشد.
وقتی که مشغول نوشتن بعضی از مطالب شدم طبعاً
اسم بعضی از افراد در آنجا آمد و اشکالاتی بر مرام
و تفکر آنها گرفته شد. این قضیه برای خیلی‌ها گران
آمد و شنیدیم که حرف و نقل شده است که چرا
اشکال وارد شده است؟ و مگر حرف دیگری نبود
که زده شود؟ و از این مسائل و مطالب گفته می‌شد.
یک نفر از جانب شخصی برای من پیغام آورد که
شما چه انگیزه‌ای از بیان این مطالب در این کتاب
داشتید؟ و عجیب اینجا است که خود همین شخص
کسی بود که در مجلسی به این عمل افراد نسبت به
علامه طباطبائی اعتراض می‌کرد و خیلی هم شدید
صحبت می‌کرد! من در جواب گفتم: برو به فلانی
بگو که آیا اعتراض شما بر من، شبیه اعتراض افراد
به علامه طباطبائی نیست؟ این شخص هم رفته بود
و وقتی که به او گفته بود، رنگش قرمز شده بود و
دیگر هیچ حرفی نزده بود!

چرا باید این طور باشد؟! چرا ما باید همان ایراد

و اشکالی که خودمان بر دیگران

وارد می‌کنیم، حالا که این قضیه دارد به جهتی به
منافع ما برخورد می‌کند، خودمان در این اشکال وارد
شویم؟!!

ما باید بدانیم که تقدیر و مشیت الهی برای همه
ما امتحان را خواهد آورد. این طور نباشد که وقتی
امتحان برای دیگران باشد زبانمان یک فرسخ بشود
و شروع کنیم به اعتراض که این طور است و باید
این طور شود و...؛ چون همین امتحان برای ما هم
پیش می‌آید و همین قضیه برای ما هم اتفاق می‌افتد.
حرف من این است که اگر اشکال دارید، به
مطلب ایراد بگیرید؛ اما چرا به خاطر شخصیت دارید
ایراد می‌گیرید؟! ما با مطلب مواجه هستیم، پس
می‌توانید به مطلب ایراد بگیرید که این حرفی که شما
می‌زنید دروغ است یا این حرفی که شما می‌زنید به
این دلیل، اشتباه است. بسیار خوب، هیچ اشکالی
ندارد؛ چون انسان اشتباه می‌کند و اشتباه می‌فهمد و
خطا می‌کند، ولی بعدش تصحیح می‌کند؛ این
اشکالی ندارد. اما آن شخص می‌گفت: «چرا داری به
”او“ این حرف را می‌زنی؟!» ایراد این حرف، همین
مسئله‌ای است که به علامه طباطبائی می‌گفتند: «چرا

به "مجلسی" داری این را می‌گویی؟» چه فرقی می‌کند و چه تفاوتی دارد؟! آنها به علامه طباطبائی نگفتند که حرفت غلط است؛ چون حرف ایشان درست است، و اگر می‌توانستند خود کلام علامه را رد می‌کردند و دیگر سراغ مجلسی نمی‌رفتند.

لزوم تمسک اهل علم به مرام آزادگی و پرهیز از شخصیت‌زدگی در مواجهه با مطالب اولیای

الهی

رفقا می‌دانند که ما در مباحثاتی که داریم، در عین مقام عظمت و خضوعی که نسبت به بزرگان داریم، مسئله را از دیدگاه یک مطلب بشری بررسی می‌کنیم و چه بسا ایراداتی هم داریم و این ایرادات ممکن است وارد باشد و ممکن است نباشد و بعداً متوجه بشویم اشتباه کرده‌ایم؛ ولی تا وقتی اشتباه نکرده‌ایم ایراد را وارد می‌کنیم. مسئله این است.

این قضیه برای خود بنده اتفاق افتاد و این را دارم خدمت رفقا می‌گویم تا این مطلب را به صورت یک قضیه زنده خدمت رفقا ارائه بدهم. ما دیدیم که کتاب مرحوم آقا باید بحث شود. رفقا شنیدند و

اطلاع دارند که موقعیت مرحوم آقا چه موقعیتی
است و تفکری که من نسبت به ایشان دارم چه
تفکری است و نحوه ارتباطی که من

با ایشان دارم چطور است. ما کتاب صلاة جمعه
مرحوم آقا را حاشیه زدیم و نگاه کردیم دیدیم از
دیدگاه ما بعضی از مطالبی که در این کتاب هست،
با توجه به اینکه ایشان این را در همان زمان‌های
سابق در نجف نوشته‌اند، محل بحث است و باید
توضیح داده شود و بحث شود. کسانی از اهل علم و
دوستان و فضایی که خوانده‌اند می‌دانند که من در
وارد شدن در بحث و تقریر یا نقد، هیچ ملاحظه‌ای
نکرده‌ام، به نحوی که بعضی از رفقا گفتند: «آیا این
حاشیه را با همین کیفیت چاپ کنیم؟!»

من صحبتی کردم و گفتم: ما فقط با امام صادق
طرف هستیم و فقط باید در قبال امام صادق پاسخ‌گو
باشیم؛ همین! این جواب من بود. مرحوم پدر من
هم مرا بر همین مسیر قرار داده است. او نگفته است
که از من شخصیت بتراش! نگفته است که مرا بزرگ
کن و به جامعه عرضه بدار! نگفته است که از من یک
موجود معصوم درست کن که حتی اگر...! ایشان
کتاب می‌نوشتند و من کتاب‌های ایشان را تصحیح
می‌کردم. این چه اشکالی دارد؟ یک نفر دارد

می نویسد و سهوی از قلمش رد می شود و اشتباهی می کند.

یکی از مصائبی که ما بعد از حیات مرحوم آقا داشتیم این بود که یک عده آدم نادان آمدند و گفتند: «هرچه ایشان گفته است درست است!» فرض کنید که انسان هفت تا دنده دارد، ولی مثلاً ایشان در یک جا نوشته اند که انسان نه تا دارد. می گوئیم: این دنده ها را داریم می شماریم: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت تا! این دوتای دیگر دنده نیست، روده است! لذا ایشان اشتباه می گوید که اینها دنده است یا چیز دیگر است! می گویند: «نه! چون ایشان گفته اند نه تا، پس ما نه تا دنده داریم!» لابد دوتای آنها را فقط چشم حلال زاده می بیند! التفات می کنید؟! می گوئیم: آقا جان برو به صورتت آب بزن از خواب بیرون بیا! همه می دانند که ما این قدر دنده داریم! پس ایشان اشتباه کرده اند و فرض کنید گفته اند که نه تا یا ده تا دنده داریم. لذا این را باید تصحیح کرد. اگر تصحیح نکنیم مردم به نویسنده و به این قلم می خندند! اما می گفتند: «نه، شما نباید دخالت کنی!» عجب گرفتاری شدیم! بعد همانها

آن انحراف بعد از مرحوم آقا را ایجاد کردند؛ چون
تفکر سفیهانه و جاهلانه انسان را به اینجا می کشاند.

ولی من گفتم نه، باید کلام تصحیح بشود؛ چون ما با مطلب سر و کار داریم و مطلب باید درست باشد و روش ایشان هم همین بوده است.

در زمان حیات مرحوم آقا خود ایشان چند بار [درحالی که به حقیر اشاره می‌کردند] به دیگران گفتند: «از این یاد بگیرید، از این یاد بگیرید، از این یاد بگیرید!»^۱ این مکتب، مکتب آزادی است، مکتب حریت است، مکتب مناعت است، مکتب عزت است و مکتبی است که دیگر در آن «آخ آخ» راه ندارد.

وقتی که من این کتاب صلاة جمعه را نوشتم و این حواشی را زدم، اگر این حواشی بر این کتاب زده نمی‌شد، مسائل و مشکلاتی پیش می‌آمد. بعداً شنیدیم که حرف در آمد: «عجب، فلانی بر پدرش اعتراض کرده و نقد وارد کرده است!» از همان جاهایی حرف در آمد که آن انحرافات را ایجاد کرده بود! می‌گویید که من چه کار کنم؟ اگر اشتباه کرده‌ام، رد کنید و بگویید که این حرف اشتباه است.

^۱. رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۷۹؛ رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۶۲.

من که کتاب نوشته‌ام و بعد فرار کنم. من سرجام
نشسته‌ام! یک نامه بنویسید که این نقدی که شما
کرده‌اید اشتباه است، چون روایت دارد همین را
می‌گوید و فلان فتوا هم دارد همین را می‌گوید. من
هم می‌گویم: بسیار خوب، اگر این‌طور باشد
برمی‌دارم و عوض می‌کنم. اگر مطلب برای من ثابت
شد و متوجّه شدم که این کاری که کرده‌ام و این
حاشیه‌ای که زده‌ام و این مطلبی که در اینجا اضافه
کرده‌ام، اشتباه بوده است و تصحیح نکردم، آن وقت
من هم دیگر مشمول همان لشگر یزید شده‌ام و جزء
آن دسته و آن طرف شده‌ام.

طلبه که سرباز امام زمان است باید فقط با مطلب
سر و کار داشته باشد، نه با شخص و شخصیت.
قضیه این است.^۱ باید فقط با مطلب سر و کار داشته
باشد، آن‌هم فقط با آنچه از امام معصوم رسیده است،
از آیات قرآن رسیده است، از مطالب مُسَجَّل

۱. تصنیف غرر الحکم، ص ۴۳۸: «**لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَ انْظُرْ إِلَى مَا
قَالَ.**»

ترجمه: نگاه نکن که چه کسی این حرف را زده است، و ببین که چه گفته
است. (محقق)

و مسلّم رسیده است؛ فقط باید آن را در نظر بگیرد و چیز دیگری را نباید در نظر بگیرد. این مرام می‌شود مرام آزادی و آزادگی و مرام حرّیت.

اجتناب از اعتباریات و توهمات، شرط اساسی

تبعیت از امام زمان

امام زمان علیه السّلام که امروز به دنیا آمده، برای این به دنیا آمده است که بگوید: خداوند مرا به وجود آورد تا اگر مردم مرا می‌خواهند باید تمام تخیّلات و توهماتی که تا الآن بر افکارشان حاکم بوده است - که امروز به دنبال این می‌روند و فردا به دنبال آن یکی می‌روند و پس فردا به دنبال آن دیگری می‌روند - تمام اینها را کنار بگذارند.

یک روز بنده در مسجدالحرام نشسته بودم و یک عده از ایرانی‌ها هم در همان مسجدالحرام نشسته بودند. آنها شروع کردند به حرف زدن از مسائل ایران. من به این افراد رو کردم و گفتم: آقا جان اینجا مسجدالحرام است! این حرف‌ها را جای دیگر هم می‌شود زد! این توفیقی را که خدا به شما داده است از دست ندهید؛ شاید خدا دیگر قسمت نکند! فعلاً اینجا را قدر بدانید و توجه کنید! آخر اینجا آدابی

دارد! چرا در یک چنین مکانی که انبیا و همه ائمه اینجا آمده‌اند و طواف کرده‌اند، دارید این حرف‌ها را می‌زنید؟! در همین جایی که شما نشسته‌اید شاید یک روزی امام نشسته باشد!

بعد آنها دوباره راجع به یک کسی شروع کردند به حرف زدن که او فلان کار را کرده است و... و بد می‌گفتند. دیگر ما بی خیال اینها شدیم. بعد از ده دقیقه همان کسی که اینها راجع به او حرف می‌زدند یک مرتبه از دور با چند نفر از افراد پیدا شد! همین‌هایی که داشتند از او بد می‌گفتند، یک دفعه گفتند: عجب، فلانی آمده است! و فوراً بلند شدند و رفتند و کنار او ایستادند! یکی عکس می‌انداخت، یکی فیلم می‌گرفت!

گفتم تو را به خدا! خدا چطوری [امتحان می‌کند]! آن وقت اینها دارند دنبال امام زمان می‌گردند؟! این که الآن نشسته بود و فحش می‌داد، تا چشمش افتاد تمام فحش‌ها یادش رفت و گفت برویم عکس بیندازیم و برویم همراه او راه برویم! ای احمق، به خاطر همین امام زمان نمی‌آید! واقعاً تو

آدمی؟! آخر نه حرفتان حساب دارد، نه فکرتان
حساب دارد، نه منشتان در زندگی حساب دارد، نه
مکتبتان حساب دارد؛ هیچ چیزتان حساب ندارد!
فقط یک عده عوام **هَمْجُ رَعاع** هستید که به هر بادی

بیاید می‌روید! اگر اعتراض می‌کنید دنبال
اعتراضتان بایستید! اگر نمی‌ایستید پس اعتراض هم
نکنید! آخر این چه طرز منشی است؟! این چه طرز
رفتاری است؟! حالا اگر بر فرض امام زمان آمد،
حضرت برای این مردم می‌خواهد چه کار کند؟ واقعاً
این مردم چه فایده‌ای برای حضرت دارند؟!

یکی از رفقا نقل می‌کرد:

یک روز خواستم دیدن یکی از علمای برجسته و متقی قم بروم که به زهد و تقوا
معروف است و واقعاً هم همین‌طور است، و بعضی مطالب هم از ایشان شنیده
می‌شود. ظاهراً شب چهارشنبه بود یا یک مناسبت دیگری بود. داشتم به دیدن ایشان
می‌رفتم که دیدم جمعیت زیادی آمده است تا وقتی که ایشان از منزلش خارج می‌شود
یا از مسجدی یا خیابانی به اجتماع می‌آید، او را ببینند و بالأخره متبرک شوند.
همین‌که ایستاده بودیم و همه منتظر بودند که ایشان را ببینند، یک‌دفعه یکی از
فوتبالیست‌ها - از همین‌هایی که توپ‌بازی می‌کند و هفتاد میلیون را هم دنبال خود
این طرف و آن طرف می‌کشد - آمد. تا این مردم چشمشان به این فوتبالیست افتاد، آن
عالم را فراموش کردند! صلوات می‌فرستادند و همه دوربین‌ها را درآورده بودند و
به‌جای فلان آقا، شروع کردند از این فوتبالیست عکس می‌گرفتند و فیلم می‌گرفتند
و می‌گفتند که نگاه کنید، ببینید فلان فوتبالیست آمده است!

گفتم: به‌به! ملتی که یک فوتبالیست و یک عالم
برای او یکسان است، خیال می‌کنم ظاهراً باید در
اصل و نسب اینها قدری تغییرات داده شود که از کجا
آمدند؟! واقعاً این هم شد فرهنگ؟! جداً عرض
می‌کنم! این طرز تفکر و این طرز خواست و این
میزان پایبندی به ارزش‌ها باید باشد؟! بالأخره آدم
باید بفهمد دیگر!

لزوم حرکت بر اساس رضای الهی و نهراسیدن

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۹۶.

علیٰ کلّ حال ما باید این مطلب را همیشه مدّ نظر

قرار بدهیم. همهٔ افراد،

مخصوصاً رفقا و دوستانی که ملبّس به لباس علم
و لباس حیات و لباس حرّیت و آزادی و لباس ایمان
و لباس نور و بهاء و بهجت هستند باید قدر خودمان
را بدانیم! خیلی مهم است! اینکه عرض می‌کنم
به خاطر این نیست که ما خود را از دیگران یک سر و
گردن بالاتر بدانیم. طلبه علوم دینی باید خود را مانند
دیگران بداند، گرچه دیگران وظیفه دارند که برای او
حساب دیگری باز کنند. آن وظیفه، وظیفه دیگران
است؛ ولی خود اهل علم باید خودشان را با دیگران
یکسان بدانند.

ما باید متوجّه این مسئله باشیم که پا در کجا
گذاشته‌ایم و چه مسئولیتی برعهده ما قرار گرفته
است. ما نباید کاری به این داشته باشیم که سایر
افرادى که آنها هم ملبّس می‌شوند، در چه راهی
هستند و به چه مسیری می‌روند؛ بلکه ما باید آن
راهی را که بزرگان برای ما بیان و تعیین کرده‌اند،
همان را بپذیریم. آن دغدغه‌ای را که اولیای خدا
داشتند باید درک کنیم. آن احساسی را که بزرگان و
اولیای خدا داشتند باید در وجود خود بیاوریم. آنچه

آنها برای رسیدن به آن خود را به مشقّات و زحمات‌ها
انداختند ما باید آن را بفهمیم. آن مسئله عبارت است
از:

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾؛^۱ «(در رفتن و حرکت در مسیر حق) از هیچ‌کس و هیچ
مطلبی نهراسیدن و نترسیدن و فقط خدا را در نظر گرفتن.»

اگر این‌طور باشد، امام زمان هم آنچه را که باید،
در پیش پای ما قرار خواهد داد، و آنچه را که برای
خیر ما است بر مغز و بر قلب ما وارد خواهد کرد؛ و
اگر نه، ما بخواهیم «آخ آخ» و «اگر اگر» دریاوریم،
حضرت هم راه دیگری برای ما اختیار خواهد کرد و
مسیر دیگری برای ما خواهد گذاشت و می‌فرماید:
حالا برو ببینیم تا کجا می‌روی! چون خودت این را
اختیار کردی و این را پذیرفتی، بنابراین من دیگر
مسئولیتِ تو را ندارم.

در توقیعی که از ناحیهٔ حضرت برای شیخ مفید
آمده است حضرت می‌فرماید:

۱. سوره مائده (۵) آیه ۵۴.

«گرچه خداوند ما را از اجتماع مردم دور قرار داده است و از رفت و آمد با مردم کناره‌گیری کرده‌ایم؛ ولی مطلب این‌طور نیست که ما از حالات آنها اطلاع نداشته باشیم، از وضعیت آنها مطلع نباشیم، موانع را از سر راه آنها برداریم و کید ظالمین را از آنها دفع نکنیم! **و لولا ذلك... اصطلمکم الأعداء**؛ و اگر ما نباشیم این دشمنان شما را له خواهند کرد!»^۱

چون شما خار بر سر راه دشمنان هستید و آنها

می‌خواهند این خار و این مانع را بردارند، لذا با افکار

و منویات و اهدافشان می‌خواهند شما را له کنند!

اینها حرف‌های خود امام است و خود امام دارد

این‌طور می‌گوید. بنابراین وظیفه همه ما،

به‌خصوص طبقه و صنف علما و اهل علم، این است

که صبح که از خواب بلند می‌شویم فقط و فقط باید

امام علیه السلام را در نظر داشته باشیم و باید بدانیم

که امروز برای چه از منزل خارج می‌شویم و برای

چه داریم درس می‌خوانیم. این درسی که می‌خوانیم

از آن اول، در نظرمان این باشد که کلام امام صادق

را آن‌طوری که حضرت فرموده است بفهمیم، نه

آن‌طوری که برای ما تفسیر می‌کنند و نه آن‌طوری که

برای ما مصداق تعیین می‌کنند. باید بفهمیم که منظور

امام چه بوده است؛ اما اینکه آیا این منظور امام در

شرایط فعلی مصداق دارد یا ندارد، دیگر به ما

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۰۲.

ارتباطی ندارد. چه کسی گفته است که ما برای کلام
امام مصداق تعیین کنیم و فرد بتراشیم؟! ما باید
حرف امام را بفهمیم. ما باید این را که امام فرموده
است: «تا یقین پیدا نکردی نرو!» بفهمیم. باید این را
که امام فرموده است: «باید هر کسی را در جایگاه
خودش قرار بدهی!» بفهمیم. باید این را که امام
فرموده است: «تو مسئول خود و اطرافیان خودت
هستی!» بفهمیم و نگوییم به ما چه ارتباطی دارد؛
بلکه ما برحسب وظیفه خود باید انجام بدهیم، اما
اینکه مشیت و تقدیر خدا چه اقتضا می کند دیگر
خود خدا می داند.

إن شاء الله امیدواریم که خداوند همه ما را موفق

کند بر اینکه به دنبال مرام و

مکتب امام علیه السّلام باشیم و فقط آن را در نظر داشته باشیم، سایر توهمات و تخیلات را از دریچهٔ نفس خود بیرون کنیم، افکار خود را منحصر و متمحّض و مترکّز در آن چیزی قرار بدهیم که مورد خواست امام است، و مرام بزرگان را سرمشق برای خود قرار بدهیم! باید بدانیم که بر هر فعل ما حساب و کتابی هست و بر هر کلام ما جزائی هست و هر منش ما باید پاسخی در قبالش گفته بشود.

ترغیب اکید امام صادق علیه السّلام بر طلب

علوم اهل بیت

ما باید خصوصاً برای رفقا و احبّاء و دوستان و اصدقاء روحانی که امروز به لباس ملائکه متلبّس می‌شوند، از خداوند توفیق بخواهیم که آنها را مشمول عنایات خاصّ خودش قرار بدهد و بر همان ممشایی قرار بدهد که امام صادق توقع داشتند:

«لَوِدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُءُوسُهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَنْفَقَهُوا!»^۱

باید بدانیم که در جایی قدم گذاشته‌ایم که اول معصوم عالم این‌طور می‌فرماید:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۱.

«ای کاش من می توانستم با شلاق بر سر دوستانم
بزنم تا در این جرگه و در این مکتب علم وارد
بشوند!»

حضرت نفرمود: بر سر دوستانم بزنم تا تاجر
شوند، بر سر افرادم بزنم تا کاسب شوند، بر سر
افرادم بزنم تا مهندس و پزشک بشوند؛ بلکه
فرمودند: بر سر اصحابم بزنم تا مشی و مرام علم را
در پیش بگیرند! این را امام صادق فرمود! کسب و
سایر مطالب برای همه هست؛ ولکن این مکتب و
این مرام، مرامی است که توفیق خاص می خواهد و
از آن طرف هم برکاتش، برکاتی است که پیغمبر اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به کسی که وارد
مرام و مکتب علم می شود، فرموده است.^۱

۱. همان، ص ۳۴:

«عَنْ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَأَلِهِ وَسَلَّمَ: "مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى
الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ، وَإِنَّهُ يَسْتَعْفِرُ
لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى حَوْتِي فِي الْبَحْرِ، وَ
فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَإِنَّ
الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَ لَا دِرْهَمًا وَ لَكِنْ
وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّهِ وَافِرٍ."»

ترجمه: «از امام صادق علیه السلام روایت شده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "هرکس در طلب علم و دانش راهی را
پیماید، خداوند او را در راهی به سوی بهشت حرکت خواهد داد. و همانا
به جهت رضایتمندی از طالب علم، ملائکه بالهای خود را برای او
فرو می نهند [و می گسترانند]. و به تحقیق که برای طالب علم استغفار می کند

من یک روز داشتم رادیو گوش می‌دادم، شنیدم یکی از همین آقایان فعلی که در همین قم هم هست صحبت می‌کند و می‌گوید:

«طلب علم» همین علوم تجارت و تکنیک و نجاری و آهنگری است! و اینها بر هر مسلمی واجب است، زیرا پیغمبر فرمودند: «**أَطْبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ**»^۱ باید انسان دنبال علم برود گرچه در چین باشد! و آن موقع چین از نظر صنعت در میان افراد معروف بود.

به ایشان باید گفت که بنده برای تحصیلات شما در این هفتاد، هشتاد سال خیلی متأسفم! ای کاش شما هم به چین می‌رفتی و همان نجاری و رنگری را یاد می‌گرفتی و این روایات و مکتب امام صادق علیه السّلام را این طور خراب نمی‌کردی! آیا پیغمبر فرموده است که برای رنگری به چین بروید؟! حضرت می‌فرماید که این علم، علمی است که ارزش این را دارد که تا چین بروید تا یک معرفت از معارف الهی در جانتان بنشیند.^۲ خود پیغمبر علم را

هرآن‌که در آسمان و زمین است حتی ماهیان دریا! و فضیلت و برتری عالم بر عابد بمانند برتری ماه شب چهاردهم است بر دیگر ستارگان. و به تحقیق که علما وارثان پیامبرانند؛ چراکه میراث پیامبران دینار و درهم نیست، بلکه میراثشان علم است، پس هرکس که از آن علم برگرفت بهره فراوان برده است!» (محقق)

۱. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۱.

۲. مصباح الشریعة، ص ۱۳:

«**قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: " ... قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَطْبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ؛ وَ هُوَ عِلْمُ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ وَ فِيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ عَزَّوَجَلَّ. "**»

تفسیر کرده است.^۱ چرا آن روایت را

یادت رفته است؟! چرا فقط این یکی را

می‌گویی؟!^۲

بهره‌مندی طلاب علوم دینی از عالی‌ترین و

شریف‌ترین نعمت‌ها

گاهی اوقات که من می‌نشینم و با بعضی از
دوستان و رفقایم صحبت می‌کنم، می‌گویم که یک
سؤال از شما می‌کنم، نه اینکه حالا که جلوی من
هستید جواب بدهید، بلکه خودتان فکر کنید: کسانی
که دنیا را می‌خواهند برای لذت بردن و
خوش‌گذرانی می‌خواهند. حالا اگر این معرفتی که
برای شما پیدا شده است و این تحصیلی که در این
چند سال برای شما عائد شده است، این عائدی و
نتیجه را از شما بگیرند و در قبالش جواهری به شما

^۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ
أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ؛ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهَوَ فُضْلٌ.»»

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۹۳: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
گفتند: علم منحصر در سه چیز است: آیه محکم و یا فریضه عادل و یا سنت
قائم؛ و غیر از این سه چیز هرچه باشد زیادی است.»

^۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۹۲؛
ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۳.

بدهند که تا آخر عمر هر کاری بخواهید بکنید این
جواهر بتواند تأمین کند، یعنی این قدر قیمت داشته
باشد که تمام زندگی و همهٔ امور را کامل تأمین کند؛
شما چه کار می‌کنید؟ واقعاً می‌دهید یا نه؟ رفقا
می‌خندند! بدهیم که چه بشود؟! تازه به دست
آورده‌ایم!

مرحوم آقا وقتی که به آقای حدّاد رسیدند، آقای
حدّاد گفتند: «شما باید به ایران بروید!»^۱ مرحوم آقا
گفتند: «آقا بعد از یک عمر، تازه ما به شما رسیده‌ایم؛
حالا می‌گویید که ایران بروید؟!» ایشان در جواب
می‌فرمایند: «شما هر جای دنیا که بروید من با شما
هستم!»^۱ مرحوم آقا این قضیه را به من این طوری
فرمودند، و در کتاب هم تقریباً همین طور نوشته‌اند،
ولی عبارت اصلی ایشان این بود: «تازه ما به شما
رسیده‌ایم!»

حالا ما هم تازه به کلام امام صادق علیه السّلام
رسیده‌ایم! می‌خواهیم روایت امام صادق را بخوانیم
و بفهمیم. من واقعاً بعضی از اوقات که برحسب

^۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۶.

را مطالعه می‌کنم وقتی به روایتی از امام صادق می‌رسم حالتی پیدا می‌کنم که تحقیقاً می‌توانم قسم بخورم که اگر دنیا را در قبالش به من بدهند آن فهم را نخواهم داد! این را می‌توانم قسم بخورم! چون کلام امام صادق است، نه کلام پاستور و سایر افراد! کلام امام باقر است، کلام امام رضا است، کلام امام سجّاد علیهم السّلام است! اگر یک دعای صحیفه سجّادیه را بفهمیم تحقیقاً می‌توانم قسم بخورم که اگر دنیا را در قبالش به من بدهند این فهم را نخواهد داد!

روایات ائمه علیهم السّلام به‌عنوان بالاترین

معجزه و کرامت حیات بخش

خدمت رفقا عرض کرده بودم که معجزه ائمه این معجزات و کرامات نیست، معجزه ائمه مطالبی است که از آنها نقل شده است و حیات ما را عوض می‌کند. شما یک روایت از امام صادق می‌خوانید و زندگی‌تان از این طرف به آن طرف می‌شود؛ این

معجزه است.^۱

اما اینکه بر فرض فلان گرگ در بیابان با امام صادق حرف زد،^۲ بسیار خوب، حرف زد، حالا به من چه ربطی دارد؟! او امام است و حیوانات امام را می‌شناسند، ولایت را می‌شناسند، با امام حرف می‌زنند، امام جواب می‌دهد و درخواست آنها را پاسخ می‌دهد. حالا این به من چه ارتباطی دارد؟! آن چیزی که به من ارتباط دارد جواب دادن امام صادق به گرگ نیست، آن چیزی که به من ارتباط دارد به صورت حیوان درنده در آوردن شیر در پرده توسط امام رضا و تکه‌تکه کردن و خوردن آن شعبده‌باز نیست!^۳ بله، امام رضا این کار را کرده است؛ حالا من الآن چه کنم!؟

آن چیزی که الآن از امام رضا به کار من می‌آید، کلمات و روایات امام رضا و مطالبی است که از امام

^۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۲:

«قال أبو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **”يَا فَضِيلُ، إِنَّ حَدِيثَنَا يُحْيِي الْقُلُوبَ.“**»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: ”ای فضیل، کلام ما دل‌ها را زنده می‌کند!“» (محقق)

^۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۵۱.

^۳. رجوع شود به عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۱؛ ج ۱، ص ۹۶.

رضا رسیده است. اینها برای من معجزه است و اینها

الآن به کار

من می آید. بله، آن معجزات دیگر هم بوده است و آنها هم به جای خود خوب است که ما بدانیم. بالأخره ائمه ما این طور معجزات هم داشتند تا همه سر جایشان بنشینند و مواظب باشند؛ ولی آن چیزی که مرا عوض می کند این نیست که بالای منبر بروم و درباره این حرفها صحبت کنم که امام ماه را می آورد، امام این کار را می کرد، امام آن کار را می کرد و... بلکه آن مطالبی که زندگی ما را عوض می کند روایات ائمه است و باید درباره اینها صحبت کنیم.

امام صادق می فرماید که اگر بدانید وارد شدن در این مسیر و به دنبال علم رفتن و فهمیدن کلمات ما ائمه برای شما چه خواهد آورد، حاضر بودید که شلاق بر سرتان بخورد و بیاید! این حرف من نیست، امام علیه السلام این حرف را می فرماید!

وجوب غنیمت شمردن توفیق عظیم الهی بر

اهل علم

پس ما باید بدانیم و ارزش خود را متوجه بشویم و مفت و مجانی این قضیه را از دست ندهیم. این توفیقی که الآن خدا نصیب شما کرده است که می خواهید در امروز به لباس اهل علم درآید، این

توفیق مجانی به دست شما نیامده است! شما باید
بینید از میان این میلیون‌ها جمعیت، خدا شما را در
این روز آورده است تا عمامه سرتان بگذارید و در
این راه قرار بگیرید. این شوخی نیست! لذا می‌گویم
ما نباید با این قضیه به شوخی برخورد کنیم.

ما خیال می‌کنیم که بالأخره این رشته هست و آن
رشته هم هست و آن رشته دیگر هم هست، و مثلاً
این یکی عمامه سرش می‌گذارد و آن یکی هم کلاه
سرش می‌گذارد؛ اما نه خیر، حساب و کتاب دارد!
ملائکه آمده‌اند و کلی زحمت کشیده‌اند تا این توفیق
را نصیب شما کرده‌اند! تقدیر الهی را از آن عالم
آورده‌اند و مختصاً شما کرده‌اند. قضیه شوخی
نیست! چرا سایر افراد هم چنین توفیقی پیدا نکردند
و نمی‌کنند؟! مسئله خیلی مسئله مهمی است.

لذا این گوهر را نباید از دست بدهیم. این
شاگردی و کرنش در مکتب امام صادق را نباید با
خزف عوض کنیم، با توهّمات دنیوی و تخیلات
عوض کنیم، با دل این و آن را به دست آوردن عوض
کنیم، با پیشنهاد این پست و مقام عوض کنیم، با

به این موقعیت و آن موقعیت عوض کنیم. مسئله

این است!

سخن سر بسته گفتی با حریفان *** خدا را زین معما پرده بردار!^۱

بیخود نبود که در سه جلسه‌ای که من در سن هفده سالگی خدمت مرحوم آقای حدّاد رسیدم، در هر سه جلسه ایشان فرمودند: «تا می‌توانی در درس‌هایت اتقان کن!» یعنی تا می‌توانی درس‌هایت را درست بخوان! تا این گوهری را که به دست تو آمده است از دست ندهی.

لذا باید فرصت را مغتنم بشماریم،^۲ و قتمان را به بیهوده نگذرانیم، بیخود این طرف و آن طرف نرویم و مجالس خود را به مجالس حرف و نقل نگذرانیم؛ چون این عمر دوباره بر نخواهد گشت. اگر الآن فرصت را از دست بدهیم دیگر موقعیت و شرایط تغییر خواهد کرد و شرایط جدید، اقتضای جدیدی برای ما به وجود خواهد آورد. حالاکه در هم‌چنین

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۴۵.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۷۱:

«و الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، فَانْتَهِزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ.»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: "و فرصت چون ابرها می‌گذرد، پس فرصت‌های نیکی را غنیمت شمرده و از دست ندهید!"» (محقق)

موقعیت و سن و فراغ بالی هستیم، از این موقعیت استفاده کنیم.

إن شاء الله مشمول عنايات خاصه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف باشیم به نحوی که فقط آن حضرت را بشناسیم، فکرمان او باشد، ذکرمان او باشد، هدفمان او باشد و چشممان را از این طرف و آن طرف ببندیم.

در وهله اول، رسیدن خودمان به مطلب باشد و در وهله دوم در مقام تبلیغ، آنچه که هست همان را به افراد ابلاغ کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

مجلس ششم: انتظار ظهور ظاهری و
باطنی

نیمه شعبان ۱۴۳۰ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

ارتباط وثیق جشن میلاد امام زمان
عجل الله تعالى فرجه الشريف با انتظار ظهور
حضرت

امروز روز میلاد امام زمان
عجل الله تعالى فرجه الشريف است؛ میلادی که
خصوصیتی دارد و توقعاتی به دنبال دارد که در سایر
میلادها و مناسبات ائمه و معصومین علیهم السلام
نیست. میلاد امام زمان علیه السلام همراه با توقع
ظهور آن حضرت است و همراه با التجاء و توجه و
نیاز و درماندگی و بیچارگی شیعه در فراز و نشیب
حوادث زمانه نسبت به آن منجی کل و برپاکننده
رایت عدل و داد و صداقت است.

این مطلب موضوعی است که در نفس و ضمیر
و قلب و فکر همه افراد، اعم از شیعیان آن حضرت
و سایر منتحلین به نحله‌های مختلف و حتی سایر
ادیان وجود دارد. حالا علت و دلیل این مطلب
چیست؟ و چرا ما منتظر ظهور آن حضرت هستیم؟
و حقیقت آن ظهور در چه پدیده و حادثه‌ای تبلور
پیدا می‌کند؟ آیا ظهور آن حضرت فقط به معنای
آمدن ظاهری آن حضرت است یا نه، ظهور آن
حضرت به معنای توحید و حکومت عدل است؟!!

ما به خاطر برقراری این حکومت عدل، به ظهور

حضرت نیاز داریم و به واسطه

فقدان این مسئله تمام جوامع بشری دنیا چشم‌انتظار آن منجی و در انتظار ظهور آن مظهر عدل پروردگار است. عدل پروردگار باید در این دنیا تجلی پیدا کند، صدق پروردگار باید در این دنیا ملموس و مشهود بشود، و حقیقت توحیدیّه پروردگار نسبت به همه بندگان باید در این دنیا مورد مشاهده و توجّه همه افراد قرار بگیرد.

کمال عقول به واسطه سیطره ولای امام زمان

در عصر ظهور

امام باقر علیه السّلام در روایتی که روایت خیلی عجیبی است و تمام حقیقت ظهور در همین روایت مندمج است، می‌فرماید:

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَعْلَانَهُمْ»^۱؛ وقتی که قائم ما ظهور کند خداوند دستش را بر سر همه بندگان قرار می‌دهد.

حالا یا می‌توانیم این‌طور معنا کنیم: «خداوند دست خودش را بر سر همه بندگان قرار می‌دهد.» مثل اینکه در آیات داریم: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۲؛ «دست خدا بالای همه دست‌ها، و

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۲. سوره فتح (۴۸) آیه ۱۰.

قدرت خدا مافوق همه قدرت‌ها، و اراده و مشیت نافذ خدا بر همه اراده‌ها و مشیت‌ها قاهر است.» یا اینکه معنا این طور باشد: «خدا دست امام زمان را بر سر همه بندگان قرار می‌دهد و به واسطه هیمنه و سیطره ولایی او که بر سر همه افراد می‌آید، عقول افراد به مرتبه کمال می‌رسد.»

نکته در همین جا است که وقتی ولایت مطلقه امام معصوم علیه السلام حاکم بشود آن موقع عقول به کمال می‌رسد؛ یعنی وقتی که حکومت امام زمان علیه السلام بدون نگرانی و ترس و خوف از ابناء زمان و حکام جائر و ستمگر دوران، زمام امور مردم را به دست بگیرد، عقل‌ها از مرتبه استعداد بیرون می‌آیند و از مرتبه کمون خارج می‌شوند و از مرتبه خفا به ظهور می‌رسند؛ یعنی به واسطه زمینه مناسب و ظهور و تبلور امنیت اجتماعی و امنیت فکری و امنیت اعتقادی و امنیت نفسی و امنیت قلب از همه

جهات و شراشر وجودی انسان - نه فقط امنیّت
اقتصادی و امنیّت سیاسی - در آنجا عقل به مرتبه
رشد پامی گذارد و پله‌ها و نردبان فعلیّت را یکی پس
از دیگری طی می‌کند.

بچه‌ای که دبستان نرود عقل او در همان مرتبه
طفولیّت باقی می‌ماند و در همان مرتبه استعداد ثابت
می‌شود. برای اینکه عقل رشد کند و علم و اطلاع
انسان بالا برود باید زمینه مناسب برای رشد عقل و
رشد علم وجود داشته باشد؛ آن زمینه مدرسه است.

بچه باید در مدرسه به کلاس اول و کلاس دوم و
کلاس سوم برود و همین‌طور در هر کلاسی باید
بدون خوف و نگرانی از شرایط و محیط، بدون
خوف از معلّم، بدون خوف از ناظم، و بدون خوف
از مسائل و جوانبی که وجود دارد، در حال امن و
امنیت درس بخواند تا بتواند آن عقل نهفته و استعداد
خدادادی را که در وجود و کمون او قرار داده شده
است به فعلیّت برساند و پله‌های ترقی را یکی یکی
طی کند تا اینکه به مرتبه کمال ظاهری و کمال
اجتماعی - که وصول به مرتبه تخصّص در یکی از

مراتب علم است - نائل بشود. اگر این طور باشد او می‌رسد، و الاً اگر این طور نباشد نمی‌رسد و می‌ماند.

بچه اگر فرد مستعدی باشد ولی در محیطی باشد که در آن محیط خوف و ترس هست و مورد تهدید قرار می‌گیرد، این بچه با استرس نمی‌تواند درس بخواند و رشد کند. اگر این بالا بیاید و استعداد و آمادگی برای رسیدن به مطالب بالاتر را داشته باشد ولی از نظر اقتصادی نتواند خود را در هم‌چنین مرتبه‌ای قرار دهد باز هم می‌ماند. چقدر از جوان‌ها و چقدر از مردم هستند که استعداد و فهم و قابلیت آنها برای رسیدن به مطالب بالا، بسیار بسیار بالاتر از این افرادی است که الآن در جوامع علمی شرکت می‌کنند؛ ولی به واسطه فقر مادی و فقر اقتصادی، از رسیدن به آن مطالب عاجز هستند! حالا فرض بکنید که انسان به آن مجامع علمی رسید اما اطلاعات و معلومات و مدارک کافی برای این مطلب ندارد؛ یعنی استعداد دارد و از نظر اقتصادی هم متمکن است و موانع هم منتفی است و در مجامع علمی شرکت می‌کند، اما کتاب نیست که بخواند یا کتاب در اختیارش نیست یا کتاب‌های ضعیف و فرسوده و

از تاریخ گذشته در اختیار او قرار داده می شود. چه

کتابی بخواند؟ پس

تمام این استعدادها همه از بین می‌رود و نمی‌تواند به شکوفایی برسد.

بنابراین ببینید چقدر مقدمات و مسائل مختلفی باید دست به دست هم بدهند تا بتوانند یک فرد را از مرتبه استعداد و نقصان به مرتبه فعلیت دریاورند. این مسئله و جهت کلی در تکامل بشری - که عبارت است از کمال عقلی و رسیدن به مرتبه عقل بالمستفاد - برای افراد بشر حاصل نمی‌شود مگر به واسطه تهیو و ایجاد زمینه و بستر مناسب برای مراتب تزکیه و تربیت نفس، و تا این زمینه آماده نشود این استعداد در مرتبه کمون خود باقی می‌ماند.

علت چشم‌انتظاری جمیع جوامع بشری نسبت

به ظهور منجی

بشر همواره برای رسیدن به نقطه کمال، عطش شدیدی دارد و به دنبال رسیدن به فعلیتی می‌گردد که احساس می‌کند ندارد. انسان این خلأ را احساس می‌کند. اگر احساس نکند پس سنگ است! این سنگ است که طلب ندارد، سنگ است که توقع ندارد، آجر است که چیزی نمی‌خواهد، و درخت است که انتظار چیزی را ندارد! اما بشر به دنبال

امنیت در این دنیا چشم‌انتظار ظهور حضرت است، چون می‌بیند که این فعلیت نیست و وجود ندارد، و می‌بیند که راهی که بتواند او را به این مرتبه برساند در اختیار او نیست، و راهی که در اختیار او می‌گذارند و نمایه‌هایی که به او ارائه می‌دهند، همیشه ناقص است و راه به جایی ندارد؛ یک تجربه پس از تجربه، تجربه بعد پس از آن تجربه، همین‌طور تجربه بعدی بعد از آن تجربه، و مدام تجربه بعد از تجربه! بالأخره آخرش چه شود؟!

انسان به دنبال رفع خلأ می‌گردد، چون احساس خلأ می‌کند و احساس می‌کند که وجود او فقط اینی نیست که دارند به او ارائه می‌دهند؛ مثل اینکه احساس می‌کند این غذایی که در اختیار او قرار می‌دهند برای او نیست، بلکه برای افرادی است که خیلی از او پایین‌ترند یا اصلاً غذایی است که باید برای دام بگذارند ولی در جلوی انسان گذاشته‌اند. این را انسان می‌فهمد و تشخیص می‌دهد که آنچه ارائه می‌شود فایده‌ای ندارد و ﴿لَا يُسْمِنُ﴾ و ﴿وَلَا

يُغْنِيَنِي مِنْ جُوعٍ^۱ است. این را انسان درک

می‌کند و در وجود

خودش احساس می‌کند و از این در به آن در می‌زند و از آن در به این در می‌زند تا بالأخره ببیند کدام دری باز می‌شود که بتواند حاجات و توقّعات او را برآورده کند.

دلیل سیراب شدن روح کمال‌جوی انسان در

زمان ظهور امام زمان

حکومت عدل امام زمان علیه السّلام حکومت صدق است و دروغ در آن حکومت جایی ندارد و مکر و حقه‌بازی در آن حکومت راهی ندارد. در آن حکومت شفافیت است؛ از طفلی که به دنیا می‌آید مطلب برایش شفاف است تا آن پیرمردی که در صد سالگی از دنیا می‌رود مطلب برایش شفاف است و در هیچ نقطه‌ای از نقاط زندگی ابهام وجود ندارد و در هیچ مرتبه‌ای از مراتب حیات شک و تردید راه ندارد. آن حکومت صدق مطلق و شفافیت مطلق و

^۱ . سوره غاشیه (۸۸) آیه ۷. ترجمه: «نه چاق و فربه می‌کند و نه گرسنگی را برطرف می‌نماید.»

صفای مطلق و بهاء مطلق و نور مطلق است، و این چیزی است که انسان را سیراب می‌کند و گرسنگی روح را برطرف می‌کند و داروی همه دردهای جهالت و غوایت و ضلالت و انانیت و اعتباریت و توغّل در دنیا و ریاسات است.

لذا امام علیه السّلام می‌فرماید: «**و كَمَلَتْ بِهِ**

أَحْلَامُهُمْ؛ تمام توقّعات و انتظارات انسان به مرتبه

کمال می‌رسد.» یعنی دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند

بگوید: چرا من این‌طور نشدم؟ چرا به من ظلم شد؟

اگر این‌طور بود من آن‌طور نمی‌شدم! اگر با من

این‌طور برخورد می‌شد من الآن در این برهه نبودم!

دیگر هیچ بهانه‌ای برای هیچ فردی در هیچ نقطه‌ای

و در هیچ مرتبه‌ای وجود ندارد! تمام افراد احساس

استواء و یک‌رنگی و یک‌نوعی در پیشگاه نزول

فیوضات الهی دارند و تمام افراد به یک مرتبه خود را

در پیشگاه مقام ولایت متمتع و بهره‌مند می‌بینند.

تمام افراد به اندازه سرسوزنی در مخیله‌شان هم

خطور نمی‌کند که چرا حضرت لطفشان به یکی کم

شده و به یکی زیاد شده است، یا چرا حضرت به آن

شخص استانداری داده و به من نداده است، یا چرا حضرت آن شخص را فرماندار فلان شهر در آن نقطه دنیا کرده و من را نکرده است، یا چرا حضرت فلان منصب را به فلان رفیقش یا برادرزاده‌اش یا خواهرزاده‌اش یا پسر عمّه و یا پسر خاله‌اش داده، ولی به من نداده است. این مسائل در زمان ظهور حضرت اصلاً به مخیله کسی خطور نمی‌کند تا بخواهد برود به حضرت نامه بدهد: یا ابن رسول الله، مگر ما چه مشکلی داشتیم؟! حالا اگر ما را استاندار نمی‌کردی لا اقلّ شهردار می‌کردی تا

حداقل به چند نفر بگوییم که بکن، نکن، چه کار
بکن و چه کار نکن! بالأخره ما هم آرزو داریم!
بالأخره ما هم آمدیم و رفتیم، ولی از این پست‌ها
به دست نیاوردیم! اقلأ چند تایی زیر دستان
می گذاشتی تا امر و نهی کنیم و با این عقده از دنیا
نرویم!

تمایز حکومت الهی از سایر حکومت‌ها از

حیث شوق اکتساب ریاست‌های دنیوی

چرا قضیه این طور است؟ به همان میزانی که در
این دنیا مشاهده می‌کنیم و کردیم که با تمام توان و
با تمام قدرت و با استفاده از جمیع حیل‌های شیطانی
در دنیا برای رسیدن به مقامات دنیوی از هیچ جنایتی
فروگذار نمی‌کنند، در زمان ظهور حضرت با همین
توان و به همین نحو از ریاست و رسیدن به
فرمانداری و استانداری فرار می‌کنند! اصلاً خودشان
را به امام زمان نشان نمی‌دهند تا یک وقت حضرت
به آنها نگوید که بیا بینیم کجایی؟ راستی فلان‌جا
استاندار نداریم، می‌خواهیم تو را بگذاریم! فرار
می‌کنند و مخفی می‌شوند تا حضرت آنها را نبیند!

البته این طور که دارم می گویم، غلط است و من می خواهم بگویم که مردم در زمان حضرت چه تفکری پیدا می کنند. به همان مقداری که برای رسیدن به ریاست در این دنیا با سرعت نور حرکت می کنیم که فقط کم مانده است تبدیل به انرژی بشویم (طبق همان فرضیه نسبت و امثال ذلک که می گویند) که آن هم از اعجاز است که تا حالا انرژی نشده ایم، و به همان میزانی که برای رسیدن به ریاست و غلبه بر حریف و کوباندن حریف به هر قسمی و به هر شکلی و به هر نوعی، به سرعت نور حرکت می کنیم، مردم در زمان حضرت با همین سرعت نور از این ریاسات فرار می کنند! جداً فرار می کنند! این فرق بین حکومت توحید و بین حکومت عالم اعتبار است.

شما خیال می کنید مالک اشتر که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را برای حکومت به مصر فرستاد، آیا در قلب و در ذهنش رسیدن به حکومت مصر بود؟ واللّٰه العظیم، قسم به جان خود امیرالمؤمنین، اگر در فکر و مخیله مالک اشتر به اندازه یک ثانیه هم خطور کرده باشد! من الآن از قول او

می‌گوییم و روز قیامت هم جواب می‌دهم؛ چون معلوم است و نیازی به بازخواست و این حرف‌ها ندارد، چون اوصاف و احوال مالک معلوم است و تاریخ نشان می‌دهد که در تمام عمرش حتی یک ثانیه

هم

خطور نکرد که از امیرالمؤمنین جدا بشود!
استاندار مصر شود؟! این حرف‌ها چیست؟! استاندار
و حاکم شام؟! حاکم ایران؟! حاکم حجاز؟! حاکم
یمن؟! این حرف‌ها چیست؟! برای مالک یک لحظه
جدا شدنش از امیرالمؤمنین با مرگ او مصادف بود!
با مرگ و نابودی و اضمحلال او برابری می‌کرد! کجا
مالک می‌خواست به مصر برود؟!

شما خیال می‌کنید سلمان می‌خواست به طرف
مدائن حرکت کند؟! کجا می‌خواست؟! عُمَرُ سلمان
را خواست و گفت: «می‌خواهم حکومت مدائن را
به تو بدهم.» گفت: «چرا می‌خواهی حکومت مدائن
را به من بدهی؟! برو به بقیه بده!» گفت: «مگر آنجا
حاکم نمی‌خواهد؟» گفت: «این قدر حاکم داری؛
یکی را بفرست! به من چه مربوط است؟!» گفت:
«برو دیگر!» گفت: «من یک مولا دارم که آنجا نشسته
است. کار من به دست اوست، نه به دست تو و نه به
دست آن که قبل از تو بود و نه به دست آن که بعد از
تو می‌آید. این نفری که اینجا هست اگر بگوید برو،
می‌روم؛ اگر نگوید برو، مرا هزار بار تکه‌تکه هم
بکنی از جایم تکان نمی‌خورم!» سلمان پیش

امیرالمؤمنین آمد، حضرت فرمودند: «برو!»^۱

این حکومت سلمان، شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است! حکومتش را دیدیم که چه کرد، کارش را هم دیدیم، پرونده‌اش را هم دیدیم! و به قول امروزی‌ها، پلان کارش را هم دیدیم! دیدیم که چه برنامه‌ای داشت و چه قصد و غرضی داشت و در دلش چه می‌گذشت!^۲

اما در دنیا هم داریم حکومت‌ها را می‌بینیم. بیایید در این کشورها تماشا کنید که در دنیا چه خبر است و چه اوضاعی در این دنیا است! چیزهایی در این دنیا می‌بینیم که به مخیلة انسان هم خطور نمی‌کرد! اما در حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام مردم از رسیدن به حکومت فرار می‌کنند و می‌خواهند پیش امیرالمؤمنین باشند و نمی‌خواهند

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۳۰ - ۱۳۲؛ الفضائل، ابن‌شاذان قمی، ص ۸۶.

۲. از جمله رجوع شود به شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۵.

حتی یک لحظه هم از مولای خودشان جدا
باشند. اگر هم می‌روند، می‌دانند که دست ولایت
مثل ابر بالای سرشان است. مالک با تمام وجودش
حضور امیرالمؤمنین را در نفس خود احساس
می‌کرد و به سمت مصر قدم برمی‌داشت. یک لحظه
نبود که از امیرالمؤمنین جدا باشد، و إلا در آن لحظه
مرگ بود، مرگ!

یکی از رفقا در زمان سابق، در زمان مرحوم آقا
به واسطه بعضی از مسائل مورد تنبیه و تذکر ایشان
قرار گرفت. مرحوم آقا به من فرمودند: «برو در منزل
ایشان و بگو که ما دیگر با شما کاری نداریم!» من با
خودم گفتم که حالا چطور بروم این حرف را به این
بنده خدا بزنم؟ آخر پیرمرد بود، بزرگ بود، کسی بود
که خیلی حقوق بر گردن ما دارد. اما دیدم بالأخره
مطلب ایشان است و باید گفت و باید همان‌طور هم
گفت، به همان لفظ و به همان نسق. خدمت ایشان
رفتم و گفتم: می‌خواهم مطلبی از آقا خدمتتان عرض
کنم و ایشان پیغامی دادند: «ما دیگر با شما کاری
نداریم! ما مطالب را گفتیم و شما عمل نکردید و
دیگر با شما کاری نداریم!» خدا شاهد است وقتی که

این جمله از زبان من درآمد دیدم چه بر سرش آمد!
یک مرتبه به من رو کرد و گفت: «مرگ بهتر از این
است! دیگر زندگی نمی‌خواهم!» و چه انقلابی پیدا
کرد! من دیدم الآن دیگر اوضاعش خیلی به هم
ریخته است و دارد سخته می‌کند! آنهایی که هم‌چنین
مسائلی را به وجود می‌آورند، خودشان هم می‌دانند
چه کار می‌کنند؛ اگر چوبی می‌زنند آب‌نبات هم
کنارش نگه داشته‌اند، و اگر شلاقی می‌زنند از
آن طرف هم شربت در کنارش می‌گذارند.

من آنجا بودم، مدتی که گذشت، بعد خود او این
مسئله را مطرح کرد: «حالا من چه کنم؟» من گفتم
که حالا اگر می‌خواهید من می‌روم صحبت می‌کنم،
و الحمدلله مطالب ختم به خیر شد و آن مقصد و
هدفی که مورد نظر ایشان بود بحمدالله برآورده شد
و به نتیجه رسید.

مالک اگر احساس کند که یک لحظه عنایت
امیرالمؤمنین از او قطع شده است، آن لحظه، لحظه
مرگ اوست! سلمان اگر به ظاهر یک ثانیه از
امیرالمؤمنین دور شود، گرچه در باطن متصل است

و به هیچ وجه من الوجوه کمترین خلل و نقصانی در

این

رابطه حاصل نمی‌شود، ولی اگر یک لحظه احساس بکند قطع شده است، آن لحظه، لحظه بوار اوست! چون همه از ناحیه امیرالمؤمنین است و دست امیرالمؤمنین بالای سر اوست و ولایت امیرالمؤمنین بر رفتار و کردار او حاکم و غالب است و عمل او در تحت سیطره ولایت امامت توجیه می‌شود و شکل پیدا می‌کند.

تمایز حکومت امام زمان از سایر حکومت‌ها از

حیث اجرای عدالت

لذا فقط در حکومت امام زمان علیه السلام است که آن بستر و زمینه و آن اطلاعات وجود دارد و آن حکومت عدل اجرا می‌شود.

بله، الآن در خیلی از کشورها به ظاهر عدالت و قانون حاکم است و کسی حق تعدی به شخص دیگری را ندارد. البته این طور نیست که به نحو کلی همه جا این طور باشند، بلکه در بعضی از جاها قانون حاکم است و قانون در میان مردم حکم می‌کند، گرچه شاید در مواردی استثنائی هم باشد که این بالأخره لازمه نقصان بشری و فقدان مراتب کمالی

بشری است. در این کشورها هر شخصی در هر مرتبه‌ای که هست می‌تواند به هر نقطه‌ای که می‌خواهد برسد. نسبت به مسائل اقتصادی آنچه در توانش است می‌تواند انجام بدهد؛ البته اگر خودش نخواهد انجام بدهد مسئله دیگری است. نسبت به مسائل علمی و مدارج علمی و ابراز و اظهار و استکمال آن استعدادها در حِرَف و فنون مختلف و رسیدن به مراتب عالی و تخصصات مختلف و تحصیل در دانشگاه و مجامع علمی زمینه برای همه افراد است و همه می‌توانند شرکت کنند. این چنین مسائلی هست، ولی صحبت در این است که آنچه موجب کمال و رشد نفس است و موجب تعالی نفس و استکمال عقل می‌شود و انسان را به مرتبه کمال می‌رساند و نقصان را از وجود انسان می‌زداید و به مرتبه فعلیت می‌رساند و به انسان کامل تبدیل می‌کند، آیا در این کشورها هم هست؟! آیا در اطلاعات و کتاب‌هایشان موجود است؟! نه، دیگر در آنجاها موجود نیست.

تمایز حکومت امام زمان از سایر حکومت‌ها از

حیث برقراری صدق در جامعه

در زمان ظهور حضرت تمام عنایت حضرت و تمام قوای حکومت حضرت، برای برقراری صدق در جامعه به کار گرفته می‌شود. حکومت برای برقراری صدق است، نه صدق برای برقراری حکومت. اشتباه نکنید! حکومت اسلام برای برقراری صدق، برقراری عدل و انصاف، برقراری صفا و بهاء و بهجت و برقراری زمینه عدل

در همهٔ شئون و همهٔ مراتب است؛ نه اینکه عدل
 برای برقراری حکومت اسلام است، یعنی
 اگر یک وقت با عدل نتوانستیم حکومت اسلام
 برقرار کنیم، بخواهیم با ظلم برقرار بکنیم! یا اگر
 یک وقت با صدق نتوانستیم به حکومت برسیم،
 بخواهیم با دروغ برسیم! یا اگر یک وقت با بهاء و
 نورانیّت و شفافیت نتوانستیم حکومت ایجاد کنیم،
 بخواهیم با مسائل دیگری که در همهٔ دنیا رایج و
 دارج است به حکومت برسیم! در این صورت آیا این
 حکومت اسلام می‌شود؟! آیا این حکومت
 امیرالمؤمنین می‌شود؟! ابداً! حکومت اسلام برای
 این است که صدق را ایجاد کند: ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ
 بِالْقِسْطِ﴾^۱؛ «برای اینکه مردم به عدل قیام
 کنند.» پیغمبران برای این آمدند و حکومت ایجاد
 کردند که مردم به عدل قیام کنند؛ آن وقت مگر
 می‌شود خود پیغمبر برای رسیدن به حکومتش ظلم
 بکند؟! در این صورت دیگر پیغمبر نیست، مثل
 این همه پیغمبرهای دروغین!

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

امام حسین علیه السّلام هنگامی که از مدینه حرکت کرد برای اینکه حکومت اسلامی ایجاد بکند، می فرماید:

«إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا، وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لَطَلِبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي»^۱.

این عین عبارت سیدالشهدا است! حضرت با صراحت دارد می فرماید:

«من نیامدم که خروج کنم و حکومت ایجاد کنم و امر و نهی کنم برای اینکه به زیاده طلبی برسم و در میان مردم ظلم کنم! بلکه خروج کردم و به قصد ایجاد حکومت از مدینه خارج شدم برای اینکه امت جدّم را اصلاح کنم!»

مردم از دین پیغمبر برگشته اند و دارند به همدیگر دروغ می گویند، با هم حقه بازی می کنند، با هم نفاق می کنند، سر همدیگر کلاه می گذارند، از

^۱. تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۱۶۰؛ مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۷۳، با قدری اختلاف.

صفا و بهاء و نورانیّت بیرون آمده‌اند و ظلمت همه‌جا را گرفته است! من از مدینه بیرون آمدم تا اینکه دوباره عدل و صدق را به مردم برگردانم؛ تا وقتی که مغازه‌شان را باز می‌کنند به نیّت اینکه با مشتری صدق داشته باشند مغازه را باز کنند؛ تا وقتی که مطب را باز می‌کنند به نیّت اینکه آنچه صلاح مریض است و مورد رضای خدا است انجام دهند، نه اینکه دروغ بگویند و از آن بدبخت میلیون‌ها بگیرد درحالی‌که می‌داند که درمان این بیماری او به نتیجه نمی‌رسد؛ تا وقتی که آن مهندسی که نقشه می‌کشد نقشه‌ای بکشد که براساس صدق و براساس رعایت مصلحت او باشد، نه بر اساسی که بتواند بیشتر پول در بیاورد! من برای این از مدینه خارج شدم که مردم را اصلاح کنم، مردمی که دارند در چشم همدیگر نگاه می‌کنند و دروغ می‌گویند! این مردم را به صدق وا دارم و بگویم: آقا دروغ نگو، دروغ حرام است! راست بگو!

ما که ادّعای شیعه بودن امام زمان می‌کنیم باید بدانیم در هنگامی که صحبت می‌کنیم، حضرت در

کنار ما نشسته است و مطالب ما را می شنود، نه اینکه از مطالب ما غفلت دارد و اطلاع ندارد. والله اگر یک هزارم هم احتمال می دادیم که حضرت به اعمال و کردار و گفتار ما ناظر است این قدر دروغ نمی گفتیم و این قدر نفاق و حقه بازی انجام نمی دادیم و این قدر چهره نورانی سنت پیامبران را مشوه نمی کردیم!

به خاطر اینها است که حضرت می گوید:

«لَطِبِ الْاِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ من می خواهم اصلاح ایجاد

کنم و این مردم را اصلاح کنم!

ای مردم، در زندگیتان دروغ نگویند! ای مردم، حتی اگر خیال کردید دارید ضرر می کنید باز هم نباید دروغ بگویند! وقتی دارید فایده می برید و به نتیجه می رسید اگر راست بگویند که هنر نکرده اید؛ بلکه وقتی می بینید که از حریف دارید عقب می افتید آنجا نباید دروغ بگویند و نباید کلاه برداری کنید، و آنجا باید صاف باشید. حضرت می فرماید:

«أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ اصلاً حکومت من برای این است که

معروف را در میان مردم بیاورم.

معروف چیست؟ حقه‌بازی است؟! پنهان‌کاری است؟! دروغ گفتن است؟! ظلم به بندگان خدا است؟! قتل و غارت است؟! اینها معروف است؟! یا نه، صدق است، صفا است، عدل است، امنیت است، شفافیت است، محبت است، رأفت است، عطوفت است، و احساس پدران و احساس برادرانه نسبت به همه افراد است. من می‌خواهم اینها را بیاورم.

من دارم آن سنتی را که پیغمبران برای آن سنت قیام کردند و فرستاده شدند می‌آورم. این معاویه حقه‌باز صلح‌نامه با برادرم را امضا کرده است و در آن صلح‌نامه است که وقتی از دنیا برود باید حکومت به من برسد و حق من است. اما الآن دارد حقه‌بازی می‌کند و حکومت را به یزید می‌دهد. بنابراین الآن من دارم برای اقامه عدل حرکت می‌کنم. حکومت معاویه حکومت صدق نبود، حکومت حقه‌بازی بود، حکومت دورنگی بود، و حکومت دوگونه عمل کردن بود. من می‌خواهم اینها را بردارم و عدل را برای همه بیاورم و قانون را برای همه به یک نحو اجرا کنم.

عنایت فراگیر امام علیه السلام نسبت به جمیع

افراد به دلیل قاعده لطف

«و أسيرُ بسيرةِ جدِّي»؛ راه و روش من این

است که همان طوری که سیرهٔ جدّم بود به همان کیفیت عمل کنم.

این می شود همان حکومت امام زمان! سیدالشهدا اعلان کرد که من می خواهم عقول شما را به مرتبهٔ کمال برسانم. در دوران حکومت ظالمانهٔ معاویه که غیر از قتل و غارت و کشتن و زندان کردن و همه را اسیر هوی و هوس خود قرار دادن کاری برای این امت نکرد، عقول شما در بستر نامساعدی بود. من می خواهم آن بستر نامساعدی را که معاویه در این مدت ایجاد کرده بود، تبدیل به بستر امنیّت کنم. من می خواهم پدر همه باشم و همه به من از دید فرزند نگاه کنند. من می خواهم برای همه باشم و همه در نزد من یکسان باشند. من می خواهم محبّت من نسبت به همه باشد و یکی را از خود و دیگری را بیرون قرار ندهم.

نظر مردم به ائمه علیهم السّلام مگر غیر از این بود؟! مگر ائمه خودی و غیر خودی داشتند؟! همه

خودی بودند! بله، هر کسی خودش می‌خواست،

خودش را بیرون

می کرد. اما ائمه برای همه بودند، مثل لطف خدا که برای همه است و تفاوتی نمی کند، همه بندگان خدا هستند و همه تحت حکومت امام معصوم علیه السّلام یکسان اند.

چرا امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرماید:

«افراد معاویه یک خلخال را از پای یک زن یهودی درآوردند! اگر از این غصّه بمرید روا است»^۱

چرا حضرت این حرف را می زند؟! آیا می خواهد خودش را نشان بدهد؟! آیا می خواهد برای انتخاباتش تبلیغات کند تا مردم به او رأی بدهند؟! یا نه، امیرالمؤمنین نیاز به تبلیغات ندارد! در خانه اش را شکستند و آمدند با او بیعت کردند! این طوری با امیرالمؤمنین بیعت کردند! حضرت در را باز نمی کردند و می گفتند: «بروید یکی دیگر را انتخاب کنید!» در خانه اش را شکستند و با او بیعت کردند! حضرت می گفتند که تا به حال در این ۲۵ سال آن سه تا بودند و ما ۲۵ سال نبودیم و در خانه

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵.

۲. معانی الأخبار، ص ۳۶۱؛ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۹؛ الأملی، شیخ طوسی، ص ۳۷۳. هم چنین جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۸، ص ۱۳۰.

نشسته بودیم، حالا هم مثل همان ۲۵ سال، یکی دیگر را بگذارید! با ما چه کار دارید؟! بگذارید این چند روز آخر عمرمان راحت باشیم! من به درد شما نمی‌خورم! و واقعاً هم حضرت به درد آنها نمی‌خورد! حالا حضرت به حکومت رسید، چه شد؟! از همان روز اول شروع شد! شب اول به شب دوم نرسید که آن دو نفر، طلحه و زبیر، آمدند و دیگر شروع شد تا وقتی که ابن ملجم کار را تمام کرد! این حکومت امیرالمؤمنین بود.

بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام این حرف را برای تبلیغاتش نزد؛ بلکه احساسی که امیرالمؤمنین نسبت به آن زن یهودی داشت، با اینکه زن یهودی بود و اصلاً مسلمان نبود و از دین امیرالمؤمنین خارج بود، ولی چون تحت حکومت و قیمومیت و سیطره امیرالمؤمنین بود، به خاطر این قیمومیت و سیطره، با احساس

حضرت نسبت به نزدیک‌ترین فرد از افراد به
امیرالمؤمنین تفاوتی نداشت! والله تفاوتی نداشت!
آن دردی را که امیرالمؤمنین بالای منبر کشید و آن
آهی را که از نهادش برآمد، کسی نمی‌فهمد
مگر اینکه به مقام ولایت رسیده باشد؛ آن وقت
می‌فهمد که امیرالمؤمنین چه دردی کشید که فرمود:
«اگر از این فاجعه بمیرید روا است!» او امام معصوم
بود که آن‌طور از نهادش و با تمام وجودش این
مطلب را از روی صدق می‌گفت. فقط یک خلخال
از پای یک زن یهودی درآورده بودند؛ اما
امیرالمؤمنین می‌خواهد این را بفرماید: آن زن یهودی
که در حکومت من است، شب که دارد سرش را به
متکا می‌گذارد به امید من دارد می‌گذارد و با اعتماد
و اطمینان به اینکه من از او صیانت می‌کنم دارد شب
می‌خوابد. حالا من در مقابل خدا چه جوابی دارم
بدهم؟! اگر این‌طور نبود، آن زن پیش معاویه
می‌رفت یا حداقل ارتباطش را با حضرت می‌برید و
می‌گفت: این علی هم مثل بقیّه است! می‌زنند و
می‌کشند، فقط این ریاستش را بکند! می‌گوید:

به درک، همهٔ مردم بمیرند، ولی من ریاستم را بکنم!
 مگر نکردند؟! مگر یزید نکرد؟! چه تهمتی به
 امام حسین زدند! مگر می‌شود به امام حسین تهمتی
 زد؟ چه تهمتی می‌توان زد؟ علیه حکومت اسلام قیام
 کرده و اغتشاش کرده و امنیت ملی را به خطر انداخته
 است! کدام حکومت اسلام؟! اصلاً حکومت برای
 تو نیست، برو کنار! حکومت برای سیدالشهدا است
 و خود پدرت هم زیر این صلح‌نامه را امضا کرده
 است. اما او می‌گوید: ببینید، این حکومت اسلام
 است و امام حسین بر علیه حکومت اسلام قیام کرده
 است! نگاه کنید و ببینید که در مناره‌ها اذان می‌گوییم
 و من می‌روم نماز می‌خوانم و نماز جمعه هم
 می‌خوانم. همه می‌دیدند که یزید می‌رود نماز جمعه
 می‌خواند. اما اینکه عرق هم می‌خوریم، با میمون هم
 بازی می‌کنیم، سگ‌بازی هم می‌کنیم، با فاحشه‌ها هم
 هستیم و... را که به مردم نمی‌گوید! آن چیزی که به
 مردم

۱. أنساب الأشراف، ج ۳ ص ۱۵۳:

«و کتب معاوية إلى الحسين: ... فَاتَّقِ اللَّهَ يَا حُسَيْنَ فِي شَقِّ عَصَا الْأُمَّةِ وَ
 أَنْ تَرُدَّهُمْ فِي فِتْنَةٍ!»

می گوید، فقط نماز در مسجد و اذان بالای مناره است؛ اما دیگر نمی گوید که شاید فردا کنار خودش در مسجد جامع بالای منبر آن فاحشه را هم ببرد و به جای خودش بگذارد نماز بخواند و مردم هم پشت سر آن فاحشه نماز بخوانند! مگر ولید بن یزید بن عبدالملک این کار را نکرد؟! شب تا صبح با آن زن فاحشه بود، صبح عمامه سرش بست و به جای خودش برای نماز خواندن فرستاد.^۱ این ولید به یک لیوان و یک کاسه و خمره شراب قانع نمی شد؛ حوض شراب درست کرده بود و خودش را در آن حوض می انداخت!

اینها خلفای اسلام بودند؛ خلفایی که اسلام به وجود آنها منیع و سربلند است! نعوذبالله! ببینید بر تاریخ اسلام چه گذشته است و چه چیزهایی در این ۱۴۰۰ سال خواندیم و دیدیم! در این تاریخ ۱۴۰۰ سال چه مسائلی بود که همه به نام اسلام بود و همه به نام اسلام انجام می شد! هر جنایتی که انجام می شد به نام اسلام بود. امام حسین را کشتند، مثل آب

^۱ و ۲. حیاة الحیوان الکبری، ج ۱، ص ۱۰۸.

خوردن! پول دادند و فریب دادند و اِعمال زور کردند و امام حسین را کشتند و بچه‌های امام حسین را هم کشتند! واقعاً خیلی عجیب است!! انسان باید به خدا پناه ببرد!

باید بدانیم که شیطان فقط برای ۱۴۰۰ سال پیش نبود، بلکه شیطان همیشه هست و همیشه انسان باید به خدا پناه ببرد. شیطان همیشه هست و هر روز هم قوی‌تر از روز گذشته می‌شود؛ چون دائماً تجربه او بیشتر می‌شود و اطلاعات او اضافه می‌شود، و او هم کمال پیدا می‌کند، چون هیچ چیزی بی‌کمال نیست، پس شیطان هم در شیطنت کمال پیدا می‌کند. بنابراین شیطنت‌هایی که انسان در این دوره و در این زمان از شیطان می‌بیند هیچ‌وقت ۱۲۰۰ سال پیش و قبلش تا زمان حضرت آدم نبوده است! چون شیطان هم بالأخره دارای مراتب کمالی است و دائماً دارد کمال پیدا می‌کند و اطلاعات و تجربه‌اش اضافه می‌شود!

زمینه‌ها و بستر مورد نیاز جهت رسیدن عقول

به مرتبه کمال

هدف انبیا این است که انسان از نقطه نظر عقلی

به مرتبه کمال برسد، بنابراین

امام علیه السّلام زمینه و بستر برای این ترقّی را فراهم می‌کند؛ امنیّت فکری می‌آورد، امنیّت اجتماعی می‌آورد، امنیّت اقتصادی می‌آورد، و ظلم را برمی‌دارد، خودی و غیر خودی را برمی‌دارد و همه یک دسته و یک گروه و یک حزب می‌شوند و دیگر صد حزب در زمان حضرت نداریم و همه یک‌رنگ می‌شوند.

البته این تازه مقدّمه می‌شود برای آنچه از این به بعد هست، یعنی برای آن اطلاعات، آن دستورها، آن برنامه‌ها، آن احکام و آن تکالیفی که حضرت می‌آورد و باید در این بستر مورد استفاده قرار بگیرد. آیا ما می‌توانیم آنها را بیاوریم یا اینکه مخصوص حضرت است؟! حضرت تکالیفی را القاء می‌کند، دستوراتی را می‌دهد و برنامه‌ریزی‌ای برای ما انجام می‌دهد که صبح چه کنید، ظهر چه کنید، شب چه کنید، با مردم چه کنید، با خانواده چه کنید، با همسایه چه کنید، با خودتان چه کنید، در خلوتتان چه کنید، در علن و ملأ چه کنید؛ تمام اینها را حضرت برنامه‌ریزی شده، خط‌کشی شده، منظم و مرتب برای ما بیان می‌کند. حالا در آن موقع دیگر چه کسی به کمال نمی‌رسد؟!

در آن موقع امنیّت اجتماعی است و گرگ و میش
با هم و در کنار هم می‌روند.^۱ این به‌خاطر امنیّت
اجتماعی آن موقع است. آیا الآن هم گرگ و میش
با هم می‌روند؟! امنیّت اقتصادی هم هست و دیگر
کسی نیازی ندارد. در روایت از امام صادق
علیه السّلام داریم:

خصوصیّات ظاهری زمان ظهور حضرت

«زمان حضرت از نظر امنیّت اقتصادی این‌طور است که مؤمن دست در جیب
مؤمن دیگر می‌کند و به هر مقداری که نیاز دارد پول برمی‌دارد و خرج می‌کند.»^۲

این به‌خاطر امنیّت اقتصادی است. من‌باب‌مثال
شخص به دگان نانوائی می‌رود و فرض کنید امروز
دوتا نان می‌خواهد، دوتا برمی‌دارد و می‌رود، دیگر
سه‌تا بر نمی‌دارد، بلکه به همان مقداری که امروز نیاز
دارد برمی‌دارد. آن نانوا هم می‌گوید: این که اینجا
آمده بود

۱. تحف العقول، ص ۱۱۵.

۲. الاختصاص، ص ۲۴.

میوه فروشی دارد، پس حالا نوبت من می‌شود!
به آنجا می‌رود و نگاه می‌کند: به‌به، چه موزها و
سیب‌ها و پرتقال‌های خوب و ارزانی دارد! می‌گوید:
از هر کدام یکی برمی‌داریم؛ یک موز، یک پرتقال،
یک هلو، یک سیب و یک هندوانه هم برمی‌داریم،
دیگر برای امروز بس است. می‌گوید: این به‌جای آن
دوتا نان! تمام مردم همین‌طوری زندگی می‌کنند.

إن شاء الله خداوند توفیق زیارت آن حضرت و
توفیق درک ظهور حضرت را بدهد، آن‌موقع خواهید
فهمید که بنده راست می‌گویم یا نه! البته این کلام،
کلام امام صادق علیه السلام است، یعنی کلام یک
معصوم است و برای من نیست. چرا من الآن
زیاده‌طلبی می‌کنم؟ چرا مدام به‌دنبال این چیزها
می‌روم؟ چون ترس از آینده دارم که فردا چه
می‌شود، چون شیطان بر من حکومت می‌کند، چون
مدام تخیلات و توهمات می‌آید که به اینجا برسم، به
آنجا برسم! اما در زمان حضرت دیگر همه این
حرف‌ها برداشته می‌شود؛ دیگر ترس نداریم، بلکه
هر وقت گرسنه می‌شویم نان در نانوائی و میوه در
میوه‌فروشی موجود هست! آن‌وقت برای چه بیشتر

بردارم و دست خودم را سنگین کنم؟! برای چه
یخچال را پر کنیم؟! شاید اصلاً آن موقع یخچال هم
نخواهیم! چون دیگر انبار کردن نیست و آدم به همان
اندازه‌ای می‌آورد که مصرف می‌کند و بعد هم تمام
می‌شود و دوباره می‌رود می‌گیرد. بنابراین همیشه
غذای تازه می‌خورد و دیگر تمام این یخ‌زدن‌ها و
فریز کردن‌ها - که همه‌اش تبدیل به سم می‌شود -
همه کنار می‌رود. در زمان ظهور حضرت همه
فریزرها برداشته می‌شود و کارخانه‌ها دیگر فریزر
درست نمی‌کنند! چون آدم هر روز صبح به قصابی
می‌رود و نیم کیلو یا دو سیر گوشت می‌خرد و
می‌آورد و دوباره فردا هم می‌رود، پس برای چه فریز
کند تا تمام خاصیتش برود و یک چیز بی‌فایده
بخورد؟! چرا نان را در فریزر بگذارد تا تمام
خاصیتش برود و آن خاصیت تبدیل و تبدل نشاسته
به قند را از دست بدهد و تبدیل به سم شود و فقط
همان خاصیت سم بماند؟! به جایش هر روز نان تازه
می‌خورد.

بنابراین در زمان حضرت دیگر تمام اینها برداشته

می‌شود و زندگی عقلایی می‌شود و عقل در
کسب و کار حکومت می‌کند. امروز من چقدر به مواد
غذایی نیاز

دارم؟ فقط همان قدر می‌گیرم؛ دیگر نه فریزر می‌خواهم، نه یخچال می‌خواهم و نه چیزهای دیگری می‌خواهم! می‌بینم امروز چه نیازی دارم از نظر لباسم، رفت و آمد، و سایر وسایل و ضروریات زندگی، فقط همان را می‌گیرم. بنابراین از نقطه نظر ظاهری، همه چیز جنبه عقلایی به خود می‌گیرد، نه جنبه توهّمی و تخیلی و مجازی و اعتباری. انسان فقط آنی را که لازم است همان را انجام می‌دهد.

نحوه انتظار حقیقی فرج حضرت بقیّه الله

اما از نقطه نظر معنوی، دیگر مراتب خاصّ به خودش را دارد، و این مسئله‌ای است که باید به آن توجه کرد و این قضیه‌ای است که در ظهور آن حضرت مورد انتظار همه است. در زمان ظهور حضرت توقّع هم چنین مطلبی برای همه مردم وجود دارد، نه فقط برای یک صنف خاص. همه مردم احساس می‌کنند که آنچه تا به حال گفته شده برای آنها مفید نبوده است، و آنچه تا به حال در مکتب‌های مختلف و روش‌های حکومتی و اداری و اجتماعی مختلف ارائه شده نتوانسته است دردی دوا کند. پس

چه باید کرد؟ پس هدف از این خلقت چه می‌شود؟
پس هدف از ایجاد انسان چه می‌شود؟ آن کمالاتی
که وعده داده شده است چه می‌شود؟ اینجا است که
احساس می‌شود ضمیر انسان و نهاد انسان و قلب
انسان و عقل انسان با تمام نیاز خود به سمت این
مبدأ نور و مبدأ حیات حرکت می‌کند.

برای رسیدن به این مطلب است که انسان باید
خودش را آماده کند. شما توقع دارید که یک فرد هر
کاری دلش می‌خواهد انجام بدهد، هر ظلمی که
می‌خواهد بکند، هر خلاف و دروغی که می‌خواهد
بگوید، و هر جنایتی که می‌خواهد بکند؛ بعد
یک‌دفعه حضرت ظهور کند و او از این رو به آن رو
شود؟! ابداً! آن کسانی که خیال می‌کنند هر عملی که
بخواهند می‌توانند انجام بدهند و هر کاری که
بخواهند می‌توانند بکنند، و درعین حال خودشان را
منتسب می‌کنند، بدانند هنگام ظهور حضرت،
شمشیر ذوالفقار حضرت، اول آنها را به دو نیم تقسیم
خواهد کرد و از سر راه برخواهد داشت، بعد سراغ
بقیه ادیان و بقیه افراد خواهد رفت!

شما خیال می‌کنید با دعای ندبه خواندن و دعای

فرج: «اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ»

کار تمام است؟! خیال می کنید بدون اینکه انسان خودش را ملتزم کند که به آنچه حضرت برای آن ظهور می کند پایبند باشد، با این حرف ها دردی دوا می شود و فایده ای مترتب می گردد؟! اگر مدام بنشینیم دعای کمیل بخوانیم، دعای ندبه بخوانیم، به آن حضرت استغاثه کنیم، در نیمه شعبان جشن بگیریم برای اینکه حضرت ظهور کند، و متظاهر به استنان به سنت آن حضرت باشیم، آیا مطلب تمام است؟! ابدأ! ابدأ! این حرف ها هیچ فایده ای ندارد! تا وقتی که مردم از ما صدق نشنوند هیچ فایده ای ندارد! صد هزار دعای ندبه برویم، غیر از ظلمت و کدورت بر ما چیزی اضافه نخواهد شد! صد هزار دعای کمیل برویم ولی مرام ما مرام عالم شیطنت و حقه بازی و دورنگی باشد، تمام اینها جز نکبت و وبال و بدبختی نتیجه و حاصلی نخواهد داد! به جای خواندن دعای کمیل، باید خودمان را درست کنیم، خودمان را اصلاح کنیم، به این دو روزه دنیا غره نشویم و فریب این دو روزه دنیا را نخوریم. این انتظار حضرت است.

انتظار فرج حضرت، همان طوری که امام باقر

علیه السّلام می‌فرمایند، این است که انسان با آن مطالبی که در اختیارش قرار داده شده است و با انجام دادن آنچه می‌تواند در آن مرتبه انجام بدهد، خودش به دنبال استکمال عقلش برود.^۱ کسی توقع ندارد که ما آن مسائل عالی و عرشی اولیای خدا و عرفای الهی و معصومین را بیان کنیم. حدّ اقل می‌توانیم دروغ نگوئیم، همین مقدار را عمل کنیم و دروغ نگوئیم؛ دیگر کسی از ما چیز دیگری نمی‌خواهد. کسی توقع ندارد که ما تکالیف و مبانی عالی‌های را بخواهیم بگوئیم که مخصوص خواصّ از شیعیان امیرالمؤمنین و اولیای الهی است. اگر تا قیامت هم فکر کنیم به هم‌چنین جاهایی نمی‌رسیم. پس حدّ اقل به آنچه از ضروریات و بدیهیات شمرده می‌شود عمل کنیم.

آخر این مصیبت را به که باید گفت که ما باید به‌جای اینکه بخواهیم برای همه افراد الگو باشیم، باید به فکر خودمان باشیم و به درد خودمان برسیم! چطور توقع داریم

^۱. رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ۳۲۹ - ۳۳۱.

حضرت ظهور کند و برای ما طاق نصرت بیندازد
و بگوید: بفرمایید، من برای شما ظهور کرده‌ام و از
پس پرده غیبت بیرون آمدم؟! نه خیر، کار خدا
حساب دارد! حضرت یکی یکی صدا می‌کند: بیا
اینجا، بیا ببینم؛ تو خیال می‌کردی شیعه منی و به این
مسئله تظاهر می‌کردی؟! من امام به حق و امام به
عدل هستم! اگر قرار باشد از بین ببرم و اعدام کنم
اول سراغ کسانی می‌روم که مدعی پیروی از من
هستند و برخلاف مکتب و سیره من در این دنیا
بودند، و زمین را از لوث وجود آنها تطهیر می‌کنم،
بعد سراغ افراد دیگری می‌روم که حتی اسم من را
هم نمی‌دانستند، آنها در مراتب خیلی بعد و آخر خط
قرار دارند.

ظهور باطنی حضرت در عصر غیبت برای

منتظران حقیقی

امام علیه السلام امام به عدل و مقیم عدل و
اقامه‌کننده عدل است. پس ما باید اول عدل را در
وجود خودمان بیاوریم، صدق را در وجود خودمان
بیاوریم، انصاف را در وجود خودمان بیاوریم، محبت
و عطوفت و رأفت و کرامت را بیاوریم، بعد به

حضرت بگوئیم: این مقدار از دست ما برمی آمد و می توانستیم، و بیش از این مقدار نمی توانیم و از عهده ما بر نمی آید.

آن مقداری را که می توانیم باید انجام بدهیم، و این باعث می شود که آن نور ولایتی که در زمان ظهور باید تجلی کند، همان نور ولایت در زمان غیبت تجلی می کند. مگر ما در زمان غیبت، اولیای خدا و عرفاء بالله نداشتیم و نداریم؟! در طول این ۱۴۰۰ سال مگر علمای بالله و بأمرالله نبودند؟! این همه از بزرگانی که بودند، آیا همه اینها در زمان ظهور به دنیا آمدند و زمان ظهور را درک کردند؟! یا نه، ولایت آن حضرت در زمان ظهور، همان ولایت در این وقت است برای فردی که طالب و منتظر باشد و برای کسی که خودش را با تمام وجود به حضرت بسپارد و دیگر از خودش انانیت و استقلال نداشته باشد؛ نه اینکه وقتی حضرت ظهور کند بگوید که حضرت چرا اینجا این طوری گفت و چرا آنجا آن طوری گفت؛ این فایده ای ندارد. امام باقر علیه السلام می فرماید:

«کسی که به مرتبه‌ای برسد که خودش را برای
ظهور حضرت آماده بکند به نحوی که وقتی حضرت
می‌آیند خودش را با تمام وجود به آن حضرت
بسپرد، همانند کسی است که با خود آن حضرت در
خیمه آن حضرت قرار دارد و با آن

حضرت معیت دارد؛ حالا می‌خواهد ظهور را

درک بکند یا ظهور را درک نکند.»^۱

چرا ما باید همیشه به امید فردا بنشینیم که فردا

می‌آید و پس فردا می‌آید؟!^۲ این افرادی که مردم را

دعوت به ظهور می‌کنند چه طرفی از این دعوت

ظاهری به ظهور بستند؟! چقدر افراد بودند که در

مجالسشان مدام می‌گفتند که حضرت دو سال دیگر

ظهور می‌کند یا حضرت چهار سال دیگر ظهور

می‌کند! چرا می‌گویی دو سال دیگر؟! از کجا

می‌گویی؟! چه کسی گفته است؟! وحی شده

است؟!!

یکی از اینها در یکی از شهرستان‌ها بود و من

شنیدم بعد از اینکه قضیه‌ای اتفاق افتاده بود، به افراد

گفته بود: «این قضیه قطعاً همان مسئله‌ای است که

پس از آن حضرت، ظهور خواهند کرد!» آن قضیه

انجام شد و سال‌ها دارد از آن می‌گذرد و از ظهور

حضرت هم خبری نیست! پس چه دلیلی دارد که

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون معنای حقیقی انتظار فرج، رجوع شود به سرّ الفتوح، ص ۶۸ - ۷۱.

کاری بکنیم که مردم مدام بگویند که ای وای، چرا

این طوری نشد؟! مگر مجبور بودی بگویی؟!!

چقدر افراد بودند و خود ما هم آنها را دیدیم و

خود ما هم از آنها شنیدیم که می گفتند: «در فلان سال

حضرت ظهور می کند.» اما الآن چهارده سال دارد از

آن می گذرد و حضرت ظهور نکردند! پس همه آن

مطالب خلاف بود!

خود بنده با همین گوشم شنیدم که گفتند: از این

سال تا این سال حضرت ظهور می کند! گفتیم:

إن شاء الله که خیر است! هرچه منتظر شدیم دیدیم

خبری نیست! بالأخره چه شد؟! پیغام فرستادیم که

آقا قضیه نزدیک است؟ آخرش با یک «بداء حاصل

شد!» مسئله را تمام کردند. الحمدلله «بداء» بهانه

خوبی شده است! و هر چیزی را می شود گفت: بداء

حاصل شد! اگر این طور باشد دیگر هر کسی هرچه

خواست می تواند بگوید، بعد فردا هم بگوید: بداء

حاصل شد!

لواداران ما این طور به ما یاد ندادند و این گونه ما

را راهنمایی نکردند. اولیای خدا

افرادی بودند که قطعاً از زمان ظهور حضرت
اطلاع داشتند، ولی درعین حال نمی‌گفتند و برای
هیچ‌کس مسئله‌ای بیان نمی‌کردند. پس آنهایی که
می‌گویند، اطلاعی ندارند!

چرا ما مردم را دعوت به ظهور باطن نکنیم؟! چرا
افراد را دعوت نکنیم به اینکه آن مبانی را در
وجودشان محقق کنند؟! اگر افراد در زمینه رسیدن
به اهداف ظهور حضرت حرکت نکنند آن وقت است
که زمینه برای ظهور فراهم می‌شود و اجتماع برای
تقبُّل مبانی و تکالیف حضرت آماده می‌شود.

آن زمان، زمانی است که مردم از تقلیدهای
کورکورانه به درآیند و عقل و فهم را بر تقلید
متحجرانه حاکم کنند و به هر صدایی گوش دل
نسپارند و به هر بادی حرکت نکنند و به دنبال هر
پرچم و رایتی نروند، زمانی است که مردم دیگر با
شعارهایی که بر در و دیوار است فریفته نشوند و با
مطالب شیرین و جذّابی که گفته می‌شود گول

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون ارجحیت ظهور باطنی، رجوع شود به امام
شناسی، ج ۳، ص ۳۴؛ ج ۵، ص ۱۸۲؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص
۲۱۳ - ۲۳۵؛ افق وحی، ص ۱۲۳.

نخورند، زمانی است که افراد با خلاف‌هایی که می‌شود برخوردار کنند و با فطرتی که خدا به آنها داده است حوادث و مسائل را بیازمایند.

فطرت حق‌جوی انسان، راهنمای عصر غیبت

خدا به همه فطرت داده است. فطرت، حق را می‌فهمد، ظلم را می‌فهمد، عدوان را می‌فهمد، زیاده‌طلبی را درک می‌کند، صدق را می‌فهمد و دروغ را می‌فهمد. تو که دروغ را می‌فهمی پس چرا به دنبال دروغ رفتی؟! تو که خلاف را دیدی پس چرا چشمت را بستی؟! تو که این همه خلاف می‌بینی چرا توجیه و تأویل می‌کنی؟! این چراها در زمان ظهور حضرت پاسخ می‌طلبند و حضرت از تک‌تک این چراها سؤال می‌کند: چرا دروغ را دیدی و چشمت را بستی؟ چرا خلاف را دیدی و توجّه نکردی؟ مگر تو سنگ و چوب و حیوان بودی؟! تو انسان بودی، عقل و فهم داشتی، فطرت داشتی؛ پس چرا ظاهر تو را فریفت؟! چرا به خاطر دو روز دنیای دنی و خبیث و نجس، تمام مبانی دین خودت را زیر پا گذاشتی؟! حضرت از یک‌یک این چراها سؤال می‌کند و می‌گوید: حتماً نیاز به ظهور

من بود؟ حتماً من باید به تو بگویم که دروغ
حرام است و صدق واجب است؟! در این مدت به
تو نگفتند؟ در کتاب نخوانده بودی؟ بر فرض که در
کتاب هم نبود، پس فطرت چه؟ فطرت هست و از
بین نمی‌رود!

فطرت در همه هست و همه مردم فطرت دارند.
همه مردم دروغ و صدق را می‌فهمند. همه مردم، چه
ملتزم به مبانی و چه غیر ملتزم به مبانی، مطالب را
می‌فهمند و ادراک می‌کنند. آنها هم فهم دارند. چه
نماز خوان و چه بی‌نماز، چه چادری و چه
بی‌حجاب، همه فطرت دارند و همه می‌فهمند و همه
ادراک می‌کنند. آنها با ادراکشان و فطرتشان ما را
محاکمه می‌کنند و به میزان منطق می‌نشانند و با
فطرتشان در روز قیامت جلوی ما می‌ایستند و حق
خودشان را مطالبه می‌کنند؛ با همین فطرت!

ما همین‌طور سرمان را در برف می‌کنیم و توجیه
می‌کنیم و مسائل را نادیده می‌گیریم! انگار نه‌انگار
معادی وجود دارد، قیامتی وجود دارد، امام زمانی
وجود دارد! مدام فقط چراغانی می‌کنیم و نوحه
می‌خوانیم و دعای ندبه می‌رویم و بعد هر کاری که

زشت تر از آن به مخیله خطور نمی کند، به دست خود انجام می دهیم!! این متابعت امام زمان است؟! این منتظر ظهور حضرت بودن است؟! این عمل به آن چیزی است که حضرت برای آن می آید؟! این متابعت از حضرت است؟! این رسیدن به آن مرتبه ای است که حضرت از ما می خواهد؟!!

نه جانم، وقتی حضرت ظهور کند خواهید دید که آن بی حجاب صافی ضمیری که در ذات خودش غلّ و غش ندارد و آن بی نمازی که به واسطه استضعاف به احکام الهی نرسیده و فطرت او به همان صفای خود باقی مانده است او در کنار امام زمان قرار خواهد گرفت؛ و آن شمشیر ذوالفقار بر سر من و شما فرود خواهد آمد!

امام زمان، امامی است که به باطن و ضمائر نگاه می کند، نه به چهره ظاهر فریب و مقدّس مآب و ظاهر ساز من که مالا مال از خدعه ها و فریب ها و نیرنگ هایی است که دیگر جایی ندارد! او این طور نیست، او امام زمان است، او دیگر امام معصوم است، او را دیگر نمی شود کاری کرد، او را دیگر نمی شود

با دو نفر مخفیانه پیش او

رفتن، فکرش را عوض کنند، او را دیگر نمی‌شود
با یک پروندهٔ خلاف جلویش گذاشتن، رأیش را
عوض کنند؛ چون او امام است!

عزیز من، باید به فکر پاسخ‌گویی به این امام
باشیم! اما هنوز دیر نشده است! می‌گویند: ماهی را
هر وقت از آب بگیریم تازه است! جلوی بدی و شر
را هر وقتی بگیریم خیر است. بنابراین باید احساس
کنیم که امام زمان دارد ما را نظاره می‌کند و بر
کارهای ما نظاره دارد. باید حضور او را احساس
کنیم.

تطابق جمیع احکام الهی بر مبانی و موازین

عقلی

امام زمان بر جای حق نشسته، ولایت او ولایت
حق است و واجب‌الاطاعة است. ولایت او ولایت
مطلقه است و واجب‌الاطاعة است. مگر می‌شود
احکام الهی با مبانی و موازین عقلی منافات داشته
باشد؟! شما تمام احکام و تمام آیات قرآن را نگاه
بکنید، می‌بینید تمام آنها پایهٔ عقل و منطق دارد و آن
احکام باید با مبانی عقلی سنجیده بشود.

امیرالمؤمنین علیه السّلام محاجّه‌ای که با افراد در
زمان خلافت ابابکر کرد، مگر بر پایه عقل و منطق
نبود؟! امام حسن مگر این طور نبود؟ امام حسین مگر
این طور نبود؟ این همه روایات از امام صادق و از
موسی بن جعفر علیهما السّلام راجع به عقل داریم!^۱
اینها برای چیست؟ مگر ما در روایت نداریم:

«إِنَّمَا يَدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي
الدُّنْيَا»^۲ خداوند در روز قیامت به آن میزانی که به آنها عقل داده است به همان
میزان از آنها سؤال و جواب می‌کند.

و مگر روایت نداریم:

«وَقَتَىٰ خَدَّوْنَ عَقْلَ وَ حَيَا وَ دِينَ رَا خَلَقَ كَرْدَ، بَه حَيَا وَ دِينِ فَرَمُود: هَر جَا كَه عَقْل
هَسْت شَمَا دُوتَا هَم أَنجَا بَاشِيد»^۳

یعنی دینی که در آن عقلانیت وجود ندارد و با

موازین عقلی نمی‌سنجد اصلاً دین نیست!

^۱ رجوع شود به المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۱ - ۱۹۸؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۰ - ۲۹.

^۲ الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

^۳ همان، ص ۱۰؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۶۹، با قدری اختلاف.

مگر می‌شود رسول خدا صلی الله علیه و آله به
افراد بگوید که از یک بچه پنج‌ساله تبعیت کنید؟!
رسول خدا ابداً نمی‌تواند هم‌چنین حرفی بزند! اگر
بگوید، از رسالت ساقط شده است؛ چون بچه
پنج‌ساله عقل ندارد و انسان را به بیراهه می‌برد و به
جنگل و وحوش می‌سپارد. مگر اینکه حضرت با آن
نیرو و قوه امامت و ولایت، عقل بچه پنج‌ساله را بالا
برد، که آن یک مطلب دیگری است. ولی هیچ وقت
پیغمبر نمی‌گوید که از این بچه پنج‌ساله با همین
میزان عقل و به همین کیفیت، متابعت کن. اگر
بگوید، کلام او لغو و عبث و باطل است و از درجه
حجیت ساقط است.

بله، طفل پنج‌ساله بوده است که در پنج‌سالگی به
مقام امامت رسیده است. امام زمان علیه السلام
پنج‌ساله بود که تمام عالم ملک و ملکوت را تحت
قوای ولایت خودش تسخیر کرد! امام زمان □
پنج‌ساله هم داریم؛ ولی این پنج‌ساله کجا و آن
بچه‌های پنج‌ساله دیگر کجا!

مگر می‌شود امام به من بگوید که باید از یک آدم

عوام تقلید کنی؟! اگر بگویند، کلامش باطل است، چون امام نمی‌تواند حرف لغو بزند؛ پس یا باید در او تصرف کند و او را به مرتبه قابلیت و شایستگی برای افتاء برساند، که این یک مسئله دیگری است؛ و الاً اگر او در همان موقعیت و به همان کیفیت باشد کلام امام باطل است، چون با موازین عقلی منطبق نیست.

چه وقتی امام هم چنین حرفی می‌زند؟!!

خداوند در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْنِي صَغِيرًا﴾^۱

بعد می‌فرماید:

^۱ .سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۴. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۵۳:

«برای پدر و مادر، بال‌های ذلت و خشوع خود را از روی رحمت بگستران و پایین بیاور! و بگو: بار پروردگار من! بر آن دو رحمت بفرست؛ هم‌چنان که آن دو مرا در سنّ صغر و دوران صباوت و کودکی پرورش دادند و به سرحدّ رشد و کمال رسانیدند.»

﴿وَإِنْ جِهْدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾^۱ «اما اگر آنها شما را مجبور کردند که همراه من کس دیگری را در تصرفات خود شریک قرار بدهید حرام است از آنها اطاعت کنید.»

و در حدیثی از امام رضا علیه السلام است:

«خداوند اطاعت از پدر و مادر و احترام به آنها را واجب کرده است، حتی اگر مشرک باشند؛ اما اگر بنا بر این شد که آنها شما را به معصیة الله حکم کنند، آنجا دیگر اطاعت از آنها حرام است.»^۲

بنابراین اطاعت از پدر و مادر و احترام به آنها بنابر حکم شرعی الهی واجب است، آن هم نه فقط پدر و مادر شیعه دوازده امامی ولی خدا و عارف، بلکه اطاعت از پدر و مادر کمونیست و یهودی هم واجب است؛ چون آنها علت تکوین ما هستند و هر چیزی در عالم تکوین براساس حساب است. اما اگر بنا شد که آنها ما را به معصیة الله حکم کنند، آنجا دیگر واجب نیست، بلکه حرام است؛ مثلاً اگر بگویند که شرب خمر کن، نماز نخوان و امثال ذلک، اطاعت آنها حرام است. ولی باید احترام را نگه داشت و اطاعت کرد؛ اما نسبت به مذهبشان، آنها هر مذهب و دینی که دارند خودشان می دانند بین خود و خدای خودشان.^۳ این مکتب ما است و این می شود منطق و این می شود عقل.

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۸.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳. رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۱۵۷ - ۱۶۳.

اگر خدا می گفت: اگر پدر و مادرت تو را حکم
به معصیت من هم کردند باید اطاعت کنی!
می گفتیم: عجب! قضیه چه شد؟! پس دین کنار
رفت؟! پیغمبر کنار رفت؟! همه چیز کنار رفت؟!
بنابراین این حکمی که خدا می کند: ﴿وَإِنْ جُهَدَاكَ
لِتُشْرِكَ بِى مَا لى سَ لَكَ بِهِ عِلمٌ﴾، یک
حکم عقلانی است.

اگر خدا می گفت که از پدر و مادرت اگر مسلمان
و شیعه بودند و نماز شب خوان بودند باید اطاعت
کنی، ولی اگر نه، این طور نبودند نباید اطاعت کنی؛
آیا ما در دلمان

نمی گذشت که اینها که این قدر برای ما زحمت کشیدند، اینها که ما را در این عالم به وجود آوردند، اینها که باعث این همه برکات شدند و اینها که باعث این تکامل شدند، حالا آیا درست است که به صرف اینکه شیعه نیستند و مثلاً اهل تسنن هستند یا نصرانی هستند ولی ما شیعه هستیم، اصلاً اطاعت نکنیم؟! مثلاً بگویند: برو آب بیار! ما بگوییم: ساکت شو، تو اصلاً مسلمان و شیعه نیستی! آیا این روش درست است؟! نه خیر، این روشی نیست که عقل و فطرت انسان می پسندد. می گفتیم: خدا برای چه هم چنین حکمی کرده است؟ حالا به صرف اینکه اینها شیعه نیستند یا نماز اول وقت نمی خوانند یا مثلاً حجابشان درست نیست، آیا بنده باید بی احترامی کنم و حرفشان را اطاعت نکنم و کاری که می خواهند انجام ندهم و آنها را همین طوری رها کنم؟! این خلاف فطرت است. این یک حکم عقلانی است.^۱

^۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون فطری بودن احکام الهی و اینکه فطرت، راه تکوینی کمال است و احکام فطری، رساننده به کمال اند، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۵۲ - ۵۴۷.

کیفیت انطباق امر خدا و رسول خدا به اطاعت

از متولیان امر، بر موازین عقلی

پیغمبر امیرالمؤمنین را در روز غدیر منصوب کرد. از نظر عقلانی آیا این نصب رسول خدا عقلی است یا غیر عقلی است؟ حالا از این برادران اهل تسنن ما که این قدر درد خلافت خلفا را به جان می‌خرند و بر اثبات خلافت آنها پافشاری می‌کنند، من یک سؤال می‌کنم: اگر پیغمبر به جای امیرالمؤمنین، عمر را به خلافت نصب می‌کرد آیا شما این طوری مثل الآن موضع می‌گرفتید؟ و باز هم می‌گفتید که پیغمبر بیخود کرده خلیفه نصب کرده است؛ خلافت برای علی است؟! چرا گوشتان را باز نمی‌کنید؟! چرا دارید انکار می‌کنید؟!

اگر به جای امیرالمؤمنین، خدا عمر را خلیفه می‌کرد و می‌فرمود: ﴿أَلْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ﴾^۱ و می‌خواهم عمر را بر شما حاکم کنم! با اینکه اصلاً به او نمی‌آید که خلیفه مسلمین

^۱ . سوره مائده (۵) آیه ۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۲۰۳: «امروز من دین شما را برای شما کامل نمودم.»

بشود، ولی من می‌خواهم این کار را انجام بدهم.

حالا ما

به‌عنوان یک عاقل - نه به‌عنوان شیعه و کسی که دنبال پیغمبر است - اگر پیغمبر این آدم با این معلومات و با این مقدار از فکر و اطلاعات را بر ما حاکم می‌کرد، به همان نحوی که کلام او کلام من است، فعل او فعل من است، تصرّفات او تصرّف من است و او همان وجود باقیه من است که بعد از من در میان شما است؛ در این صورت آیا ما - نعوذبالله -

به این کار پیغمبر نمی‌خندیدیم؟! استغفرالله! اصلاً اگر این را کسی غیر از پیغمبر می‌گفت، آیا ما به او نمی‌گفتیم: مثل اینکه قدری حرارت آفتاب زیاد شده است و شما قدری به سایه و استراحت نیاز دارید؟! پس با این خصوصیات امیرالمؤمنین: علم او،

ولایت او، تقوای او، شجاعت او، ایمان او، «**أنا**

مدینة العلم و علی بابها»^۱ و «**علی مع الحق و**

الحق مع علی»^۲ اگر پیغمبر این امیرالمؤمنین با تمام

^۱ . تحف العقول، ص ۴۳۰. امام شناسی، ج ۱، ص ۳۱: «من شهر علمم و علی در اوست.»

^۲ . کفایة الأثر، ص ۲۰. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۶: «علی با حق است و حق

این خصوصیات را برای ما خلیفه نمی کرد آیا ما به این کار پیغمبر ایراد نمی گرفتیم که چرا امیرالمؤمنین را خلیفه نکردی؟! چرا اصلاً حرفی نزدی و مطلبی نگفتی؟! حالا چه برسد به اینکه عمر را خلیفه کرده باشد! قطعاً ما ایراد می گرفتیم که یا رسول الله، با وجود علی چرا او را انتخاب کردی؟!!

پس جعل خلافت امیرالمؤمنین یک کار عقلانی است و کسی نمی تواند ایراد بگیرد. بنابراین آنها باید سرشان را از خجالت و شرمندگی پایین بیندازند، ولی ما سرمان بالا است! این علی و این هم کتابها! بفرمایید خودتان قضاوت کنید!

تمام دستورات اسلام دستوراتی است که مطابق با عقل است. کجا پیغمبر فرموده است که از این شخص اطاعت کن گرچه تو را به خلاف رضای الهی امر کند؟! اصلاً حرام است اطاعت کنی!

خود امیرالمؤمنین وقتی می خواست شخصی را بفرستد که امیر بر عده ای باشد، به آنها می فرمود: «از او اطاعت کنید و آنچه می گوید بپذیرید.» اصحاب

داشتند و می دانستند که این شخص مثل خودشان است، فقط قدری بالاتر است؛ اما می دانستند که او دیگر امیرالمؤمنین نیست و مثل خودشان است، یعنی همینی که من الآن دارم می گویم آن موقع هم به ذهن اصحاب خطور می کرد که آیا هرچه می گوید باید اطاعت کنیم؟ به خاطر همین حضرت می فرمودند:

«أطيعوه ما أطاع الله!»^۱ تا وقتی که شما را امر به معصیت نکرده است باید از او

اطاعت کنید!

اما اگر امر به معصیت کرد دیگر اطاعت کردن حرام است. در عبارت مشهوری از رسول خدا آمده است:

«لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»^۲؛ طاعتی برای مخلوق در معصیت خالق

نیست.

یعنی حرام است انسان از شخصی که او را به گناه دعوت می کند و امر به معصیت می کند متابعت کند؛ پس حرام است که انسان کورکورانه به حرف شخص دیگری گوش بدهد و هرچه بگوید عمل کند؛ مثلاً بگوید برو، برود، بگوید بنشین، بنشیند، بگوید بزن، بزند؛ اگر گوش کند خداوند بیچاره اش می کند!

۱. الجمل و النصره، ص ۴۲۰.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۱.

پس این طور نیست که همین طوری چشمان را
ببندیم و هر کاری که دلشان می خواهد بگویند و ما
هم انجام بدهیم و بعد بگوییم که به ما چه مربوط
است! نه خیر، آن چنان مو را از ماست بیرون می کشند
که هیچ میکروسکوپ اتمی هم نمی تواند در تک تک
ذرات اعمال ما هم چنین دقتی بکند! دقیق بیرون
می کشند و می گویند: تو که الان داری می زنی و این
را به دیار عدم می فرستی، اگر پسر ت هم بود
می زدی؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام همین مبنای عقلایی در
اطاعت و حرمت اطاعت را بیان می کنند. حضرت
بعد از اینکه دو طایفه ای را بیان می کنند که انسان باید
از آنها بر حذر باشد، می فرمایند:

«احذروا على دينكم ثلاثة... و رجلاً آتاه الله عز وجل سلطاناً فزعم أن طاعته طاعة الله و معصيته معصية الله! و كذب لأنه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.»

«دین خودتان را از سه گروه مواظبت کنید:...

گروه سوم افرادی هستند که خدا به آنها سلطه و

حکومت داده است و آنها خیال می کنند که اطاعتشان

اطاعت خدا است و معصیتشان معصیت خدا است!

این شخص بر خدا دروغ بسته است، چون مخلوق

نمی تواند و حق ندارد در معصیت خالق اطاعت

کند.»

«إِنَّمَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِرِوَاةِ الْأَمْرِ»؛ طاعت مطلق فقط به خدا و پیغمبر و اولی الامر اختصاص دارد.

خداوند در آیه شریفه می فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ

وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَىٰ آلِ رَسُولٍ مِّنْكُمْ﴾؛^۱ «از

خدا اطاعت کنید مطلقاً و از پیغمبر اطاعت کنید

مطلقاً و از اولی الامر اطاعت کنید مطلقاً!» و استثناء

نمی کند که رسول را آنجایی اطاعت کنید که عقلتان

می پسندد و خیال می کنید درست است، ولی

هرجایی که نپسندیدید، قرعه بیندازید یا استخاره

بکنید، اگر خوب درنیامد اطاعت نکنید! نه خیر، در

کنار اطاعت از خدا، اطاعت از رسول است.

حالا چرا اطاعت از پیغمبر در همه حال واجب

۱. سوره نساء (۴) آیه ۵۹.

است؟ آیا این با عقل می‌سازد که پیغمبر هر کاری بگوید، ما باید انجام بدهیم؟ اگر بگوید بخور، باید بخوریم؛ و اگر بگوید نخور، نباید بخوریم. اگر بگوید زنت را طلاق بده، باید طلاق بدهیم؛ و اگر بگوید باید این زن را بگیری، باید بگیریم. اگر بگوید خودت را باید از پشت بام زمین بیندازی، باید زمین بیندازیم. چرا هر کاری که پیغمبر می‌گوید، باید اطاعت مطلق داشته باشیم و انجام دهیم؟

«وَأَمَّا أَمْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ لِأَنَّهُ مَعْصُومٌ مُطَهَّرٌ لَا يَأْمُرُ بِمَعْصِيَتِهِ»

و خدا امر کرد به اینکه باید از پیغمبر اطاعت کنیم، زیرا هیچ‌وقت پیغمبر امر به معصیت نمی‌کند، چون پیغمبر به مقام عصمت و طهارت رسیده است.

پس به خاطر اینکه رسول خدا به مقام عصمت و طهارت رسیده است، ولایت رسول خدا ولایت مطلقه است و براساس این ولایت مطلقه، اطاعت از او هم اطاعت مطلق است؛ بنابراین خدا اطاعت از پیغمبر را در کنار اطاعت از خودش می آورد:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾.

بعد حضرت می فرماید:

«وَأَمَّا أَمْرٌ بِطَاعَةِ أُولَى الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَتِهِ»^۱

و خدا گفته است که باید از اولی الامر اطاعت کنید، چون ولایت اولی الامر ولایت مطلقه است، چون آنها معصوم و مطهر هستند.

پس این می شود دلیل منطقی و عقلانی، و چه دلیلی بهتر از دلیل عقلانی؟! بنابراین کسی که معصوم نیست و کسی که مطهر نیست و مثل بقیه است: «**لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.**»

یعنی هر جا که موافق با رضای الهی و حکم شرعی بود، انسان می تواند اطاعت کند و هر جا که مخالف بود حرام است و مستوجب عقاب است.

بنابراین این مسئله می شود یک مسئله عقلانی؛ پس دیگر کسی نمی تواند در این قضیه شک کند؛ پس اگر انسان حتی به کسی که خیلی اعتقادی ندارد،

۱. الخصال، ج ۱، ص ۱۳۹، به نقل از کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۸۴.

بگوید که اگر با این چنین مطلبی برخورد کردی،
قضیه این طور است؛ او دیگر نمی تواند ایراد بگیرد.^۱
إن شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد بنده این
مطلب را به نحو مستوفی در بحث ارتداد در اسلام
می آورم و کیفیت مسائل مختلف و انواعی را که در
اینجا وجود دارد، در آنجا عرض می کنم.^۲
اصلاً مسئله اطاعت مراتب دارد، درست مثل
مسئله دو دو تا چهار تا و همین مسائل ظاهری.
بنابراین این قضیه با قضیه تقلید کورکورانه در دو
نقطه مقابل هم است: تقلید می گوید هر چه گفته شد
باید بپذیرید و چون و چرا نکنید؛ عقلانیت می گوید
باید بر طبق آنچه یقین دارید عمل کنید. پس این دو
در مقابل هم قرار می گیرند و در اینجا انسان وظیفه
خودش را تشخیص می دهد.

۱. جهت اطلاع پیرامون عدم امکان تخلّف احکام از مقتضای خلقت و
تکوین و عدم تغییر فطرت انسان و عدم منافات ارسال رسل الهی با ملاکات
فطری بشری، رجوع شود به رساله طهارت انسان، ص ۲۱ - ۳۳.

۲. حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - رضوان الله
علیه - در حوزه علمیه قم سلسله مباحثی پیرامون ارتداد در اسلام داشتند؛
جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نرم افزار آوای ملکوت، بخش دروس،
فقه، ارتداد در اسلام. ان شاء الله این مباحث ارزشمند به زودی به زیور طبع
آراسته می گردد. (محقق)

حرکت مردم به سمت عقلانیت و فطرت،

مقدمه و زمینه ظهور حضرت

امروزه این قضیه به طور کلی در دنیا مشاهده می شود و آثارش هم پیدا است و طلیعه آن هم بحمدالله ظاهر شده است که مردم کم کم دارند به سمت عقلانیت حرکت می کنند. در همه دنیا مردم نسبت به استعدادهای خودشان و آنچه در وجود خودشان به نحو خفا و کمون قرار داده شده بود و زمینه برای بروز و ظهورش وجود نداشت کم کم دارند واکنش نشان می دهند. در همه دنیا بشریت از مرتبه تقلید کم کم دارد خارج می شود و دارد خودش را به مرتبه عقلانیت می رساند. لذا ما می بینیم که در دنیا اعتراضها و انتقادها نسبت به کارها شروع می شود و «حالا ایشان این کار را کرده است» دیگر جایی ندارد، و «آن شخص آن کار را کرده است» دیگر خریداری ندارد و احساس می شود که طلیعه این جنبه عقلانیت و رجوع به فطرت دارد ظاهر می شود.

این انقلاب فکری و انقلاب عقلی و انقلاب

اعتقادی اگر در دنیا به همین کیفیت جلو برود، آن

وعددهای را که اولیای الهی داده‌اند که ان شاءالله
زمینه‌ای فراهم خواهد شد که مقدمه برای ظهور
حضرت است، انسان مشاهده می‌کند؛ چون برای
ظهور حضرت باید افراد آمادگی آن رشد عقلی را
داشته باشند، و الاً اگر این آمادگی را نداشته باشند
حضرت نمی‌تواند برای آنها کاری کند: گر گدا کاهل
بود تقصیر صاحب‌خانه چیست!؟

بنابراین باید آن آمادگی را داشته باشیم و خودمان
را از تقلید کورکورانه ادوار گذشته سنین و مئات در
بیاوریم تا اینکه بتوانیم شمه‌ای از رائحه آن وادی را
با مشام

جانمان استشمام کنیم. باید خودمان را از این حصر بیرون بیاوریم و نجات بدهیم تا ببینیم چه خبر است و چه فضایی وجود دارد! اما اگر نه، بخواهیم دائماً سرپوش بگذاریم و مدام خودمان را گول بزنیم و این دنیا مدام بخواهد ما را بفریبد و ظواهر و مسند و کرسی و... دائماً بخواهد ما را از رسیدن به آن حقیقت باز بدارد و ما را در آن زندان بیشتر گرفتار بکند، راه به جایی نخواهیم برد.

وظیفه انسان در عصر غیبت

لذا امام صادق علیه السلام درباره این اوضاع و حوادث فتن آخر الزمان می فرماید:

«الْمُتَمَسِّكُ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقِتَادِ!»^۱

نگه داشتن دین در همچنین وضعی مانند کسی است که می خواهد خارهای ترکه‌ای را که پر از خار است، از این ترکه جدا کند، آن هم می خواهد دستش را از بالا به پایین بیاورد تا این خارها را جدا کند!

عبارت حضرت عجیب است! امام علیه السلام می فرماید: «مثل کسی می ماند که می خواهد دستش را نه از پایین به بالا، بلکه از بالا به پایین بیاورد تا این خارها را جدا کند!» دیگر چه بر سر دستش می آید! و چه بلایی سرش می آید! این طوری دین در این موقعیت حفظ می شود و انسان باید این طور دینش را

^۱ و ۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۵.

نگه دارد.

شبهات و مشکلاتی که پیدا می‌شود و فراز و نشیب‌هایی که به وجود می‌آید و مسائل مختلفی که انسان مشاهده می‌کند، هر کدام از اینها کفایت می‌کند که انسان را از آن راهی که دارد باز بدارد. این شبهات، شبهات اعتقادی و دینی است و شبهاتی است که فیل را به زمین می‌زند! آن وقت در اینجا امام علیه السّلام می‌فرماید:

«و لِيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ»؛ در همچنین وضعیتی انسان باید به دینش و به آن میانی تمسّک کند!

این فرمایش حضرت واقعاً خیلی عجیب است! من تا وقتی برای خودم تجربه‌هایی پیدا نشد، این کلام امام باقر علیه السّلام را خوب نفهمیده بودم که چطور حضرت در

اینجا می فرماید: «انسان باید به دینش تمسک کند تا اینکه این شبهات نتواند او را منحرف کند.» دین همان مبانی و اعتقاداتی است که انسان نسبت به آنها یقین دارد.

امروز انسان باید این مبانی را به کار ببندد و این اعتقادات را محقق کند، و إلاً باد او را می برد! انسان باید براساس این اعتقاداتی که با ضمیرش عجین شده و با فطرت و با عقلش همخوانی دارد، جلو بیاید؛ یعنی تندروی نکند، اختلاف افکنی نکند، تشتت ایجاد نکند، امر بیهوده اجرا نکند و اعتقادات را تخریب نکند.

انسان باید نسبت به تکلیف خودش و آنچه وظیفه خودش است، اگر قرار است بایستد، بایستد، و اگر قرار است جلو برود، جلو برود، و اگر قرار است حرف بزند، حرف بزند، و اگر قرار است حرف نزد، ساکت باشد و کاری نداشته باشد و کناری باشد و حرفی نزند تا ببیند که تکلیف او و اعتقاد او و یقین او به او چه می گوید، و آنچه از بزرگان به او ارائه داده شده است، در اینجا به کار ببندد؛ نه اینکه بگوید که مرحوم آقای بودند که پانزده سال پیش فوت کردند

و تمام شد و رفت! نه خیر، بزرگان زنده هستند و تمام آنچه را که گفته‌اند، برای امروز من و شما است؛ منتها ما چشمان را می‌بندیم، آن وقت خدا هم یک متکا روی گوش ما می‌گذارد و می‌گوید: حالا که چشمت را بستنی پس بگذار خوب ببندم! لذا خدای ناکرده انسان همین‌طور می‌رود، می‌رود، می‌رود، تا اینکه یک دفعه می‌بیند که عجب، سر از کجا در آورده و تا کجا رفته و چه مطالب و چه عقایدی را پذیرفته است و چه کارهایی را دارد انجام می‌دهد و آب به آسیاب چه کسی می‌ریزد!

بدانید که روزی می‌آید که از آن مطالبی که خدا در اختیار ما گذاشته است از ما سؤال خواهد کرد! می‌گویند که چرا چشمت را بستنی؟! چرا به آنچه می‌دانستی ترتیب اثر ندادی!؟

إن شاء الله امیدواریم که خداوند این عید سعید را بر ما مبارک گرداند! مبارک به این معنا است که به ما فهم و درک بدهد و اگر تا الآن توجه نداشتیم، از امروز به بعد خدا به ما توجه بدهد. اگر سال دیگر حضرت ظهور کرد، من از الآن تا سال دیگر چه کار

کنم؟! با همین رفتار و کردارم باشم؟! حالا که ظهور
حضرت مشخص نیست،

اگر من از این دنیا بروم و ظهور حضرت را درک نکنم، آیا با جهالت از دنیا بروم بدون اینکه امام خودم را بشناسم و نسبت به او معرفت پیدا کنم و با شناخت امام به مرتبه کمال برسم؟! شما خیال می کنید که اولیای خدایی که از دنیا رفته اند الآن با امام زمان نیستند؟! الآن اولیای خدا در عالم آخرت بیش از افرادی که در زمان ظهور حضرت از آن حضرت بهره مند می شوند، از امام زمان بهره مند می شوند.

ما خیال می کنیم امام زمان فقط برای ما و در همین کره زمین است و فعلاً هم به جایی رفته است و آنجا زندگی می کند و بعد هم ظهور خواهد کرد. نه خیر، ولایت امام زمان علیه السّلام بر تمام عالم وجود است و افرادی هم که از این دنیا رفته اند الآن بر سر سفره امام زمان نشسته اند. آن اولیای خدایی که الآن آن طرف هستند، بر سر سفره امام زمانی هستند که در این دنیا است و در همین دنیا دارد زندگی می کند. این معنا، معنای ولایت است. از خدا می خواهیم که ما این معنا را بفهمیم و این حقیقت را درک بکنیم تا ان شاء الله در این صورت این میلاد

برای ما مبارک خواهد بود.

ضرورت پاسخ‌گو بودن اهل علم فقط به

حضرت امام زمان

به مناسبت این میلاد، امروز روز عمامه‌گذاری بعضی از اخوان دینی و اخلاّء روحانی ما و برادران و دوستان و رفقای طریق و اعزّه و احبه است که در زیّ طلبگی و اشتغال به علوم اهل بیت علیهم السّلام سال‌هایی را گذرانده‌اند و به مراتبی رسیده‌اند و بحمدالله بسیار خوش فهم، خوش استعداد، فهیم و مستعدّ برای مدارج و کمالات بالاتر هستند؛ همان کمالاتی که خداوند متعال برای اهل علم و کسانی که به دنبال مکتب امام صادق علیه السّلام هستند، مقررّ فرموده است و به قول مرحوم والد: «در مخیّله کسی نمی‌گنجد!» این کمالات به واسطه متابعت از سنّت و سیره معصومین علیهم السّلام و ادراک موقعیت خود در قبال این مکتب است، یعنی مکتب حرّیت، مکتب آزادگی، مکتب سرفرازی، مکتب صداقت، مکتب فطرت، مکتب ایمان، مکتب اتقان، مکتب پاسخ‌گویی به ولیّ زمان، حضرت امام زمان.

ما باید ببینیم به چه کسی باید پاسخ‌گو باشیم؟!

در این دنیا به زید و عمرو پاسخ گو باشیم یا باید به
امام زمانمان پاسخ گو باشیم؟! ما در درس هایمان و
در قال الصادق و قال

الباقری که می‌خوانیم باید این را بفهمیم. ما در مطالبی که به دست می‌آوریم فقط و فقط باید این را مورد توجه قرار بدهیم که به چه کسی باید پاسخ‌گو باشیم و مخاطب ما چه شخصی است و ما در قبال چه شخصی قرار داریم. آیا ما در قبال اجتماع هستیم؟! اجتماع یک روز می‌آید و یک روز می‌رود! در قبال افراد هستیم؟! آن افراد که هشتشان گرو هشتاد و هشت خودشان است! پس در قبال چه کسی باید پاسخگو باشیم؟

ما فقط باید خودمان را در قبال امام زمانمان مسئول بدانیم ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۱، «و از هیچ چیزی هم نباید باک داشته باشیم» چون منجی حقیقی و مهیمن و مسیطر بر تمام مقدرات و ولیّ مطلق، وجود مبارک حضرت امام زمان علیه السّلام است.

آثار و برکات تلبّس به لباس روحانیت

امروز ایشان به این لباس ملبّس می‌شوند که لباس ملائکه است، و به این تاج متوجّح می‌شوند که

۱. سوره مائده (۵) آیه ۵۴.

«الْعَمَائِمُ تِيْجَانُ الْمَلَائِكَةِ»^۱ "عِمَامه تاج ملائکه

است. " یعنی ملائکه در صورت مثالی خود عِمَامه دارند. ملائکه در عالم معنا و صورت روحانی و عقلانی خود، لباس ندارد و در آنجا اصلاً لباس معنا ندارد، چون تقید وجود، موجب تلبس به لباس نمی‌شود؛ ولکن از نقطه نظر نزول به مراتب مثال و ملکوت، آنها دارای عِمَامه هستند.

اصلاً مشخص است که وقتی انسان ملبس به عِمَامه و به این لباس می‌شود در خودش تغییری احساس می‌کند و می‌بیند که یک طور دیگر و یک قسم دیگر شد و با دیروزش فرق کرد، با اینکه او هنوز هیچ کاری نکرده است! این عجیب است که ملکوت این ظاهر چطور در انسان تأثیر می‌گذارد!

شما فرض کنید که در حسینیه نشسته‌اید؛ چه حالی دارید؟ حالا بروید و در یک مکان معصیت بنشینید؛ حالتان عوض می‌شود. سنگ و آجر این دو جا یکی است و تفاوتی ندارد؛ اما ملکوت این فضا

^۱ . روضة المتقین، ج ۷، ص ۶۳۶؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱، با قدری اختلاف.

باعث می‌شود که در مثال و ملکوت شما تأثیر بگذارد
و حالتان عوض شود. شما که می‌خواهید نماز
بخوانید عبا بپندازید و عمامه

بر سر بگذارید. مرحوم آقا می گفتند که عمامه سفید یا زرد بگذارید یا آنهایی که سید هستند عمامه سبز بگذارند. البته برای سیدها هم عمامه سفید و زرد اشکال ندارد و حتی زرد مستحب هم هست.^۱ حالا با عمامه و عبا و لباس سفید یک نماز بخوانید، بعد همه لباس هایتان را دریاورید و با یک پیراهن و شلوار نماز بخوانید؛ تفاوتشان در حضور قلب را احساس می کنید. این به خاطر همین لباس است که تأثیر می گذارد. عطر هم در انسان تأثیر می گذارد، چون بوی خوش، ملائکه را جلب می کند.

هر وقت احساس کردید که دارای انبساط و روحانیت هستید بدانید ملائکه در آنجا حضور دارند. وجود روحانیت مساوی با وجود و حضور ملائکه است، بلکه معلول آن است. اما هر جا دیدید که در آنجا کدورت دارید و فضا کدورت دارد و ظلمانی است و یا هیئتی پیدا کردید که در آن هیئت حالتان خوش نیست، بدانید که ملائکه از آنجا رفته اند و به جایشان شیاطین آمده اند! انسان این

^۱. رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ۱۰۴؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۵۴.

تفاوت را احساس می‌کند.

انسان اگر روی زمین بنشیند و با رفیقش صحبت کند، یک طور حرف می‌زند؛ اما اگر روی مبل بنشیند یا پشت میزهای آن‌چنانی بنشیند و جلویش هم یک میز و صندلی باشد، آن وقت با کسی حرف بزند، در صحبت کردنش تفاوت دارد. یک ضبط بگذارید و دو حالت را ضبط کنید، آن وقت می‌فهمید که چه می‌خواهم عرض کنم. اینها به خاطر این است که با تغییر و تبدلات ظاهری اشیاء، عوامل مؤثره در ملکوت آن اشیاء هم تغییر پیدا می‌کند. عالم تقسیم شده است بین ملائکه و بین شیاطین، بین ظلمت و بین نور، بین حیات و بین مردن و مردگی، بین انبساط و بین قبض؛ بنابراین اگر آن بیاید این بیرون می‌رود، و اگر این بیاید آن بیرون می‌رود، و هر دو با هم نمی‌توانند در یک جا جمع بشوند و در یک جا بیایند.^۱

بنابراین حالا که انسان می‌بیند این طور است، پس

چه بهتر است که خودش را

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۳۴.

در این بستر قرار بدهد و ملبّس به این لباسی
بشود که لباس انبیا و لباس ملائکه است و لباسی
است که خودش فی حدّ نفسه ارزش دارد و جلوی
خیلی از خطاها و لغزش‌های انسان را می‌گیرد.

إن شاء الله که این لباس و اشتغال به علوم
اهل بیت، همراه با توجّه به باطن و تربیت و تزکیه
نفس و متابعت از بزرگان و عرفای بالله و متابعت از
سیره و سنّت اولیای الهی باشد و این مهم است.
آن وقت ببینید که چه خواهد شد! کار به جایی
خواهد رسید که در روایت است که رسول خدا
فرمودند:

«کسی که طالب علم است تمام اشیاء در عالم او را دعا می‌کند، **حَتَّى الْحَيْتَانِ فِي**
الْبَحْرِ؛ حتی ماهی‌های در دریا هم او را دعا می‌کنند!^۱

این حرف‌ها شوخی و هزل و عبث نیست!
آنهایی که چشمشان باز شده است دیده‌اند که
ماهی‌ها دارند طالب علم را دعا می‌کنند! دیده‌اند که
درختان دارند افرادی را که زیرشان نشسته‌اند و
مباحث اهل بیت را بحث می‌کنند، دعا می‌کنند. اینها
را با چشمشان دیده‌اند و با قلبشان مشاهده کرده‌اند.

۱. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴.

علیٰ کلِّ حال، آنچه به ما گفته‌اند، حق است و درست
است و ما باید دنبال همان‌ها باشیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

مجلس هفتم: معرفت و ولایت

نیمه شعبان ۱۴۳۲ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

معنای جاهلیت

روایتی است که می‌فرمایند:

«مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱ کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد مرگش مانند افرادی است که در جاهلیت (در زمان قبل از ظهور اسلام) زندگی می‌کردند و از دنیا می‌رفتند.

همه این روایت را شنیده‌ایم و طبعاً در اطرافش

هم تأمل کرده‌ایم و حتی شاید این مسئله برای برخی

از ما قدری مستغرب و مستبعد باشد. این روایت

نه‌اینکه مستفیض باشد، بلکه متواتر است، یعنی

این قدر از روایت نقل شده است که حکم آیه قرآن را

پیدا کرده است و مثل آیه قرآن شده است! البته این

تواتر لفظی آن است، تا چه رسد به تواتر معنوی!^۲

۱. كفاية الأثر، ص ۲۹۶.

۲. جهت اطلاع از سند این روایت از حیث تواتر لفظی و معنوی رجوع شود به امام شناسی، ج ۳، ص ۱۳ - ۲۲.

حالا افرادی که در زمان جاهلیت به دنیا می آمدند
و از دنیا می رفتند چه کسانی بودند؟ کسانی بودند که
بت می پرستیدند و دختران را زنده به گور می کردند:

﴿وَإِذَا أَلَّ مَوَّءُهُ سئِلَتْ ۖ * بَأَى ذَنْبٍ ۖ﴾

قُتِلَتْ ۖ ۱. ﴿أَلَّ مَوَّءُهُ﴾ یعنی آن دختر

زنده به گور شده. یعنی مردی دختر چهارساله و

پنج ساله خود را در حالی که گریه می کرد زنده به گور

می کرد! خیلی عجیب است! در روایت است:

شخصی پیش پیامبر آمد و شرح حال زنده به گور کردن دختر خودش را به پیغمبر
می گفت که من چطور دخترم را زنده به گور کردم و این دختر من با دست های
کوچکش مرا در کندن قبر کمک می کرد! و همین طور پیغمبر اشک از چشمانشان
می آمد! ۲

بله، خیلی عجیب است و آدم اصلاً نمی تواند

باور کند که آخر چطور می شود؟! جاهلیت اینها

بودند! از خرما و مواد غذایی بت درست می کردند و

وقتی که قحطی می آمد حمله می کردند و خدایان

خود را تناول می کردند؛^۳ حالا به هر کسی هر جا

رسید: یکی سرش، یکی پا، یکی دمش، خلاصه

۱. سوره تکویر (۸۱) آیه ۸ و ۹. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۹۳:

«و در آن وقتی که از دختران زنده به گور شده معصوم پرسیده شود * که به
چه گناهی کشته شده اند؟!»

۲. الأغانی، ج ۱۴، ص ۳۰۰.

۳. المعارف، ابن قتیبه، ص ۶۲۱.

هرکسی متناسب با نصیب و حظّی که داشت!
وضعیت جاهلیت این طوری بود! البته خیال نکنیم
که این قضیه فقط در میان اعراب بود، نه خیر، در میان
فرشش هم همین بود، در میان غیر فرشش هم همین
بود، و خیلی جای تعجب هم ندارد.

شما خیال می‌کنید الآن زمان ما، زمان جاهلیت
نیست و الآن زمان فکر و تعقل و تفکر و رسیدن به
مدارج و ارزش‌های انسانی است؟! نه خیر، خدمت
رفقا و دوستان عرض کرده‌ام که اگر ما به بشر امروز
و جنایتهایی که امروزه به واسطه این بشر انجام
می‌شود و وقاحت‌ها و کارهای غیراخلاقی و سوء
رفتار و مساوی‌ای که از آنها مشاهده

می شود، نگاهی بیندازیم، صد رحمت می فرستیم
به آنهایی که ۱۴۰۰ سال پیش بودند! مقداری از اینها
را قبلاً خدمت رفقا توضیح داده‌ام و در بعضی از
نوشتجاتم هم عرض کرده‌ام.^۱

معنای معرفت به امام زمان

حالا این فقره «کسی که بمیرد و امام زمان خود
را نشناسد» یعنی چه؟ امام ما کیست؟ حضرت حجة
ابن الحسن المهدی ارواحنا له الفداء است و بس!
ایشان امام ما است. کیست که امام زمانش را
نشناسد؟ مگر شناخت امام زمان شناخت
شناسنامه‌ای است؟ همه می‌دانیم پدر امام زمان، امام
یازدهم حضرت عسکری علیه السلام است. این را
همه ما می‌دانیم، حتی یهود و نصاری و بهایی‌ها هم
می‌دانند! این که چیز مهمی نیست که کسی نداند.
اگر منظور حضرت این است، پس شما یک روزنامه
بردارید و بالای آن بنویسید که این امامی که قرار
است ما بشناسیم و إلا در موت جاهلیت هستیم،
پدرش امام عسکری و مادرش حضرت نرجس

^۱. افق وحی، ص ۲۹۲.

خاتون است و جریان آمدن و ازدواج ایشان با امام
عسکری هم در تواریخ ذکر شده است که در زمان
امام هادی در روم - ایتالیای فعلی - جنگی شده بود
و حضرت نرجس خاتون اسیر شده و با مقدماتی
آمده بود.^۱ بسیار خوب، کلّ مطلب از نیم صفحه
بیشتر تجاوز نمی‌کند و همه هم این را فهمیدیم؛
یهود، نصاری، گبر، مجوس، بهایی، غیربهای،
بی‌دین، ملحد، کمونیست و... همه فهمیدیم، پس
دیگر مشکلی نداریم و دیگر هیچ جاهلیتی وجود
ندارد!

بعد بنویسید که حضرت در سن ۵ سالگی پدرش
را از دست داد و خداوند او را به مرتبه امامت رسانید
و ۷۵ سال هم غیبت صغرای او بود و در زمان غیبت
صغری ارتباطش با افراد توسط ۴ نفر نواب خاصه
بود: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن
روح و علی بن محمد سمّری، که بعد توقیعی از
طرف حضرت به جانب

۱. رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۷ - ۴۲۳.

علی بن محمد سمري آمد که حضرت

می فرمایند:

«تا شش روز دیگر تو در این دنیا باقی نخواهی ماند و وصیت خود را بکن و بعد از تو دیگر غیبت کبری شروع خواهد شد.»^۱

بسیار خوب، همه این را هم فهمیدیم. بالأخره

پای منبرها بوده ایم و در کتابها و تواریخ نوشته اند^۲

و همه ما می دانیم که تا الآن هم غیبت کبری ادامه

دارد. می دانیم که تا زمان ظهورش چه خواهد شد و

هر کسی هم، چه از شیعیان و چه غیر شیعیان، برای

ظهور حضرت تاریخ تعیین کرد همه بدون استثناء

دروغ درآمد و همه هم سر مردم را کلاه گذاشتند و

همه را سر کار گذاشتند!

این معرفتی است که الحمدلله همه ما داریم، پس

دیگر کار ما تمام شد و مشکلی نداریم و بحمدالله

اگر ما بمیریم، دیگر نه در موت جاهلی هستیم و نه

نگرانی و دغدغه ای در دینمان و نقصانمان داریم!

پس بین ما و بین مسیحی ها چه فرقی کرد؟! آنها هم

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶.

۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون خصوصیات و ویژگی های حضرت حجة ابن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۴ - ۴۳۴.

که همین را می‌دانند! آیا معرفت فقط همین قدر است؟!

حالا من از شما - تا چه رسد به سایر افراد - سؤال می‌کنم: بین امام زمان و بین یک عالم دینی (حالا کاری نداریم به افرادی که در مسائل دینی و علمی چندان کار نکرده‌اند) چه فرقی است؟ همه می‌دانند که پدرش کیست، مادرش کیست، مادرش از کجا آمده است، نحوه ارتباطش با امام هادی و فرزندش امام عسکری به چه کیفیتی بود، در چند سالگی پدرش را از دست داد و حضرت نرجس خاتون کی به رحمت خدا رفت؛ اینها را همه می‌دانند، حتی یهود و نصاری و اهل تسنن هم می‌دانند! اینهایی که الآن در سامراء هستند و از اهل تسنن هستند مگر اینها را نمی‌دانند؟! همه اینها را می‌دانند، شاید حتی بهتر از ما! خیلی خوب، پس الحمدلله این را همه می‌دانیم!

حالا قدری مطلب را دقیق‌تر می‌کنیم: این حرف‌هایی که حضرت چه وقت ظهور می‌کند و فلانی گفته است که سال هزار و چهارصد و خرده‌ای و دیگری گفته است که سال هزار و خرده‌ای و... همه را کنار بگذاریم، چون همه اینها دروغ در آمد، و به جای این حرف‌ها، قدری دقیق‌تر به مسئله نگاه کنیم. من از شما سؤال می‌کنم، اصلاً از همه سؤال می‌کنم: اگر کسی از شما بپرسد که شما که این قدر مدّعی امام زمانتان هستید و برای او سینه می‌زنید و شب‌های نیمه شعبان برای او جشن می‌گیرید، این امام زمانی که در پس غیبت است چه کاری برای شما می‌کند و چه فایده‌ای دارد؟ و مگر بین او و بین یک عالم دینی چه فرقی است؟ اگر او احکام می‌گوید، یک عالم دینی هم همین احکام را می‌گوید! این همه علما هستند که همه دارند احکام می‌گویند و مطالب را بیان می‌کنند! پس چه فرقی است؟! اگر این می‌خواهد از شریعت پیغمبر و جدّش بگوید، الآن که نمی‌گوید و در غیبت است! مگر از بعضی‌ها نشنیدیم که گفتند: «اگر امام زمان هم ظهور کند همین کاری

را می کند که ما داریم می کنیم!» پس دیگر مشکل حل شد و امام زمان هم مثل ما شد! ما بیان احکام می کنیم، او هم اگر بیاید بیان احکام می کند، پس با ما تفاوتی ندارد! حالا اگر بخواهیم روی سر امام زمانمان خیلی عزّت و احترام بگذاریم، می گوئیم تنها فرقی با ما این است که او اگر دعا کند خدا دعای او را مستجاب می کند. مگر ما این طور نیستیم؟ ما هم اگر دعا کنیم و خدا بخواهد دعایمان را مستجاب می کند و اگر نخواهد هم مستجاب نمی کند! پس چه فرقی هست؟

عدم کفایت شناخت ظاهری امام زمان برای خروج از جاهلیت

این قضیه را خدمت شما عرض می کنم تا بدانیم چرا امام زمانمان غریب است و غربت او را بفهمیم و بدانیم چرا او مجهول است و بدانیم چرا همه در جاهلیت هستیم:

یک شب در خدمت مرحوم والد
- رضوان الله علیه - در شب بیست و هشتم ماه صفر،
شب شهادت رسول خدا، در مشهد به منزل یکی از
علمای معروف مشهد که فوت کرده است رفتیم.

عدّه‌ای از آقایان هم در آنجا بودند. شب روزه و
سینه‌زنی بود و دسته‌جاتی آنجا آمده بودند که ظاهراً
از اطراف بودند و مشغول سینه‌زنی بودند. ما نشستیم
تا اینکه آنها سینه‌زنی‌شان را انجام دادند.

خود صاحب‌خانه منبر رفت. پیرمردی عالم و درس‌خوانده بود و در آن موقع که ایشان منبر رفته بود و صحبت می‌کرد بیش از هفتاد سال سن داشت. مردی محترم و خوش‌صحبت بود و حدود یک ساعت و نیم هم صحبت کرد. در ضمن صحبتش به جریانی اشاره کرد که بنده خودم هم این مطلب را دیده بودم و این قضیه را در کتاب خوانده بودم. مطلب از این قرار بود:

در زمان سابق، ظاهراً حدود صد سال پیش، شخصی در اصفهان به نام صدر اصفهانی بود که امور استان اصفهان در دست او بود. او مرد معروفی بود، خیلی متمول بود، محل رجوع افراد بود، اهل خیر بود (که آن‌هم برای خودش یک داستانی دارد که حالا به صحت و سقم آن کاری نداریم)، اهل دستگیری بود، فقرا و غیر فقرا از ارباب حوائج، به او مراجعه می‌کردند و او هم تا آنجایی که از دستش برمی‌آمد رفع حوائج آنها را می‌کرد.

حیات وسیعی داشت. یک روز در ایوان منزلش نشسته بود، دید یک سید طلبه دم در آمد و داخل حیاط شد، قدری جلو آمد، ولی دوباره برگشت و رفت. تعجب کرد، گفت: اگر این با ما کاری داشت چرا بالا نیامد؟ چرا داخل نیامد؟ این قضیه دوباره فردا تکرار شد. دید همان سید آمد و همین‌طور برگشت. بر تعجب او اضافه شد تا اینکه روز سوم به یکی از اطرافیاناش گفت: دو روز این قضیه تکرار شده است؛ اگر امروز این طلبه سید آمد، نگذار برود، جلوی او را بگیر و پیش من بیاور تا ببینم چه می‌خواهد و مطلب او چیست. روز سوم تکرار شد، این طلبه آمد و همین‌که خواست دوباره برگردد، این شخص رفت و جلوی او را گرفت و گفت: جناب صدر شما را دیده است و شما حتماً باید برای دیدن ایشان بروید. او هم آمد.

صدر اصفهانی به او گفت: من می‌بینم که شما سه روز است صبح داری اینجا می‌آیی و بعد می‌روی؛ قضیه چیست؟

خجالت کشید، ولی بعد گفت: قضیه این است که مدتی قبل، یک روز که من داشتم به درس می‌رفتم، در راه چشمم به دختری افتاد که بسیار صاحب‌جمال بود و دیگر در هوای او بسر می‌برم. وقتی این مسائل را با مادرم مطرح کردم،

او گفت: هیهات، این فلانی است و دختر فلان کس است که از تجار معروف است! تو کجا و او کجا؟! خلاصه، من دیگر در یک اوضاع بسیار نامناسبی قرار گرفته‌ام و یأس بر من حاکم شده است و دیگر کاری نمی‌توانم بکنم! صدر اصفهانی به او گفت: شما فردا صبح اینجا بیا.

صدر اصفهانی آن شخص تاجر را می‌شناخت. فردا صبح همراه با آن طلبه سید حرکت کرد و سوار کالسکه شدند و کنار در منزل همین تاجر معروف آمدند و در زدند. او در را باز کرد، دید که صدر اصفهانی، حاکم اصفهان و مرد خیلی معروف و مشهوری است. گفت: بفرمایید! آمدند. وقتی که نشستند و صحبت به تعارفات و احوال‌پرسی گذشت، صدر گفت: من برای مطلبی در اینجا آمده‌ام و چیزی می‌خواهم به شما بگویم. گفت: چیست؟

گفت: اگر رسول خدا در اینجا بیاید و از شما تقاضا کند که برای فرزندش می‌خواهد خواستگاری کند و طلب موصلت با دخترتان را داشته باشد، شما چه می‌کنید؟ گفت: اگر رسول خدا باشد روی چشم می‌گذارم! چه افتخاری بالاتر از اینکه این وصلت با پسر پیغمبر باشد و او بیاید!

گفت: بسیار خوب، حالا من به نمایندگی از رسول خدا در اینجا آمده‌ام و می‌خواهم دختر شما را برای فرزند رسول خدا خواستگاری کنم! این خیلی مبتهج گفت: بسیار خوب، ولی قدری احتیاج به تمهید مقدمات دارد و بالأخره با رسول خدا کمی فرق می‌کند.

گفت: در اینجا دو مطلب است؛ یکی مسئله معیشت و زندگی اینها است و مسئله دوم هم خواست خود شما و دختر شما است. من مسئله اولی را که زندگی اینها است تأمین می‌کنم و منزلی به او می‌دهم و زمینی هم در فلان‌جا برای زراعت و خدمه‌ای هم برای کار می‌دهم و مهرش را هم فلان مقدار قرار می‌دهم و می‌پردازم. این چیزی است که از من برای این برمی‌آید. مسئله دوم می‌ماند که خواست شما و خواست دختر شما است.

می‌گوید: خب اگر این‌طور است ما حرفی نداریم! همان‌جا در همان مجلس، این عقد خوانده می‌شود و جناب داماد و عروس خانم به خانه بخت می‌روند.

این کار خیلی خوبی است، بسیار بسیار کار

صحیح و درست و مورد رضای الهی است و باید

همین طور هم باشد. اما تا اینجا قضیه مطلبی

نیست، بلکه از اینجا به بعد مورد نظر است:

صدر اصفهانی فوت می‌کند و به رحمت خدا می‌رود و او را به وادی السّلام نجف می‌آورند و آنجا دفن می‌کنند. این طلبه هم طبعاً درس می‌خواند و از علمای معروف اصفهان و صاحب مسجد و محلّ مراجعۀ افراد می‌شود.

در یک سفر زیارتی که او به همراه خانواده‌اش برای زیارت به نجف می‌رود، با بعضی از دوستانش در این سفر همراه می‌شود. موقع عصر که می‌شود این دوستش به او می‌گوید: برخیزیم غسل کنیم و به زیارت امیرالمؤمنین برویم.

او می‌گوید: شما برو من بعداً می‌آیم. آن رفیقش غسل می‌کند و حرکت می‌کند و به زیارت می‌رود و می‌بیند که او قدری دیر کرد و برای غروب آمد! به او گفت: کجا رفته بودی؟ ما در حرم نشسته بودیم و منتظرت بودیم! گفت: من دینی به گردنم بود، اول رفتم آن دین را ادا کردم، بعد به زیارت آمدم. گفت: چه دینی بود؟ او این جریان را برای دوستش تعریف می‌کند که من در زمان جوانی این‌طور بودم و صدر اصفهانی این کار را کرد و من دیدم که شایسته نیست با این لطف و محبت و کرامتی که این شخص در حقّ من انجام داده است، من در اینجا اول به زیارت او و سر قبر او بروم! لذا به آنجا رفتم و نیم ساعتی در آنجا بودم و فاتحه خواندم و آن دین خودم را نسبت به او ادا کردم، بعد برای زیارت امیرالمؤمنین آمدم!

هان! اینجا دیگر کم‌کم تمنان شروع به لرزیدن

می‌کند! این می‌شود عالم اصفهان که قطعاً به مرگ

جاهلیت از دنیا می‌رود؛ بی‌برو برگرد!

حالا صحبت در این است: آن کسی که آن شب

بالای منبر داشت این قضیه را می‌گفت، این مطلب

را تأیید کرد و گفت: «حالا من حق ندارم که هر وقت

می‌آیم اول آنجا بروم؟» معرفت را ببینید!

البته یکی از علمایی که در آنجا نشسته بود و سید

فاضلی بود، یک مرتبه صدایش

بلند شد و بلند جلوی جمعیت گفت: «نه خیر، اصل مثبت می فرماید!» این یک اصطلاح اصولیین است و دوستان و فضیای طلبه می دانند که اصل مثبت جایز نیست و شرعاً حجّیت و اعتبار ندارد، البتّه حالا با شرایط و خصوصیاتش که مربوط به مباحث اصول است.^۱ وقتی که بیرون آمدیم مرحوم آقا به من رو کردند و گفتند: «فهم مردم را نسبت به ولایت دیدی؟!»

هفتاد سال سنّ او است، اما دارد کار آن عالم اصفهان را تأیید می کند که بله، او که به آنجا رفته بود، به گردنش حق بود. اول باید برود آن حق و آن دین را ادا بکند، بعد وقتی که ادا کرد، حالا یک زیارت هم برود؛ بالأخره آن هم امیرالمؤمنین است و به گردن ما حق دارد! او هم بالأخره جنگ کرده و شمشیر زده و از او خون رفته است!

مرحوم آقا فرمودند:

اینها نمی دانند که هر خیری در عالم وجود تحقق عینی و خارجی پیدا کند مصدر آن خیر، ولایت است!^۲

۱. الأصول العامّة، ص ۴۵۰.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶، فرازی از زیارت جامعه کبیره: «**إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْلُهُ وَفِرْعَهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ.**»

یعنی صدر اصفهانی ابداً نمی‌تواند حتی
یک هزارم از اینها را بدون ارادهٔ امام زمان انجام بدهد!
پس چه داری می‌گویی ای بی‌انصاف؟! حق به گردن
او است؟! صدر اصفهانی بدون ارادهٔ ولیّ حی
نمی‌تواند مژه به هم بزند! حتی نمی‌تواند فکر کند!
در آن وقتی که آن طلبه در آنجا آمد، چه کسی صدر
اصفهانی را در آن ایوان نشاند و چشمش را به آن
طلبه انداخت؟! اما کسی به این مسائالش فکر
نمی‌کند.

دیدگاه ما هم همین است! ببینید، اینکه می‌پرسم
بین امام زمان و بین ما چه فرقی است، به خاطر همین
قضیه است، چون الآن هم ما همین هستیم! یک عالم
در کتابش راجع به علم امام می‌نویسد:

علم امام هم مثل علم ما است؛ اگر خدا بخواهد می‌داند و اگر خدا نخواهد نمی‌داند!
و هیچ تفاوتی با ما ندارد!^۱

این نویسندگان با آن منبری یکی است و فرقی

نمی‌کنند!

عدم معرفت مسلمانان به رسول خدا با وجود

معاشرت ظاهری با حضرت

حالا سؤال من این است: راجع به خود رسول

خدا، شما این ۱۴۰۰ سال از زمان آن حضرت تا الآن

را بردارید، الآن ما در زمان رسول خدا می‌شویم؛

حالا ما چقدر به پیغمبر علم داریم؟ چقدر اطلاع

داریم؟ چقدر از ولایت پیغمبر خبر داریم؟ پیغمبر

ابرو دارد، ما هم داریم! پیغمبر چشم دارد و بینی دارد

و دهان دارد و غذا می‌خورد و نان می‌خورد و گوشت

می‌خورد و شیر می‌خورد و دوغ می‌خورد، ما هم

می‌خوریم! پس چه فرقی با ما کرد؟

باید در فکر برویم و بفهمیم که مشکلمان

کجاست و چرا به دنبال درمان آن نیستیم؟ آیا هر روز

باید بر جهل ما اضافه بشود؟! یعنی خدا در این دنیا

^۱. جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۱، ص ۱۸۲؛ شهید جاوید حسین بن علی علیه السلام، صالحی نجف‌آبادی، ص ۴۵۱ - ۴۵۹ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۳۳ - ۵۳۶.

برای ما تقدیر کرده است که دائماً فقط جهل ما اضافه شود؟! تا حالا چقدر به عقلمان اضافه شده است؟! این عقلی که ما داریم می‌بینیم به نظر می‌رسد همین‌طور دارد کم می‌شود! ولی نه، اشتباه عرض کردم، إن شاء الله بشارت‌هایی هست و روزنه‌هایی دارد پیدا می‌شود.

خوب توجه کنید: پیغمبر بیست و سه سال در میان مردم بود. شق القمر کرد و همه هم دیدند، ولی ما این شق القمر را نکردیم. کدام یک از علمای ما ماه را دو نصف کرده است؟! هیچ کس نکرده است و این کار فقط کار پیغمبر بود. شق القمر کرد و نصف ماه را نگه داشت و نصف دیگر ماه هفت دور، دور کعبه طواف کرد و همه هم دیدند! بعد برای اینکه ببینند که یک وقت شعبده و سحر و... نباشد صبح بیرون رفتند و از کاروان‌ها پرسیدند، آنها هم گفتند که ما هم دیدیم.^۱ پس حضرت این کار را کرد.

وصیّ او، امیرالمؤمنین خورشید را برگرداند و این را هم همه دیدند که چطور

۱. رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۲.

حضرت خورشید را برگرداندند و نماز عصر را خواندند.^۱ مسجد ردّالشمس تا چند سال پیش بود، ولی مع الأسف آن را خراب کردند و آسفالت کردند تا اسمی از امیرالمؤمنین نماند! عمر و ابوبکر اشکال ندارد که در و دیوار عالم را پر کنند؛ ولی اسم علی نباید باشد! لذا مسجد ردّالشمس را آسفالت کردند تا اثری نباشد!

سنگریزه به رسالت پیغمبر شهادت داد.^۲ حیوانات به رسالت پیغمبر شهادت دادند.^۳ اصلاً هر روز پیغمبر یک معجزه بود! اینها را در کتب نقل کرده‌اند. کدام یک از این کارها را ما انجام داده‌ایم یا می‌توانیم انجام بدهیم!؟

بله، اولیای خدا و عرفا و بزرگان کارهایی انجام می‌دادند و کراماتی داشتند، البتّه خیلی به ندرت، آن‌هم نه برای همه، بلکه به‌طور اختصاصی برای یکی دو نفر. ما هم ده‌ها مورد از اینها را در زمان حیات مرحوم والد دیدیم، ولیکن این‌طور نبود که در

۱. رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۷؛ الأملی، شیخ طوسی، ص ۲۸۳.

۳. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۸ و ۴۱.

روزنامه اعلان شود، بلکه همه‌اش اخفا و کتمان می‌شد. اما ما حتی یکی از این کارها را هم انجام نداده‌ایم! این مربوط به مسائل ظاهر بود.

پیغمبر بیست و سه سال در میان مردم بود و در تمام جنگ‌ها تیر هم خورد. این‌طور نبود که در کناری بنشیند و به مردم بگوید: بفرمایید بجنگید! نه خیر، آن‌قدر تیر و شمشیر به همین پیغمبر زدند!

سال‌ها بود که من می‌خواستم آن غاری را ببینم که در جنگ احد، وقتی که همه فرار کردند، امیرالمؤمنین پیغمبر را روی دوششان گذاشتند و از ترس مشرکین به آن غار بردند.^۱

پیغمبر پنجاه نفر را آن بالا گذاشته بودند و به آنها گفته بودند: «تا من نگفتم، از

^۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۹۴.

آن بالا پایین نیاید!» مگر او پیغمبر خدا نبود؟! مگر کلامش واجب الطاعة نبود؟! مگر اینها اصحاب پیغمبر نبودند؟! آنها مسلمان بودند و دنبال پیغمبر بودند و به جنگ هم آمده بودند، نه اینکه برای حلوا خوردن آمده باشند! حضرت می گوید: «آن بالا باشید و تا من نگفتم پایین نیاید!» اما تا دیدند که کفار هزیمت کردند و نوبت غنائم است، غنائم را گرفتند و کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند! این می شود مسلمان؟! ببینید **«مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ زَمَانِهِ»**

یعنی چه! ما هم عین همین‌ها هستیم و هیچ رودرباستی هم نداریم! و الحمدلله این مسئله را در همه جا هم اثبات کرده‌ایم! کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند و سراغ درهم و دینار و طلا و نقره رفتند! سی و نه نفر پایین آمدند؛ فقط یازده نفر آن بالا ماندند و کلام پیغمبر را زیر پا نگذاشتند و گفتند: «پیغمبر گفته است: تا من نگفتم پایین نیاید، و هنوز نگفته است. اگر تا قیامت هم پیغمبر نیاید ما باید بالای کوه بمانیم!» اینها می شوند کسی که فهمیده است! به اینها می گویند آدم بافهم! اینها کسی هستند که عقلشان را به کار می اندازند! پیغمبر می گوید عقلت را کار

ببنداز، نه شکمت را!

بعد خالد آمد یازده نفر در قبال پانصد سوار مسلح به مجهزترین سلاح روز، چه کار می‌تواند بکند؟! خالد همه آن یازده نفر را با تیغ روی زمین خواباند، بعد دور زد و آمد و دید پیغمبر افتاده است و همه به هزیمت رفته‌اند، گفت: «الآن بهترین وقت است؛ فقط علی و پیغمبر هستند! می‌رویم کار این دو تا را تمام می‌کنیم و مسئله را حل می‌کنیم.»^۱

امیرالمؤمنین دید هیچ راهی نیست جز اینکه پیغمبر را ببرد و فرار کند. پیغمبر از شدت خونی که از او رفته بود نمی‌توانست روی پا بلند شود؛ امیرالمؤمنین پیغمبر را روی دوشش گرفت! و در وسط کوه آورد، در آنجا غاری بود که چند ساعت پیغمبر را در آن غار گذاشت.

هر دفعه که من آنجا مشرف می‌شدم به ما نمی‌گفتند و مخفی می‌کردند. در زیارت عمره‌ای که یکی دو هفته پیش خداوند قسمت بنده کرد

^۱. رجوع شود به المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۲۲۴ - ۲۳۰؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۸۰ - ۸۲.

– إن شاء الله خداوند

قسمت همه بکند که با معرفت برویم - بالأخره
به اتفاق یکی از دوستان رفتیم که آن غار را پیدا کنیم.
همان جا کسی بود و من سؤال کردم و او هم محبت
کرد و با اشاره گفت که همان آخر است. رفتیم و پیدا
کردیم و دیدیم عجب دستگاهی است! عجب عالمی
است! عجب بساطی است! همان غار حرا است!
کنار غار نشستیم و در جنگ احد و در آن فضا و در
آن مسائل رفتیم. بوی عطر عجیبی می آمد که تا چند
متر بیرون از غار هم بود؛ همان عطری که وقتی انسان
سر به کعبه می گذارد استشمام می کند همان بو از این
غار هم تراوش می کند!

پیغمبر و امیرالمؤمنین نشستند و بگویند که
بفرمایید بجنگید! نه خیر، خودشان اولین نفر از افراد
در جنگ بودند! امیرالمؤمنین پیغمبر را روی دوشش
گرفت! این قدر خون از پیغمبر رفته بود که حضرت
نمی توانست راه برود! پیشانی حضرت شکسته بود،
استخوان دستشان شکسته بود، خون همین طور
می آمد و... . امیرالمؤمنین هم روزگار بهتری از

پیغمبر نداشت؛ نود زخم داشت^۱ و تواریخ دارند که بعد تا مدت‌ها امیرالمؤمنین در خانه افتاده بود و نمی‌توانست بلند شود.^۲ آقاجان، اینها اسلام را این‌طور به دست ما رساندند! نه با فنجان‌های قهوه و بله‌بله گفتن و نشستن بر متکا و تکیه دادن مثل بنده؛ اسلام این‌طوری به دست ما نرسیده است!

اینها را همه دیدند؛ هم شق القمر را دیدند، هم ردّالشمس را دیدند، هم شهادت حیوان را دیدند، هم شهادت حصاء و سنگریزه‌ها را دیدند، هم درآمدن چشمه از دل بیابان خشک را دیدند^۳ و... اما وقتی پیغمبر در ۲۸ صفر سرش را زمین گذاشت، چه کسی پیغمبر را شناخته بود؟! چشم و ابرو و دهان پیغمبر و این بیا و برو را همه دیدند، حتی عمر و ابوبکر هم اینها را می‌دیدند. پس آن کسی که پیغمبر را شناخته است وقتی این چشم‌ها بسته شد و این نفس از کار افتاد دیگر نباید طوری بشود. اما چند نفر دنبال

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲. الاختصاص، ص ۱۵۸؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۱۱۹.

۳. الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، ص ۱۶۸.

علی آمدند؟! فقط سه یا چهارتا! بقیه دنبال چه کسی رفتند؟!

من گاهی می‌گویم: ای کاش دنبال کسی می‌رفتند که سرش به تنش می‌ارزید! اگر علی را نمی‌خواهند اقلماً دنبال یکی مثل طلحه و زبیر می‌رفتند که در آن موقع بالأخره کسی بودند، نه دنبال کسی که اصلاً چیزی نمی‌داند. چند نفر دنبال امیرالمؤمنین رفتند؟! چند نفر با امیرالمؤمنین ایستادند تا بدن پیغمبر را غسل بدهند؟! سقیفه آن موقع برای چه درست شد؟!

فقدان معرفت حقیقی به رسول خدا حتی در

بین علما

حالا آن آقا از علما و اهل علم، بعد از هشتاد سال سن می‌گوید:

سقیفه از افتخارات اسلام است!! چون سقیفه جلوی تشنّت مسلمانان را گرفت!^۲

۱. رجوع شود به الاختصاص، ص ۶ و ۱۰.

۲. این کلام چندین قائل دارد:

(۱) شیخ محمد واعظ زاده خراسانی، در گفتگو با پایگاه اطلاع رسانی حوزه، تحت عنوان گنجینه معرفت، در محضر استاد واعظ زاده، پیرامون نهج البلاغه، شماره ۴ و ۵، به تاریخ انتشار ۱۳۸۷/۲/۴ شمسی؛

(۲) حیدرعلی قلمداران قمی در شاهراه اتحاد، بررسی نصوص امامت، ص ۷۲؛

این را یک عالم شیعی می گوید! به به، چشممان روشن شد! بعد می گویند که چرا آقای طهرانی مدام به این و آن می گوید؟!

یا آن عالم دیگر بعد از نود سال سن می گوید:

چه کسی گفته است که عمر در قبال رسول خدا هنگام احتضار ایستاد؟! این احادیث جعلی است! حاشا به اینکه خلیفه ثانی، عمر، با اسلامی که آورده است بخواد بگوید: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُر!»^۱

می دانید ترجمه «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُر»^۲ به فارسی

چیست؟ یعنی «مرتیکه هذیان می گوید!!» این ادب و ثقافت جناب خلیفه ثانی ما است! حالا متوجه شدید؟ ترجمه

صریح و درست «إِنَّ الرَّجُلَ» این است: «مرتیکه

دارد می میرد و هذیان می گوید! دیگر دارد می میرد و

معلوم نیست که چه می گوید!!» این را همه نقل

کرده اند، حتی اهل تسنن هم نقل کرده اند و در همه

کتاب هایشان هم هست؛^۳ آن وقت عالم شیعه ما

می گوید که مگر می شود کسی مسلمان باشد و به

۳) سید ابوالفضل برقعی در مقدمه و حواشی شاهراه اتحاد.

۱. کشکول زمان، شیخ علی پناه اشتهااردی، ص ۲۹ - ۳۵.

۲. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۴۲۰؛ الطرائف، ج ۲، ص ۴۳۲؛ نهج الحق، ص ۳۳۳.

۳. مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶.

رسول خدا این نسبت را بدهد؟! کتاب او هم هست،
بروید ببینید!^۱

یا آن عالم دیگر در ممالک عربی می گوید:

چه کسی گفته است که خلیفه دوم آمده است و در خانه دختر پیغمبر را آتش زده است؟ مگر می شود علی که شوهر او است بنشیند و نگاه کند و زن او را این طور مورد هتک قرار بدهند؟! ای مردم، اگر شما بودید این کار را می کردید؟!^۲

مع الأسف یکی و دوتا نیستند؛ از اینها فراوان

است! اینها را دارم مثال می زنم تا معنای «**من مات و لم يعرف امام زمانه**» را بفهمید.

بیست و سه سال پیغمبر در میان مردم بود. آب وضوی پیغمبر را برای تبرک به صورتشان می گرفتند و از همدیگر می ربودند!^۳ پشت سر پیغمبر جانماز می انداختند تا کسی نیاید و خودشان بیایند نماز ظهر را پشت سر پیغمبر بخوانند. اما همین که

^۱. این مطلب ایشان به قدری سخیف بود که خود ایشان هم در مصاحبه با آقای حسین قزوینی، نسبت به اشتباه خود در قبول قطع به عدم صدور، اعتراف کرده و عذرخواهی نمود. رجوع شود به سایت مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، گفتگو با آیه الله اشتهاردی درباره کتاب کشکول زمان، در تاریخ ۱۳۸۴/۹/۳، با کد ۵۷۳۷. (محقق)

^۲. این کلام چندین قائل دارد، از جمله:

(۱) آیه الله سید محمد حسین فضل الله، در سایت آپارات، صفحه **کتاب الله و عترتی** شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی آیه الله فضل الله؛ سایت یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط آیه الله فضل الله، زمان انتشار: ۷ / مارس / ۲۰۱۵ م.

(۲) آیه الله محمد حسین آل کاشف الغطاء در جنة المأوی، ج ۱، ص ۶۲ - ۶۶.

^۳. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۵۵ و ۹۹.

پیغمبر سرش را زمین گذاشت دنبال چه کسی رفتند؟! دنبال علی؟! همان‌هایی که آب وضوی پیغمبر را می‌ربودند، همان‌ها دنبال سقیفه رفتند!

پس هیچ‌کس پیغمبر را نشناخت، بجز سه یا چهار یا پنج نفر: سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار و محمد بن ابی‌بکر.^۱ امام رضا علیه السّلام در یک روایت می‌فرماید: «محمد بن ابی‌بکر جزء آن چند نفری بود که بعد از پیغمبر دنبال امیرالمؤمنین رفتند.»^۲ و محمد بن ابی‌بکر می‌گفت: «به من محمد بن علی بگویند.»^۳ خوشا به حالش که او شیعه بود! شیعه درست او بود!

معرفت حقیقی امام زمان به واسطه عمل به

مبانی حضرت

حالا به خودمان یک محک بزنیم تا ببینیم ما کجای کار هستیم؟ معرفت ما فقط همین جشن گرفتن برای نیمه شعبان است؟ تمام شد؟ این که

۱. رجوع شود به الاختصاص، ص ۶ و ۱۰.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۴۰.

۳. رجوع شود به الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۵۵؛ أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۵۵۷؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۳.

کاری ندارد و یهودی و نصرانی هم می‌تواند انجام دهد! ریشه درست کردن و چراغانی کردن و... که کاری ندارد! که متأسفانه آن‌هم کم شده است! سابق کجا و الآن کجا! مجلس درست کردن که کاری ندارد! مدح امام زمان گفتن که کاری ندارد! یک روز مؤذن مریض شده بود و در خانه افتاده بود، گشته بودند و کسی را پیدا نکرده بودند، یک یهودی را آورده بودند. او هم بالای مأذنه رفته بود و گفته بود: به قول مسلمان‌ها: **أشهد أن لا إله إلا الله!** به قول مسلمان‌ها: **أشهد أن محمداً رسول الله و علياً ولي الله!** ظاهر که چیزی نیست؛ همه بلد هستیم! چقدر در وجودش عمق پیدا کرده است؟! اگر عمق پیدا کند آیا در افکار ما و در رفتار ما تأثیر نمی‌گذارد؟ آیا حتماً باید امام زمان بگوید این کار را بکنید؟! الآن فرض کنید امام زمان از این در تشریف آوردند و در اینجا آمدند و قدری به حضرت تعارف کردیم که چند

دقیقه هم شما افاضه بفرمایید! حضرت چه می‌فرماید؟! حضرت می‌گوید که هر جا دیدید روی دیوار یک چیزی نوشته است بدون فکر به طرفش بروید؟! هر چه آنجا نوشته است گوش بدهید؟! هر کسی با هر قیافه‌ای هر چه می‌گوید، شما سرتان را نود درجه پایین بیندازید بگویید بله؟! هر جا دیدید یک سیل جمعیت دارد به آنجا می‌رود شما هم عین حزب باد، به طرف آن بروید؟! این را امام زمان می‌گوید؟! پس بود و نبود این امام زمان چه فرقی می‌کند؟! چرا ما نباید قدری عقلمان را به کار بیندازیم؟ چرا نباید قدری بیشتر فکر کنیم؟ چرا نباید قدری بیشتر بفهمیم؟ چرا باید به جای عقل، از احساس و تخیل و توهم و چشممان استفاده بکنیم؟ مگر مبانی در دست ما نیست؟ مگر مطالب برای ما گفته نشده است؟! مگر ائمه ما علیهم السّلام میزان حق و باطل را برای ما بیان نکرده‌اند؟ چند نفر از ما به همین یک روایت عمل کردیم:

وقتی از یک مسلمان نماز دیدید نپذیرید، روزه دیدید نپذیرید، اقامه این مسائل را دیدید نپذیرید؛ بلکه نگاه کنید ببینید که آیا دروغ می‌گوید یا راست می‌گوید؟^۱

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

اگر عمل می‌کردیم اوضاع ما این‌طوری می‌شد؟! حالا باید سرمان را پایین بندازیم! چرا نباید کاری بکنیم که همیشه سرمان بالا باشد؟! چرا باید کاری بکنیم که نتوانیم پاسخ بدهیم؟ حالا ما به آنچه گفتند عمل کردیم؟ به آنچه مبانی بزرگان بود و در طول سالیان سال در صحبت‌ها و در کتاب‌هایشان گفتند و حقایق را برای مردم بیان کردند، عمل کردیم؟! این بزرگان حق حیات بر گردن ما دارند! اگر آنها نبودند و اگر کتاب‌هایشان نبود، معلوم نبود ما الآن امروز اینجا بودیم! معلوم نبود ما الآن چه می‌کردیم! ما هم مثل حزب باد^۱ می‌شدیم که امروز این و فردا آن! و خیلی زود و خیلی راحت هم حرفمان را عوض می‌کردیم و دیگر مشکلی هم نداشتیم!

اما آیا انسانیت این است؟! آیا مقام خلیفة‌اللهی که خدا با آن بر ملائکه افتخار می‌کند، این فهم امروز ما است؟! یعنی ما حالا خلیفة‌الله شدیم؟! ﴿فَإِذَا

^۱ . مستفاد از نهج البلاغة (صبحی صالح) ص ۴۹۶، فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام در توصیف مردمی که به دنبال هر صدایی بلند می‌شوند و با هر وزش بادی می‌جنبند.

سَوِيَّتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿١﴾
 یعنی بر این آدم سجده کنید؟! بر همین آدمی سجده کنید که بدون فکر، تا می بیند که فلانی گفته است که درست است، او هم می گوید که درست است؟! ای جبرئیل، بیا بر این آدم سجده کن! اگر خدا بگوید که بر این آدم سجده کن، من در آن خدا شک می کنم؛ چون به نظر می رسد قدری مشکل داشته باشد و باید خدای دیگری را پیدا کنیم! آن خدایی که به ملائکه گفته است که بر این آدم سجده کنید، به نظر می رسد قدری احتیاج به اصلاحات دارد! آیا این مقام خلیفة اللہی است؟

مقام خلیفة اللہی یعنی مقام شناخت ولایت. حالا چند تا از ما ولی را شناختیم؟ چند نفر از ما امام زمانمان را شناختیم؟ اگر بشناسیم مسجود ملائکه می شویم. حالا مسجود ملائکه کیست؟ مرحوم آية الله قاضی مسجود ملائکه است، حضرت سید

۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹؛ سوره ص (۳۸) آیه ۷۲. افق وحی، ص ۱۵۷: «زمانی که از جهت خلقت مادی و معنوی او را استوار نمودم و به مرتبه استواء تام رسانیدم و از روح و ذات خود در آن دمیدم آنگاه در برابر او سجده آورید.»

هاشم حدّاد مسجود ملائکه است، حضرت علامه طهرانی، حضرت علامه طباطبائی و حضرت سید مهدی بحرالعلوم مسجود ملائکه هستند. اما مثل منی که می‌گوییم که کجا ممکن است عُمر این حرف را بزند، آیا مسجود ملائکه هستم؟! هرگز!

در اینجا روایتی از امام عسکری علیه السّلام است که وظیفه عالم و وظیفه متعلّم را بیان می‌کند و حجّت را تمام می‌کند. عالم کیست و باید دنبال کدام عالم رفت؟ وظیفه متعلّم چیست و چه باید بکند؟ آیا ما متعلّم و دنبال علم هستیم یا نه، دنبال خیال و توهم هستیم؟ اگر دنبال خیال و توهم باشیم امام زمان که سهل است، رسول خدا هم بیاید نتیجه نخواهد داد! دیدید که نتیجه نداد! دیدید که رفتند سقیفه درست کردند! بازارشان گرم بود و بیا و برو داشت و در مقابل ولایت، ولیّ درست کردند و اسم امام هم روی

آن گذاشتند! اسم امیرالمؤمنین را هم روی آن گذاشتند! او را امیرالمؤمنین و امام و خلیفه رسول الله کردند! **سید کهل اهل الجنة** هم کردند! همه کار کردند! متأسفانه وعظ و جُعَال و وُضَاع هم فراوان است! آن چنان کارخانه روایت سازی و حدیث سازی از پیغمبر درست شده بود که این چاپخانه های ما به گرد آن هم نمی رسند! همین طور روایت درست می شد! این روایت می آورد، آن می آورد! روایت می آوردند که از رسول خدا شنیدم که اگر جبرائیل بر من نازل نمی شد، بر ابوبکر نازل می شد!^۱ و از این بساط... عجب جبرائیل بی سوادی! اقلأً بر یکی دیگر نازل می کرد، نه بر این!

من در مسجد الحرام نشسته بودم، یک طلبه دانشگاه مدینه پیش من آمد و نشست و گفت: «شما معتقد هستید بر اینکه جبرائیل خیانت کرده است؟» گفتم: آقا جان، دیگر عمر این حرف ها گذشته است! آخر خجالت بکش دیگر! همین طوری به او گفتم:

۱. مسند أحمد، ج ۱، ص ۸۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۶.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۴۶. هم چنین رجوع شود به المصنّف، ابن ابی شیبّه، ج ۷، ص ۴۷۰ - ۴۹۴.

خجالت بکش! الآن بايد چيزهاي ديگري بگويي!
اين حرفهاي ابن تيميه و... ديگر تمام شد! تو در
اين زمان □ مسائل و فضاهاي علمي جديد، ديگر
چرا اين حرفها را مي گويي؟! مي گفتم: «قرآن شما
با قرآن ما فرق مي کند!» گفتم: من بليط طياره تو را
مي دهم، بلندشو الآن برو در خانه من بين در هر
اطاقي شش تا قرآن فهد است! بلندشو بيا ديگر! چرا
همين طور نشسته اي؟! چرا مدام از اين حرفها
مي زني؟! ديگر تمامش كنيد!

مسئله ما هم همين اوضاع است! بيا بنشين و
روايت جعل كن و هزار كار ديگر كن! براي اينكه در
اين دو روزه دنيا نظام ما سرپا بماند، روايت جعل
مي كنيم و حديث درست مي كنيم و چيزهاي ديگر
درست مي كنيم! چرا دنبال شناخت حقيقي وليّمان،
امام زمانمان، نمي رويم؟! نه اينكه دنبال شناخت اين
برويم كه حضرت چه وقت ظهور مي كند. همه اينها
دروغ در آمد!ديد ديگر! الآن سال ۱۴۳۲ هجري
قمری هستیم و

یکی از این حرف‌ها هم درست درنیامد! تمام این حرف‌هایی که تابه‌حال می‌زدند و می‌شنیدیم که فلان وقت است، همه دروغ درآمد! چرا قدری بیشتر به خودمان فکر نکنیم؟ چرا حالا که فهمیدیم که در این بازار آشفته متاعی برای عرضه نیست، نیامدیم ببینیم که متاع اولیا و عرفا و بزرگان چیست؟! چرا نمی‌خواهیم برگردیم؟! چرا نمی‌خواهیم دو صفحه از کتاب‌های بزرگان را بخوانیم؟! حالا که فهمیدیم دیگران نمی‌توانند اسوه قرار بگیرند، چرا نمی‌خواهیم اسوه‌مان را عوض کنیم؟! چرا دائماً به دنبال پنهان‌کاری و کتمان هستیم؟! چرا به جای اصلاح، می‌خواهیم مدام ظاهر را تمویه^۱ و توجیه کنیم؟! بس است دیگر! بالأخره روزی از این مطالب سؤال می‌شود!

ضرورت حفظ حریم ولایت و مبانی مکتب

تشیع

بنده در یکی از کتاب‌هایم داستان مرحوم آقا با علامه طباطبائی و مرحوم آقای مطهری - رضوان الله

۱. فرهنگ فارسی عمید: «امری یا خبری را خلاف آنچه هست نمایاندن.»

علیهم - را نوشته‌ام که ایشان فرمودند:

وقتی که ما در مشهد هستیم دیگر نمی‌توانیم به زیارت حاجی سبزواری در سبزواری برویم. کسی نباید امام رضا را که در اینجا هست رها کند و فکرش را جای دیگری ببرد! وقتی که شما به سمت امام رضا می‌آیید نباید در بین راه به زیارت عرفا و اولیای الهی که در بین راه هستند بروید. حاجی سبزواری از اولیای الهی در سبزواری است. بایزید بسطامی از اولیای الهی و شاگرد امام صادق علیه السلام به همراه فرزند امام صادق، حضرت سید محمد، در بسطام هستند. شیخ ابوالحسن خرقانی هم در بالاتر از آنجا است. شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در نیشابور است و یکی از بزرگترین عرفا و اولیای الهی است و اشعار عجیبی راجع به امیرالمؤمنین دارد. همه آنها به‌جای خود؛ ولی امام رضا اصل است، امام رضا همه‌چیز است، امام رضا مقصد و ملجأ و مأوا و مطمح نظر است. اینها هرچه دارند از سفره امام رضا دارند و قطره‌ای از اقیانوس ولایت حضرت هستند! آیا کسی اقیانوس را رها می‌کند و به قطره و شمع می‌چسبند؟^۱

این می‌شود مکتب تشیع! وقتی که من این مطلب

را گفتم، این سخن برای بعضی‌ها

^۱. مهر فروزان، ص ۱۱۱.

گران آمد و گفتند: آقا چرا شما اسم می آورید؟
گفتم: آقا جان، من وظیفه دارم آنچه را نسبت به مبانی
تشیع احساس می کنم بگویم. اگر نگویم چه کسی
می گوید؟! اگر یکی دیگر بگوید، من دهانم را
می بندم و تا آخر عمرم حرف نمی زنم! آنچه ما داریم
می شنویم خلاف است! حالا چه کسی باید در اینجا
مبنای تشیع و مبنای ولایت را مطرح کند؟ ما هر
کسی را نگاه می کنیم، یا از این طرف می زند یا از آن
طرف می زند، یا آن جهت را مراعات می کند یا آن
مصلحت را لحاظ می کند.

من نمی توانم ساکت بنشینم و بینم یک نفر در
کتابش می گوید: «ابوحنیفه از مفاخر اسلام است»^۱ و
چیزی نگویم! آخر نمی شود! باید گفت که این قضیه
غلط است؛ حالا هر که می خواهد باشد، باشد. چرا
این حرف ها در کلمات علامه طباطبائی نیست؟ چرا
این عباراتی که مخصوص ائمه علیهم السّلام است
در کلماتی مثل کلمات مرحوم قاضی و مرحوم علامه
طهرانی - رضوان الله علیهم - نیست؟ چون اینها ولیّ

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۸۱.

را شناخته بودند، اینها امام را شناخته بودند و اینها به آن مرتبه رسیده بودند، لذا کلماتشان هم فرق می‌کند، عباراتشان هم فرق می‌کند، آنچه مربوط به امام علیه السّلام است راجع به دیگری به کار نمی‌برند و حریم ولایت را حفظ می‌کنند.

حریم ولایت و امامت و تشیع باید محفوظ باشد، و الاً ما در روز قیامت در قبال امام زمان علیه السّلام باید جواب بدهیم، و قضیه شوخی ندارد!^۱

حجاج بن یوسف اسم خودش را امیرالمؤمنین گذاشته بود و شیعیان را روی جرز دیوار می‌گذاشت و می‌گشت!^۲ می‌گشت و اسمش هم امیرالمؤمنین بود! یزید بن معاویه هم اسمش را امیرالمؤمنین گذاشته بود و فرزند رسول خدا را به راحتی سر برید!

جاهلیت یعنی عدم شناخت حقیقت ولایت

بنابراین معنای روایت روشن شد: جاهلیت یعنی

عدم شناخت ولایت. یک وقت

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

^۲. رجوع شود به تاریخ الإسلام، ج ۶، ص ۳۲۳.

اشتباه نکنید؛ این مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش نیست! ۱۴۰۰ سال پیش در جای خودش است، اما حالا گذشته است و به ما مربوط نیست. ما یا باید بگوییم روایت برای الآن است یا برای آن موقع است. اگر برای آن موقع باشد به چه درد ما می خورد؟ چون دیگر گذشته است! پس این روایت برای الآن ما است.

روایت می گوید: «کسی که ولیّ را شناسد به مرگ جاهلیت است.» حالا ولیّ کیست؟ فقط امام عصر عجل الله فرجه الشریف! کسی که او را شناسد به مرگ جاهلیت است؛ حالا می خواهد در زمان پیغمبر باشد و پیغمبر از دنیا بروند و دنبال سقیفه بروند، او در جاهلیت است؛ می خواهد در زمان امام مجتبی باشد و دنبال معاویه برود و به لشگر معاویه با چند درهم و دینار فریفته بشود، او در جاهلیت است؛ می خواهد در زمان سیدالشهدا باشد و به گندم ری فریفته بشود، او در جاهلیت است؛ می خواهد در زمان امام سجاد و امام باقر و همین طور سایر ائمه باشد؛ یا می خواهد در زمان امام زمان باشد و خدمت اولیای الهی را دهها سال در طهران و مشهد

و... درک کرده باشد و بعد از ارتحال ایشان تمام آن
مبانی را کنار بگذارد، او هم در جاهلیت است و هیچ
تفاوتی ندارد، و نتایجش را هم ما می بینیم.

ما که نعوذ بالله از پیغمبر بالاتر نیستیم! پیغمبر و
رسول خدا ۲۳ سال بین مردم بود؛ اما چه شد؟! آیا
سقیفه تعطیل شد؟! نه خیر، سقیفه تازه آباد شد؛ چون
شیطان هست و با رفتن پیغمبر هم که شیطان دفن
نشد، بلکه تازه شیطان سربلند کرد: به به، خیلی
خوب، تازه مانع از جلو برداشته شد! با رفتن اولیای
الهی تازه مانع از جلوی شیطان برداشته می شود؛
چون تا به حال حتی همین ظاهر جلوی بعضی
مسائل را می گرفت، ولی حالا دیگر همین ظاهر هم
به دل خاک رفت. علی را هم کسی نمی شناسد، پس
می توانیم جولان بدهیم، و جولان هم دادند!

وظیفهٔ علما در تبیین حقیقت ولایت امام عصر

الآن هم مسئله همین است. لذا به رفقا و دوستان
و به خودم عرض می کنم: وظیفهٔ عالم این است که
آنچه مربوط به ولایت امام عصر ارواحنا فداه است
باید اول بفهمیم، بعد به مردم بگوییم. نگوییم از این

حرف‌هایی که می‌زنیم چند نفر استفاده

می‌کنند؟! به ما چه مربوط است؟! نه‌خیر، شاید
یک نفر مستعد باشد؛ همان کافی است! پیغمبر از
مکه تا طائف رفت، فقط یک نفر را هدایت کرد:
«عداس»^۱ همین کافی بود.

بنابراین وظیفه ما این است که آن ولی حقیقی و
امام واقعی و حجّت الهی را برای مردم تبیین کنیم.
اما نه‌اینکه بگوییم پدرش کیست، چون پدرش را
همه می‌دانند که کیست و مادرش را هم همه
می‌شناسند. بلکه باید آنچه مورد نظر او است و آن
مبانی او و امور راهبردی و راهکاری او که در زندگی
و در ارتباطات شخصی و اجتماعی خودمان باید
عمل کنیم، آنها را باید بگوییم. نباید همین‌طور
سرمان را پایین بیندازیم و بگوییم: به ما مربوط
نیست! نباید بگوییم: خودش می‌آید و درست
می‌کند! نه‌خیر، اگر سرت را پایین بیندازی عین
گوسفند سرت را می‌برند! این حرف‌ها نیست! مبانی
امام علیه السّلام را باید گفت.

اگر امام علیه السّلام در اینجا بود چه می‌کرد؟

^۱. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۴۲۱؛ إعلام الوری، ص ۵۴.

همان کاری را می کرد که ما الآن داریم می کنیم؟! اگر
امام در این مسئله اجتماعی بود چه می کرد؟!
کلا همان را قاضی کنیم؛ بالأخره الحمد لله ما وجدان
داریم و این را خدا از ما نگرفته است! سرمان را پایین
نیندازیم و بگوییم: بی خیالش! اگر پایین بیندازیم
قطعاً همانهایی می شویم که به سقیفه رفتند؛
بی برو برگرد! خیال نکنید سقیفه برای آن موقع بود؛
نه خیر، الآن سقیفه بنی ساعده به پهنای کره زمین
وجود دارد! در همین جا سقیفه بنی ساعده وجود
دارد، در بیرون وجود دارد، در کوچه و خیابان وجود
دارد، در مسجد وجود دارد و در حسینیه وجود دارد.
همه جا سقیفه بنی ساعده وجود دارد و همه جا خانه
علی و فاطمه هم وجود دارد؛ حالا باید ببینیم اینجا
که الآن ما نشسته ایم و تکیه زده ایم، سقیفه بنی ساعده
است یا خانه علی و فاطمه است؟ دیگر همه چیز را
گفتم!

می خواستم این مسئله را قدری توضیح بدهم،
ولی بماند، چون حیفم می آید و می خواهم این
روایت امام عسکری علیه السلام را برای رفقا بخوانم
و کتاب هم با

خودم آورده‌ام تا حتی در یک کلمه هم اشتباه نکنم و عین روایت را بگویم. این روایت، روایت بنده نیست، روایت امام معصوم، امام عسکری علیه السّلام است. باید خودمان را با این روایت تطبیق بدهیم و ببینیم کدام طرف هستیم: یا این طرف یا آن طرف.

برگزاری جشن میلاد حضرت ولی عصر،

مقدمه وصول به ولایت و معرفت حقیقی

حضرت

ما که امروز در اینجا جمع شدیم، برای این نیست که صرفاً بخواهیم برای امام زمان علیه السّلام جشن بگیریم و مثلاً بعضی دوستان بخواهند لباسشان را تغییر بدهند؛ بلکه این لباس را باید مقدمه قرار بدهیم برای رسیدن به آن ولایت و آن معرفت. شریح قاضی با همین عمامه فتوای قتل پسر پیغمبر را داد! این لباس برای او چه کرد؟! این لباس او را به جهنم برد! عمر سعد، پیش نماز مسجد کوفه، با همین عمامه و

^۱ . رجوع شود به إحقاق الحق، ج ۲۹، ص ۶۱۴؛ الفتوح، ج ۵، ص ۴۶ - ۴۹؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۹ و ۳۶۵.

عبا به شمر دستور داد که برو حسین را راحت کن و کارش را تمام کن!^۱ آن ملعون در روز عاشورا هم عمامه را از سرش برنداشته بود تا همه ببینند که معمم است. فردا هم رفت برای همه نماز میت خواند و بعد جنازه‌های خودشان را دفن کردند. آن وقت پسر پیغمبر و اصحاب را همین طور در بیابان رها کرد!^۲ آدم ممکن است به اینجا برسد، و شوخی ندارد! اینها چه کسی بودند؟ اینها هم مسلمان بودند، اینها هم نماز می خواندند،^۳ اینها هم **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** می گفتند. اینها پشت به قبله نماز نمی خواندند! ولی قضیه به اینجا می رسد که می آیند مردم را می کشند، حتی پسر پیغمبر را هم می کشند و بعد هم دلیل می آورند: پسر پیغمبر علیه امنیت زمان یزید قیام کرده و مسلمان‌ها را به تفرقه واداشته است و بایستی که محکوم به اعدام بشود!^۴ الحمدلله قاضی هم هست، آخوند هم هست و همه چیز

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۲؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۴.

۲. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۴۴.

۳. وقعة الطف، ص ۲۰۴.

۴. إحقاق الحق، ج ۲۹، ص ۶۱۴.

این طرف مجهز است! آنجا عده‌ای از مردم می‌روند سقیفه بنی ساعده تشکیل می‌دهند، اینجا هم سی هزار نفر همین‌طور عین یک گله، راه می‌افتند و می‌گویند که برویم خارجی را دفع کنیم و امنیت را به مملکت اسلام برگردانیم! و می‌آیند و از شیرخوار شش ماهه هم نمی‌گذرند! ما هم همین‌طور می‌شویم! **والله العلیّ العظیم** ما هم همین هستیم! **بالله العلیّ العظیم** ما همین هستیم، مگر اینکه خدا دستان را بگیرد!

لذا بزرگان می‌گفتند:

تاریخ عاشورا را فقط نگاه نکنید و همین‌طور گریه کنید! تاریخ عاشورا را بخوانید و از آن عبرت بگیرید و سرمشق و دستورالعمل خودتان قرار بدهید؛ نه‌اینکه فقط بنشینید و همین‌طور گریه کنید! این گریه خالی فایده و نتیجه‌ای ندارد!

گوشواره از گوش دختر پیغمبر می‌کشد و خون می‌آورد و او را به حال غش به زمین می‌اندازد و بعد هم گریه می‌کند! پس چرا این‌طور می‌کنی؟ می‌گوید: اگر من نکنم یکی دیگر می‌کند! گریه هم می‌کند! نعوذ بالله آدم به اینجا می‌رسد که از گوش دختر پنج ساله گوشواره را می‌کند و گریه هم می‌کند که آخ، این بچه روی زمین افتاده و دردش آمده

است! و اگر من نکنم یکی دیگر می آید می کند!^۱
آن وقت همین آقای که گوشواره را کنده است، شب
بلند می شود می رود نماز مغرب و عشا می خواند!
نمازی که جدّ همین دختر بچه و پدر همین
دختر بچه آورده است!

ما نباید به اینجا برسیم؛ پس باید از الآن به فکر
باشیم. اگر از الآن به فکر بودیم آن وقت خدا ما را
برای مراتب دیگر هم آماده می کند؛ ولی اگر نه، به
یک جا رسیدیم و گفتیم که این عیب ندارد، خدا هم
می گوید: پس حالا که گفتم عیب ندارد، جای دیگر
هم می گویی عیب ندارد! بعد مورد سوم هم می گویی
عیب ندارد، و همین طور می گویی عیب ندارد...
تا اینکه تیر را بر گلوی پسر شش ماهه امام حسین
هم می زنی! دیدید که زدند! مگر عاشورا و حتی غیر
عاشورا نبود؟! با استدلال شرعی هم زدند!

۱. الأملی، شیخ صدوق، ص ۱۶۴.

روایت امام حسن عسکری علیه السّلام در

تبیین علمای صالح و علمای فاسد

امام عسکری علیه السّلام در این روایت مفصّلی که مرحوم آقا در ولایت فقیه آورده‌اند^۱ و بنده از همان جا در جلد اول اسرار ملکوت نقل کرده‌ام،^۲ بعد از اینکه می‌فرمایند که خصوصیات عالم چیست، حضرت می‌فرمایند:

«قيل لأمير المؤمنين عليه السلام: من خير خلق الله بعد أئمة الهدى و مصابيح الدجى؟ قال: «العلماء إذا صلّحوا.»

به امیرالمؤمنین گفته شد: بهترین خلق خدا از اول تا آخر، در آن قمه^۳ و رأسش شما چهارده معصوم هستید که واسطه فیض خدا هستید. بعد از شما ائمه، بهترین خلق خدا کیست؟ امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: علمای صالح!

علمای صالح، نه طالح! فرق بین صالح و بین طالح فقط یک دسته است؛ اگر آن دسته را نگذارید بهشت می‌شود، و الا جهنم می‌شود. حالا این صالح کیست؟

من قدری از این روایت را نمی‌خوانم و از پایین تر آن می‌خوانم. امام عسکری علیه السّلام می‌فرمایند:

«قيل: فمن شرار خلق الله بعد إبليس و فرعون و نمرود و بعد المتسمين بأسمائكم و المتلقبين بالقابكم و الآخذين لأمكنتم و المتعمرين في ممالكم؟»

به امیرالمؤمنین گفته شد: بدترین خلق خدا در روی زمین بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و بعد از آن کسانی که اسم شما را روی خودشان گذاشته‌اند و آن کسانی که به لقبی که اختصاص به شما دارد خودشان را متلقب کرده‌اند و آن کسانی که جای شما را گرفته‌اند، کیست؟!

۱. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۹۶.

۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۷۴.

۳. لغت‌نامه دهخدا: «بالای هر چیزی.»

اینجاها باید بدن ما بلرزد! معاویه آمده جای علی
را گرفته است! آخر تو چه کاره‌ای؟ برو کنار! اما
معاویه می‌گوید: اگر من نباشم، زمین شام اهلش را
فرو می‌برد! حالا امتحان کن، تو نباش، بعد بین
زمین اهلش را فرو می‌برد یا نه! اتفاقاً برعکس

می‌بینی

تازه درخت‌ها سبز می‌شود! چون وجود نامبارک
تو خیر و برکت را برده بود!

ما خیلی چیزها خیال می‌کنیم! خیال می‌کنیم تمام
آسمان و زمین و ملائکه و... همه به وجود مبارک
بنده مربوط است و اگر یک سر سوزنی بر این بدن
مبارک من خدشه وارد بشود اصلاً افلاک به هم
می‌ریزد! نه خیر، از این خبرها نیست! خیلی هم غصه
نخوریم، چون چند روزی بیشتر از عمرمان باقی
نمانده است! خلاصه، نباید خیلی به فکر خودمان
باشیم، بلکه باید بیشتر به فکر آن طرف باشیم.

حالا بعد از فرعون و نمرود و این کسانی که
آمدند به جای شما نشستند و این کسانی که در
ممالک شما آمدند شما را کنار زدند و به رتق و فتق
مشغول‌اند، بدترین خلق خدا کیست؟

حضرت می‌فرماید: **«العلماء إذا فسدوا»**؛
بدترین خلق خدا بعد از اینها، علمایی هستند که
فاسد باشند.

حالا علمای فاسد چه کسانی هستند؟ خود امام
عسکری اینها را برای ما توضیح می‌دهد، و نباید ما
از خودمان اضافه کنیم.

«هم المظهرون للأباطيل»؛ آنهایی که اباطیل را اظهار می‌کنند (یعنی به جای حق، باطل را برای مردم حق جلوه می‌دهند).

یعنی اباطیل را به عنوان حق اظهار می‌کنند، نه به عنوان باطل؛ یعنی چیزی را که باطل است حق جلوه می‌دهد، ولی به مردم نمی‌گوید که من دارم به شما باطل می‌گویم؛ چون اگر بگوید و به عنوان باطل اظهار کند، دیگر کسی گوش نمی‌دهد و کسی توجه نمی‌کند، بنابراین به مردم می‌گوید که این حق است! می‌گوید: مردم باید امروز این کار را بکنید! مردم وظیفه شرعیّه شما امروز این است! مردم تکلیف شما این است! ولی خودش می‌داند چه خبر است! چون وقتی فردا یک طور دیگر می‌شود، همین آقا هم یک طور دیگر می‌شود! قربان روم خدا را، یک بام و دو هوا را!

«و الكاتمون للحقائق»؛ آنهایی که حقایق را می‌فهمند ولی به مردم نمی‌گویند.

یعنی می‌فهمند در پس پرده چه خبر است ولی نمی‌گویند! چون مصلحت این است!

من نمی‌دانم این «مصلحت» چه وقتی تمام می‌شود؟ این چطور مصلحتی است که بنده نمی‌فهمم و هیچ کس دیگری هم نمی‌فهمد، فقط این مصلحت را یک نفر می‌فهمد! من این مصلحت را نمی‌فهمم!

ابوبکر در نامه‌ای به پدرش می‌نویسد: «مصلحت مسلمین اقتضا می‌کرد که من را به‌عنوان اینکه سنّم بیشتر است به‌جای علی بگذارند!» پدرش گفت: «من که پدر تو هستم و سنّم از تو بالاتر است! چرا من را نگذاشتند!»^۱ پدر او، او را قبول نداشت و می‌گفت: «اگر به سن است من که بابای تو هستم!» همین می‌شود که فلان آقا می‌گوید: «مصلحت اقتضا کرد که سقیفه بنی‌ساعده درست بشود!»^۲ بنده نوشته آن را هم دارم! با اینکه او شیعه است، معمم است، ظاهرالصلاح است و... ولی می‌گوید: «مصلحت اقتضا کرد که مردم سقیفه درست کنند!»
امام عسکری از قول امیرالمؤمنین می‌فرماید:

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۸.

۲. رجوع شود به همین کتاب، ص ۲۳۲.

«فِيهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعُنُونَ)»^۱؛ خدا در حقّ اینها

گفته است: اینها کسانی هستند که خدا اینها را لعنت می‌کند و ملائکه هم این علما را لعنت می‌کنند و جن و انس هم لعنت می‌کنند!

این کلام، کلام امیرالمؤمنین است و ناقل آن امام

عسکری است. یعنی سندش امام عسکری است،

پس دیگر ضعیف نیست! آخر هرچه هست فوراً

اشکال می‌کنند! می‌بینند که در نهج البلاغه خطبات

توحیدی است، خیلی راحت می‌گویند: «نهج البلاغه

که سند ندارد!»^۲ یا می‌بینند که در عیون أخبار الرضا

علیه السلام مسائل توحیدی

۱. سوره بقره (۲) ۱۵۹.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

۳. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۱۷۶:

«سند نهج البلاغه کافی است که به سید رضی برسد! و با وجود ایشان احتیاج به سند دیگری نداریم. بعضی گفته‌اند: "سند نهج البلاغه مقطوع است و سید رضی مطالب آن را مرسلاً نقل نموده و آنها را به امام علیه السلام نرسانده است، و لذا حجّیت ندارد." این کلام، بسیار سخیف و به‌کلی از درجه اعتبار ساقط است؛ زیرا سید رضی **أَعْلَى مَقَامًا وَ أَرْفَعُ مَنْزِلَةً وَ أَجَلُّ شَأْنًا** است از اینکه چیزی را به امیرالمؤمنین علیه السلام بالتقطع و یقین نسبت دهد، درحالتی که برای او بالعلم و یقین ثابت نشده باشد. بنابراین اتقان سند نهج البلاغه - علاوه بر مضمون و متن منحصر به فرد آن، که تحقیقاً از مقام ولایت صادر گشته است - اتقان خود سید رضی است. بنابراین هرگاه مطلب به نهج البلاغه رسید، دیگر بحث از سند آن مثل بحث از سند قرآن است که مقطوع به است.»

هم‌چنین جهت اطلاع از سند فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه رجوع شود به تمام نهج البلاغه، سید صادق موسوی؛ مستدرک نهج البلاغه، هادی آل‌کاشف‌الغطاء؛ الدلائل و المسائل، هبة‌الدین حسینی شهرستانی، ج ۵؛ مصادر نهج البلاغه، عبدالله نعمة؛ اسناد و مدارک نهج البلاغه، محمد دشتی؛ روات و محدثین نهج البلاغه، محمد دشتی؛ مصادر نهج البلاغه و آسانیده، عبدالزهراء حسینی.

است، می‌گویند: «بعضی از سندهایش خیلی
مشخص نیست!» و وقتی هم که هیچ نفهمند،
می‌گویند: «ما این مطلب را نمی‌دانیم؛ علم اینها را به
خود آنها واگذار می‌کنیم!» بسیار خوب، از اول بگو
و خیال خودت را راحت کن! چرا این قدر
می‌پیچانی! بگو نمی‌دانم و نمی‌فهمم! ما که می‌دانیم
نمی‌فهمی! پس خیلی تلاش نکن؛ بگو نمی‌فهم!
حق جلوه‌دادن باطل و باطل جلوه‌دادن حق،

یکی از نشانه‌های علمای فاسد

پس علمای فاسد آنهایی هستند که اباطیل را حق
جلوه می‌دهند و دروغ را راست نشان می‌دهند! مثلاً
فردی دروغ گفته است، آنها می‌گویند راست گفته
است! یا راست گفته است، آنها می‌گویند دروغ گفته
است! و آنهایی هستند که حقایق را کتمان می‌کنند و
به مردم نمی‌گویند، و ذهن مردم را روشن نمی‌کنند
و مردم را به وظیفه واقعی و وظیفه شرعی‌شان آشنا
نمی‌کنند. می‌گویند: این را بگوییم، این به صلاح
است؛ آن را نگوییم، آن به صلاح نیست!

می‌گویند که آقای طهرانی در حرف‌هایش خیلی
نسبت به علما حرف می‌زند و موجب ناراحتی علما

شده است! کدام عالم؟ بنده نسبت به علما حرف

می‌زنم؟

جنابعالی و امثال جنابعالی که این وقاحت و بی‌شرمی بعضی را نسبت به اولیای الهی می‌بینید، چرا ساکت شده‌اید و حرفی نمی‌زنید؟! وقتی که اولیای الهی و فقهای را که بزرگان از مراجع، آنها را از افتخارات عالم اسلام شمرده‌اند، ولی بعضی‌ها در کتابشان همین‌ها را، همین مرحوم والد را کذاب معرفی کردند؛^۱ آیا یک نفر از این علما جواب داد؟! آیا یک نفر به اینها اعتراض کرد که این مزخرفات چیست که دارید می‌گویید؟! چرا چیزی نمی‌گویند؟! حتماً چون مصلحت نیست! بعد می‌گویند: آقای طهرانی به این و آن، حرف می‌زند!

سیر تکوینی و تربیتی عقول در تمهید مقدمات

ظهور

ولی عیبی ندارد، روزی می‌آید و دارد می‌آید و روزنه‌ها باز شده است و عقل‌ها دارد قدری به کار می‌افتد و افراد دارند کم‌کم متوجه می‌شوند. من به ظاهر افراد کاری ندارم، من به اینکه طرف نماز نمی‌خواند کاری ندارم، من به روسری سر نکردن او

^۱. تزکیة النفس، سید کاظم حسینی حائری، ص ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۴۴۹ - ۵۰۰.

کاری ندارم، بلکه من به این دل و این عقل او کار دارم. عقل او دارد باز می‌شود، و قضیه این است. مغزها دارد به راه می‌افتد و فکرها دارد به کار می‌افتد. آن زمانی که هر کسی هرچه می‌گفت و هیچ‌کسی نباید صحبت می‌کرد دیگر تمام شد! دارید دنیا را می‌بینید که چه اتفاقاتی دارد می‌افتد! دیگر به اینکه یکی را بگوییم و یکی را نگوییم، کار عوض نمی‌شود!

این سیر تکوینی و تربیتی دارد کار خودش را انجام می‌دهد و من پشت سر این مطالب، دست غیبی پروردگار را می‌بینم که انشاءالله به زودی زود مقدمات ظهور حضرت بقیةالله را خدا دارد آماده می‌کند. با سینه زدن‌ها آماده نمی‌شود؛ بلکه عقل‌ها دارد راه می‌افتد و مغزها دارد به کار می‌افتد، تخیلات و توهمات دارد از بین می‌رود، قداست‌های نامیمون و موضوعه دارد شکسته می‌شود.

بالأخره مردم باید روزی بفهمند دیگر! آقا بس است دیگر! مدام این‌وآن می‌کنید! بالأخره روزی باید کم‌کم قضایا درست شود و روشن شود!

اجانب باید مشخص بشود و فتنه‌های شیاطین
باید برای مردم روشن بشود.

حق از همه طرف و از همه اشخاص و از همه
گروه‌ها همیشه حق است و تفاوتی نمی‌کند! حق
باید خودش را نشان بدهد. من متلبس - بنا بر تعبیر
امام عسکری - دو روز بتوانم کتمان حقایق کنم، روز
سوم بخوام یا نخوام جریانی پیش می‌آید که
بدون خواسته من، حقیقت روشن می‌شود!

ما باید بدانیم و متوجه این قضیه باشیم که جریان
امور و اداره و تدبیر عالم دست ما نیست! ببینید این
حرف را چه وقتی زدم! اگر هم تا به حال این طور
نکرده‌ایم، از الآن باید خود را با حقایق وفق بدهیم و
راه اشتباه را باید برگردیم و توبه کنیم؛ خدا هم در
توبه را باز گذاشته است و ان شاء الله قبول می‌کند.

باید با مردم صادق باشیم، باید با مردم صاف
باشیم، باید دروغ نگوئیم، باید حقایق را بگوئیم، باید
با وجدان مردم صحبت کنیم، و باید با عقل سلیم
مردم مخاطب داشته باشیم. بخوایم یا نخوایم،
مجبور خواهیم بود روزی به این مسئله سر بسپاریم؛

پس چه بهتر که از الآن شروع کنیم و از الآن خودمان را در این بستر حقیقت‌یابی و رسیدن به حقیقت قرار بدهیم؛ چون آن روز دیگر کار از کار گذشته است!

کتمان حقایق، یکی دیگر از نشانه‌های علمای

فاسد

بنابراین علمایی که در این طرف هستند صالح‌اند و علمایی که در آن طرف هستند صالح‌اند. پس امیرالمؤمنین می‌فرماید: علمایی صالح‌اند که کتمان حقایق نکنند، باطل را حق جلوه ندهند و القاب و اسماء ائمه را به خود نبندند. من عالمم، خیلی خوب، حالا حجة الاسلام یا هرچه می‌خواهید بگویید ...

پس ما هم همین هستیم، ما هم احتیاط نمی‌کنیم یعنی دنبال تخیلات و توهماتمان هستیم و در میته جاهلیت هستیم و می‌میریم. معنای روایت، این است و همین‌طور هم هست.

هدایت خداوند براساس طلب قلبی و خواست

حقیقی افراد برای حفظ دین خویش

پس یکی اینکه نباید کتمان حقایق بکنیم؛ دوم اینکه نباید باطل را حق جلوه بدهیم و حق را باطل.

این مربوط به علما بود. حالا بقیه چه تکلیفی دارند؟
خیال نکنید امام عسکری شما را رها کرده، بلکه
گریبان شما را هم گرفته است! هم گریبان

ما را محکم گرفته است و هم گریبان شما را!

حضرت می فرمایند:

«لاجرم أن من علم الله من قلبه من هؤلاء القوم أنه لا يريد إلا صيانة دينه و تعظيم
وليّه لم يتركه في يد هذا المتلبس الكافر!»^۱

این است و جز این نیست و قطعاً همین است که هر کسی که خدا در قلب او نگاه
کند و ببیند که این قلب، قلبی است که واقعاً می خواهد از دینش محافظت کند.

اگر خدا نگاه کند می بیند. ما قلب را نمی بینیم،

فقط همین ظاهر را می بینیم. من الآن که دارم شما را

می بینم آیا می بینم که نیتتان چیست؟ آیا می دانم شما

به چه نیتی اینجا آمده اید؟ آمده اید حرف بفهمید یا

آمده اید حرف ببرید؟! من که نمی دانم! بلکه فقط

ظاهری می بینم که می خندید و تبسم می کنید. ما که

حرف می زنیم، برای همه حرف می زنیم، نه فقط

برای یک عده؛ چون همه انسان هستند، همه وجدان

دارند، همه فکر دارند و همه در قبال خدا مسئول اند.

من به رفقا و دوستانم همیشه می گویم: حرفی که

من می زنم برای همه می زنم؛ حالا یک کسی یک

طور برداشت می کند و یک کس دیگری یک طور

دیگر برداشت می کند. خدا شاهد است که من این را

از روی اخلاص می گویم و در مواردی هم ثابت

کرده ام که من خیر همه را می خواهم!

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

اما خدا وقتی نگاه می کند، به جای اینکه به چشم و ابرو نگاه کند، یک دفعه مستقیم می رود به قلب نگاه می کند! خدا به چشم و ابرو نگاه نمی کند، خدا به خنده نگاه نمی کند، خدا به این اخم ها نگاه نمی کند، بلکه خدا می بیند که پشت این خنده چیست، پشت این اخم چیست، و این دل چه می گوید؛ خدا آن را نگاه می کند.

یکی خدا این طور نگاه می کند، دوم ائمه، سوم اولیای الهی! وقتی مرحوم آقا می آمدند عجب اوضاعی داشتیم! پیش ایشان می رفتیم و می خواستیم یک طور خاصی

صحبت کنیم، ایشان می‌خندیدند و می‌گفتند: «بلندشو برو! می‌دانم چه می‌خواهی بگویی! دیگر برای ما بازی درنیاور!» گاهی اوقات این را می‌گفتند؛ حالا یا با این تعبیر یا با تعبیر دیگر. ما هم سرمان را پایین می‌انداختیم و می‌رفتیم! می‌فرمودند: برای ما بازی درنیاور! به قول مرحوم حدّاد: «اگر حرف در آسمان چهارم هم باشد می‌آورم و کف دست می‌گذارم!»^۱

بنابراین این سه تا می‌فهمند: خدا و ائمه و اولیای الهی. پس جلوی اینها نمی‌شود معلق زد. به این و آن می‌توانیم دروغ بگوییم، ولی به اولیا نمی‌توانیم. تا بخواهیم دروغ بگوییم، هنوز نگاه نکرده، می‌گوید: برو آقا بیرون!

- آقا بگذار حرفم را بزنم!

- برو آقا؛ من وقت ندارم!

- چرا آقا جوابم را نمی‌دهد؟! این آقا اصلاً

نمی‌گذارد حرفم را بزنم!

- بلند شو برو آقا! اصلاً فرصت نداریم!

۱. روح مجرد، ص ۱۴۰.

حالا هر چه می خواهی بگویی، بگو؛ اما خدا به
قلب نگاه می کند. خدا وقتی به قلب نگاه کند، قلب
دو نوع است:

نوع اول قلبی است که بیمار است، مثل همین
آقایی که ولیّ خدا دارد حق را برای او روشن می کند،
ولی پا روی حق می گذارد. آقا جان وقتی در حریم
علیّ بن موسی الرضا آمدی چرا فیضت را فراموش
کردی؟! چرا وقتی ولیّ خدا دارد حق را به تو نشان
می دهد، نمی گویی چشم؟! چرا حداقل احتیاط
نمی کنی؟ چرا پا روی حق می گذاری؟ چرا مصرّی؟
آیا می ترسی که اگر اینجا چشم بگویی، بعدش هم
مجبور شوی چشم بگویی؟! مثل آن کسی که مکتب
رفت، به او گفت: بگو «الف»! گفت: نمی گویم!
گفت: چرا؟ گفت: اگر بگویم، فردا می گوید بگو
«ب» و پس فردا می گوید بگو «ت» و تا آخر «ی» باید
بروم و نمی توانم یک جا بایستم، چون الفبا سی و
دوتا حرف است و باید تا

آخر رفت! لذا از اول نمی گوئیم «الف»، فقط نگاه می کنیم و کار خودمان را می کنیم! آقا جان، بگو «الف» تا یک چیزی در این مغزت برود و این گچ ها تبدیل به سلول بشود! می گوید: می خواهم گچ بماند! اصلاً کی به کی است؛ دو دو تا هجده تا! کی به کی است؛ می خواهم گچ بماند! بسیار خوب، بگذار گچ بماند! خدا هم با گچ کاری ندارد: ﴿صُمُّمٌ بُكِّمٌ عُمِّيٌّ فَهَمٌّ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱. این قلب مریض است و خودش را بسته است و روی خودش پوشش انداخته است و دیگر هیچ روزنه ای نمی تواند عبور کند.

نوع دوم قلبی است که برای حق جا گذاشته است تا ببیند قضیه چیست و حرف او چیست. مواظب است که نکند اینجا اشتباه کند، نکند آنجا اشتباه کند. این قلبی است که می خواهد دنبال حق برود. خدا وقتی که نگاه بکند:

«أَنَّهُ لَا يَرِيذُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ»؛ این قلب، قلبی است که واقعاً می خواهد از دینش محافظت کند!

او نمی خواهد دینش را دست این و آن بیندازد،

^۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۷۱. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۹۹:

«آنان کرانی هستند و لالانی و کورانی! پس ایشان تعقل و ادراک ندارند.»

نمی‌خواهد هر چه این و آن می‌گویند بگوید چشم.

همه‌اش که نباید چشم گفت! باید بینی خودت چه

داری می‌فهمی و چه داری احساس می‌کنی!

«لا یرید إلا صیانة دینه و تعظیم ولیّه»؛ می‌خواهد دین خدا را نگاه دارد و ولیّ خدا را تعظیم کند.

نه اینکه بخواهد بر سر ولیّ خدا بزند و او را پایین

بیاورد تا خودش بالا برود! البته ولیّ خدا پایین

نمی‌آید، تو پایین آمدی، تو از دست دادی، تو خاسر

شدی و تو این ربح را نبردی! ولیّ خدا سر جایش

هست و از جایش تکان نمی‌خورد؛ منتها تو بدبخت

شدی!

دستگیری خداوند از طالبین حقیقی به وسیله

معرفی مؤمنین روشن ضمیر به ایشان

اگر شخصی این‌طور باشد و در دلش نیّت او

صادق باشد، امام عسکری می‌فرماید:

«لم یتزکة فی ید هذا المتلبّس الکافر»؛ خدا دیگر او را دست این متلبّس کافر

(همین حاکمی که می‌خواهد او را از بین ببرد و همین عالمی که باطل را حق جلوه می‌دهد) رها نمی‌کند.

بنابراین اول باید در دلمان نیت ما صادق باشد؛

یعنی به جای اینکه مدام این طرف و آن طرف برویم و

پای این منبر و آن منبر بنشینیم و این کتاب و آن کتاب

را بخوانیم و گوش بدهیم، اول باید این نیت را

صادق و صاف بکنیم تا هرچه از مصدر واقعی آمد

بگوییم چشم! وقتی که نیت را صادق و صاف کردیم

دیگر نیازی به منبر و روضه و مجلس و کتاب و...

نداریم؛ بلکه آنی که خدا بخواهد در قلبمان

می‌اندازد. خدا هزاران وسیله دارد و هزاران راه و

طریق دارد. خدا دیگر این شخص را در دست این

متلبس کافر رها نمی‌کند؛ یعنی در دست این عالمی

که خودش را به لباس علم و تقوا درآورده است، ولی

ابلیس است و ابلیس را درس می‌دهد!

امام می‌فرماید: «**لا جرم**؛ همین است و غیر از

این نیست!» و بعد می‌فرماید:

«و لِحِنَّةٍ يَقْتِضُ لَهُ مُؤْمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ ثُمَّ يُوقَفُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ»^۱ خدا

مؤمنی را در سر راهش قرار می‌دهد که دست خودش یک جا وصل است، و او دست این را می‌گیرد.

خدا یکی را در سر راهش قرار می‌دهد که فکرش

باز شده است و نمی‌خواهد داخل مغزش گچ بماند،

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

و او دست این را می گیرد. به انواع وسائل، سر راهش
قرار می دهد؛ مثلاً دارد در خیابان راه می رود،
می گوید: سلامٌ علیکم، حالت چطور است؟ خوبی؟
آقا بیا کمکت کنم! و جای صحبت باز می شود، بعد
یک دفعه می بیند که عجب حرف‌هایی زد! بینم آقا
این چه کسی بود؟! دنبالش بروم تا بینم چه
می گوید، و بلند می شود می رود و می گوید: به به،
عجب، ای دل غافل:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم *** یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم^۱

عجب، چطور هم چنین مطالبی در این کتاب

هست و ما تا حالا نمی دانستیم!؟

۱. امثال و حکم، دهخدا، ج ۱، ص ۲۴.

چطور هم چنین صحبت‌هایی در این نوار هست
و ما از آن غافل بودیم؟! یا مثلاً یک‌جا به
کتاب‌فروشی می‌رود تا کتابی بخرد، کنار آن یک
کتاب دیگر است، کنار آن یک نوار دیگر است، و
می‌گوید: حالا این را هم بگیریم ببینیم که چیست.
بعد به خانه می‌رود و می‌بیند: عجب، این حرف‌ها
چیست؟! این مسائل چیست؟!

اینها به خاطر این است که دلش باز است. اگر
دلش باز نباشد، کتاب یا نوار را می‌گیرد، ولی
یک‌جایی می‌گذارد و یکی دو سانت هم خاک روی
آن می‌آید و اعتنایی نمی‌کند، آن وقت می‌رود ترانه
گوش می‌دهد و فیلم تماشا می‌کند! خدا بسته است
و می‌گوید: ما ناز نمی‌کشیم! دلت را بستی، ما هم
یک بتن روی آن می‌کشیم که جای خوب محکم
باشد و خاطرت جمع بشود! و خوب آب هم
می‌دهیم تا سفت بشود؛ چون می‌گویند باید به سیمان
تا مدتی، مثلاً تا یک ماه، آب داد تا همین‌طور سفت
بشود. ما هم خیلی سفت نگه می‌داریم! خودت
خواستی، ما هم بلدیم! آن وقت ما سر راهت آنهایی
را قرار می‌دهیم که بخواهند تو را تأیید بکنند، آنهایی

که برای تو خواب دروغ تعریف می کنند، آنهایی که مکاشفات دروغ تعریف می کنند. اگر بخواهی از این راه وارد شوی، ما همه قسمی داریم؛ هم این طرفش را داریم، هم آن طرفش را داریم. آنهایی را می آوریم که می گویند: خواب دیدیم این طوری بود، مکاشفه کردیم آن طوری بود، اینجا معجزه اتفاق افتاد، آنجا کرامت اتفاق افتاد، اینجا چپ شد، آنجا راست شد و... . از این چیزها داریم و ما همه را دیدیم.

«لَمْ يَتْرُكْهُ فِي يَدِ هَذَا الْمَتَلِسِ الْكَافِرِ، وَلَكِنَّهُ يُقَيِّضُ لَهُ مُؤْمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصُّوَابِ»؛ خدا نمی گذارد که او در میان اینها بماند، بلکه دستش را می گیرد و مؤمنی را سر راهش قرار می دهد که او را می آورد و در صراط قرار می دهد.

یعنی دست را می گیرد و می گوید: آقا بیا اینجا، چه کار می خواهی بکنی؟ این کاری که داری می کنی اشتباه است! یا این رأیی که داری می دهی اشتباه است! آیا فکر فردا را کرده ای؟! حواست را جمع کردی؟! خیال می کرد که این آدم، آدم صالحی است؛ پس چه شد؟! این که الآن برای خیلی ها روشن شده است، از خیلی قبل برای خیلی ها

روشن بود، اما الآن صدایش درآمده است! این را که دیگر خیلی دیده‌ایم! آن مؤمن دست این را می‌گیرد و می‌گوید: آقا این کار را نکن و دنبال کارت برو! تو را چه که بخواهی در این قضایا و مسائل دخالت کنی!

توفیق الهی برای پذیرش حقیقت از علمای بالله

و مؤمنین روشن ضمیر

«ثُمَّ يُوَفِّقُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ»؛ (وقتی که راه را به او نشان داد) بعد خدا توفیق عمل هم به او می‌دهد!

ممکن است ما خیلی از مطالب را بدانیم، ولی توفیق عمل پیدا نکنیم؛ مثل آن آقا که دانست، ولی یک شب طول نکشید، فردایش رفت پا روی کلام حق گذاشت! ولی برعکس، خیلی‌ها بودند که پیش مرحوم آقا می‌آمدند و ایشان یک صحبت می‌کردند و آنها توفیق عمل پیدا می‌کردند، چون دلشان صاف بود. دیگر مثل آن آقا با وجود اینکه این عالم الهی یک ساعت صحبت کرده و برای او حجّت را تمام کرده است، باز فردا نمی‌رفتند همان حرفشان را بگویند. پس توفیق را هم خدا می‌دهد. بنابراین هم روشنگری از طرف خدا است و هم توفیق عمل از طرف خدا است؛ هر دو از طرف خدا است.

«فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛^۱ خداوند به واسطه این مؤمن بصیر و

خبیر و موفق، خیر دنیا و آخرت را به او می‌دهد.

البته بنده در جلد دوم اسرار ملکوت،

خصوصیات ولیّ الهی را عرض کرده‌ام،^۲ و إن شاء الله

اگر خداوند توفیق بدهد، در جلد سوم اسرار، این

عبارت امام عسکری علیه السّلام را توضیح خواهم

داد که حالا اگر یک ولیّ الهی نبود چه باید کرد؟^۳ و

مفصلاً توضیح خواهم داد که در صورت نبودن ولیّ

کامل و عارف الهی چه باید کرد؟ آیا باید دست روی

دست گذاشت یا نه؟

حالا در اینجا خدا به او خیر دنیا را هم می‌دهد،

یعنی در دنیا خیالش راحت

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

۲. رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۱ - ۴۳۲.

۳. رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۰۳ - ۲۸۲.

است و وجدانش راحت است. آنهایی که این مدت این کارها را کردند الآن چه وجدانی دارند؟ آیا دائماً نمی‌گویند که ای کاش و ای کاش؟! و مدام دست روی دست نمی‌زنند؟! اما ما دست روی دست نمی‌زنیم، بلکه می‌خندیم؛ چون وجدان راحت است، به خاطر اینکه خلاف نکرده است. خدا توفیق داده است، پس باید بر این توفیق شکر کرد.

«و يَجْمَعُ عَلَىٰ مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنًا فِي الدُّنْيَا وَ عَذَابَ الْآخِرَةِ»^۱ و هر کسی و هر عالمی

که تا به حال این فرد را در شبهه گذاشته بود و باطل را برای این فرد، حق جلوه داده بود، خداوند لعن در دنیا و عذاب آخرت را نصیبش خواهد کرد!

لذا در همین دنیا می‌بینیم که دارند اینها را لعنت می‌کنند! هنوز نمرده‌اند، ولی می‌گویند: خدا لعنتش کند! عجب آدمی بود؛ خدا لعنتش کند! این چه کارهایی کرد؛ خدا لعنتش کند! خدا هم در این دنیا سزایش را می‌دهد و هم در آخرت که اصلاً صف کشیده‌اند و منتظر قدم ایشان هستند که بفرمایند می‌خواهیم از جنابعالی یک پذیرایی خیلی اختصاصی و آن‌چنانی داشته باشیم!

این روایت را عرض کردیم و إن شاء الله امیدواریم که در این روز مبارک، خداوند توفیق

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۶ - ۴۵۸.

مصدقیت این عبارات را بدهد. این عبارات را باید در تابلو نوشت و در منازل قرار داد. این ائمه این حرف‌ها را نرده‌اند که در کتاب‌خانه‌ها بماند! ما باید اینها را تابلو کنیم تا هر روز جلوی چشمان باشد. همین کلام امام عسکری را اگر ما هر روز، حتی اگر یک هفته در میان، نگاه کنیم، آیا هیچ‌طوری نمی‌شویم؟ یا اینکه تکانی می‌خوریم؟ بعداً این تکان کم‌کم زیاد می‌شود تا اینکه ان شاء الله کار خودش را انجام می‌دهد. امیدواریم هم نسبت به عالم و هم نسبت به متعلم، خداوند توفیق مصداقیت این عبارات و این مفاهیم را برای همه به وجود بیاورد.

لزوم احساس حضور ولایت امام زمان در هر

لحظه

امروز عید میلاد منجی عدالت (چون عدالت فقط

به واسطه حضرت نجات

پیدا می‌کند) و منجی حق است، منجی حقیقت،
منجی حیات، دمنده روح حیات بر کالبد مرده ما،
امروز روز میلاد زمان امام علیه السّلام است.

مرحوم آقای حدّاد - رضوان الله علیه - به بنده

می‌فرمودند:

کور است آن چشمی که روز از خواب بلند شود و قبل از اینکه نگاهش به دیوار
بیفتد به امام زمانش نیفتد!^۱

یعنی تو داری به این دیوار نگاه می‌کنی، اما نقشی
که از این دیوار در ذهن تو ترسیم می‌شود، با حضور
ولیّ دارد این کار انجام می‌شود؛ یعنی همان ولایت
است که به صورت باز شدن پلک چشم درآمده است،
همان ولایت است که به صورت نور چراغ درآمده
است و همان ولایت است که این تصویر در اینجا
نقش می‌بندد! همه اینها ظهور آن ولایت است.

اینها امام را شناختند! اینها می‌شوند شیعه علی!

اینها می‌شوند شیعه امام زمان!

ولایت به این معنا نیست که امام زمان می‌داند!

خیلی‌ها می‌دانند! اصلاً این ننگ برای امام زمان است

که بگوییم امام زمان علم غیب دارد! این ننگ برای

۱. امام شناسی، ج ۳، ص ۳۴؛ روح مجرد، ص ۵۱۳.

امام زمان است که بگوئیم امام زمان تصرف می کند، ماه را دو نصف می کند و خورشید را برمی گرداند! آصف هم این کارها را می کرد^۱ و خیلی های دیگر هم می توانند این کارها را بکنند!^۲

ولایت امام زمان به این معنا است که نفس حضور اشیاء و اعیان خارجی همان ولایت است. این امام زمان است! نفس تحقق ماهیات به هویت خارجی شان همان ظهور ولایت است. علم غیب چیست؟! این حرفها چیست؟! آن وقت آقا کتاب می نویسد که امام علم غیب دارد یا ندارد؟ امام می داند یا نمی داند؟ عرفا چه می گویند،

^۱ . تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۲.
^۲ . در روایات راجع به یوشع بن نون نیز داریم: من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۵.

اینها چه می‌گویند! آن وقت این امام را می‌توانیم
لقبش را به خودمان بدهیم و بگوییم که ما امام
هستیم؟! باید سرمان را پایین بیندازیم و خجالت
بکشیم!

إن شاء الله امیدواریم که خداوند به برکت این
مولود، همه ما را در پناه ولایتش به معرفت واقعی‌اش
که مورد نظر اولیای خدا است برساند، و ما را
به واسطه وظیفه خطیرتری که برعهده داریم، موفق
بدارد بر اینکه فقط و فقط در صراط و مسیر آن
بزرگوار حرکت کنیم، و چشم ما را از همه جا ببندد
و فقط و فقط بر همان نقطه وجود نازنین و مقدّسش
معطوف بدارد.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

مجلس هشتم: ارتقاء عقول در زمان ظهور

نیمه شعبان ۱۴۳۴ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ
وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اکمال عقول در زمان ظهور حضرت بقیة الله

امام صادق علیه السلام درباره ظهور حضرت

بقیة الله می فرماید:

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ وَ أَكْمَلَ بِهِ
أَخْلَاقَهُمْ»^۱

وقتی که قائم ما ظهور کند و از پس پرده غیبت به درآید خداوند دست او را بر سر همه بندگان قرار می دهد و به واسطه این عنایت و کرامت، عقول آنها را به مرتبه جمعیت و اتقان درمی آورد (و از تشنّت و افتراق بیرون می آورد و از چند سو نگری درمی آورد) و بدین لحاظ، اخلاق آنها را نیز کامل می کند.

یعنی امور آنها، صفات آنها، کارهایی که انجام

می دهند، تصرفاتی که می کنند و ارتباطی که پیدا

می کنند، همه اینها را به مرتبه انسانیت کامل و کمال

می رساند.

^۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۰؛ با قدری اختلاف در مصادر.

این روایت خیلی روایت عجیبی است و خیلی‌ها هم شنیده‌اند. انسان گاهی از اوقات فکر می‌کند که چطور هم‌چنین قضیه‌ای اتفاق می‌افتد؟! معنای جمعیت عقل چیست؟ معنای کمال اخلاق چیست؟ مگر ما الآن عقل خود را به کار نمی‌بندیم؟! مگر در امور خودمان تصمیم نمی‌گیریم؟! مگر فکر نمی‌کنیم؟! پس چه تفاوتی بین این زمان و بین آن زمان خواهد بود؟ و امام صادق علیه السّلام در چه وضعیتی بودند که حتی زمان خودشان را لایق برای زمان ظهور نمی‌دانستند؟

قضیه هارون مکی در میزان معرفت و متابعت

از مقام امامت

قضیه هارون مکی در شب‌های ماه مبارک خدمت رفقا عرض شد^۱ و این قضیه معروف و مشهوری است و همه می‌دانند و اطلاع دارند. در آنجا عرض شد که بعضی‌ها از خراسان خدمت امام صادق علیه السّلام آمدند و به آن حضرت پیشنهاد

^۱. نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات دعای ابوحمزه ثمالی، رمضان ۱۴۳۲، جلسه ۶، ص ۱۹۷۴ - ۱۹۷۶.

قیام در قبال حکومت ظلم و جور کردند. حالا این حکومت ظلم و جور، حکومت بنی‌عبّاس بود. بنی‌عبّاس همین‌هایی بودند که نماز می‌خواندند، نماز جمعه می‌خواندند، منبر می‌رفتند، خطبایشان این طرف و آن طرف در بلاد در حال تبلیغ دین بودند؛ ولی صحبت، صحبت ظلم و جور و حکومت غاصبانه است. این را مردم می‌فهمیدند و احساس می‌کردند که قضیه فرستادن خطیب به این طرف و آن طرف و نماز خواندن، با ظلم منافات دارد و در تعارض است. مردم ظلم و فساد را احساس می‌کردند و به همین جهت سراغ ائمه می‌آمدند.

اگر قضیه صرف نماز و روزه و حج بود، بنی‌عبّاس و بنی‌امیه هم انجام می‌دادند، پس مشکلی نبود. دیگر چرا سراغ ائمه بیایند؟ پس معلوم می‌شود که نماز با ظلم کردن منافاتی ندارد، بلکه نماز و روزه و اقامه شعائر دینی به صورت ظاهری، راه و پلی برای رسیدن به امیال و هواهای نفسانی است و یکی از راه‌های آن است.

آنها سراغ امام صادق علیه السلام آمدند و از آن

حضرت تقاضا کردند. حالا آیا امام

می‌تواند این کار را به‌تنهایی انجام بدهد؟! امام
که بنا بر شق القمر و اعجاز ندارد، پس لابد باید
افرادی باشند که کمک و مساعدت کنند، و وقتی
حضرت می‌فرمایند که بنشینید، آنها بنشینند و وقتی
حضرت می‌فرمایند که حرکت کنید، آنها حرکت
کنند و وقتی حضرت می‌فرمایند که اقدام کنید، آنها
اقدام کنند، و هرچه حضرت می‌گوید، آنها گوش
بدهند.

حالا آیا این‌چنین افرادی در آن زمان بودند یا
نبودند؟ اگر بودند پس چرا حضرت در قیام به این
مسئله مهم - نعوذ بالله - کوتاهی کردند؟! اگر نبودند
چه عاملی بود که این‌چنین افرادی نبودند؟ در آن
زمان مردم نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، هر
سال هم حج می‌رفتند، آن‌هم حج آن زمان که ماه‌ها
طول می‌کشید و برای رسیدن به مکه خیلی تلاش
می‌کردند، نه مثل الآن که انسان دو ساعته و سه ساعته
به آنجا می‌رسد. مردم همه این کارها را انجام
می‌دادند، پس چه قضیه‌ای در آن زمان بود که
حضرت قیام نمی‌کردند و ائمه در آن زمان ساکت
بودند و نمی‌توانستند اقدام کنند؟ امام رضا

علیه السّلام نمی توانست اقدام کند، موسی بن جعفر
علیه السّلام نمی توانست اقدام کند؟

آن شخص آمد و شروع کرد به حضرت اعتراض
کردن که شما صد هزار نفر یار فقط در خراسان
دارید؛ حالا جاهای دیگر بماند! پس چرا اقدام
نمی کنید؟! چرا بلند نمی شوید؟! دارد اعتراض
می کند و حضرت باید جواب بدهند. اگر حضرت
بگویند که نه، هنوز وقتش نیست؛ می گوید که وقتش
هست، چون داریم می بینیم! این همه افرادی که دارند
می گویند یا حجة ابن الحسن، پس اینها چه
می شوند؟! اینها می گویند هستیم دیگر! این همه
افرادی که می گویند باید بلند شد و در قبال مسائل
باید سکوت نکرد، چه می شوند؟! همینها در زمان
امام صادق هم بودند! ما که فرقی نکرده ایم؛ آن زمان
بودند، الآن هم هستند. این شخص به عنوان
نماینده گی از آنها آمده بود که برود به امام علیه السّلام
بگوید: ما آماده ایم و خود را برای اطاعت از
دستورات و فرامین شما داریم آماده می کنیم، چرا
نشسته اید؟ اگر کمک می خواهید بفرمایید! دیگر چه

توجیهی برای امام صادق باقی می ماند که بنشیند و
همین طور نظاره گر باشد و بنی عباس هم هر غلطی
که می خواهند، بکنند و هر ظلمی که می خواهند،
بکنند و

هر کسی را که می‌خواهند، در زندان بیندازند و دهان هر گوینده‌ای را بکوبند و خفه کنند؟ چه دلیلی برای امام صادق در اینجا می‌تواند باقی بماند؟

در همین حین که مشغول صحبت بودند حضرت به آن شخص خدمت‌کار فرمودند: «بیا تنور را آتش کن و گرم کن!» همان تنوری که در آن غذا و نان درست می‌کردند. او هم آمد و هیزم‌ها را ریخت و گرم کرد. وقتی که دیگر لهیب آتش خیلی بالا آمد و مشخص شد که در آن تنور چه خبر است، حضرت فرمودند که جناب خراسانی که تابه‌حال این قدر برای ما نصیحت می‌کردید و ما را تحریک به قیام می‌کردید، بفرمایید شما اولین نفرش! بسیار خوب، بگویید بینم در این اقدام و بلند شدن و کمک کردن، آیا حلوا و برنج زعفرانی و خورش بادمجان است یا تیر و شمشیر و نیزه و کشته شدن و زخمی شدن و این حرف‌ها است؟ کدام یک از اینها است؟! جنگ با بر سر سفره‌های متنوع و رنگارنگ بودن تفاوت می‌کند! حضرت فرمودند: «بسیار خوب، جنابعالی اولین نفر، بفرماید بروید داخل تنور و قدری آنجا

بنشینید!» تا قدری مغز و عقل تان سر جایش بیاید و

دیگر این قدر امام را نصیحت نکنید!

گفت: یا ابن رسول الله، چه می فرماید؟!؟

می فرماید بنده داخل تنور بروم؟!؟

- بله، عرض می کنم که بفرمایید در این تنور

بروید تا قدری حالتان جا بیاید!

- مگر من چه کردم؟!؟ آخر چه گناهی از من سر

زده است؟!؟

حضرت فرمودند: مگر تو نمی خواهی در رکاب

امامت شهید بشوی؟!؟ بسیار خوب، حالا جنگ و

شبهه اسبها و نیزهها و امثال اینها بماند، همین الآن

حیّ و حاضر، برو در تنور؛ بسم الله! یا اینکه نه،

می خواهی جنگ کنی و یک خال هم به بدنت نیفتد!

مثل همان بزرگوارانی که در صدر اسلام وقتی جنگ

می شد اول آنها فرار می کردند و بعد از چند روز

قاصد می فرستادند و پیغام می فرستادند تا ببینند چه

خبر است، وقتی می دیدند که اوضاع آرام شد و

مشرکین را فراری داده اند و زخمها را امیرالمؤمنین

خورد و پیشانی پیغمبر شکست و اینها همه در خانه

افتادند، حالا

می گویند: به به، الحمدلله! الحمدلله که اسلام
پیروز شد! آنها هم همین طور بودند.

بله، از این طور افراد خیلی هست، ما هم
همین طور هستیم. از این طور افراد زیاد پیدا می شوند
و بعداً هم حاکم و همه کاره مسلمین می شوند!
همیشه این طور بوده است!

حضرت فرمودند: بفرمایید تشریف ببرید در این
تنور!

او شروع کرد به عجز و لابه که یا ابن رسول الله،
مگر ما چه کردیم؟! آخر ما چه حرفی زدیم؟! و...
- بسیار خوب، شوخی و مزاح کردیم!

البته من دارم این طور می گویم، ولی حضرت که
شوخی و مزاح ندارد! حضرت شروع کردند به
صحبت و مطلب را برگرداندند و پرسیدند که حالا
این کیست؟ آن کیست؟ آنجا چه خبر است؟ اینجا
چه خبر است و...

در همین حین، هارون مکی، از اصحاب
حضرت، وارد می شود. هنوز لنگه کفشش در دستش

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۲۲؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۵۸. جهت اطلاع
تفصیلی پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۹-۸۳.

بود که حضرت می فرمایند: «قبل از اینکه بنشینی، برو در آن تنور و قدری آنجا بنشین تا بعداً خدمت‌مان بررسی!» او هم کفشش را آنجا می گذارد و می رود قشنگ صاف در آن تنور می نشیند!

یک دفعه این شخص خراسانی وحشت می کند و رنگ از او می پرد و خیال می کند که الان است که بوی ذغال و سوخته شدن هارون مکی به مشام برسد! مگر او چه کار کرده بود که حضرت این بلا را بر سرش آورد؟! توجه می کنید! امام را شناخته بودند! ما هم امام را شناخته‌ایم و در تفکرات و تخیلات داریم با امام سر می کنیم. آن هارون مکی امام را شناخته است!

وقتی هارون در تنور رفت، به این امید نرفت که سالم درآید، مثل حضرت

ابراهیم که ﴿قُلْ نَا'ینارُ کونی برِّدًا و سَلَمًا
عَلَىٰ اِبْرَاهِیمَ﴾^۱ و آن خطاب به برد و سلام
باعث شد که همین آتش در حین شعله‌ور شدنش،
سوزندگی از آن گرفته بشود و حرارت از آن سلب
بشود؛ بلکه وقتی که هارون مکی در تنور رفت، به
این نیت رفت که جزغاله بشود، و الا هنر نیست! همه
ما همین کار را می‌کنیم! اگر این‌طور باشد، امام
علیه السّلام به جای صد هزار نفر، صد میلیون طرفدار
دارد! اگر ما بدانیم که وقتی در تنور برویم ابداً هیچ
گزندی به ما وارد نمی‌شود و هیچ اتفاقی برایمان
نمی‌افتد و حرارت تأثیری نخواهد داشت، الحمدلله
همه هارون مکی می‌شویم! اما او با این نیت رفت که
بعد از نیم ساعت جزغاله و ذغالش را در بیاورند!
حالا اینکه امام علیه السّلام چه کار کرد، این را دیگر
خودش می‌داند. البته گاهی اوقات هم این‌طور اتفاق
می‌افتد که وقتی آدم می‌رود باید تا آخر خط برود؛
یعنی این‌طور نیست که به امیدی بخواهد برگردد،
چون این که دیگر فایده‌ای ندارد! توجه کردید؟

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۶۹. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۱۵۱:

«گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش!»

یک مرتبه این شخص همه اوضاعش به هم ریخت! حضرت شروع کردند به صحبت کردن از این طرف و آن طرف. حدود بیست دقیقه‌ای گذشت، حضرت گفتند: «حالا برو این رفیقت را که داخل این تنور رفت، دریاور و بگو دیگر بس است!»

کنار تنور آمد و می‌خواست ذغال‌هایش را در بیارود؛ چون خیال می‌کرد که دیگر چیزی از او باقی نمانده است! اما نگاه کرد دید که خیلی راحت داخل تنور نشسته است و دارد آتش‌ها را یکی یکی بالا و پایین می‌اندزد!

حضرت گفتند: «چند تا از اینها در خراسان دارید؟!»

حضرت خراسان را گفتند، ولی این مسائل همه‌جا همین‌طور است، اینجا هم همین است و تفاوتی بین خراسان و سمنان و تبریز و سایر جاها ندارد. صحبت این است که تا هرکس چطور باشد! مهم این است.

گفت: یا ابن رسول الله، آنجا یک نفر هم مثل این نیست!

حضرت فرمودند: «اگر من پنج نفر مثل اینها داشتم قیام می کردم!» البته با بعضی از اختلافات در تعبیر.

برگزاری جشن میلاد امام زمان برای ارتقای معرفت و تقرّب به مبانی آن حضرت

توجه کردید؟ این مسئله یعنی چه؟ هزار و صد و چند سال است که دارد از تولد امام زمان علیه السلام می گذرد و هر سال ما داریم جشن می گیریم، چراغانی می کنیم، یا حجة ابن الحسن می گوئیم، و از عدل او داریم به همه دنیا اعلام می کنیم: او وقتی بیاید این طور می شود، او وقتی بیاید آن طور می شود، او وقتی بیاید گرگ در کنار میش هر دو با هم حرکت خواهند کرد، او وقتی بیاید اگر یک دختر پانزده ساله بر سرش طبقی از جواهر بگذارد و از این شهر به آن شهر برود هیچ کسی متعرض او

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۲۳۷.

بله، اینها هست و اینها درست است؛ ولی چه ربطی به ما دارد؟! در این جشن‌هایی که ما تا الآن گرفته‌ایم چه فایده‌ای برده‌ایم و چه نتیجه‌ای عائدمان شده است؟! امسال که سال ۱۴۳۴ هجری قمری است، مثل سال ۱۴۳۳ بود و آن‌هم مثل ۱۴۳۲ و همین‌طور... اگر همین‌طور جشن بگیریم تا به زمان ظهور حضرت برسیم، چقدر توانسته‌ایم خودمان را با ظهور آن حضرت تطبیق بدهیم و نزدیک کنیم؟! چقدر توانسته‌ایم خودمان را به آن حالی برسانیم که هارون مکی داشت؛ وقتی امام فرمودند که برو در تنور، و او رفت؟ آیا ما هم همین‌طور هستیم؟ بله؟! باید بنشینیم فکر کنیم!

اینکه مدام بنشینیم و بگوییم یا حجة ابن الحسن، چه فایده‌ای دارد؟! خیلی خوب، امسال هم مثل سال دیگر می‌گوییم یا حجة ابن الحسن. حضرت می‌گویند: بسیار خوب، حالا ظهور کردم، شما می‌خواهید چه گلی بر سر من بزنید؟! اگر من ظهور

۱. الخصال، ج ۲، ص ۶۲۶.

کنم، شما مثل آن خراسانی هستید یا مثل هارون مکی
شده‌اید؟ اگر مثل آن خراسانی هستید که این همیشه
در طول تاریخ بوده است! نماز خواندن که هنر
نیست، روزه گرفتن

که هنر نیست، حج انجام دادن که هنر نیست، بنی عباس و بنی امیه هم انجام می دادند و دیگران هم انجام می دهند و همیشه هم انجام می دهند؛ ولی این که هنر نیست! پس چرا تابه حال من باید غیبت کنم؟ چرا من نباید ظهور کنم؟ چرا من باید مثل جدّم امام صادق همین طور ساکت بنشینم؟ اگر قرار بر قیام و ظهور بود چرا اجداد من قیام نکردند؟ چه فرقی بین من حجة ابن الحسن و بین پدرم امام عسکری است؟ هر دو امام هستیم و تفاوتی نمی کند! چه فرقی بین من و جدّم امام رضا است که در همان حکومت مأمون سکوت کرد تا بالأخره مأمون او را شهید کرد؟ چه فرقی بین من و اوست؟ هیچ! یک شخصیت در دو ظهور، فقط همین است! آن اسمش امام رضا بود و این اسمش حجة ابن الحسن، آن اسمش امام هادی بود و این حجة ابن الحسن، آن اسمش امام سجاد بود این حجة ابن الحسن؛ هیچ تفاوت دیگری نمی کند و هیچ فرقی در اینجا ندارد.

توجه می کنید؟! نشستن، جشن گرفتن، سمینار تشکیل دادن، افراد را از این طرف و آن طرف

دعوت کردن و... خوب است و نمی‌گوییم اینها نباشد؛ ولی چقدر ما خودمان را در این گونه مجال‌ها به مکتب آن حضرت نزدیک کردیم؟ چقدر خودمان را به افکار حضرت و به اخلاق حضرت نزدیک کردیم؟ چقدر به تصرفات در امور خارجی نزدیک کردیم؟ چقدر کارهایمان را براساس تعقل انجام دادیم؟ آیا هنوز ما براساس احساسات داریم حرکت می‌کنیم؟ آیا هر کس گفت که این کار را بکن، ما هم می‌کنیم؟ بله، می‌کنیم! آیا هر کس گفت که این کار را نکن، نمی‌کنیم؟ بله، نمی‌کنیم! پس این با ۱۱۰۰ سال پیش چه تفاوتی کرد؟!

اگر یکی بگوید که آقا برو این کار را بکن! همه همین‌طور بدون فکر می‌گویند: چشم! یا اگر بگوید که آقا این کار را نکن! همه می‌گویند: چشم! کی نشستیم به خودمان فکر کنیم که این چیزی که این شخص دارد می‌گوید، شاید غلط باشد؟! کی نشستیم فکر کنیم و این عقل خودمان را که خدا داده است، به کار بیندازیم؟! شاید آن چیزی که می‌گوید نکن، غلط باشد! تا کی باید دچار جوگیری و احساسات باشیم؟! کی وقتش می‌شود که این تمام

بشود؟! پس این چه فرقی کرد؟ بین زمان ما و زمان

پیغمبر واقعاً چه فرقی می‌کند؟!

بنده در همین مقدمه کتاب سیمای عاشورا که مشغول تألیفش هستم،^۱ این قضیه را نوشته‌ام که بعد از پیغمبر چه کردند! واقعاً بنشینیم به این مسائل فکر کنیم!

مسئولیت خطیر طلاب علوم دینی در عمل

براساس مبانی مکتب تشیع

امروز روزی است که عده‌ای از عزیزان ما دارند ملبس به لباس روحانیت می‌شوند. این مطالب را من به خصوص برای آنها دارم می‌گویم که بدانند در چه جایی دارند پا می‌گذارند و چه مسئولیتی دارند بر روی دوش خودشان قرار می‌دهند. آیا به صرف یک عمامه گذاشتن مطلب تمام شد؟!

مستحب است که همه عمامه بگذارید؛ خصوصاً اینکه در نماز عمامه بگذارید. اگر نمی‌گذارید دیگر

^۱. مع الأسف تقدیر و مشیت الهی بر این امر تعلق نگرفت که از پرده برون افتد راز، و اجل مهلت نداد که از خامه پر فیض آن رجل الهی در باب تحلیل چهره واقعی عاشورا بهره ببریم و صرفاً مقدمه‌ای ناتمام از ایشان در اختیارمان باقی ماند. البته مجمع تحقیق مکتب وحی بنا دارد هرآنچه از مجموع نوشتجات و سخنرانی‌های آن رجل الهی در این زمینه باقی مانده است با تبویب و تحقیق در اختیار خوانندگان محترم قرار دهد؛ **ان شاء الله الملك المنان**. (محقق)

از امروز بگذارید. لازم نیست عمامه پنج متری و شش متری باشد، بلکه مستحب است یک پارچه سفید یا هر کسی سید است یک پارچه سبز یا سیاه، به تناسب حال خودش در نماز عمامه بگذارد. ثواب نماز با عمامه بسیار بسیار بیشتر از ثواب نماز عادی است که انسان بدون عمامه انجام بدهد.^۱

وقتی هم که عمامه می گذارید حتماً تحت الحنک بگذارید. نماز باید با تحت الحنک باشد؛^۲ یعنی یک

^۱. جامع الأخبار، شعیری، ص ۷۷:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ بِعِمَامَةٍ فَلَهُ مِنَ الْفَضْلِ عَلَى مَنْ لَا يَتَعَمَّمُ كَفَضْلِي عَلَى أُمَّتِي؛ وَ مَنْ صَلَّى مُتَعَمِّمًا فَلَهُ مِنَ الْفَضْلِ عَلَى مَنْ صَلَّى بِغَيْرِ عِمَامَةٍ كَمَنْ جَاهَدَ فِي الْبَحْرِ عَلَى مَنْ جَاهَدَ فِي الْبَرِّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى؛ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُتَعَمِّمًا صَلَّى بِجَمِيعِ أُمَّتِي بِغَيْرِ عِمَامَةٍ يَقْبَلُ اللَّهُ تَعَالَى صَلَاتَهُمْ جَمِيعًا مِنْ كَرَامَتِهِ؛ وَ مَنْ صَلَّى مُتَعَمِّمًا وَكَلَّ بِهِ سَبْعُمِائَةَ أَلْفٍ مَلَكٍ يَكْتُبُونَ لَهُ الْحَسَنَاتِ وَ يَمْحُونَ عَنْهُ السَّيِّئَاتِ وَ يَرْفَعُونَ لَهُ الدَّرَجَاتِ.»

ترجمه: «پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: "فضیلت و شرافت آن کس که دو رکعت نماز را با عمامه بخواند بر آن کسی که بدون عمامه نماز می خواند مانند شرافت و برتری من است بر اُمتّم. و برتری آن کس که با عمامه نماز بخواند بر آن کسی که بدون عمامه نماز می خواند به مانند فضیلت و برتری کسی است که در دریا جهاد می نماید بر آن کسی که در خشکی در راه خداوند متعال جهاد می کند؛ و همانا اگر کسی با عمامه با جمیع اُمتّم که بدون عمامه اند نماز بخواند و آنان را امامت نماید، خداوند از روی کرامتش نماز همه آنان را خواهد پذیرفت؛ و هر آن کس که با عمامه نماز گذارد، هفتصد هزار ملک برای او گماشته می شوند تا برای او حسنات بنویسند و سیئات و زشتی ها را برای او محو نمایند و بر درجات او بیافزایند."» (محقق)^۲.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱:

«عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ اعْتَمَّ فَلَمْ يُدِرِ الْعِمَامَةَ تَحْتَ حَنَكِهِ فَأَصَابَهُ أَلَمٌ لَا دَوَاءَ لَهُ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ!»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمود: "هر کس که عمامه بر سر گذارد و دنباله آن را به دور گردن و از زیر چانه عبور ندهد سپس او را دردی برسد

طرف عِمَامه را باز کنید و از زیر گردن رد کنید و روی شانه بگذارید. این طور باید نماز خواند، نه اینکه همین طوری عِمَامه بر سر بگذارید! این همه روایت داریم که نماز باید با تحت الحنک باشد، آن وقت می بینیم که آقایان همین طور بدون تحت الحنک به نماز خواندن می ایستند! پس این حرف ها را پیغمبر و ائمه برای که زدند؟ فقط می گویند: «یا حجة ابن الحسن، عَجَلِ عَلِيٍّ ظَهْرَكَ!» پس این حرف ها را برای چه کسی زده اند؟

من این مطالب را برای این عزیزان و این دوستان عرض می کنم، البته برای همه و برای خودم هم می گویم، تا ببینیم که چه توقعی از ما دارند.

بعد از زمان پیغمبر مگر افرادی نیامدند که برای اولی و دومی و سومی و معاویه و هکذا برای هر کسی که می آمد، این روایات را جعل می کردند؟! برای هارون هم جعل می کردند! برای مأمون هم جعل می کردند! مگر سَمْرَةَ بن جندب ها نیامدند؟ مگر ابوهریره ها نیامدند؟ همین طالبان دنیا و شهوات مگر

که درمانی ندارد پس فقط خود را ملامت کند!» (محقق)

وارد معرکه نشدند؟ همین از خدا بی خبران □

حیوان صفت و متلوّث به شهوات و به هواها مگر پا

به میدان نگذاشتند

و بر پیغمبر معصوم الهی افترا نبستند؟! این روایت‌های دربارهٔ اولی و دومی، در زمان پیغمبر درآمد یا بعد از پیغمبر؟ پس چه شد که تا پیغمبر سرش را زمین گذاشت، چاپخانهٔ اینها شروع کرد به کار کردن؟!^۱ چطور این روایت‌ها را ما در زمان پیغمبر نشنیدیم؟! چطور روایت‌های مربوط به معاویه و امثال ذلک را در زمان پیغمبر نشنیدیم؟! چرا حتی یکی در میان اینها بلند نشد بگوید که این روایت‌هایی را که شما درآورده‌اید چطور در زمان پیغمبر نبود و یک‌دفعه بعد از پیغمبر سبز شد؟! چرا همه سر را پایین انداختند؟!

ببینید، در آن زمان چه بوده است که در سایر زمان‌ها نیست؟ یک روز معاویه بالای منبر بود و شروع کرد از خودش تعریف کردن. سمره آن پایین نشسته بود، گفت: چه می‌گویی مرتیکه! هشتاد هزار حدیث به پیغمبر بستم تا تو را آن بالا نشاندم؛ حالا داری جلوی من از خودت تعریف می‌کنی؟! جلوی ما دیگر معلق‌بازی نکن!

^۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون وضع و جعل حدیث رجوع شود به مطلع انوار، ج ۶، ص ۷۳ - ۲۶۸.

نمی‌دانم مگر اینها به جای خوردن و خوابیدن هم داشتند چاپ می‌کردند؟! مگر چاپخانه بودند؟! این قدر دروغ! این قدر «شنیدم از لبان رسول خدا در حالی که داشت این کار را می‌کرد، دربارهٔ معاویه، کاتب وحی این طور گفت!» شنیدم از رسول خدا... شنیدم... شنیدم... شنیدم... پیغمبر هم دیگر سرش را زمین گذاشته است و نمی‌تواند صحبت کند، حکومت هم دست حکومت زور است، هر کسی هم حرفی بزند می‌گویند که اینجا دروغ است و آنجا دروغ است و دیگر کارش با کرام‌الکاتبین است! اینها وسط افتاده بودند!

چطور شد که آن زمان بد بود؛ اما اگر ما الآن بخواهیم برای رسیدن به مقاصد خودمان از امام زمان مطلب نقل کنیم و - نعوذبالله - به امام زمان افترا ببندیم، اشکالی ندارد؟! چطور برای ابوه‌ریره‌ها و سمره‌بن‌جندب‌ها ایراد داشت؛ اما اگر الآن بگوییم که فلان کس خواب دیده است که امام زمان گفتند که این کار را بکن، دیگر ایراد

ندارد؟! یا اگر الآن بگوییم که فلان کس مکاشفه کرده است که حضرت فرمودند که فلان کار را بکن، اشکال ندارد؟! چه فرقی کرد؟!!

حالا فهمیدید و متوجه شدید که ما هم مثل همان‌ها هستیم؟! حالا مدام بگویید یا حجة ابن الحسن! حالا متوجه شدیم که یک طیف دارد حرکت می‌کند، یک خط دارد می‌رود، یک روش دارد پیگیری می‌شود، یک جریان دارد انجام می‌شود که در هر زمانی مطابق با همان زمان، خودش را نشان می‌دهد، ولی یک جریان است که عبارت است از جریان متابعت از هوی و هوس‌ها و انانیت‌ها و نفسانیت‌ها در اشکال مختلف و زمان‌های مختلف و ظهورات مختلف.

ضرورت عمل بر طبق مبانی ائمه معصومین

عليهم السلام

پس امام زمان حق دارد الآن غیبت کند و تا صد سال دیگر هم نمی‌آید! برای چه بیاید؟! الآن هم که زمان سقیفه بنی ساعده شد! چه تحولی در شمای این زمان به وجود آمده است که دارید می‌گویید یا حجة ابن الحسن، که من بخواهم بیایم؟! چه تحولی پیدا

شده و چه دگرگونی‌ای در رفتار و در اخلاق شما
پیش آمده است که به خاطر آن، من از پس پرده غیبت
بیرون بیایم؟! چه کار کرده‌اید؟! شما هم که همان
شدید! آن موقع حرکت کردند و امیرالمؤمنین را تنها
گذاشتند و به سمت سقیفه رفتند و تمام سفارش‌های
پیغمبر را زیر پا گذاشتند، الآن هم همین‌طور است و
هیچ تفاوتی ندارد! چند نفرتان نشستید فکر کردید
که شاید این خوابی که نقل شده است دروغ باشد،
شاید از روی بخار معده باشد و شاید از خودشان
درآورده باشند؟!!

بنده در جلد دوم اسرار ملکوت که آن قضایای
بعد از فوت مرحوم آقا را نوشتم،^۱ بیخود نوشتم؛
بلکه برای امروز نوشتم! در آن زمان شروع کردند
مکاشفات قلبی جعل کردند. آنهایی که می‌گویند
نبوده است، بیایند، حاضریم ثابت کنیم! مکاشفات
دروغ جعل کردند و مکاشفات دروغ و خواب‌های
دروغ به مردم گفتند! توجه کردید! عاملی که باعث
شد مردم در دام آن حرف‌ها و شیادی‌ها و فتنه‌گری‌ها

^۱. رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۹۶ - ۵۱۱.

بیفتند، کنار گذاشتن مبانی اولیای خدا بود. هر چیزی که می شنوید باید با مبانی منطبق کنید؛ نه اینکه اول در گوش برود و بعد هم در مغز برود و بعد هم در قلب برود! نه، نباید بگذارید در قلبتان بیاید. باید اول در همین گوشتان نگه دارید و خوب بررسی اش کنید که آیا این مکاشفه درست است، آیا با مبانی می سازد، از آن سؤال و جواب کنید، بالا و پایین کنید که دلیل آن چیست؟ بعد اگر معلوم شد که دروغ گفته است باید با او برخورد کنید، نه اینکه به او احترام مضاعف کنید چون شما را بالا برده است!

این قضیه همیشه هست و در هر جریانی که شما نگاه کنید این روش وجود دارد. اینکه بزرگان این همه گفتند که به خوابها توجه نکنید، برای چیست؟! برای این است که اگر گفتند که خواب دیدند که امام زمان دارد فلانی را دعا می کند، شما دیگر گوش ندهید! البته بعدش دیدیم که این شخصی که می گفتند که امام زمان دعایش می کند، چه شد! امام زمانشان را هم شناختیم!

یکی در زمان مرحوم آقا - رضوان الله علیه - به خیال خودش امام زمان را پیدا کرده بود - البته امام

زمان قلبی خودش را - و بعد به من گفتم: «کسی که به حضرت برسد دیگر نیاز ندارد از استاد تبعیت کند!» گفتم: یکی از این دستوراتی را که این امام زمان شما به شما داده است بگو بینم چیست؟ گفتم: «یکی از آن دستورات این است که فقط باید غذای خاص بخوری و حتی اگر در منزل مرحوم آقا هم می‌روی در آنجا سرسفره بنشین و دست به غذا نزن!» گفتم: خاک بر سر آن مرام و آیین و آن امام زمانی که به تو دستور بدهد که برو سرسفره اولیا بنشین ولی غذا نخور و همه به این کار زشت تو نگاه کنند و برایشان سؤال پیدا بشود! آیا این امام زمان است؟! البته مسائل دیگری هم بود، حالا من این یکی را گفتم.

مرحوم آقا به یک نفر گفتند:

طهران برو و به او بگو: آن امام زمانی که دنبالش هستی شیطان است! فردا نگویی که بزرگان نگاه کردند و ما را متوجه نکردند!

بنده خودم در آن مجلس حضور داشتم. ولی چه

فایده‌ای داشت؟ وقتی که شخصی

تمام دل و دین و هوش و حواسش را جایی سپرده است، دیگر سخن بزرگان برای او فایده‌ای ندارد و نمی‌تواند در او تأثیر بگذارد. بعد هم معلوم شد که آن بنده خدا سر از کجاها درآورد و کارش به کجاها رسید که انسان دیگر جز تأسف واقعاً نمی‌تواند مسئله‌ای ابراز بکند!

این به خاطر این است که روی آن مبانی تکیه نشد و به صرف خواب عمل شد. علاوه بر این، اگر قرار باشد خواب حجّت باشد، پس من هم خواب مخالفش را می‌بینم، حالا کدامش در اینجا حجّت است؟ تو آن‌طور می‌بینی و من خلافش را می‌بینم، تو آن‌طور کشف می‌کنی و من خلافش را می‌بینم، پس چه باید کرد؟! اینجا است که گفته‌اند: باید به مبانی رسید، باید به آن اصول توجه کرد، باید به حقایق و بدیهیات و ضروریات و آنچه از ناحیه شرع به دست ما رسیده است نگاه کرد. اگر انسان این کار را کرد دیگر نه خوابی می‌تواند در او تأثیر بگذارد و نه شایعه‌ای می‌تواند تأثیر بگذارد.

بنده در آنجا این مطلب را نوشته‌ام: بین افرادی که در آن موقع آن دروغ‌ها را به پیغمبر معصوم بستند

و بین آنهایی که به امام معصوم فعلی دارند دروغ می‌بندند چه فرقی است؟ هر دو معصوم‌اند، آن پیغمبر است و این امام است؛ پس چه تفاوتی می‌کند؟ و بین افرادی که در آن موقع به واسطه آن روایات گول خوردند و از راه به در رفتند و منحرف شدند و سالیان سال از عمر خود را در بیراهه و انحراف گذراندند و بین آنهایی که به واسطه این حرف‌ها دچار انحراف می‌شوند و سالیان سالشان را به این اوضاع می‌گذرانند و بعد می‌گویند: «آخ، دیدی چه شد!» چه تفاوتی است؟! این «آخ» را اول بگو، نه الآن! این «ای وای» را همان اول بگو، نه الآن! این «دیدی گوش کردیم، ولی چه شد» را همان اول بگو، نه بعد از اینکه این همه مدت بگذرد! واقعاً بین آن مردم و بین این مردم چه فرقی است؟ بین آنهایی که آن وقت آن حرف‌ها را از خودشان درمی‌آوردند و بین اینهایی که الآن این حرف‌ها را درمی‌آورند چه فرقی است؟!

آمادگی برای ظهور حضرت پس از رجوع

عامه مردم به مبانی عقلی و فطری

با این اوضاع امام زمان ظهور نخواهد کرد!
حضرت آن زمانی ظهور می‌کند که این عقل‌هایی را
که خداوند متعال در ما قرار داده است و این
سرمایه‌های فطری‌ای که

در وجود ما قرار داده است شروع به حرکت کند. اگر امروز به خاطر حرف یکی این طرف و آن طرف برویم و تبلیغ کنیم، بعد فردا که حرف آن شخص عوض شد ما هم دوباره حرفمان را عوض کنیم و این طرف و آن طرف برویم و دنبال این حرفها باشیم؛ بعد هم بگوییم: یا حجة ابن الحسن! آخر این که همان است و تفاوتی نمی کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ»؛ وقتی قائم ما ظهور کند خداوند دست او را بر سر مردم می گذارد و با این کار، عقول مردم را جمع می کند و از تشتت بیرون می آورد.

یعنی از چند سونگری و از آمیخته شدن احساسات با عقل بیرون می آورد. بنابراین اگر یکی برای او گریه و زاری کرد و شروع کرد به اشک ریختن و قرآن را آورد و به زمین و آسمان قسم داد، دیگر فقط نگاهش می کند و دیگر تحت تأثیر او قرار نمی گیرد. در آن موقع اگر نگاه کردید و دیدید فلان کسی که دارای شوکت و هیمنه و شخصیت و... است گفته است که این کار را بکنید، دیگر به شخصیت او نگاه نمی کنید، بلکه فقط نگاهش می کنید! در آن موقع اگر دیدید جوّ و جریانات به سمتی غلبه کرد و همه از یک مسئله صحبت می کنند

و همه دارند مردم را به یک طرف دعوت می‌کنند، شما دیگر فقط می‌ایستید و نگاه می‌کنید! دیگر عقلتان را به کار می‌اندازید، نه گوشتان را.

آن زمانی که انسان‌ها از تقلید کورکورانه خارج می‌شوند، آن زمانی که افراد از اینکه «فلان آقا گفت» خارج می‌شوند و آن زمانی مردم از اینکه «مگر می‌شود فلان آقا هم چنین حرفی بزند» خارج می‌شوند، آن زمان می‌توان گفت که کم‌کم دارد آمادگی ظهور پیدا می‌شود.

یک وقت ما در درس شفای یکی از آقایان بودیم و درس شفا می‌خواندیم. در آن موقع بعضی‌ها مطرح بودند. صحبتی شد و یکی از طلبه‌هایی که خیلی طرفدار بعضی‌ها بود گفت: «آقا، این حرفی که شما می‌زنید مخالف با حرف فلان آقا است!» گفتم: حرف آن آقا هم مخالف با حرف بنده است! گفت: «عجب!» گفتم: عجب ندارد! مگر آن آقا

حرفش وحی مُنزل است؟! نه خیر! شما دلیل
بیاور و حرف را منطقی رد کن.

اینکه حرف شما با حرف آن آقا مخالف است،
می شود شعار! تا وقتی ما در این شعارها هستیم امام
زمان ظهور نمی کند! صد هزار سال دیگر هم بگذرد
ظهور نمی کند! تا وقتی صحبت فقط این است که
حرف شما مخالف حرف فلان آقا است، امام زمان
می گوید: جای من نیست! تا وقتی صحبت در این
است که این مطلب شما با فلان مطلب در تعارض
است، امام زمان می گوید: من نمی آیم! تا وقتی ما
فقط به محاسن و عمامه نگاه می کنیم جای امام زمان
نیست! تا وقتی که ما به شخصیتها و شئون افراد
نگاه می کنیم امام زمان پا نمی گذارد! تا وقتی که ما
نخواهیم خودمان بفهمیم و نخواهیم سرنوشت
خودمان را بر طبق مبانی معصومین علیهم السّلام
تطبیق بدهیم - گرچه تمام دنیا بگویند که این کار را
بکن - امام زمان در غیبت می ماند و ظهور نخواهد
کرد!

وقتی زمان ظهور می شود که شروع به حرکت

کنیم، عقلمان را به کار بیندازیم، دیگر به هر خوابی که برایمان نقل می‌کند گوش ندهیم، به هر مکاشفه‌ای که برایمان می‌گویند، توجه نکنیم و هر کسی هر چه می‌گوید، دیگر به آن نگاه نکنیم؛ بلکه به موازین نگاه کنیم که آیا موازین در اینجا هست یا نیست.

یکی از این موازین، صدق است. کسی که صادق است می‌توان به او اعتماد کرد؛ ولی اگر بنده از یک نفر، از خود او دروغ شنیدم دیگر نمی‌توانم به او اعتماد کنم! حالا اگر اعتماد نکردم ولی دنبالش رفتم، امام زمان نمی‌آید؛ چون این می‌شود احساسات، این می‌شود پا روی حق گذاشتن، این می‌شود پا روی عدل گذاشتن، این می‌شود پا روی مکتب گذاشتن! امام زمان برای چه بیاید؟ ایشان می‌گوید: من می‌خواهم بیایم تا عدل انجام بدهم! تو مگر کوری؟! مگر خدا عقل به تو نداده است؟! مگر معیار در دست تو نیست؟! من نمی‌گویم که آنچه پیغمبر درک می‌کرد و من درک می‌کنم تو هم درک بکن، چون صد هزار سال هم به آن نخواهی رسید و کسی هم از تو توقع ندارد و خدا

هم از تو نمی‌خواهد؛ ولی آیا به همان مقداری که
خدا به تو عقل داده است عمل کرده‌ای؟! من فقط
این را از تو می‌خواهم!

کار مهمی و چیز خیلی زیادی از تو نخواسته‌ام!
از تو می‌خواهم که به آن عقلی که خدا به تو داده
است و به آن معیارهایی که خدا به تو داده است
برسی و عمل کنی.

اگر عمل کردی ولی اشتباه کردی اشکال ندارد،
من اشتباه را می‌بخشم، اشتباه مسئله‌ای نیست، چون
ما جائز الخطاء هستیم و اشتباه می‌کنیم، چون خدا ما
را جائز الخطاء خلق کرده است و این هیچ مسئله‌ای
نیست؛ ولی آیا آن راه را رفتی و اشتباه کردی یا اصلاً
آن راه را نرفتی؟! اگر نرفتی چرا از من توقع ظهور
داری؟ بنده تشریف نمی‌آورم! حالا اگر مدام جشن
بگیرید، مدام چراغانی بکنید، مدام سمینار تشکیل
بدهید و مدام از این طرف و آن طرف دنیا دعوت
بکنید، ولی راه فتوکپی و زیراکس شده را بروید، هیچ
فایده‌ای ندارد! اگر مدام شعر بسازید و منبر بروید و
مردم را دعوت بکنید به مسیری که خودتان در آن
مسیر نیستید، این چه دعوتی است؟! به راهی دعوت
می‌کنید که خودتان پا نمی‌گذارید؟! این چه دعوتی
است؟! جداً چه دعوتی است!؟

بشارت مشاهده تحولات و جریانات منجر به

این معنا همان معنایی است که در زمان ظهور حضرت تحقق پیدا می‌کند. البتّه آثار این تغییرها مشاهده می‌شود و این مطلب هست و خیلی هم نمی‌شود ناامید بود، چون تکان‌ها و حرکات و جریانات و تحولاتی دارد کم‌وبیش انجام می‌شود، مخصوصاً در طیف جوان که هنوز آلوده به دنیا نیست، هنوز خیلی آلوده به هوی و هوس‌ها نیست، هنوز آلوده به شهوات نیست، هنوز آلوده به این کثرات و تعلّقات نیست - ای وای از این تعلّقات! - هنوز براساس فطرت خودش دارد حرکت می‌کند و هنوز سخنان حق در نفس او بیشتر می‌تواند قرار بگیرد تا آن کسی که پنجاه سال یا شصت سال از سنش گذشته است و این ملاحظه را می‌کند و آن ملاحظه را می‌کند و می‌خواهد هوای این را داشته باشد و... و لذا دیرتر می‌تواند به این مکتب برسد.

جوان‌ها قدر خودتان را بدانید! شما هنوز مثل ما قلب‌تان به این کثرات گرفتار نشده است و هنوز در پیگیری حق و تلقّی حق، ملاحظات ندارید.

وقتی که ما بعضی از این مسائل و جریانات را
می بینیم قدری خوشحال می شویم که الحمدلله دارد
حرکتی می آید و جوانانها دارند کم کم از آن حالت

تقلید

کورکورانه و اینکه هر که هر چه گفت، بگویند چشم، خارج می‌شوند. البته کم‌کم دارد آثاری پیدا می‌شود، ولی هنوز مانده است و هنوز کار داریم. این تغییراتی که دارد پیدا می‌شود **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** بشارت خواهد بود که عقل‌ها می‌خواهند رشد کنند. همه اینها از عنایت و از کرامت خود حضرت است که این جریان را دارد به وجود می‌آورد. این نکته‌ای است که باید پیگیری بشود.

تکامل مکارم اخلاق در زمان ظهور حضرت

بقیة الله

پیامبر اکرم فرمودند:

«**إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**»^۱ من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم و به کمال برسانم.

ولی آیا پیغمبر توانستند به این مسئله برسند؟ نه!

اگر مکارم اخلاق را تمام کردند پس چرا بعد از او

فقط چند نفر دنبال امیرالمؤمنین آمدند؟ پس هنوز

کار دارد و این امر مهم و این رسالت به دست

فرزندشان امام زمان **عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى** فرجه انجام

خواهد شد، البته بعد از گذشت زمانی.

۱. مکارم الأخلاق، ص ۸؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۰.

طبق روایت امام رضا علیه السّلام که علی بن ابراهیم از حسین بن خالد این روایت را نقل می‌کند، حضرت فرمودند:

«امیرالمؤمنین علیه السّلام یک روز به امام حسین علیه السّلام خطاب کردند و فرمودند: **التاسعُ من وُلدک یا حسین، هو القائمُ بالحقّ، المظهُرُ لِلدین و الباسطُ لِلعدْلِ؛** ”نهمین فرزند تو همان کسی است که حق را در هر زمینه‌ای آشکار می‌کند، دین را ظاهر می‌کند و عدل را بسط می‌دهد.“»

«**القائمُ بِالْحَقِّ**»؛ یعنی حق را در مسائل اجتماعی،

شخصی، خانوادگی و... آشکار می‌کند؛ مثلاً شوهر

در خانواده باید با زن و بچه چطور رفتار کند، زن باید

با شوهر و بچه‌ها چطور رفتار کند، انسان باید با

رفیقش چطور عمل کند، با غریبه چطور عمل کند،

حاکم باید چطور باشد، استاندارها باید چطور باشند.

«هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ»؛ یعنی شخصی را می‌آورد

که این قابلیت را دارد، یعنی شخصی که حق را این شخص می‌آورد. وقتی این شخص را آورد دیگر انسان می‌داند این شخص حرفش حرف است و دیگر تمام است! این دیگر حقّ خالص است، این دیگر به خاطر قوم و خویشی نیامده است، به خاطر ملاحظات فردا و یک سال دیگر نیامده است، به خاطر جلوگیری از بعضی از مسائل نیامده است، بلکه حق را می‌آورد و ملاحظه و به خاطر این و به خاطر آن دیگر در کارش نیست. این «قائم به حق» می‌شود. آیا الآن این طور است؟!

«الْمُظْهَرُ لِلدِّينِ»؛ یعنی آن دینی را ظاهر می‌کند

که آن دین را از جدش دارد و فقط در اطاعت از آن دین است که انسان به آن مرتبه از تجرد و تکامل می‌رسد. آن دین دیگر آشنا و غریبه نمی‌شناسد و آن دین دیگر این طور نیست که انسان راهی را برود و حکمی را بشنود و از موردی پیگیری کند و تقلید کند و بعد از ده سال بفهمد که عجب، این حکم اشتباه بوده است! آنجا دیگر این حرف‌ها نیست! وقتی

حضرت می گویند که در فلان مورد، حکم این است،
دیگر تمام است.

«و الباسطُ للعدل»؛ یعنی او عدل را بسط

می دهد.

نجات از فتن آخر الزمان به واسطه معیت با روح

یقین

امام حسین علیه السلام تعجب می کند و می گوید: «و إن ذلك لكائن؟» همچنین
قضیه ای انجام می شود؟»

حضرت زمان پیغمبر را با آن ید بیضاء دیده بود

و بعد هم زمان امیرالمؤمنین را دید، برای همین

تعجب می کند که با این مردم و با این موقعیت آیا

باز هم این طور می شود؟!!

امیرالمؤمنین می فرمایند: «إي و الذي بعث محمدًا صلى الله عليه و آله و سلم بالنبوة
و اصطفاه على جميع البرية، و لكن بعد غيبة و خيرة؟» قسم به آن کسی که پیغمبر
را به نبوت برگزید و او را بر همه خلایق برتری بخشید، این مسئله خواهد بود،
ولکن بعد از اینکه مردم دچار غیبت می شوند و امام خودشان را پیدا نمی کنند و به
این واسطه دچار حیرت و سردرگمی می شوند.»

یعنی بعد از چه کنم چه کنم‌هایی که برای همه
پیش می‌آید در هر جایی که سر دو راهی می‌رسند و
نمی‌دانند چه کنند؛ این کار را بکنند یا آن کار را
بکنند، این عمل را انجام بدهند یا آن عمل را انجام
بدهند، به این رأی بدهند یا به آن رأی بدهند؛ و دچار
حیرت می‌شوند. این می‌گوید به طرف من بیا، آن
می‌گوید به طرف من بیا! همه می‌گویند به طرف من
بیا، هیچ کس نمی‌گوید به طرف آن برو!

تا حالا حتی یک بار دیده‌اید که آنهایی که
می‌خواهند انتخاب بشوند بگویند که فلانی بهتر از ما
است، شما به او رأی بدهید؟! همه می‌گویند به طرف
من بیا! اگر دیدید دعوتش کنید منزل ما که ما با او
کار داریم! تا به حال یک کلمه از این همه افراد
شنیده‌اید که وقتی صحبت می‌کنند بگویند که گرچه
ما خودمان را مطرح کرده‌ایم، ولی فلانی از ما اصلح
است، مردم پیش او بروید؟! ما که شنیده‌ایم! البته ما
هیچ چیزی نمی‌شنویم؛ یعنی بخواهیم چه بشنویم؟!
همه تکراری است و شنیدن ندارد! آدم یک کتاب را
ده دفعه که نمی‌خواند! روزنامه را یک دفعه

می خواند و بعد کنار می گذارد! تا به حال از کدام یک از افرادی که مردم را دعوت می کنند به اینکه «عمل به این رساله جایز است و کسی که به این عمل کند مجزی است» دیده‌اید که در رساله‌شان بنویسند که فلان کس از ما اعلم است، مردم پیش او بروید و از او تقلید کنید؟! تا به حال حتی یک مورد دیده‌اید؟!

بعد حضرت می فرمایند:

«إِلَّا الْمَخْلُصُونَ الْمَبْشُرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِيثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ»^۱

«غیر از عده‌ای از مخلصین که با روح یقین همراه و مباشر هستند و خداوند از آنها بر ولایت ما میثاق گرفته است.»

روح یقین یعنی همان جنبه ملکوتی افاضه

پروردگار بر نفوس که در مواقع حیرت می آید و راه

را به انسان می نمایاند. امیرالمؤمنین علیه السلام

راجع به اینها می فرماید: «و باشروا روح الیقین و

استلانو ما استوعره المترفون.»^۲

دیده‌اید گاهی از اوقات شده است که در

۱. سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۷۳:

«خدای متعال حقیقت ایمان و نور معرفت را در دل آنها ثبت و حک نموده است و آنان را با نفحات قدسی از جانب خود امداد می نماید.»

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۹۷. امام شناسی، ج ۴، ص ۲۲۲:

«و به روح یقین و مرتبه عالیة ایمان رسیده و آن را بالمباشرة لمس نموده‌اند، و در نهایت زهد و بی‌اعتنایی به لذات مادی و حسّی، آنچه را که مترفین و خوش‌گذران‌ها و راحت‌طلبان، خشن و سخت می‌پندارند اینان نرم و لطیف و ملایم می‌شمرند.»

مسئله‌ای بر سر دوراهی مانده‌ایم که کدام کار را بکنیم، بعد یک‌دفعه میل ما بدون هیچ دلیلی به یک طرف می‌رود و بعد می‌بینیم که عجب، این درست بوده است. این روح یقین است.

این روح یقین همراه کسی است که خودش را تسلیم حق کند. وقتی انسان خود را تسلیم حق کند، این روح یقین به او اطمینان می‌دهد: این کار را بکن، این را انتخاب بکن و آن را انتخاب نکن، یا هیچ کدام را انتخاب نکن! این روح یقین به او راه را نشان می‌دهد. شرطش این است که تسلیم باشیم، نه اینکه همراه باشیم.

اگر یاد شریف رفقا باشد، در جلد اول اسرار ملکوت من قضیه‌ای نقل کردم که مرحوم آقا در فلان مجلس به آن شخص بزرگ گفتند: «اگر شما به جای آن عالم نجف بودید چه می‌کردید؟!» من در کنار ایشان بودم و شنیدم که آن شخص به مرحوم آقا گفت: «اگر من به جای ایشان بودم کار ایشان را انجام نمی‌دادم و طور دیگری انجام می‌دادم!»^۱ مرحوم آقا

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

این را گفتند تا حواست جمع باشد! تو که الآن چنین اعتقادی داری آیا دیگر می‌توانی به همه چیز اعتماد کنی؟! خودت داری می‌گویی که من این کار را نمی‌کردم! حالا آیا فقط همین قضیه است یا قضایای دیگری هم ممکن

است باشد؟! وقتی شخصی در جایی اشتباه کند ممکن است در دو جا اشتباه کند، ممکن است در سه جا اشتباه کند، ممکن است در چهار جا اشتباه کند! نه اینکه فقط منحصر در همان یک جا باشد. پس حواست باشد و بدان که تو عالمی، تو بزرگی، تو دارای فهمی، تو دارای ادراکی، تو دیگر مقلد نیستی، تو باید کارها و اصولت را از روی مبانی بگیری. بین این مبانی به تو چه می‌گویند؟ **«و باشروا روح الیقین»** ولی ما می‌دیدیم که نه، بالأخره همه گرفتاریم و کم‌وزیاد می‌کنیم: حالا اینجا عیب ندارد، حالا آنجا عیب ندارد و

آن ولی خدا حرفش را می‌زند، ولی وقتی می‌بیند که شما دارید در بعضی جاها چشمتان را می‌بندید، او هم چشمش را می‌بندد: خیلی خوب، ما هم چشمان را بستیم، برو ببینیم دیگر کجا می‌روی!

ولی اگر چشمی را که خدا داده است باز کنی و
نبندی، خدا هم مسائل را به تو نشان می‌دهد، آنچه
را باید عبرت بگیری به تو نشان می‌دهد، و آنچه را
باید نسبت به آن حساسیت داشته باشی به تو نشان
می‌دهد. اما اگر نه، بخواهی با **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** رد
کنی، خدا هم می‌گوید **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** برو ببینیم
چه می‌شود! برو دیگر! **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** این طور
است!

«و لکن بعد غیبة و حیرة»؛ بعد از این حیرت،

حضرت ظهور خواهد کرد و این افرادی که با روح
یقین مباشرت می‌کنند، در آن زمان ثابت قدم هستند.

امام صادق: اگر من زمان ظهور را درک

می‌کردم به فرزندم مهدی کمک می‌کردم!

إِنْ شَاءَ اللَّهُ خداوند ما را موفق کند که به این

مطالب برسیم! آن زمانه‌ای که حضرت می‌فرمایند،

واقعاً زمانه عجیبی است! حضرت امام صادق

می‌فرمایند:

زمانی که فرزندم مهدی ظهور می‌کند جریاناتی

پیش خواهد آمد و اوضاع به شکلی خواهد شد که

منِ امامِ صادقِ تمنا می‌کنم که آن زمان را درک

کنم و به آن فرزندم کمک کنم!

امام صادق با این عبارت می‌فرمایند: **«الْخِدْمَةُ»**؛

من کمکش کنم! مگر چه پیش خواهد آمد؟ دیگر ما

چه تصویری از دین خواهیم داشت؟ دیگر چه

تصویری از حکومت خواهیم داشت؟ دیگر چه

تصویری از افراد خواهیم داشت؟ چه تصویری از

روابط خواهیم داشت؟ چه تصویری از ارتباطات

همسایه با همسایه، ارتباطات اجتماعی، مهیا بودن و

زمینه داشتن برای حرکت به سوی خدا و تعالی روح

خواهیم داشت؟ چه قضایا و مسائلی خواهد آمد که

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «ای کاش من آن

زمان را درک می‌کردم، و اگر بودم او را کمک

می‌کردم!»

لزوم پاسخ‌گویی اهل علم به امام زمان

امروز روز عمامه‌گذاری این عزیزان و تاج‌گذاری

به تیجان ملائکه است. **«العمائم تیجان»**

«الملائكة»؛^۲ «عمامه تیجان ملائکه است.» اینها باید

۱. الغيبة، نعمانی، ص ۲۴۵.

۲. روضة المتقین، ج ۷، ص ۶۳۶؛ الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱، با قدری

این روز را به عنوان نقطه عطف در زندگی خودشان به حساب بیاورند. تا حالا دروس اسلامی و علوم اسلامی می خواندند و از همان اول با نیت خالص بوده است برای رسیدن به آنچه مورد رضای پروردگار است، نه رضای نفس و هواهای نفس.

یک طلبه وقتی که می خواهد شروع کند باید بداند که فقط به دو نفر باید پاسخ گو باشد: یکی به امام صادق و یکی به فرزندش امام زمان علیهما السّلام! ما باید فقط پاسخ گوی به اینها باشیم، پاسخ گوی به معصومین باشیم، والسّلام! اگر با این نیت حرکت کردیم، هم این دروس در قلب ما جا می گیرد و خود ما را بصیرت می دهد و هم آن راه و روشی را که مورد نظر امام علیه السّلام است به ما یاد می دهد.

این کتابها و این درسها و این علمی که هست، همه اینها را می خوانند؛ پس چرا این اختلاف مسیرها پیش می آید؟! این کتاب را دیگران هم خوانده اند، پس چرا آنها طور دیگری می فهمند؟!

چرا آنها راه دیگری انتخاب می‌کنند؟ چرا آنها حکم دیگری می‌دهند؟ این به خاطر این است که صرف این دروس کفایت نمی‌کند و برای رسیدن به این محتویات و این مضامین باید این دل را صاف کرد، باید دید به چه کسی باید پاسخ‌گو باشیم و به چه کسی باید جواب بدهیم و چه کسی از ما سؤال می‌کند.

روز قیامت چه کسی جلوی ما را می گیرد و از ما سؤال می کند؟! مردم عادی جلوی ما را می گیرند یا امام صادق جلوی ما را می گیرد؟! مردم عادی که هشتشان گروه هشتادشان است! ما باید این را بفهمیم! برای سؤال امام صادق چه جوابی تهیه کرده ایم؟ ما اهل علم که داریم به مردم می گوئیم که این کار را بکنید و آن کار را بکنید، امروز می گوئیم این کار را بکنید و هنوز یک هفته نگذشته است، از حرفمان برمی گردیم و می گوئیم آن کار را بکنید، برای پاسخ به امام صادق چه جوابی تهیه کرده ایم؟ چون سؤال و جواب حتمی است و شکی در این قضیه نیست. ما برای سؤال امام زمان در روز قیامت چه جوابی تهیه کرده ایم؟ می توانیم جواب بدهیم یا نه؟ آنجا دیگر قضایا فرق خواهد کرد.

بنابراین افرادی که در امروز ملبّس به لباس روحانیت و لباس رسول خدا می شوند باید بدانند که مخاطب ما در امروز امام زمان است. سائل اوست و ما باید برای سؤال های او جواب تهیه کنیم. کسی نمی تواند او را گول بزند و فریب بدهد! فقط و فقط یک نفر در این زمان حسابرس و سائل است و او از

ما نسبت به کارهایمان سؤال می‌کند، چه کارهای شخصی و چه مسائلی که با مردم داریم. این دومی خیلی مهم‌تر و حساس‌تر و خطرناک‌تر است، یعنی نسبت به اموری که با مردم داریم آیا امام زمان را در نظر گرفته‌ایم یا مصالح و مسائل دیگری را در نظر گرفته‌ایم؟!

وای بر ما و وای بر ما و وای بر ما اگر بخواهیم امام زمان را دستاویز برای مصالح دنیوی خودمان قرار بدهیم! امام، عصمت خدا و ناموس خداست؛ با ناموس خدا شوخی نکن، وِإِلَّا خُذَا بِتُورِ الْاِفْتِدَا! هر کاری می‌خواهید بکنید، ولی کاری به امام زمان نداشته باشید و از او مایه نگذارید و سراغ او نروید! خودمان خلاف بکنیم، ولی پای او را وسط نکشیم! امام، ناموس پروردگار و ناموس عالم وجود است، عصمت خدا را به بازی نگیرید! این دُم شیر است به بازی نگیر!

لذا راه ما مشخص است؛ راه ما پیروی از امام علیه السّلام است در عین اعتراف به قصور و در عین اعتراف به خطا و در عین اعتراف به زلّات و

لغزش‌هایی که لازمه

بشری است، اما هدف باید پا گذاشتن جای پای این مکتب باشد. پس دیگر به حرف این و آن و به خرده‌گیری‌ها نباید توجه کنیم؛ چون این خرده‌گیری‌ها و این طعنه‌ها همیشه بوده است، این مسائل و قضایا همیشه بوده است و این توجیحات و تأویل‌ها همیشه بوده است.

اما همان‌طور که قبلاً هم گفته‌ام، این ملائکهٔ یمین و یساری را که این دو طرف هستند دیگر نمی‌توانیم گول بزنیم! آنها آن‌چنان دقیق و قشنگ می‌نویسند که این حرفی که زدی برخاسته از چه بود و آن حرفی که زدی برخاسته از چه بود! پس باید حواسمان را جمع کنیم و نیتمان را خالص کنیم.

بنابراین از امروز که ملبس به لباس رسول‌الله شده‌ایم و این موقعیت ممتاز و این توفیق عظیم را خداوند نصیب کرده است، اولاً باید شاکر باشیم و سجده شکر بجا بیاوریم و بعد باید مواظب باشیم و بر طبق مقتضیات این لباس باید دیگر بیشتر توجه کنیم و در کارهایمان، در صحبت‌هایمان، در رفتارمان، در مطالعاتمان و در تمام زمینه‌های مختلف

به نحوی حرکت کنیم که هر وقت شب موقع خواب امام صادق علیه السّلام سؤال کند که امروز را بر طبق برنامه بودی یا نبودی؟ بتوانیم جواب بدهیم بله، به توفیق خدا بودم، یا نبودم و استغفار می‌کنم؛ و بعد برای فردا تصمیم بگیریم.

مگر در مراقبه نداریم که باید محاسبه کرد؟ انسان باید کارهای صبح تا شبش را موقع خواب محاسبه کند. بنابراین باید هر شب امام زمان علیه السّلام را سائل از خودمان بدانیم و به آن حضرت پاسخ بدهیم و بعد به خواب برویم؛ چون فقط او است و در این دنیا و آن دنیا فقط سر و کارمان با امام زمان است و بس، تمام! گرچه در این دنیا و در این کشورها عالم هرج و مرج است؛ اما آن دنیا حکومت حق است، حکومت عدل است، حکومت دست امام زمان است و حسابرس هم خود امام زمان است! او مو را از ماست می‌کشد! منتها از خطاهای آنهایی که دنباله‌رو و پیرو هستند رد می‌شود. اگر دنباله‌رو و پیرو باشی و نیت خالص باشد و بخواهی قدم بگذاری از خطاها می‌گذرند. پس خدای ناکرده استکبار نکنیم، تقابل نکنیم و تعارض نکنیم؛

چون از اینها نمی گذرند و نگه می دارند. تقابل و
تعارض و در مقابل حق ایستادن، همه به بیراهه رفتن
است!

امیدواریم خداوند به ما عنایت کند و توفیق همه
ما را در راه ولایت آن حضرت و پیروی از مرام و
مکتب آن حضرت بیشتر کند و فهم ما را نسبت به
آنچه مورد رضای آن حضرت است زیاد کند و توفیق
عمل به آنچه ما را به آن سمت می کشاند بیشتر
گرداند!

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ نَعَزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ، وَ تَذُلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ
أَهْلَهُ، وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدَّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ
الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. تهذیب الأحكام، ج ۳، ص ۱۱۱، فرازی از دعای افتتاح.

مجلس نهم: لزوم شناخت جایگاه واقعی
امام علیه السلام

نیمه شعبان ۱۴۳۵ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى الَّذِي رُوِحُهُ نَسْخَةُ الْأَحَدِيَّةِ
 فِي اللَّاهُوتِ وَ جَسَدُهُ صُورَةُ مَعَانِي الْمَلِكِ وَ
 الْمَلَكُوتِ [وَ قَلْبُهُ خَزَانَةُ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ]،
 طَاوِسِ الْكِبْرِيَاءِ وَ حَمَامِ الْجَبْرُوتِ،^١
 الْعَبْدِ الْمُؤَيَّدِ وَ الرَّسُولِ الْمُسَدَّدِ الْمُصْطَفَى الْأَمَجَدِ
 أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ
 وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

بشارت قرآن به مستضعفین در وصول به رتبه

حقیقی خویش

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيْ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾^٢

امروز روزِ میلادِ ولیّ عالم وجود و قطب عالم

امکان و واسطه فیض الهی و نازل کننده مشیت و

^١ . مستفاد از ناسخ التواریخ، انتشارات اساطیر، ج ٤، ص ١٧٥٥، کلام
 امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام دفن بدن مطهر رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم.

^٢ . سوره قصص (٢٨) آیه ٥ و ٦.

تقدیر پروردگار در مجاری ممکنات و

دستگیری کننده همه ذرات عالم

و تربیت‌کننده همه نفوس و به‌دست‌گیرنده زمام
همه علل و حوادث و مشیت پروردگار در مراتب
مختلفه عوالم است؛ برای تعجیل در فرج حضرتش
صلواتی ختم کنید!

خداوند متعال در این آیه‌ای که تلاوت شد

می‌فرماید:

«اراده و مشیت ما تعلق گرفته است به اینکه افرادی را که به آنها ظلم شده و مورد استضعاف قرار گرفته‌اند (یعنی ضعیف شمرده شده‌اند و پایین‌تر قرار داده شده‌اند و مردم، افراد، حکومت‌ها، ستمگران و ظالمان، مرتبه و منزلت آنها را در جایگاه خودش قرار نداده‌اند)، بالا بیاوریم و امام قرار دهیم و وارثین آن مراتب اسماء و صفات کلیه خودمان بگردانیم* [و حکومت زمین را برایشان هموار سازیم].»

و به فرعون و هامان (یعنی آنهایی که در مقابل حق ایستادند و نگذاشتند که حق به گوش مردم برسد و خودشان را به جای حق جا زدند و حق را به خود منتسب کردند و خود را در سیما و نمای حق برای مردم ساده‌دل و ساده‌لوح، نشان دادند و حق را در پشت سر خود مخفی نگه داشتند) همان چیزی را نشان دهیم که از آن پرهیز می‌کردند و در خوف و هراس بودند و مترصد بودند که آن مسئله تحقق پیدا نکند (یعنی وجود ما برای افراد ظهور پیدا نکند و ظهور ما متجلی نشود و حضور ما در همه حوادث و سلسله علل و معلولات، نمود نداشته باشد).»

خطاب آیات قرآن به همه انسان‌ها در همه

زمان‌ها

این آیه برحسب ظاهر مربوط به مسئله حضرت

موسی و هارون و جریاناتی است که در آن زمان

برای آنها و فرعون پیش آمده بود. البته داستانش را

همه می‌دانند و در قرآن و روایات هم آمده و مسائل

آن روشن است.^۱ اما حقیقت مطلب و قضیه
- همان طوری که بارها خدمت رفقا عرض کردیم -
این است:

قرآن یک کتاب عملی و تربیتی است؛ یعنی وقتی
داستانی را نقل می‌کند نمی‌خواهد حکایت بیان کند،
نمی‌خواهد قصه بگوید، نمی‌خواهد واقعهای در
گذشته را برای ما بیان کند! عَلٰی كُلِّ حَالٍ، قرآن یک
تاریخ‌نویس نیست؛ بلکه هر مطلبی که بیان می‌کند،
درباره خود افرادی هم که در مخاطب با قرآن قرار
گرفته‌اند محقق است.

^۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۳۳؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۷۴ و ۳۷۵؛
المیزان، ج ۱۶، ص ۹.

اگر داستان موسی و قضیّه فرعون را بیان می‌کند،
می‌خواهد بگوید: امروز هم موسی و فرعون وجود
دارد و همان داستان در امروز هم دارد انجام و تکرار
می‌شود؛ تو به هوش باش و ببین که در کدام طرف
قرار داری!

اگر قضیّه حضرت ابراهیم و نمرود را بیان
می‌کند، درست مانند همین قضیه و مسئله برای ما
هم هست! آن کیفیت رشد و نمو و بالندگی
حضرت ابراهیم، و در قبال آن، شرایط و شبهاتی که
برای انسان در طیّ مسیر کمال و مسیر فهمش پیش
می‌آید، و مجازهایی که به صورت حقیقت برای
انسان جلوه می‌کند، برای ما هم هست. خیلی دقت
کنید!

پیام داستان حضرت ابراهیم پیرامون افول

خورشید و ماه و ستاره، برای امروز ما

در همین داستان حضرت ابراهیم در قرآن
می‌بینید که آن حضرت اول خیال کرد که ستاره
خداست و گفت: ستاره خداست! بعد خیال کرد که
ماه خداست، بعد خیال کرد که شمس و خورشید

خداست. وقتی اینها یک یک اُفول کردند و آن قدرت
ظاهری خودشان را از دست دادند و دیگر از جلوی
چشم محو شدند، این محوشدن‌ها و این
ظاهرشدن‌ها، هر کدام یک چکش و تلنگری بود به
باورهای حضرت ابراهیم که او را از عالم وهمیّات و
تخیّلات، و عالم شعار و تبلیغات، و عالم نشان دادن
ظواهر و نشان دادن مجازها بیرون بیاورد؛ یک یک
تخیّلات و توهمات را از او بگیرد و بعد او را به همان
حقیقت لایزالی که هیچ‌گاه اختفاء برنمی‌دارد و
هیچ‌گاه محو و خفایی در آن ظهور پیدا نمی‌کند،
متوجّه کند.

ببینید، تمام این سیری که برای حضرت ابراهیم
پیش آمد عیناً برای تک‌تک ما در زندگی خود، تا
رسیدن به آن مقصود واقعی و یقین علمی - نه
توهمات و تخیّلات، نه شعارها، نه چشم و
هم‌چشمی‌ها، نه مصالح دنیوی و نه رعایت مضارّ و
مصالح نفسانی - همین الآن وجود دارد! همین الآن
تمام این مسائل در تشخیص‌هایمان نسبت به راهی
که در پیش می‌گرفتیم و در پیش می‌گیریم، برای ما
ظهور دارد.

مثلاً امروز برای ما یک نفر به واسطهٔ مسائل
مختلف و دواعی مختلف، ظهور و جلوه دارد؛
یک مرتبه می‌بینیم: «عجب، این کسی که راجع به او
این فکر را می‌کردیم

و این تصوّر و این نوع تفکّر را داشتیم، این طوری
از آب درآمد! عجب، اینکه این طوری دارد صحبت
می کند و کار انجام می دهد!»

ببینید این قضیه، یک مسئله و پدیده مبارک و
میمونی است که باید پذیرفت و در درون و قلب و
ضمیر خویش جای داد و از او پذیرایی کرد.
به صرف اینکه این فرد این طور بود و الآن این قسم
است نباید انسان بگذرد؛ باید روی آن فکر کند که
کجای این قضیه اشتباه بود که من اشتباه کردم؟!
کجای این مسئله صحیح نبود که من راه را خلاف
رفتم؟!

حضرت ابراهیم مثل افراد دیگر نبود که با خود
فکر کند: حالا که اینها ستاره پرست هستند و این
ستاره ها خدا هستند، پس بگذار اینها مخفی شوند تا
ما یک خدای مخفی و نیمه کاره هم داشته باشیم،
یعنی موقع غروب دربیاید و موقع طلوع آفتاب هم از
بین برود! چه اشکالی دارد؟! بلکه آن حضرت فکر
می کند و می گوید: «خدا همیشه باید بتواند برای من
جلوه گری کند و ارتباطش را با من نگه دارد! خدا
همیشه باید در مرئی و منظر من باشد و با من در

ارتباط باشد! خدایی که روز می‌رود و من نمی‌دانم
کجای این آسمان پیدایش کنم و نمی‌دانم که در این
سمت است یا در آن سمت است، فایده‌ای ندارد! این
چه خدایی است که در من، تخم شک و تردید را
کاشت و رفت؟!

ماه و خورشیدش هم همین‌طور؛ بقیّه مظاهر
مادی و دنیوی‌اش هم همین‌طور! حضرت ابراهیم
علیه‌السّلام این را براساس فطرت خود و براساس
عقل و منطق خودش می‌سنجد که آن خدایی که
گاهی هست و گاهی نیست، فایده‌ای ندارد!

آن عبادتی که مسیحیان فقط روز یک‌شنبه در
کلیسا انجام می‌دهند،^۱ فایده‌ای ندارد! (حالا با
شرایطش و خصوصیاتش کار نداریم!) آن خدایی که
شش روز در هفته، انسان ارتباطش با او قطع باشد و
فقط در یک روز ارتباط برقرار کند، خدا نیست!

لذا می‌بینید که عبادت در اسلام در طول
شبانه‌روز، مستمر است؛ موقع طلوع

^۱. رجوع شود به مسیحیت در جهان امروز، آندرو والز، ترجمه مفتاح و
بخشنده، ص ۱۲۴.

فجر که می‌شود: «بلند شو، وصل شو! سیمت را وصل کن!» موقع ظهر که می‌شود چون در دنیا و در بازار مشغول دادوستد بودی، از اینکه چند ساعت گذشته خبر نداری! حالا آن کسی که چهار ساعت پیش به دنبالش بودی کجاست؟! بلند شو دوباره این ارتباط را برقرار کن و به وجود بیاور! آن کسی را که تو در پسِ اولویّت‌ها قرار داده‌ای، بیاور و در اولویّت اول بگذار! آن کسی که به همه فکر کردی غیر از او، حالا بیا با او ارتباط برقرار کن! ببینید این جنبه، جنبه تربیتی است! باز بعد از دو ساعت یا دو ساعت و نیم که موقع نماز عصر می‌شود، دوباره بیا آن ارتباط را برقرار کن! ظهر و عصر را با هم نخوان که بگویی: حالا راحت شدیم برویم سراغ کارهای دیگر؛ تا مغرب هم خدا بزرگ است! بلکه بعد از دو ساعت یا دو ساعت و نیم دوباره آن ارتباط را برقرار کن! موقع نماز مغرب و عشاء هم که می‌شود همین‌طور! حتی برای نماز عشاء هم مستحب است که از وقتِ یک ساعت و نیم به بعد تأخیر بیندازد؛ یعنی نماز

عشاء دو یا سه ساعت بعد از غروب انجام شود^۱ که باز فاصله نماز عشاء تا وقت فجر زیاد نشود. ببینید: در تمام این مسئله می گویند آن ارتباطی را که انسان می خواهد برقرار کند باید ارتباط مستمر باشد و همیشه برقرار باشد.^۲

حالا ما در اینجا و در این دنیا چه می کنیم؟! چه مسائلی برای ما جلوه دارد؟! چه مسائلی برای ما نمود و ظهور دارد؟! چه مسائلی قلب ما را پر می کند؟! چه مسائلی در این دنیا ما را اشباع می کند؟! حضرت ابراهیم علیه السلام به آن کیفیت، حضرت موسی به آن کیفیت، حضرت عیسی هم به آن کیفیت! تمام این وقایعی را که ما در قرآن می بینیم که درباره

^۱. رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۹۹، باب تأکد استحباب تأخیر العشاء حتی تذهب الحمرة المغربیة، و أن آخر وقت فضیلتها ثلث اللیل.
^۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله تفریق صلوات که در ضمن دو کتاب شریف مطلع انوار، ج ۱، ص ۸۷-۹۳ و مهر فروزان، ص ۹۲-۹۸ به زیور طبع آراسته شده است.

امم گذشته بیان کرده است، برای تربیت امروز ما
به کار می رود.^۱

عبرت گرفتن از داستان حضرت یوسف در

عدم اتکا به غیر خدا

در قرآن کریم راجع به این قضیه مسائلی زیادی
هست. من باب مثال در قضیه حضرت یوسف،
حضرت تمام مطالبش براساس اتصال خودش با
پروردگار یک به یک جلو و جلو و جلوتر آمد تا به
مسئله زلیخا رسید و آن داستان پیش آمد، و آن اتصال
حضرت به پروردگار موجب شد که در آن عمل
حرام قرار نگیرد. بعد وارد زندان شد. اما همین که
آن دو نفر پیش او می آیند، در همین جا یک سکتی
واقع می شود و یک نقطه ای پدید می آید: وقتی آن دو
می خواهند بروند، آن حضرت به یکی از آن دو
می گوید:

«وقتی به آنجا می روی، داستان مرا به آن پادشاه بگو که قضیه ما به این کیفیت بود
و ما مورد ظلم قرار گرفتیم و الآن بی گناه در اینجا هستیم.»^۲

۱. جهت اطلاع پیرامون عدم اختصاص آیات و قصص قرآنی به قومی دون
قومی، بلکه **یجری القرآن کما یجری الشمس و القمر**، رجوع شود به نور
ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۲۷-۳۴۹؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص
۱۵۳-۱۵۷.

۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۲: ﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا

آیا این کار حضرت یوسف در اینجا کار صحیحی بود؟! آیا کار منطقی و عقلایی بود؟! از دیدگاه ما، بله! بالأخره با خود می‌گوییم ما یک فردی هستیم که مورد ظلم قرار گرفته‌ایم و آن پادشاه هم در آنجا هست و داریم داستان خود را برای شخصی که در اینجا وسیله برای اتصال و ارتباط با آن پادشاه است می‌گوییم. پس این مسئله از دیدگاه ما مسئله‌ای منطقی است.

اما برای فردی که می‌خواهد در ماوراء این مرتبه و مرحله حرکت کند و می‌خواهد سیر خودش را از این مرتبه بالاتر ببرد، این گناه نابخشودنی است. تو که در همه احوال خدا را ناظر و حتی از خودت به خودت نزدیک‌تر می‌دانی: ﴿وَنَحْنُ

أَذْكُرُّنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسِيَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجِّ نَ
بِضْعَ سِنِينَ ﴿٥٩٨﴾

أَقْرَبُ رَّبٍّ إِلَيَّ مِنْ حَبِّ لِّأَلٍ وَرِيدٍ ﴿٥٠﴾؛^۱ «ما

از رگ گردن به انسان نزدیک تر هستیم» این توصیه دیگر در اینجا چه جایگاهی دارد؟!

این توصیه برای افراد عوام اشکالی ندارد؛ افرادی که مورد ظلم و تعدی قرار می گیرند بالأخره می گویند: «فلان کس را در فلان اداره داریم یا در فلان نهاد و سازمان داریم، پس مشکلی نیست و دلمان خوش است!» و در ته دلشان مشعوفاند! حالا اگر یک شب گرفتار شدند می گویند: «عیبی ندارد، فردا خلاص می شویم!» اگر دو شب گرفتار شدند می گویند: «عیبی ندارد، فلان کس هم هست؛ از آنجا دارد برایمان فعالیت می کند!» و همین طور اگر سه شب گرفتار شدند دل خوش هستند!

ولی آن فردی که از میان اولویّت ها باید در مرتبه اول قرار بگیرد کجاست؟ برای افراد عوام آن فردی که باید تمام اتّصال انسان به او باشد، پشت سر قرار داده شده است، و افراد عادی الآن در جلو قرار دارند!

حالا
حضرت یوسف

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۱۶.

عَلَى نَبِيْنَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ در یک چنین وضعیتی
قرار گرفته است! تو که خدا را در همه احوال ناظر
می دانی، دیگر این توصیه تو در اینجا چه معنایی
دارد؟! حالا که این توصیه را کردی و این اشتباه را
مرتکب شدی، ما تو را هفت سال در اینجا نگه
می داریم! خیلی راحت در اینجا بمان و مراتب
رسیدن به پیامبری را در همین زندان طی کن و آنچه
موجب شد این نقطه ضعف از تو بروز پیدا کند
به واسطه یک تجربه عملی - نه تجربه علمی - از
وجود خودت پاک کن تا دیگر حتی فکر این هم
نتواند به تو خطور کند!

وصول پیامبران به حقیقت توحید در سایه

تجربیات حسی در زندگی

شما خیال می کنید پیغمبران همین طور بیخودی
به پیامبری رسیدند؟! همین طوری صبح از
رختخوابشان بلند شدند و وضو گرفتند و نماز
خواندند و ملائکه وحی بر آنها نازل شدند و گفتند:
«شما امروز پیغمبر شدید!» نه آقا جان! دُم شتر به
زمین می رسد! در این مسائل و قضایای زندگی و
حوادثی که برای او اتفاق

می‌افتد، و تجربیاتی که یکی پس از دیگری به دست می‌آورد تا می‌رسد به آن مرتبه‌ای که باید برسد، بیچاره می‌شود! تازه در آنجا هم مراتب مختلفی است و هر کدام از انبیاء دارای رتبه خاص به خودشان هستند: ﴿تِلْكَ أَلْرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾؛^۱ «ما اینها را دارای مراتب و فضیلت‌های مختلف قرار دادیم.»

این مسئله، مسئله بشر است! بشر برای رسیدن به این حقیقت وجدانی و فطری که اتصال او به مبدأ عالم وجود است و تمام حیثیت علیت و تأثیر در عالم وجود اختصاص به پروردگار دارد و همه چیز به او برمی‌گردد و زمام همه امور به دست او است و او مُسیطر و مُهیمن بر همه چیز است، و برای ادراک واقعی و حقیقی این حقیقت - نه ادراک فکری - باید این تجربه را در این دنیا داشته باشد؛ همان طوری که حضرت یوسف و همان طوری که حضرت یونس در آن تجربه‌ای که برای آنها پیش آمد، و همان طوری که حضرت موسی در ارتباط با حضرت

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۳.

خضر، یک چنین ادراکی کردند.

البته افراد بسیار معدودی هستند که خارج از جری زندگی ای که برای همگان است به این نکته می‌رسند. اینها در طول سیر سلوکی خودشان و در طول سیر حرکت خودشان به سوی پروردگار، آن واقعیت و حقیقت را درک می‌کنند؛ اما سایر افراد بشر برای رسیدن به این مسئله نیاز به تجربه حسی دارند، همان طوری که این قضیه برای همه افراد در همه زمینه‌ها هست.

اهل بیت علیهم السلام مصداقِ اَنتُمْ مُسْتَضْعَفِينَ

در آیه قرآن

مفضل بن عمر نقل می‌کند:

امام صادق علیه السلام راجع به آیه (وَوَلَّيْنَاكَ عَلَى الْوَالِدَيْنِ إِسْرَارًا وَكَانَ أَبُوكَ تُرَابًا نَّجِيًّا) فرمودند: «بعد از اینکه این آیه نازل شد پیغمبر به امیرالمؤمنین و حسنین که در کنار ایشان بودند، نگاه کردند و گریه کردند و فرمودند: «أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي؛ مستضعفین پس از من، شما هستید! (یعنی شما را مورد استضعاف و بی‌مهری و کم‌لطفی و ظلم و ستم قرار می‌دهند).»»

مفضل بن عمر می‌گوید:

من از حضرت سؤال کردم: معنای استضعاف در

«أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي» چیست و چه معنایی

دارد؟

۱. سوره قصص (۲۸) آیه ۵.

حضرت فرمودند: «این آیه در شأن ما اهل بیت نازل شده است و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.»^۱

نکته بسیار بسیار عجیبی است! حتی در بعضی از اخبار داریم:

وقتی حضرت بقیةالله به دنیا آمدند این آیه را تلاوت کردند:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۲

«اراده خدا بر این تعلق گرفته است که آنهایی که مورد استضعاف قرار گرفته‌اند به مقام امامت و سربلندی و پیشوایی امت برسند و وارثین باشند.»

وارثین یعنی وارثینِ مقام اسماء و صفات کلیه پروردگار، که آن اسماء و صفات کلیه را بر اساس رتبه و مقام و موقعیت استعدادی خود، در این عالم به مرتبه ظهور می‌رسانند.

مراد از استضعاف در آیه شریفه

این مرتبه استضعاف چه مرتبه‌ای است؟ آیا اینکه امام علیه السلام بر افراد حکومت کند به این معناست که از استضعاف بیرون آمده است؟! یعنی واقعاً آن چهار سالی که امیرالمؤمنین علیه السلام بر این مردم حکومت کرد و خلافت ظاهری به دست آن حضرت افتاد، با آن زمانی که در منزل خانه‌نشین شد و

۱. معانی الأخبار، ص ۷۹، با قدری اختلاف.

۲. الهدایة الكبرى، ص ۳۵۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲۵.

خلافت را آن خلفای ثلاثه غاصب و ظالم از ذی حقّ
آن غصب کردند، آیا تفاوتی داشت؟ در این چهار
سالی که حضرت حکومت کرد نسبت به آن زمانی
که در منزل بود، چه اتفاقی افتاد؟! هیچ اتفاقی! البته
غیر از جنگ و بیا و برو و خلاف و مخالفت‌هایی که
با آن حضرت کردند و دردسرهایی که برای آن
حضرت ایجاد کردند تا اینکه حضرت از خدا طلب

مرگ کرد و جانشینی کسی را طلب کرد که بتواند با این مردم زندگی کند! چه وقت حضرت در زمانی که در منزل و خانه نشین بودند و کاری به کار سیاست و حکومت نداشتند، از خدا طلب مرگ و امثال اینها کردند؟! بلکه می گفتند: «هر کاری می خواهند بکنند، بکنند!» پس چه اتّفاقی در این زمان افتاد و چه مسئله‌ای به وجود آمد؟! آیا اینها از استضعاف بیرون آمدند؟

یا اینکه منظور از استضعاف در اینجا استضعاف علمی و استضعاف فهم است؛ یعنی مردم در زمان امیرالمؤمنین علیه السّلام موقعیت امیرالمؤمنین را شناختند و به آن معرفتی که باید برسند نرسیدند و امیرالمؤمنین را مانند سایر افراد پنداشتند؛ یعنی آن مقام و منزلتی را که باید برای امام خود در نظر بگیرند فراموش کردند و به دنبال دیگران رفتند و شخص دیگری را برگزیدند، و آن دینی که برای خود پذیرفتند دینی نبود که مورد رضای پروردگار است و اینها را از مادّیات بیرون می آورد و از پرده‌های

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.

شهوات و توغّل در دنیا و کثرات و تعلّقات خارج می‌کند، بلکه دینی بود مانند مسیحیت و یهودیت و زرتشتی و گبریت و امثال اینها، منتها پیامبر آن دین اسمش موسی و عیسی بود و پیامبر این دین اسمش پیغمبر اکرم است؛ در آن دین، آن حرکات بود و در این دین، این حرکات است؛ آن دین، آن کارها و تکالیف را داشت و این دین، این کارها و تکالیف را دارد.

این دینی که مردم بعد از پیغمبر برگزیدند با دینی که یهودیت و مسیحیت داشتند و به کنشت و کلیسا می‌رفتند چه فرقی داشت؟ آن فردی که باید پشت سر امیرالمؤمنین نماز بخواند، می‌رود پشت سر آن شخصِ غاصب نماز می‌خواند؛ آیا این عملش مورد رضای الهی است؟! آن کسی که باید به دور خانه علی طواف کند، در تحت حکومت جائر قرار می‌گیرد و به دور خانه آن جائر طواف می‌کند؛ آیا این دین و این روش مورد رضای الهی است؟! ابداً! پس هیچ تفاوتی نمی‌کند!

به آن مسیحی می‌گویند: چرا شما به کلیسا می‌روی و در روز یک‌شنبه نماز می‌خوانی؟
می‌گوید: به ما این طوری گفته‌اند و ما هم همین کار را انجام می‌دهیم.

- چه منطقی پشت آن است؟

- هیچ!

به این مسلمان هم می‌گویند: برای چه علی را کنار می‌گذاری و به دنبال ابوبکر می‌روی؟
می‌گوید: مردم انتخاب کرده‌اند و ما به بقیّه کارها کاری نداریم!

پس چه فرقی بین این مردم و بین مسیحیت و یهودیت وجود دارد؟! اگر انسان حقی را کنار بگذارد دیگر چه تفاوتی می‌کند؟! اگر قرار بر کنار گذاشتن یک حق و نادیده گرفتن حق است و اگر قرار بر عمل به شعار و تبلیغات است، دیگر بین ما و بین مسیحیت و یهودیت و آن بی‌دین و ملحد، چه تفاوتی وجود دارد؟! هر دو یکی هستیم؛ این فرد در این قالب، آن فرد در آن قالب؛ تفاوتی نمی‌کند!

بینید! اینها مطالب خیلی مهمی است و از بزنگاه‌های مسئله است و ما باید به اینها برسیم. این

مطالب همان نکته‌ای است که امام صادق و امام باقر علیهما السّلام به شیعیان تذکر می‌دهند که باید در غیبت قائم ما منتظر ظهور باشید.^۱

نمونه‌ای از استضعاف اهل بیت علیهم السّلام

حتی بین شیعیان مورد اعتماد ائمه

علی بن ابی حمزه از اصحابِ مهم موسی بن جعفر بود. او تا وقتی که مورد وکالت حضرت بود و با حضرت ارتباط داشت، می‌گفت: «امام همه موسی بن جعفر است! واسطه بین خدا و خلق موسی بن جعفر است! دین رسول خدا به دست فرزندش موسی بن جعفر است!» و همه مسائل به نظرش درست بود و مردم به او توجه می‌کردند و می‌آمدند همه وجوهات را به او می‌دادند.

اما همین که موسی بن جعفر به شهادت می‌رسند

و علی بن موسی الرضا به

^۱. رجوع شود به کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۴ - ۶۴۷.

جای پدر می‌نشیند و به او می‌فرماید:

شما وکیل پدر من، موسی بن جعفر بودید، بسیار خوب، پس باید آنچه الآن در نزد شماست برای من بفرستید.

تا یک چنین قضیه‌ای اتفاق می‌افتد، یک مرتبه آن ضعف‌هایی که در زمان اتصال با موسی بن جعفر - البته نه اتصال قلبی، بلکه فقط اتصال ظاهری - در این قلب مخفی بود و قابل رؤیت دیگران نبود، و آن نارسایی‌ها و کمبودها و مطالب قابل توجه و شرایطی که در این قلب مخفی بود و برای کسی آشکار نبود، در یک چنین شرایطی خودش را نشان می‌دهد. البته این مطلب ممکن است برای همه ما در هر شرایطی که هستیم وجود داشته باشد و کاری به لباس و ظاهر ندارد. لذا علی بن ابی‌حمزه می‌گوید: «اصلاً چه کسی گفته است که شما امام هستید؟ دلیل بیاورید! چه کسی گفته است که شما به جای پدرتان هستید؟! سند و مکتوب بیاورید! اگر مکتوب هم بیاورید می‌گوییم: به جای پدرتان امضا کرده‌اید! اگر آیه قرآن دارید، بیاورید! اگر نوشته‌ای از پدرتان دارید، بیاورید!» تازه اگر نوشته هم بیاورد باز شیطان هزار

راه دارد! همان طوری که راه حق مشخص است، شیطان هم می‌تواند راه درست بکند؛ لذا - نعوذ بالله - می‌گوید: «شما داری دروغ می‌گویی و از خودت درمی‌آوری!»

مگر علی بن ابی حمزه یک چنین مطالبی نگفت؟! او کسی بود که وکیل موسی بن جعفر بود و مردم در ارتباط با حضرت، وقتی دستشان به حضرت نمی‌رسید به او مراجعه می‌کردند. وکیل حضرت، یک آدم معمولی و یک آدم سر خیابانی نیست؛ بلکه فردی است که مورد اعتماد حضرت است.

ولی ببینید: آن چیزهایی که در درون او مخفی بود ظاهر شد؛ چون او نخواست در دوران امامت موسی بن جعفر آنها را اصلاح کند، نخواست آن ضعف‌ها را در ارتباط با این امام جبران کند، نخواست از این موقعیت در ارتباط با مسائل و گرفتاری‌ها و دردها و بیماری‌های خودش بهره‌برد و مانند اصحاب خاصّ ائمه استفاده کند؛ بلکه سرش به این بیا و بروها گرم شد، به این رفت و آمدها غرّه شد، از اینکه بگویند که وکیل

امام علیه السّلام است، گول خورد، و از اینکه او را بالای بالا بیاورند و برای آمدن و رفتنش کوچه درست کنند و صلوات بفرستند، گول خورد. تمام اینها وسائل و آلات شیطان است برای اینکه انسان نتواند به آن دردها برسد و سرش به اینها گرم شود!

لذا وقتی یک امتحان پیش می‌آید و موسی بن جعفر به شهادت می‌رسند و امام رضا علیه السّلام به جای پدر قرار می‌گیرد، می‌بیند الآن دیگر زمینه‌ای است که می‌تواند اینها را بروز بدهد. قبلاً آن شخصیت موسی بن جعفر بود و نمی‌توانست کاری کند، چون بالأخره وکالت داشت و همه هم می‌دانستند و نمی‌توانست مخالفت کند؛ ولی الآن زمینه حضور امام رضا است و اینها را بروز می‌دهد. و إلا اگر قرار باشد که بروز نکند، همان زمان موسی بن جعفر به وسیله‌ای به دنبالش می‌فرستادند و می‌گفتند: راهت را تغییر بده و این کار را انجام بده! اما نه، او باید به اینجا و به این نکته برسد، و آن امتحانی که باید پیش بیاید، باید به واسطه علی بن موسی الرضا و به دست علی بن موسی الرضا انجام

آیا هر کدام از خود ما در این زمان، یک علی بن ابی حمزه نیستیم؟! آیا در مواردی که نسبت به یک جریان علاقه و محبت داریم و فکر و ذکرمان در آنجا قرار دارد، تعریف و تمجید و تشویق و مسائل دیگر از ما سر نمی‌زند؟! و وقتی آن جریان و آن تمایل تغییر پیدا کرد آیا تعابیر ما هم تغییر پیدا نمی‌کند؟! این طور نیست؟! پس ما هم همان هستیم و تفاوتی نمی‌کند!

اگر در دو زمان و دو موقعیت مختلف، یک کلام را گفتیم و یک حرف را زدیم و در دو صورت، یک نمود از ما بروز و ظهور پیدا کرد، آن موقع جای امیدواری هست؛ ولیکن ما امروز که به دنبال این شخص هستیم، او را تعریف و تمجید و تشویق و امثال ذلک می‌کنیم و هزار صفت و نعت نالایق به او می‌دهیم و بعد که از او جدا

^۱ . رجوع شود به عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹؛ رجال الکشی، ص ۴۴۳ - ۴۴۶. هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر از احوال علی بن ابی حمزه بطائنی رجوع شود به روح مجرد، ص ۲۲۳.

شدیم و در صورت دیگری قرار گرفتیم، می بینیم
درست عکسِ آنچه تا به حال گفته ایم، می گوئیم؛
درحالی که این شخص فرق و تفاوتی نکرده است،
بلکه ما تفاوت کرده ایم و عوض شده ایم و تغییر پیدا
کرده ایم!

نمونه هایی از استضعاف علمی خداوند متعال

در جامعه بشریت

این حالت لازمه بشر است! خود خدا در آیه قرآن
نسبت به این مسئله می گوید:

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَيْهَا فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ
وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾^۱

واقعاً این آیه عجیبی است! اصلاً تمام آیات قرآن
منطبق بر ماست و انسان این قضیه و این واقعه را در
خودش حس می کند! خدا می فرماید:

«وقتی که شما در مسائل مختلف زندگی، در یک حالت اضطرار و نیاز واقع شوید
[هر کس جز او را بخوانید، گم می شوید!]

البته آیه دریا را مثال می زند؛ چون این مسئله در
دریا خیلی مشخص است، چون دریا دیگر مثل
خشکی، همیشه آرام نیست، بلکه در دریا باد و
طوفان و امثال ذلک می آید و غرق شدن و هلاکت

^۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۶۷.

است، آن‌هم با وسایل آن روز و با آن کیفیت و در آن
موقعیت خاص!

آن چیست که مخفی است ولی نباید مخفی
باشد؟ آن ما هستیم که پنهان هستیم! چون می‌گوییم:
«عجب کشتی خوبی است! عجب دریای خوبی
است! عجب هوای خوبی است! عجب ملوان و
کشتیان خوبی است! چه استحکامی دارد، و چه
چیزهایی دارد!» در تمام اینها می‌بینید که «ما» در کار
نیستیم، بلکه «کشتی» خوب است، «ملوان» خوب
است، «دریا» دریای آرامی است و «باد» نمی‌آید.

حالا این قضیه همیشه که این طور اتفاق نمی‌افتد؛
یک‌دفعه ممکن است طور دیگری و به نحو دیگری
اتفاق بیفتد، مثلاً باد بیاید و آن دریای آرام تبدیل به
دریای متلاطم شود، و آن کشتی که تا به حال به او
اعتماد شده بود تبدیل به پر کاهی شود، و آن ملوانی
که تا به حال به او توجه می‌کردیم برای نجات خودش
به این طرف و

آن طرف برود. اینها کجا رفت؟! تمام شد! تمام
آن اسباب و وسایل و آلاتی که در مقابل ما بود
یک یک از دست رفت و دیگر هیچ وسیله‌ای باقی
نماند؛ درحالی که آن وسیله اصلی مخفی بود. در
یک چنین شرایطی شما نگاه می‌کنید و می‌بینید که آن
قلب، متوجه به آن وسیله اصلی می‌شود؛ چون
بالآخره قلب باید متوجه یک وسیله‌ای بشود، برای
اینکه قلب بدون توجه به وسیله حرکت نمی‌کند و
ضمیر و نفس انسان آرامش ندارد. تا به حال آن
وسيله در این قلب، کشتی بود، دوباره وسیله دیگر
ملوان بود، دوباره وسیله دیگر صاف بودن آب
دریا بود، دوباره وسیله دیگر همان سلامتی و صحت
بدن بود که یک یک از دست رفت.

ما خیال کرده‌ایم که ابر و باد و خورشید و... همه
در تحت تصرف ما هستند، و حوادثی که در دنیا
اتفاق می‌افتد باید به نیت ما رقم بخورد، و تمام عالم
وجود باید بر وفق مرام و نیت ما بگردد! نه جانم،
خیلی اشتباه کرده‌ایم و خیلی راه خلاف رفته‌ایم! ما
یک پر گاهی هستیم و در این دریای وجود داریم

حرکت می‌کنیم؛ اگر خودمان را وفق دادیم به مقصد می‌رسیم، اما اگر وفق ندادیم طوفان‌ها ما را به زیر خواهد کشاند؛ بخواهیم یا نخواهیم! همان‌طور که افرادی که تصوّر نمی‌شد، همه را به زیر کشاند، و شکی در این مسئله نداریم!

لذا وقتی همهٔ این وسایل از دست رفت، چون قلب نمی‌تواند بی‌وسیله بماند، سراغ آن وسیلهٔ اصلی می‌رود. آن وسیله‌ای که تا به حال در آخر بود، وقتی همهٔ وسایل از دست رفتند، حالا بالا می‌آید.

یک روایت عجیبی است که می‌فرماید:

«آن شخصی که دارد به سمت من نماز می‌خواند ولی افکارش این‌طرف و آن‌طرف است و تمام مشکلات خودش را در نماز حل می‌کند (مثلاً این کار را انجام بدهد یا آن کار را)، وقتی ملائکه می‌خواهند این نماز را (که از سقف بالاتر نمی‌رود!) بالا ببرند، خداوند خطاب به ملائکه می‌گوید: «نمی‌خواهد زحمت بکشید! نماز شخصی را بالا بیاورید که مقداری ارزش داشته باشد!»

این شخص مرا در نماز خودش با دیگران شریک قرار داد و به فکر همه بود
غیر از فکر ما! فقط به حسب ظاهر، دستی تکان داد و یکسری کارهایی کرد. من
شریک خوبی هستم و سهم خودم را هم به همان شرکا می‌بخشم؛ لذا نیازی به نماز
این شخص ندارم.»^۱

توجه کردید! این نمازی است که ما می‌خوانیم!

خدا می‌گوید: در این نماز من کجا قرار گرفته بودم؟!؟

در این دست تکان دادن‌ها و در این

حمد و سوره خواندن‌ها، من کجا بودم؟! فقط

صحبت نماز نیست، صحبت قضا یا و مسائل است.

لذا در آن آیه می‌فرماید:

«همین‌که ما آنها را نجات دادیم و به خشکی رساندیم دوباره به همان عادتی که
داشتند، برگشتند و دوباره همان علل و اسباب ظاهری جلو آمد.»

خدا اینها را نشان می‌دهد تا بگوید: آقا، یک دفعه،

دو دفعه، سه دفعه، پس چرا آدم نمی‌شوی؟! چرا

متوجه این نمی‌شوی که باید همیشه به من توجه

کنی؟!؟

استضعاف خداوند و اهل بیت یعنی عدم

شناخت جایگاه واقعی آنها

این را می‌گویند «استضعاف». ما خدا را در عالم

وجود مستضعف قرار داده‌ایم و جایگاه واقعی خدا

را در نظر نگرفته‌ایم و خدا را در جایگاه خودش قرار

نداده‌ایم!

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۴؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۲.

امام هم همان است و تفاوتی نمی‌کند. پس استضعاف امام یعنی استضعاف علمی در اینکه باید بدانیم امام علیه السّلام واسطهٔ عالم است و همهٔ حقیقت عالم وجود در وجود امام است، اما ما این را قبول نکرده‌ایم و نپذیرفته‌ایم،^۱ لذا به افراد مختلف و به جاهای مختلف و به افکار مختلف توجه می‌کنیم. ما می‌خواهیم زندگی خودمان را انجام بدهیم، حالا در ضمنش یک امام زمانی هم اگر بود که بود، اگر هم نبود که نبود؛ بالأخره زندگی خودمان و کار و ارتباطات خودمان را داریم انجام می‌دهیم. بیننا و بین‌الله، در قضایای مختلفی که برای ما پیش می‌آید، اوّل سراغ خدا می‌رویم یا می‌گوییم که مسئله‌ای نیست و الحمد لله چند نفر در اینجا و آنجا داریم که

^۱. الطرائف، ج ۱، ص ۱۱۸:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **فَاطِمَةُ بِهَجَّةٍ قَلْبِي وَابْنَاهَا ثَمَرَةُ فُؤَادِي وَبَعْلُهَا نُورُ بَصَرِي وَ الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهَا أَمْنَاءُ رَبِّي وَ حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، مَنْ اعْتَصَمَ بِهِمْ نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ هَوَى.**» «ترجمه: "پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «فاطمه مایهٔ خوشحالی قلب من است، و دو پسرانش میوه دل من هستند، و شوهرش نور چشم من است، و امامان از فرزندانش امینان پروردگار من هستند، که ریسمانی کشیده شده میان او و خلایقش می‌باشند. کسی که به آنان چنگ زند و تمسک جوید نجات می‌یابد، و کسی که از آنان تخلف ورزد و اعراض کند در درهٔ هلاک سقوط می‌نماید.» (محقق)

هر کدامشان باشند، مشکل ما را حل می‌کنند؟!
به ظاهر می‌گوییم: فقط خدا، و همه چیز به دست
خداست! ولی دروغ می‌گوییم و شوخی می‌کنیم!
من باب‌مثال برای فلان کار در فلان اداره،
می‌گوییم: آن شخص هست که برای ما انجام
می‌دهد. وقتی که سراغش رفتیم یا به او زنگ زدیم
و گفت: «نه، من فعلاً مشکلاتی دارم، حالا شما فعلاً
صبر کنید!» می‌گوییم: اشکالی ندارد، فلان شخص
دیگر هم هست. سراغ او هم که می‌رویم، می‌گوید:
«من الآن گرفتاری دارم، حالا بهتر است که من اصلاً
در این کار دخالت نکنم، چون برای خود من
مشکلاتی ایجاد می‌شود. شما به شخص دیگری
مراجعه کنید!» این هم از نفر دوم! سراغ نفر سوم که
می‌رویم، مقداری که کار انجام می‌دهد، زورش به
جایی نمی‌رسد. می‌گوییم: از او هم مطلبی
بر نمی‌آید! همین‌طور سراغ نفر چهارم می‌رویم
و... . وقتی آن افرادی که در ذهن داشتیم و قبل از
اتصال به پروردگار، آنها در این عالم برای ما نمود
داشتند و به خیال خودمان می‌توانستند دستی از ما

بگیرند و مشکل ما را حل کند، همه خلع سلاح شدند و هیچ‌کدام نتوانستند کاری انجام دهند، آن‌موقع سراغ خدا می‌رویم و می‌گوییم: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ آلَ مِصْرَ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾^۱! خدا هم می‌گوید: حالا، در آخر از همه آمدی؟! برو سراغ همان‌ها!

یا من‌باب‌مثال وقتی بیماری داریم، اول می‌گوییم: «فلان دکتر هست و ما دیگر نیازی و غصه‌ای نداریم؛ این‌همه مریض پیش او شفا پیدا کرده‌اند!» اگر اینجا نشد

^۱. سوره نمل (۲۷) آیه ۶۲. روح مجرد، ص ۲۶۷:

«یا آن کس که دعای بیچارگان و درماندگان را برآورده می‌کند در صورتی که او را بخوانند و گرفتاری و مضرت را از آنان برمی‌دارد؟»

فلان جا می‌رویم، اگر آن هم نشد خارج می‌رویم،
اگر آن هم نشد جای دیگر می‌رویم و.... تمام اینها
را یک یک سراغشان می‌رویم. وقتی که همان جا ما را
جواب کردند و پس فرستادند، آن موقع می‌گوییم:
«دعا کنید و به مردم بگویید که دعا کنند! و به همه
بگویید که فلان کار را نکنند!» عجب، پس این
دستگاه‌های پزشکی که تا سقف چیده شده است
برای چیست؟! آن کسی که باید در اول قرار دهیم،
آخر از همه می‌گذاریم! وقتی این دستگاه‌هایی که
یکی یکی تا سقف چیده شده است و یکی از اینها در
جای دیگری پیدا نمی‌شود، یک یک از کار افتادند و
اثر خودشان را از دست دادند و از همه جا ناامید
شدیم، حالا سراغ خدا می‌رویم و می‌گوییم: «در
مساجد و تکایا فلان کار را نکنید! مؤمنین این طور
بگویند و این طور دعا کنند!» ولی از اول این طور
نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم: «آن پزشک را از فلان جا
بیاوریم و آن دستگاه را از فلان جا بیاوریم!» پس چه
وقت سراغ خدا رفته‌ایم؟! آخر از همه رفته‌ایم؟! آیا
وقتی که دیگر همه دستگاه‌ها خط صاف نشان داد،

باید سراغ خدا برویم؟! یا اینکه نه، از اول باید برویم!

این می‌شود استضعاف خدا! پس ما خدا را مستضعف کرده‌ایم! اتفاقاً از همه مظلوم‌تر و مستضعف‌تر و از همه بیشتر مورد بی‌توجهی و بی‌مهری قرار گرفته‌شده‌تر، همین خدایی است که داریم!

ائمة ما هم همین بودند و وضعشان همین بود. آن اوّلی برای حکومت می‌آید و می‌رود، دومی هم می‌آید و می‌رود، سومی هم می‌آید و می‌رود؛ وقتی همه مردم دیدند آن کسانی که آمدند و انتخاب کردند این‌طور درآمدند، حالا سراغ امیرالمؤمنین می‌آیند که یا علی، تو بیا! این از روی نیاز و احتیاج ظاهری است؛ ولی واقعی نیست! اگر این نیاز، نیاز واقعی باشد خود امیرالمؤمنین می‌آید، نه اینکه به آنها بفرماید: «من کاری به شما و به دولت و حکومت شما ندارم؛ بروید کسی دیگر را انتخاب کنید!»^۱ لذا این نیاز، نیاز واقعی نیست، بلکه وقتی می‌بینند که

۱. معانی الأخبار، ص ۳۶۱.

کسی نیست، سراغ امیرالمؤمنین

می آیند؛ اما همین که امیرالمؤمنین بر اریکه حکومت نشست، این یکی ساز خودش را زد و آن یکی ساز خودش را زد و آن دیگری هم به دنبال کار خودش رفت! دستوراتی را که حضرت می داد انجام نمی دادند و مطالبی را که می گفت، ترتیب اثر نمی دادند. این می شود استضعاف! پس این حکومت هم کاری انجام نداد و این چهار سال حکومت، حکومت امیرالمؤمنین را از استضعاف خارج نکرد.

تأثیر وجود امام زمان علیه السلام در رفع

استضعاف علمی جامعه بشریت

وجود امام زمان علیه السلام برای همین مسئله است که مردم را به آن مرتبه از نیاز واقعی برساند. این نیاز و احتیاج واقعی فقط و فقط و فقط از طریق امام می تواند برطرف شود و کس دیگری نمی تواند. هر کسی هم که بگوید می تواند، خواهید دید که خلاف گفته است. هر کسی هم که بخواهد خودش را به جای امام زمان بگذارد، خواهید دید که رسوا خواهد شد. هر کسی که بخواهد این طور خود را

بنمایاند که مانند حضرت می تواند دستگیری کند و نیاز درونی را برطرف کند، خواهید دید که به شکست منتهی خواهد شد. تجربه خواهید کرد و این مطلب را خودتان خواهید دید! فقط و فقط مسئله به دست امام زمان است!

این نیاز، نیازی است که تجربه حسی باید این نتیجه را برای افراد به وجود بیاورد و آنها در حس خود و در وجود خود، این نیاز را احساس کنند و بفهمند که بدون اتصال با آن حضرت نمی توانند قدم از قدم بردارند و راه به سوی خدا را طی کنند، و به کلام این و آن نمی توانند عمل کنند و به آن مظاهری که خود را به جای آن حقیقت و واقعیت جلوه داده اند نمی توانند متشبث شوند.

این فهم و احساس فقط با یکی دو قضیه اتفاق نمی افتد؛ بلکه این نفوس و این قلوب باید این قدر تجربه کنند و این قدر مطالب مختلف یک به یک برای آنها پیش بیاید - مانند حضرت ابراهیم که باید ستاره، ماه، خورشید و سایر علل و اسباب مادی، یک به یک بیایند و افول کنند - تا اینکه بفهمند که آن حقیقت فقط در یک جا متمرکز است.

الحمد لله آثار و طلیعه این قضیه دارد روشن
می‌شود! آنچه که مشهود است - نه صرفاً در اینجا،
بلکه در همه جا - توجهی است که نسبت به این
قضیه دارد اتفاق

می‌افتد، و افکاری است که در این زمینه کم‌کم دارد روشن می‌شود.

این قضیه با گفتن مسائل و خواندن روایات و آیات قرآن و امثال اینها برای انسان پیدا نمی‌شود؛ بلکه برای آن نفوسی پیدا می‌شود که می‌خواهند به دنبال حقیقت و واقعیت بگردند و خود را از تقلید و تبعیت کورکورانه و سر به زیر انداختن، خارج کنند و برای رسیدن به مطلوب، اقناع نفس و فطرت خود را طلب می‌کنند و به دور از مسائل و تبلیغات ظاهری و مصالح دنیوی زید و عمرو و به دور از حرکت به سوی دنیای دیگران، خودشان می‌خواهند راه را پیدا کنند. این افراد و این اشخاص هستند که دارند راهی به واقعیت و قلب و درون حضرت بقیةالله ارواحنا فداه باز می‌کنند.

این قضیه کاری به ظاهر ندارد و حتی ممکن است که ظاهر شخص هم ظاهر نامناسبی باشد؛ ولی این هیچ مسئله‌ای نیست، چون با ظاهر کار درست نمی‌شود، بلکه با قلب و واقع است که آن حقیقت، خودش را نشان می‌دهد. هر خلافی که تا به حال از زمان حضرت آدم شده و خواهد شد، با ظاهر

مناسب انجام شده است! کسی با ظاهر نامناسب نمی‌تواند خلاف کند و افراد را بفریبد و به سمت خود جذب کند؛ چون این وسیله جذب افراد باید وسیله مناسبی باشد.

بنابراین توقّعی که انسان از راه خودش و از اتّصال خودش به پروردگار دارد و آن را در درون خودش ایجاد می‌کند، کم‌کم دارد صورت واقعی به خود می‌گیرد. این بشارتی است برای اینکه با تمام این اوضاع و احوال و ناملايمات و گرفتاری‌ها و با تمام این مصائبی که انسان در همه جا و در هر گوشه از دنیا مشاهده می‌کند و این مسائل را در اجتماعات می‌بیند، این واقعیت به صورت یک زمینه نورانی و یک فطرت و سرمایه واقعی برای حرکت انسان، کم‌کم دارد خودش را نشان می‌دهد و به همان سمت و سویی که باید امام علیه السّلام خود را نشان بدهد، حرکت می‌کند.

وإلاّ امام زمان با بقیّه ائمه چه تفاوتی می‌کند؟! چرا باید حضرت بعد از هزار سال یا دو هزار سال یا سه هزار سال ظهور کنند؟! چه دلیلی دارد؟! مگر بین

حضرت و بین پدران خودشان فرقی وجود دارد!؟!

در زمان ائمه علیهم السّلام همین استضعاف وجود

داشت؛ یعنی غیر از آن افراد خاصی که مورد نظر و عنایت حضرت بودند و تا حدودی متوجه شده بودند، بقیّه افراد آن وقّع حقیقی را برای امام قائل نمی‌شدند و فقط می‌گفتند: «این فرد، بسیار آدم خوبی است و شخص عالمی است؛ باید از او استفاده کنیم!»

در زمان مرحوم آقا - رضوان الله علیه - هم خیلی از افراد بودند که وقتی می‌آمدند اتفاقاً خیلی مبتهج و خوشحال می‌شدند، ولی درعین حال، خیلی راحت به جاهای دیگر هم می‌رفتند و با افراد دیگری هم حشر و نشر داشتند که در نقطه مقابل و در تعارض با مرحوم آقا قرار گرفته بودند. اینها هم به آنجا می‌رفتند و مسئله‌شان را از آنها می‌پرسیدند و نصیحت آنها را گوش می‌دادند و با آنها حشر و نشر داشتند و پشت سرشان نماز می‌خواندند، و هم به اینجا می‌آمدند و خوشحال بودند که آقای طهرانی را دیده‌اند و پشت سرشان نماز خوانده‌اند و با ایشان صحبت کرده‌اند و از ایشان سؤال کرده‌اند؛ با هر دو بودند! پس آقای طهرانی برای آنها چه اثر و نتیجه‌ای

خواهد داشت؟! پس آن نیاز الآن در آنها به وجود نیامده است.

این دین آنها مثل همان دین مسیحیت و یهودیت است که همه را در یک رتبه قرار می دهند، منتها آنها به کِنِشْت و کلیسا می روند و اینها به مسجد و حسینیه یا به فلان جلسه و... می روند؛ یعنی مطلب برای آنها در یک مرتبه و رتبه از اعتقاد و تعبد قرار گرفته است. و إلا اگر انسان به این نکته برسد که باید امام را از این دریچه نگاه کرد که حقیقت عالم وجود و اصل و اساس عالم وجود امام است، دیگر می تواند این طور باشد؟!!

جایگاه واقعی امام زمان عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فرجه

در دنیای امروز

می دانید معنای اینکه امروز امام زمان علیه السّلام به دنیا آمده است چیست؟ معنایش این است: امروز، آن شخص و آن نفس و آن ذات و آن وجودی که مشیت الهی را در این عالم و در تمام ذرات عالم وجود، چه عالم ماده و چه عالم معنا، پیاده می کند، به دنیا آمده است.

ما به هر کدام از ائمه توسّل می کنیم، مثلاً به

زیارت امام رضا علیه السّلام می‌رویم و برای
حاجات خودمان، چه حاجات ظاهری و چه
حاجات باطنی، به امام رضا متوسّل می‌شویم؛ این به
جای خود محفوظ است؛ اما آن فردی که دارد این

حاجات را برآورده می‌کند امام رضا نیست، او امام زمان است. ما به زیارت قبر پیغمبر می‌رویم و زیارت می‌کنیم: «**السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!**» و حاجات خود را، چه حاجات معنوی و چه حاجات ظاهری، در نظر می‌گیریم و به پیغمبر عرضه می‌داریم. بعد می‌بینیم که عجب، دعایمان مستجاب شد و حاجتمان برآورده شد! آن کسی که این حاجت را برآورده کرد پیغمبر نیست، او امام زمان است. این مسئله مسئله امامت است. حتی به خدا هم که توسل می‌کنیم: «خدایا این مسئله و مشکل را حل کن! این بیماری را برطرف کن! این قرض را ادا کن! این مسائل و حالات معنوی را ایجاد کن!» آن فرد و نفسی که دارد این عمل را انجام می‌دهد و این اشکال را برطرف می‌کند و این حاجت را قضا می‌کند و این مسئله را حل می‌کند، واسطه خداوند، امام زمان است! ببینید، آن فرد امام زمان است!

امام زمان واسطه عالم وجود و مجری اراده و

مشیت الهی

این امام زمان، همه چیز است! یعنی وقتی که می‌گوییم: «واسطه عالم وجود» حرف بیهوده و

بیخودی نیست که همین طور بگوییم: «واسطهٔ عالم وجود!» واسطه یعنی آن حقیقتی که خواست پروردگار را در این دنیا متجلی و نازل می‌کند، یعنی آن نفسی که الآن و در اینجا باید آن اراده و مشیت را به انجام برساند، نفسِ آن حضرت است.^۱

بنابراین اگر ما با این دید بخواهیم به امام خود نگاه کنیم دیگر مگر می‌توانیم وسیلهٔ دیگری در قبال او قرار دهیم و تصوّر کنیم؟! اصلاً مگر امکان دارد؟!!

۱. الکافی، ج ۴، ص ۵۷۶، فقراتی از زیارت‌نامه ابا عبدالله الحسین علیه السلام:

«... وَ بِكُمْ تُثَبِّتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَ بِكُمْ تُخْرِجُ الْأَشْجَارُ أَثْمَارَهَا وَ بِكُمْ تُنَزِّلُ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ رِزْقَهَا وَ بِكُمْ يَكْشِفُ اللَّهُ الْكَرْبَ وَ بِكُمْ يُنَزِّلُ اللَّهُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ تَسِيخُ الْأَرْضُ الَّتِي تَحْمِلُ أْبْدَانَكُمْ وَ تَسْتَقِرُّ جِبَالُهَا عَن مَّرَاسِيهَا. إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أَمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ وَ الصَّادِرُ عَمَّا فَصَلَ مِنَ أَحْكَامِ الْعِبَادِ...» معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۷۰:

«و به سبب شما زمین درختان خود را می‌رویاند، و به سبب شما درختان میوه‌های خود را بیرون می‌آورند، و به سبب شما آسمان بارانش و رزقش را فرو می‌ریزد، و به سبب شما خداوند غصه و اندوه را از بین می‌برد، و به سبب شما خداوند باران رحمت را فرو می‌فرستد، و به سبب شما زمینی که بدن‌های شما را حمل می‌کند ثابت و مستقر می‌ماند، و به سبب شما کوه‌ها در منزل‌ها و توقفگاه‌های خود استقرار داشته و از حرکت و تزلزل باز می‌ایستند. ارادهٔ حضرت پروردگار در اندازه‌ها و تقدیراتِ امور خود به سوی شما فرود می‌آید و سپس از خانه‌های شما صادر می‌گردد و خارج می‌شود، و نیز احکام تفصیلی بندگانش از خانهٔ شما خارج می‌شود.»

در این فقرات روشن است که مراد تأثیر نفوس قدسیهٔ امامان دین سلام الله علیهم أجمعین در کائنات است؛ یعنی واسطهٔ فیض رحمت الهیه بوده و نفوس آنان آینه و دریچه‌ای برای گرفتن رحمت از مقام عزّ الهی و پخش کردن آن در عالم امکان می‌باشد.

اشتباه ما تا الآن این قضیه بوده است!

ما خیال می‌کردیم: بله، فلان کس این‌طور، و فلان چیز این‌طور، و فلان جمعیت این‌طور است. ولی باید بدانیم: اگر یک روز جمعیت هست، فردا دیگر آن جمعیت نیست؛ یعنی اگر بخواهیم به جمعیت نگاه بکنیم، یک روز جمعیت می‌آید و یک روز جمعیت می‌رود! و دیدیم که همین‌طور هم شد! اگر بخواهیم به اقبالِ این و آن نگاه کنیم، یک روز می‌آیند و یک روز می‌روند! اگر بخواهیم به وسائل و علل مادی و ظاهری نگاه کنیم، همه دستخوش فنا و بوار هستند!

آن حقیقت را ما تا به حال فراموش کرده‌ایم. گرچه به ظاهر - مثل سایر مطالب که مثال‌هایی درباره آن زدیم - جشنی می‌گیریم و چراغی آویزان می‌کنیم و نامی از آن حضرت می‌بریم، ولی در باطن ما چه می‌گذرد؟! آیا در باطن ما امام زمان قرار دارد؟! واقعاً **بَيْنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ** آیا ما آن حقیقت عالم وجود را امام می‌دانیم؟! مسئله این است!

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - یک روز به بنده

فرمودند:

فلانی، می‌دانی چرا من این هجده جلد امام شناسی را نوشتم؟ من این را نوشتم چون دیدم که جای امام در میان مردم خالی است و مردم از ائمه چیزی نمی‌دانند و از وظیفه امام و از مسئولیت او اطلاع ندارند و از این جایگاه واقعی بی‌اطلاع‌اند!

اگر امام را از این تشیع بگیرند و جایگاه امام از

این دین و از این تشیع گرفته

شود ما هم مثل بقیّه می شویم! جایگاه امام یعنی حقیقت اتّصال به پروردگار و حقیقت ربط انسان به خدا. این نمازی که الآن دارید می خوانید و در آن نماز توجّه به پروردگار دارید و خطورات را از خودتان حذف کرده اید، همین حالی که الآن برای شما و برای تک تک ما در نماز به وجود آمده، دست امام زمان است؛ یعنی نفس ارتباط ما با پروردگار توسط امام است و ما بدون امام ارتباط نداریم، بلکه یک شمری هستیم مانند آن شمر، و یک یزیدی هستیم مانند آن یزید! اگر این اتّصال قطع شود ما مثل همین ظالم های تاریخ می شویم، و اگر این اتّصال برقرار شود ما آن واقعیتی می شویم که مورد رضای خدا است و خدا می گوید: بله، این درست است، من این را می خواهم!

آیة ﴿أَلْیَوْمَ أَكْمَلُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَأَتَمِّمُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیْتُ لَكُمْ أَلِّسَ لَمْ دِیْنًا﴾^۱ یعنی امام؛ یعنی من تازه

^۱ . سوره مائده (۵) آیة ۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۷۸:

«امروز من دین شما را کامل نموده و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.»

امروز - که روز عید غدیر است - می بینم که آن دینی که مورد رضای خودم است ارائه شد! ﴿وَرَضِيتُ لَكُمْ آلَ إِسْرَافِيلَ﴾ یعنی تازه امروز دین شما مورد رضایت من است و امروز به آن واقعیت و نتیجه ای رسیدم که تا به حال این پیغمبر را برای آن فرستاده بودم. این ۲۳ سالی که پیغمبر بود، هنوز مورد رضایت من نبود؛ اما الآن مورد رضایت من است و الآن این دین کامل شد و آن حقیقت ربطیه ای که باید بین بنده و بین پروردگار برقرار باشد کلیدش زده شد و به راه افتاد و امروز راه به سوی من باز شد.

متوقف بودن ظهور حضرت ولی عصر بر

شناخت واقعی جایگاه امامت در بین عامه

مردم

این معنا معنایی است که باید به آن برسیم! اگر به این معنا رسیدیم آن زمان، زمان ظهور امام علیه السلام است. یعنی اگر ما به این نقطه رسیدیم که هیچ کدام از این مذاهبی که تا به حال آمدند و رفتند و هستند، نتوانستند گره از مشکلات ما باز کنند و تمام علل و اسباب مادی در این دنیا که فلان قدر نیرو

و قدرت و توان دارند،

پیش ما آن وسیله و واسطه بودن خودشان را از دست دادند و واقعاً فهمیدیم که دستمان خالی است و تمام اینها نمی‌تواند گره‌ای از مشکلات ما، چه مشکلات روحی و چه مشکلات ظاهری، باز کند و این گره فقط و فقط به دست با کفایت امام حیّ و ولیّ عالم امکان باز خواهد شد، و وقتی متوجّه شدیم که حنای بقیّه دیگر برای ما رنگی ندارد، آن زمان است که حضرت خود را بنمایانند. در واقع حضرت می‌فرماید: حالا به اینجا رسیدید که این علل و عُده ظاهری نتوانست کاری انجام دهد؟! حالا فهمیدید که هیچ‌کسی دیگر نمی‌تواند جای مرا بگیرد؟! آیا رسیده‌اید یا نه؟! اگر هنوز نرسیده‌اید پس صبر کنید و باز هم نوش جان کنید! وقتی که به این فهم رسیدید، بسیار خوب، پس دیگر چرا من در غیبت بمانم؟! می‌آیم و ظهور می‌کنم!

در همین قم و در همان زمان اوایل انقلاب، یکی از همین آقایان - که الآن فوت کرده است - داشت نماز جمعه می‌خواند؛ بنده خودم در نماز جمعه‌اش حضور داشتم و شرکت کرده بودم و خودم شنیدم که

می گفت: «اگر امام زمان هم بیاید همین کارهایی را می کند که ما داریم می کنیم!»

عجب! بسیار خوب، پس دیگر نیازی به امام زمان نداریم! پس دیگر برای چه بیاید؟! برای چه به خودش زحمت بدهد؟! اگر من به جای امام زمان بودم نمی آمدم! امام زمان هم می فرماید: بسیار خوب، وقتی شما خودتان دارید همه کارها را می کنید، پس من چرا زحمت بکشم و برای چه بیایم؟! شما عدالت را دارید اجرا می کنید، نظم و ترتیب و تدبیر و همه کارها را دارید انجام می دهید و بحمدالله همه چیز هم به خیر و خوبی و صلاح دارد پیش می رود؛ پس دیگر مشکلی ندارید که من بیایم! برای چه بیایم؟ آدم عاقل که نمی آید! فرض کنید وقتی فردی ببیند که فلان شخص دارد فلان بار را می برد، آیا می گوید که آقا شما بایست تا من ببرم؟! آن شخص دارد می برد، دیگر برای چه من ببرم!؟

ولی این مطالب همه خلاف است! اشتباه فهمیدیم و اشتباه به ما گفته شده است! ما امام زمان را یک فرد عادی مثل سایر افراد می پنداریم، مثل افراد دیگری که می آیند و کاری می کنند و کار

صلاحی انجام می‌دهند و می‌روند؛ ولی دیگر
نمی‌دانیم

که آن حقیقت، همه وجود ما است، و ماوراء فکر و نیت و قصد ما است و ماوراء صلاحی است که آن را در نظر می‌گیریم.

آیا واقعاً آن صلاحی که در نظر می‌گیریم، برای ما صلاح است؟! مثلاً می‌گوییم: الآن من صلاح می‌دانم که این کار را انجام دهم! اما تا حالا چقدر شده است که این صلاح‌ها را در نظر گرفته‌ایم و اشتباه از آب درآمد است؟! چقدر شده است که به اشتباه خودمان اعتراف کرده‌ایم؟! پس معلوم است که این صلاح‌ها، صلاح نبوده است، فساد بوده است.

ولی او که می‌آید، می‌گوید: باید این کار را انجام بدهی!

می‌گوییم: یا ابن‌رسول‌الله، من خیال می‌کنم آن کار دیگر به صلاح است!

- صلاح را من تشخیص می‌دهم یا تو؟

به اینجا که می‌رسد می‌گوییم: چشم!

پس فقط در مقابل یک نفر می‌گوییم: «چشم!»

ولی راجع به سایر افراد می‌گوییم: «برای چه؟ و به

چه دلیل؟» چون او ماوراء فکر و نیت و مصلحت

ماست. اگر او هم مثل بقیّه باشد برای او هم «چرا» و «لعلّ» و «برای چه» هست. منطق و عقلانیت در همه جا یکی است و در این مسئله تفاوتی وجود ندارد.

وظیفهٔ طلاب علوم دینی در شناخت جایگاه

واقعی امام زمان

امروز هم مانند سایر ایّام و سنّوات گذشته، بحمدالله عده‌ای از دوستان ما موفق به تلبّس به لباس علم و لباس تبلیغ و لباس معنویت می‌شوند؛ یعنی نمی‌خواهند فقط ظاهر خود را تغییر بدهند، بلکه فکر و نیّت خود را هم می‌خواهند تغییر بدهند.

ظاهر انسان مسئله‌ای نیست؛ چون انسان این لباس را در بیرون می‌پوشد و در منزل درمی‌آورد، پس پوشیدن لباس، مطلبی را عوض نمی‌کند و مشکلی را حل نمی‌کند. با پوشیدن لباس، فکر و نیّت عوض نمی‌شود. آیا عوض می‌شود؟! اگر با پوشیدن لباس، فکر و نیّت عوض می‌شد، پس نباید خلاف و مشکلی وجود داشته باشد، چون لباس عوض شده است و همین‌که لباس عوض شود تفکّر هم عوض

می‌شود؛ اما داریم می‌بینیم که این‌طور نیست،
همان‌طوری که در سایر لباس‌ها هم

مسئله همین است. آن لباس سفیدی که یک پزشک می‌پوشد، نیتش را عوض نمی‌کند، فقط لباسش عوض می‌شود؛ چون نیت در این قلب است و باید دید که آیا خدا در این قلب هست یا مسائل اقتصادی و مادی؟! آیا خدا در این قلب هست یا مسائل شهوانی و نفسانی؟! لباس ظاهری همین است! این عبا و این عمامه را که می‌بینید، اینها تغییر پیدا می‌کنند، ولی با تغییر این لباس، آنچه در این قلب است درست نمی‌شود.

برای این قلب باید فکری کرد! همه ما باید فکر کنیم؛ علی‌الخصوص آن کسانی که می‌خواهند به این لباس رسول‌الله ملبّس شوند! باید ببینیم آن توقع و خواست و نیتی که نماینده خدا، امام زمان، پیغمبر و ائمه معصومین از شخص متلبّس به این لباس دارند، به چه کیفیت می‌تواند انجام دهد. البته ممکن است صد در صد نتواند؛ این اشکالی ندارد. بالأخره خیلی

۱. جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۰:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: **«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ، وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ نِيَّاتِكُمْ.»** ترجمه:

«همانا خداوند به جلوه‌گری شما و اعمال شما نمی‌نگرد، بلکه به قلوب شما نگاه می‌کند!» (محقق)

فرق می‌کند بین اینکه انسان مستقیماً از خود امام علیه السلام دستور بگیرد و مطالب را دریافت کند یا اینکه غیر مستقیم بگیرد.

عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ خَدَا مِی فَرْمَايِد: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهَبْنَهُمْ مِّنْ دِينِهِمْ ۖ سَبَلْنَا﴾^۱، یعنی راه ما باز است. وقتی که ما برای امام زمانمان این چنین موقعیتی قائل هستیم، دیگر نمی‌توانیم بگوییم که او از مسائل و نیات و راه ما غفلت دارد.^۲

اگر ما امروز این لباس را می‌پوشیم و متلبس به این لباس و متزین به این زینت و متوج به تاج ملائکه می‌شویم - همان طوری که در بعضی از روایات به

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۸:

«کسانی که در راه ما جهاد می‌کنند، ما آنها را به راه‌های خود هدایت می‌نماییم.»

۲. هم‌چنان که خود آن حضرت عجل الله فرجه در نامه‌ای که به شیخ مفید - اعلی الله مقامه - دارند، این مطلب را متذکر می‌شوند: الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷:

«... فَإِنَّا نَحِيْطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِّنْ أَخْبَارِكُمْ... إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِيْنَ لِذِكْرِكُمْ؛ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ.» رساله طهارت انسان، ص ۱۴۱، تعلیقه ۱:

«ما بر احوال شما احاطه علمی داریم و چیزی از اخبار شما از ما پنهان و مخفی نمی‌ماند... ما در مراعات شما اهمال و کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را فراموش نمی‌نماییم؛ و اگر این‌طور نبود، شدائد بر شما وارد شده و دشمنان نابودتان می‌کردند.»

این مسئله تصریح دارد^۱ - برای این است که اولاً بلا اول خودمان را به واسطه تقید به این قید و به واسطه احساسی که برایمان پیدا می‌شود تغییر دهیم و بگوییم: الآن بالأخره در این چنین لباسی درآمده‌ایم که با لباس‌های دیگر تفاوت دارد، پس باید خودمان هم تفاوت داشته باشیم و باید فرمان و مسیرمان همان فکر و مسیری باشد که مورد رضای اوست. در مسائل مختلف دوگونه فکر نکنیم، و در جاهای مختلف، اول مصالح خود را در نظر نگیریم، و در ارتباط با مردم نیز به همان کیفیتی باشیم که آن ولی نعمت ما از ما توقع دارد. این مسئله، مسئله مهمی است!

خروج مردم از ظاهرگرایی و نزدیک شدن به

جایگاه واقعی ولایت به واسطه رجوع به عقل

آنچه امروز مردم و جامعه، به خصوص جامعه تشیع، به دنبالش می‌گردند این قضیه و این مسئله است. مردم این ظاهر و پوسته را دارند کنار می‌زنند،

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱؛ روضة المتقین، ج ۷، ص ۶۳۶.

و دیگر کم کم آنچه تا به حال ذهن و فکرشان را مشغول کرده بود و اینها را به این سمت و آن سمت می بُرد، کنار می زنند. البته هنوز مطالبی هست و ممکن است بعضی نابسامانی‌ها و مسائل خلافی بروز و ظهور پیدا کند؛ ولی در پشت این قضیه، این حقیقت مخفی است که این پوسته دارد کم کم باز می شود. بالأخره همیشه این طور نمی ماند؛ مغز باید بیرون بیاید و خود را نشان بدهد. مردم باید از چشم دوختن به این و آن و از نگاه کردن به ذهن این و آن، خارج شوند. بعضی‌ها امروز این حرف را می زنند، ولی فردا می گویند: «به من چه مربوط است؟! حالا یک چیزی گفتم!» عجب!! همین؟!

به همین راحتی؟! پس از همان اوّل نمی گفتمی!
شما که هیچ مسئولیتی برای سخن خود نمی پذیری
پس چرا این چنین حرفی زدی؟! چرا این چنین راهی
رفتی؟! چرا عده‌ای را به اشتباه انداختی؟! می گوید:
«ما که علم غیب نداریم!» البته که می دانم علم غیب
نداری! وقتی که نداری پس چرا می گویی؟! اگر
علم غیب داری، بسم الله، این گوی و این میدان! ولی
اگر علم غیب نداری پس چرا این حرف را زدی، و
چرا این عده را به دنبال خودت راه انداختی، و چرا
به خاطر تو عده‌ای به اشتباه افتادند؟! صحبت نکن؛
ساکت باش! در اینجا آن کسی که می داند باید حرف
بزند.

لذا این مسئله دارد کم کم برای مردم تجربه
می شود که خودشان بخواهند بفهمند و قدری
فکرشان و مغزشان و فهمشان را به کار بیندازند!
معنی ندارد که هر کس هرچه گفت، بگوییم: «چشم،
بسم الله!» اگر قرار بر این است که بگویی: «چشم،
بسم الله!» بسیار خوب، پس تبعات و مسائش را هم
باید ملتزم بشوی!

بنابراین خودت مطلب را دنبال کن! خدا ما را
سربسته و دربسته خلق نکرده است؛ زندگی ما،
زندگی تجربه و تحقیق و عقل است. آن عقلی که
خداوند به یک عده داده، به ما هم داده است؛ پس
چرا فقط یک عده خاصی باید خود را عاقل بپندارند
و بقیه را فاقد و غیر صالح برای تفکر و انتخاب
بپندارند؟! چه کسی یک چنین حرفی گفته است!؟

در روز قیامت از تک تک افراد سؤال می شود:

فهمیدی یا نفهمیدی؟

— به ما این طور گفتند!

خدا می گوید: پس من این عقل را برای چه به تو
داده‌ام؟! پس چرا تو را گاو خلق نکردم؟! چرا تو را
دوپا خلق کردم؟! اگر تو را دوپا خلق کرده‌ام باید
الآن جواب بدهی! آن گاو و الاغ جواب ندارند، ولی
تو باید جواب بدهی!

— این طوری به ما گفتند و این طوری به ما

فهماندند!

— بیخود کردند که گفتند! خودت چه فهمیدی!

آیا خودت سرت را زیر برف کردی یا نه، بالا نگه
داشتی؟! اگر سرت را بالا نگه داشتی ولی نفهمیدی،

ندارد و باکی هم برایت نیست. ولی چرا سرت
را در برف کردی؟! چرا هر حرف و سخنی را
پذیرفتی؟! چرا به هر راهی که گفتند بیا، تو رفتی؟!
بنابراین در خصوص تمام کارهایی که ما انجام
می‌دهیم و تمام تصمیماتی که می‌گیریم باید بدانید
که فردا حساب پس می‌دهید! نگوید که به ما
نگفتند!

بله، اگر اشتباه کردیم، ایرادی ندارد و خدا به
اشتباه، ایراد نمی‌گیرد؛ چون ما معصوم نیستیم! ولی
اگر سرمان را در برف کردیم باید جواب پس بدهیم.
اینکه بگوییم: «به ما این را گفتند و به ما آن را گفتند!»
ابداً مورد قبول خدا و ملائکه‌اش قرار نمی‌گیرد!
آقا جان، اگر تشخیص حرف راست دادی باید
ترتیب اثر بدهی، و اگر تشخیص دروغ دادی نباید
ترتیب اثر بدهی؛ وَالسَّلَام! هر کس می‌خواهد
بگوید، بگوید! اگر تشخیص راه صحیح دادی، دنبال
امام زمان هستی و باید بروی، و اگر تشخیص ندادی
و عمل کردی، بدان وقتی هم که حضرت ظهور
می‌کند، تو در صف مقابل با امام زمان خواهی
جنگید، نه در صف امام زمان!

عدم تفاوت بین ظهور و غیبت در صورت

شناخت جایگاه واقعی امام زمان

لذا امام باقر علیه السّلام می فرماید:

«کسی که به دنبال ما و در راه ما باشد و امر ما را احیاء کند و آنچه می گوئیم، گوش دهد، دیگر برای او تفاوتی نمی کند که امام ظهور کند یا نکند!»^۱

این را امام می فرماید، حرف من نیست! این کلام امام همین حرفی است که عرفا می زنند. اینکه می فرمایند: «راه همیشه باز است!» یعنی همین کلام امام.

آن امام زمانی که غیبت و ظهورش فرق کند، دو ریال یا دو تا یک قرانی ارزش ندارد! آن امام زمانی که باید ظهور کند تا ببیند من چه می خواهم، یک ده شاهی نمی ارزد! آن امام زمانی که حتماً باید ظهور کند تا درد من را بفهمد، یک پنج ریالی نمی ارزد! آن امام زمانی ارزش دارد و واسطه است که تفاوتی نداشته باشد که در غیبت باشد یا در ظهور باشد یا مثل موسی بن جعفر در زندان باشد و یا مثل امیرالمؤمنین بر

^۱. المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۵. هم چنین رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

حکومت نشسته باشد. برای امام، بین زندان موسی بن جعفر و بین حکومت امیرالمؤمنین به اندازه سرسوزنی تفاوت نمی‌کند! چنین شخصی امام است! حالا که این امام شد بنابراین همیشه راه باز خواهد بود.

امیدواریم که خداوند متعال همیشه ما را موفق کند که راه آن حضرت را در پیش بگیریم! فهم ما را نسبت به مبانی و مطالبی که ما را به آن حقیقت می‌رساند زیاد کند! و خداوند آن حقیقت واقعی امام علیه السّلام را همیشه برای ما روشن و آشکار بگرداند، به طوری که در هر مسئله‌ای از مسائل و در هر قضیه‌ای از قضایا اولاً بلا اوّل و قبل از هر چیز، وجود آن حضرت مدّ نظر باشد!

اگر قدرت داشته باشیم، به قدرت نگاه نکنیم، بلکه به او نگاه کنیم. امام علیه السّلام را در کنار خودمان بینیم؛ چه قدرت داشته باشیم و چه قدرت از ما گرفته شده باشد. چه مورد توجه باشیم و چه مورد بی‌توجهی قرار بگیریم باید هر دو یکی باشد؛ چون به اصل رسیده‌ایم! وقتی که انسان به اصل

برسد، دیگر به دوتا فشنگ و دوتا اسکناس و دوتا سلام‌علیک نگاه نمی‌کند، بلکه وقتی که اصل در کنارش هست دیگر همه چیز در کنارش هست و باید همه توجهاتش منحصر و مخصوص به او باشد. او هم وقتی یک چنین مطلبی از ما ببیند، خود را در کنار ما قرار خواهد داد. اگر تجربه نکرده‌ایم، از این به بعد تجربه کنیم و ببینیم که هست یا نه! **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** که هست!

اللَّهُمَّ إِنَّا نُرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعَزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ، وَ تُدَلُّ بِهَا النَّفَاقَ وَ أَهْلَهُ، وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدَّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَ تَرزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۱. تهذیب الأحكام، ج ۳، ص ۱۱۱، فرازی از دعای افتتاح.

مجلس دهم: یکسان بودن ظهور و غیبت
به واسطه معرفت حقیقی به امام زمان

نیمه شعبان ۱۴۳۸ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ
وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

خصوصیت اختصاصی امام زمان نسبت به
سایر معصومین علیهم السّلام

عبارت معروفی راجع به امام زمان علیه السّلام در

بسیاری از روایات مذکور است:

«يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»؛^۱ زمین را از عدل و ظهور

حقیقت و صدق و واقعیت پُر می‌کند و دیگر جای خالی باقی نمی‌گذارد در زمانی که
زمین و افرادش و مکان‌هایش مملو و آمیخته از ظلم و جور و خلاف شده است.

این عبارتی است که همه ما شنیده‌ایم و معنای آن

هم به حسب ظاهر برای همه ما روشن است. ظلم و

عدالت را می‌دانیم چیست، حقیقت و خلاف را

می‌دانیم چیست، صدق و کذب را می‌دانیم چیست،

بیان واقع و کتمان واقع را می‌دانیم چیست و همه ما

کم‌وبیش با این تعابیر و اصطلاحات آشنایی داریم،

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۵؛ الهدایة الكبرى، ص ۱۶۳.

و این مسئله همیشه در طول تاریخ حکومت‌ها،
پادشاهان و آمرانی که آمده‌اند و رفته‌اند، به همین
کیفیت بوده

است و از این مسائل برای مردم آورده‌اند.

روز نیمه شعبان، روز میلاد امام زمان علیه السّلام، روزی است که قطعاً آن حضرت با خصوصیات و مسائلی که اختصاص به خود آن حضرت دارد، در این دنیا متولد شدند؛ ولی عجیب این است که امروزه مشاهده می‌کنیم افرادی حتی از خود شیعیان، در میلاد آن حضرت تشکیک و ایجاد شبهه می‌کنند و عده‌ای هم ابراز تردید کرده‌اند و با موازین عقلی منافی می‌دانند؛ درحالی‌که اصلاً جای شکی وجود ندارد و نسبت به این مسئله شبهه‌ای نیست.

اما خصوصیتی که راجع به امام زمان علیه السّلام هست که نسبت به سایر ائمه نیست، این است که در میلاد ائمه علیهم السّلام - مثل میلاد امیرالمؤمنین، امام سجاد، موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السّلام - آنچه به نظر ما می‌آید و به دنبال آن هستیم فقط احیاء ذکر امام است؛ یعنی بیاییم و مجلسی داشته باشیم، سرور و بهجتی داشته باشیم، از مطالب و مسائلی که از آن بزرگواران رسیده صحبت شود و دل‌ها منور شود، و بعد هم مجلس

خاتمه پیدا کند؛ همین! اما در مورد امام زمان علیه السّلام غیر از مسئله ولادت - که آن حضرت در این مسئله مانند سایر ائمه است - به محض اینکه اسم امام زمان می آید فوراً مسئله ظهور به ذهن همه افراد متبادر می شود؛ یعنی تا گفته می شود میلاد امام زمان، یک مرتبه همراه با میلاد امام زمان مسئله ظهور به ذهن همه افراد می آید، کأنّ این میلاد یک میلاد زنده است.

علت برگزاری مجالس میلاد و شهادت ائمه

معصومین علیهم السّلام

امام عسکری، امام هادی، امام جواد و همین طور تا وجود مقدس رسول خدا علیهم السّلام مدتی در این دنیا بودند و سپس از دنیا رفتند. ما در این زمان فقط به عنوان اینکه یاد و خاطره آنها را زنده کنیم و به واسطه زنده کردن یاد آنها، وجود حقیقی و واقعی آنها را در نفس خود تجدید کنیم و با روح و نفس و مطالب آنها بیعت مجدد برقرار کنیم و خود را در همان فضا قرار بدهیم، در مجالس اهل بیت شرکت می کنیم و این مسائل را باید در نظر بگیریم.

اینکه ما در اسلام سالروز گرفتن برای بچه و

امثال ذلک نداریم به خاطر این است

که معنا ندارد برای بچه‌ای که هفت سال پیش به دنیا آمده است و الآن هم هست، خودش راه می‌رود، بازی می‌کند، زندگی می‌کند و غذایش را می‌خورد، برای او سال‌روز بگیرند! الآن هم دارد غذا می‌خورد و بازی می‌کند، دیگر سال‌روز گرفتن یعنی چه؟!^۱

اما امام علیه‌السّلام با اینکه ۱۴۰۰ سال پیش به دنیا آمده است ولی بزرگان می‌گویند که باید سال‌روز بگیریم؛ یعنی نباید بگذاریم این مسئله فراموش شود، زیرا اگرچه امام علیه‌السّلام از دنیا رفته، ولی روحش، نفسش، جانش، حقیقتش، ولایتش و ملکوتش هنوز برقرار است. امام مجتبی علیه‌السّلام ۱۴۰۰ سال پیش به دنیا آمد و در همان موقع هم مسموم و شهید شد و از دنیا رفت، و اگر مسئله برقرار بودن ولایت و نفس ملکوتی امام نیست پس برای چه سال‌روز بگیریم؟ بله، ایشان یک امام بودند که چهل و خرده‌ای سال عمر کردند و بعد هم از دنیا رفتند. مرد بزرگی بودند، بزرگ‌تر از آنچه حتی ما فکرش را هم بکنیم! ولی بالأخره تمام شد. پس

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۱۰۰.

برای چه در این زمان بخواهیم مدام بگویم که ایشان
چه کسی بوده است؟! این چه نتیجه و فایده‌ای برای
من دارد؟! توجه می‌کنید؟!

علت نهی اولیای الهی از برگزاری مجالس

سالگرد و سالروز برای سایر افراد

اینجاست که بزرگان و اولیا می‌گویند: «فکرت را
از سطح مردم بالاتر بیاور و به دنبال ظاهر نباش!» مثلاً
به دنبال این نباش که دیگران برای بچه‌هایشان سال
تولد می‌گیرند. این بچه وقتی دو سالش است و دارد
شیرش را می‌خورد و گریه می‌کند و بازی می‌کند،
برایش سالروز می‌گیرند؛ وقتی پنج سالش است و
دارد غذا می‌خورد، سالروز می‌گیرند؛ وقتی هفت
سالش است و شروع کرده است به مدرسه رفتن،
سالروز می‌گیرند! و همین‌طور بیست سال، چهل
سال، پنجاه سال، پس هر سال سالروز بگیریم؟!
وقتی چهل سالش است، یک آدم سه متری با صد و
شصت کیلو وزن، دیگر سالروز گرفتن ندارد!
خودش دارد راست‌راست به آدم نگاه می‌کند! حالا
بخواهیم برایش سالروز هم بگیریم! نه آقا جان!

اما بزرگان می گویند که باید برای امام سال روز
بگیرید؛ چون امام یک حقیقت و واقعیتی است که
گرچه بدن و جسم و شمایل ظاهری او در یک آمد و
زمانی پا به عرصه وجود گذاشته و بعد از مدتی هم
از دنیا رفته است، ولی آن حقیقتش باقی است. اگر
ما در آن زمان بودیم و به دنبال امام مجتبی یا امام
سجاد علیهما السلام می رفتیم، به دنبال بدن آنها
نمی رفتیم، چون آن بدن با بقیه بدن ها چه فرقی
می کند؟ اگر وزن امام هفتاد کیلو بود، بقیه هم هفتاد،
هشتاد، نود، صد، حالا یا کمتر یا بیشتر، همه
همین طور هستند. گلبول خون امام مثل بقیه است و
تفاوتی ندارد! پس چرا ما در آن زمان به دنبال امام
سجاد می رفتیم و به دنبال دیگران - حتی بزرگان و
علمای دیگر - نمی رفتیم؟! جداً چرا؟! چون آن
واقعیتی که در امام هست در جای دیگر نیست و آن
واقعیت است که ما را به سعادت می رساند، نه آن
چیزهایی که در بقیه هست، ولو اینکه آنها عالم هم
باشند و صالح هم باشند.

علت اینکه ما دیگران را رها کردیم و به دنبال امام

سجاد رفتیم به خاطر آن مسئله خاص و آن حقیقت بود که در جای دیگر پیدا نمی شد! اگر پیدا می شد ما به جای امام سجاد علیه السّلام دنبال محمد بن مسلم زُهری می رفتیم، یا به جای امام باقر علیه السّلام دنبال عکرمه می رفتیم، یا به جای امام صادق علیه السّلام دنبال افراد دیگری مثل ابوحنیفه و مالک که در آن زمان ها بودند می رفتیم؛ چون بالأخره آنها هم از این مسائل دینی چیزهایی می فهمیدند، گرچه آراء خودشان را هم اضافه می کردند!

چرا ما باید دنبال موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السّلام برویم؟ چون آن حقیقت و واقعیت در موسی بن جعفر و امام رضا - که همان به درد ما می خورد - در جای دیگری نیست؛ پس فقط باید به دنبال امام علیه السّلام رفت! بزرگان دیگر اگر افراد خوبی هستند به جای خود محفوظ، اگر هم افراد خلافی هستند که تکلیفشان معلوم است.

به همین جهت ما می گوئیم که در سالگرد امام مجتبی، امام مجتبی زنده است، روحش، نفسش، ولایتش و حقیقتش زنده است و ما به خاطر همین مطلب الآن برای

او سالگرد می‌گیریم. امام باقر و امام جواد هم همین‌طور، اینها همه به جای خودش محفوظ است.

انتظار ظهور به‌عنوان شاخصهٔ مجلس میلاد امام

زمان نسبت به سایر معصومین علیهم‌السلام

اما نوبت به امام زمان علیه‌السلام که می‌رسد، غیر از این مسئله که حقیقت امام زنده است و علاوه بر اینکه ایشان حیات ظاهری هم دارد، یک مسئلهٔ دیگری هم به ذهن می‌آید و آن مسئلهٔ ظهور است. به عبارت دیگر، مطلبی در امام زمان است که در بقیهٔ ائمه نیست و آن، توقع و انتظار آمدن است، که در امیرالمؤمنین و امام سجاد نیست، در پیغمبر هم نیست. ما ۱۷ ربیع‌الأول وقتی برای پیغمبر و امام صادق مجلس می‌گیریم توقع ظهور پیغمبر را نداریم، بلکه فقط مجلس می‌گیریم و صحبت و شیرینی و مطالب و مسائلی که هست. اما نوبت به امام زمان که می‌رسد یک انتظار ظهوری همراه با اسم آن حضرت است.

اینجاست که ما باید به این مطلب و نکته توجه کنیم که این مسئلهٔ انتظار ظهور و آمدن ظهور و ظاهر شدن چیست؟ این چه داستانی است که امام

علیه السّلام ظهور می‌کند و این مسائل و مطالبی را که هست به وجود می‌آورند: ظلم که دنیا را فراگرفته است حضرت تبدیل به عدل می‌کند، دیگر کسی حقیقتی را کتمان نمی‌کند، دیگر کسی دیگری را فریب نمی‌دهد، دیگر همین‌طور در چشم آدم نگاه نمی‌کنند و دروغ بگویند و خود را تابع امام زمان هم بدانند!

این انتظار برای این است که ما به این وضعیت و موقعیتی که داریم رضایت نداریم و احساس خلأ و نقصان و پوچی و ناتمامی می‌کنیم.

من باب مثال اگر به کسی که خانه خوبی دارد بگویند: فلان مهندس آمده است و ساختمان می‌سازد و نقشه‌هایش این‌طور است! می‌گوید: آمده است که آمده است! بنده چه کار کنم؟! من که منزل دارم و نیازی ندارم!

یا من باب مثال وقتی به آدم سالمی که از هر جهتی سالم است، سرش، بدنش، معده‌اش، اعضا و جوارحش سالم است، بگویند: آقا! فلان دکتر در این شهر آمده است و دکتر خیلی خوبی است، شخص

بسیار بسیار وارد و ماهر است! می گوید:

به من چه مربوط است؟! من سالم هستم؛ حالا می‌خواهد بیاید یا نیاید! چرا آدم سالم به دنبال طبیب نمی‌گردد؟! چرا آدمی که سرش، معده‌اش و پایش درد نمی‌کند، هیچ‌وقت به فکر رفتن به پیش پزشک نمی‌افتد؟! چون احتیاج و نیاز به طبیب ندارد؛ حالا دکتر بیاید یا نیاید. وقتی احساس نیاز به پزشک دارید که یا مریض هستید یا نگرانی از بیماری در شما هست: عجب، پس اگر مریض شدیم این طبیب هست. این «اگر» در وجود ما هست. یا اینکه مریض هستید و نیاز به پزشک دارید، این طرف و آن طرف هم رفتید و نتیجه‌ای حاصل نشده است، حالا می‌گویید: این پزشک آمده است، برویم بینیم این چه می‌کند.

اگر ما واقعاً آن حال و کیفیتی را که وقتی امام زمان علیه‌السلام تشریف بیاورد در این دنیا به پا می‌کند و آنچه مورد نظر اوست انجام می‌دهد، الآن آن حال را در خود بینیم، نسبت به آمدن امام زمان چه احساسی داریم؟ می‌گوییم: چه بیاید و چه نیاید، برای ما فرقی نمی‌کند! چون وقتی قرار بر این باشد

که امام زمان علیه السّلام بیاید و صداقت را در وجود ما احیاء کند، آن وقت اگر ما به هر جهتی - مثلاً با تمرین و ریاضات شرعی، یا در تحت تربیت فرد خبیر و امثال ذلک - در یک وضعیت و موقعیتی قرار گرفته‌ایم که دیگر از ما دروغ نمی‌تواند سر بزند، یعنی اصلاً زبان ما به دروغ نمی‌گردد؛ پس آن حال و کیفیتی را که امام زمان در زمان ظهور می‌خواهد انجام بدهد الآن در خودمان می‌بینیم.

اما ما که سر تا پایمان دروغ شده است؛ دیگر واقعیتی نمانده، صفایی نمانده و صدقی نمانده است! اگر صدقی باشد جای تعجب است! از این سر تا نوک ناخن، فریب و کلک شد! سر تا پای ما دروغ و ریا و نفاق شد! ما الآن مسائل و نقائص زیادی داریم و وجودمان و نفسمان هزار تا اشکال و ایراد دارد که احتیاج به اصلاح دارد.

فرمایش امام صادق در یکسان بودن ظهور و

عدم ظهور امام زمان برای عارفین حقیقی

فرض کنید که الآن خود را در موقعیتی احساس می‌کنیم که احساس رحمت و عطوفت به غیر داشته باشیم و واقعاً نسبت به دیگران همان را بخواهیم که

برای خود می‌خواهیم. اگر به این مرتبه رسیدیم این

همان حالی است که امام زمان در زمان

ظهور به وجود می آورد؛ پس چه تفاوتی می کند؟! یا فرض کنید اگر ما الآن به حالی رسیدیم که کتمان حقیقت و واقعیت اصلاً امکان ندارد از ما سر بزند، این همان مطلبی است که آن حضرت با حکومت خود و مسائل و مبانی خود می خواهد بیاورد و جاری کند؛ ما الآن این حال را در وجود خودمان می بینیم. حالا همین طور اگر یک به یک تمام این صفات در وجود ما پیدا شود و بالاتر از همه اینها، اگر ما به مقام معرفت و شناخت حقیقت ولایت که در مرتبه سرّ و روح تحقق پیدا می کند، رسیدیم بنابراین در اینجا ظهور حضرت با عدم ظهور چه فرقی می کند؟ هیچ فرقی و تفاوتی ندارد! لذا برای اولیای خدا ظهور و عدم ظهور یکی است، چه بیاید و چه نیاید.

مسئله ظهور و عدم ظهور برای ما فرق می کند؛ ما که به جای صدق، وجودمان را دروغ گرفته، و به جای واقعیت، تمام وجودمان را مجاز و دورویی و ریا گرفته، و به جای رحمت و عطوفت، تمام وجودمان را قسوت و جنایت گرفته است، حالا داریم دنبال این می گردیم که یک نیرویی و یک دستی بیاید تا

مسائل و نظام ما عوض بشود.

حالا اگر فرض کنید که برای اولیای خدا که دیگر دروغ و کذب معنا ندارد، خلاف و ریا معنا ندارد و از همه این مسائل گذشته‌اند، بودن و نبودن امام زمان چه تفاوتی می‌کند؟ همین مطلب را امام صادق علیه‌السلام در روایتی می‌فرمایند: «اگر تو معرفت پیدا کنی تفاوتی نمی‌کند که دیگر حضرت ظهور بکند یا نکند!»^۱

لذا آن مسئله بسیار دقیق و حساسی که در اینجا وجود دارد این است: اگر انسان در شرایطی قرار گرفت که همان واقعیت و حقیقت و همان دستگیری و تربیتی که باید با ظهور آن حضرت برای انسان حاصل بشود، در زمان غیبت برای انسان حاصل

^۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱:

«يَا فَضِيلُ، اِعْرِفْ اِمَامَكَ؛ فَاِنَّكَ اِذَا عَرَفْتَ اِمَامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْاَمْرُ اَوْ تَاَخَّرَ؛ وَ مَنْ عَرَفَ اِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ اَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْاَمْرِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ، لَا، بَلْ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لُؤَائِهِ.» ترجمه:

”ای فضیل، امامت را بشناس؛ چراکه اگر امامت را شناختی، این امر (قیام حضرت صاحب‌الأمر علیه‌السلام) جلو بیفتد یا به تأخیر افتد، برای تو ضرری نخواهد داشت. و هر که امامش را بشناسد و قبل از قیام صاحب این امر از دنیا برود، به منزله کسی است که در لشکر آن حضرت نشسته باشد؛ خیر، بلکه به منزله کسی است که در تحت لواء و پرچم آن حضرت نشسته باشد.“ (محقق)

بشود، دیگر چرا انسان مدام به دنبال ظهور بگردد؟!
فرض کنید که سفره‌ای پهن کرده‌اند و ما هم با
دو متر فاصله نشسته‌ایم، بعد مدام بگوییم: چه
می‌شد اگر ما بر سر سفره بودیم و رفع گرسنگی
می‌کردیم! چه می‌شد از این غذا می‌خوردیم! آقا، دو
متر برو جلوتر و بر سر سفره بنشین! این
«چه می‌شد»ها یعنی چه؟! این «چه می‌شد»ها
به خاطر این است که ما مطلب را شوخی می‌گیریم و
جدی و واقعی نمی‌گیریم.

ارتباط امام زمان علیه السلام با افراد در عصر

غیبت به واسطه اشراف ولایتی بر نفوس

وقتی امام علیه السلام بیاید آیا با همان ولایت و
حقیقت باطنی و با همان اشراف و سیطره خودش بر
نفوس و بر افکار و بر قلوب، با ما حرف می‌زند یا با
مطالعه روزنامه و مجله و رادیو و تلویزیون با ما
حرف می‌زند؟! اگر با اینها بخواهد حرف بزند پس
با بقیه چه فرقی می‌کند؟! من هم روزنامه می‌خوانم،
تلویزیون را نگاه می‌کنم، رادیو را گوش می‌دهم و از
این طرف و آن طرف، ذهنیتی برایم پیدا می‌شود و
طبق آن ذهنیت صحبت می‌کنم و کارهایم را مثل بقیه

مردم انجام می‌دهم. فردا هم وقتی معلوم می‌شود که همه حرف‌های روزنامه و رادیو و مخبر دروغ بوده است، می‌گوییم: عجب! پس ما این دروغ‌ها را شنیدیم و طبق این دروغ‌ها عکس‌العمل نشان دادیم! اما آن امام زمان واقعی این‌طور نیست! آن امام زمان برای صحبت با مردم به روزنامه نگاه نمی‌کند و رادیو گوش نمی‌دهد! آن امام زمان وقتی بخواهد واقعیتی بگوید، با ولایتش و با نفسش و با اشرافش بر کل عالم وجود صحبت می‌کند؛ لذا می‌بینیم که حرفش بر دل می‌نشیند. اما حرف ما بر دل‌ها نمی‌نشیند؛ چون ما این‌طور نیستیم، و وقتی این‌طور نیستیم به همان میزان، مردم به ما نگاه می‌کنند و می‌گویند: این هم مثل خود ماست و تفاوتی نمی‌کند؛ ما به روزنامه و رادیو و... نگاه می‌کنیم، او هم همین کار را می‌کند، تازه ما بهتر از او می‌فهمیم، پس دیگر چرا به حرف او گوش بدهیم!؟

اما آن امام زمان واقعی این طور نیست، او به رادیو گوش نمی‌دهد، بلکه حضرت به آن سِرِّ خودت، به آن قلبت، به آن زوایا و مسائلی که هنوز خودت خبر نداری - که شاید بعداً خبر پیدا کنی، و شاید هم خبر پیدا نکنی! - نگاه می‌کند. حضرت چون ولایت دارد، دقیقاً دست روی نقطه ضعف‌ها می‌گذارد و می‌گوید: «این کار را بکن و این کار را نکن! این عمل را انجام بده و آن عمل را انجام نده!» لذا هر حرفی که می‌زند به هدف می‌خورد، و هر کاری که می‌کند و هر اشاره‌ای که می‌کند عین واقع و حقیقت است؛ چون امام ولایت دارد، نه‌اینکه صرفاً یک سری محفوظات و امثال‌ذلک باشد، و این دیگر خیلی مسخره است که - نعوذ بالله - بگوییم که نسبت به چیزی خبر ندارد!

**عدم فرق بین اِشْرَاف و لائِی امام زمان
علیه السّلام و ولیّ کامل الهی**

لذا مرحوم آقا - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

وقتی که من به یک ولی خدا (مرحوم آیه‌الله انصاری همدانی) نگاه می‌کنم گویا به پیغمبر خودم نگاه می‌کنم!^۱

۱. رجوع شود به روح مجرد، ص ۶۸۲ و ۶۸۳.

این به خاطر اشراف و ولایت بر نفوس است. این حرف را فردی می‌زند که مجتهد اعلم در زمان خودش است و به همه مبانی ظاهری اطلاع دارد! پس یک چیزی درک می‌کرد که یک چنین حرفی می‌فرمود. این بیان مرحوم آقا همان حرف امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید: «وقتی که تو به امامت معرفت پیدا کنی دیگر برایت تفاوتی ندارد که ظهور کند یا نکند.»

این کلام حضرت عین همین حرف مرحوم آقا است که می‌گوید: «وقتی که من به ولی خدا نگاه می‌کنم گویا به پیغمبر خودم نگاه می‌کنم!» البته به ولی الهی، نه این افراد مدعی که می‌بینیم! در جلد دوم اسرار ملکوت توضیحاتی راجع به این مسئله داده شده است.^۱

اگر کسی به آن ولی الهی دسترسی پیدا کند، آن وقت دیگر مطلب را تمام شده می‌بیند؛ چون اشراف ولایی امام زمان علیه السلام با ولی کامل الهی یکی است و تفاوتی ندارد. این همان مسئله‌ای است

^۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۵۱ - ۴۳۲.

که بزرگان نمی توانستند آن طور که باید و شاید ابراز و تفسیر کنند، و با کنایه و اشاره می گفتند؛ اما ما نمی فهمیدیم و آن طور که باید و شاید درک نمی کردیم.

اطمینان و آرامش قلب ناشی از مصاحبت با

اولیای الهی

من یادم است که دوستان و ارادتمندان مرحوم آقا در آن زمان های سابق، به خاطر حوادث و مسائلی که پیش آمده بود گاهی می آمدند و نگران بودند که با این اوضاع چه خواهد شد؟ و با آن مسائلی که مشاهده می کردیم واقعاً جای نگرانی بود. ایشان زیر کرسی نشسته بودند و با قهقهه می خندیدند و می گفتند: «شما دیگر چرا نگرانید؟!» گویا می گفتند که تو کجایی؟ مثل اینکه خیلی پرتی! مردم که نگران اند، حق دارند نگران باشند، واقعاً هم باید نگران باشند، چون گلوله با کسی شوخی ندارد! ولی وقتی بعضی ها - که الآن هم در قید حیات هستند و خدا این شاء الله حفظشان کند و دعا می کنیم که خدا فهمشان را زیادتر کند - با حال آشفته و ناراحت خدمت ایشان می آمدند و می گفتند: «آقا! فلان کس

این حرف را زده و فلان ارتشی فلان مطلب را گفته است!» ایشان همین طوری فقط نگاه می کرد! بعد قهقهه می زدند و می خندیدند و می گفتند: «خب دیگر چه خبر؟ خبر دیگری هم داری؟ مسئله دیگری هم هست؟» ما می فهمیدیم این خنده از کجاها و از چه مسائل و عوالمی نشئت می گیرد. بعد از این که آن فرد مطالب را خوب می گفت، ایشان می گفتند: «آقا جان! اگر مردم نگران اند شما نگران نباش!» فقط یک جمله: «شما نگران نباش!»

وقتی تو هم چنین کسی را در کنارت داری دیگر نگرانی و احساس تکلیف برای چیست؟! اگر مسئله و تکلیفی هست او الآن باید آن مطلب را درک و احساس کند؛ پس تو چرا می گویی که من احساس تکلیف کردم؟! یعنی می گویی که تو می فهمی، اما او نمی فهمد و احساس تکلیف نمی کند؟! معنایش این است دیگر! چرا باید این طور باشد!؟

این منت الهی است که خداوند در همان زمان
غیبت به افرادی که واقعاً به دنبال امام زمان
علیه‌السلام می‌روند عنایت می‌کند. خدا دیگران را
کاری ندارد، این قدر بر سر همدیگر بزنند تا بالآخره
به جایی برسند! الحمدلله الآن همه دارند می‌بینند!
ماشاءالله همه هم احساس تکلیف می‌کنند! تکلیفی
احساس می‌کنند که رسول‌الله و امیرالمؤمنین هم
چنین تکلیفی احساس نمی‌کردند! یعنی مافوق
امامت و رسالت!

دعوت اولیای الهی به حقیقت ولایت امام زمان

علیه‌السلام

اما در همین برهه و موقعیت، بزرگان می‌گویند:

از این فضا بیرون بیا! برای امام علیه‌السلام غیبت وجود ندارد، امام زنده و مرده
ندارد، امام خواب و بیداری ندارد، جهل و علم در امام معنا ندارد، بلکه در همه
احوال، امام حی است و اشراف دارد.

یعنی تو بین خودت در چه موقعیتی هستی! به
دنبال من نگرد که من ظهور کنم! تو به من چه کار
داری؟ من نمی‌خواهم ظهور کنم! مگر تو وکیل و
قیم من هستی؟! من اصلاً نمی‌خواهم پیش شما
بیایم! خیلی آدم‌های درستی هستید؟! می‌خواهید
بیایم تا مثلاً ما را در جایگاه خودمان قرار بدهید؟!
نه‌خیر، من می‌خواهم اگر در مدینه هستم یا جای

دیگری هستم، زندگی خودم را بکنم!

می‌گوییم: یا ابن‌رسول‌الله! ما زندگی داریم،

آخرت داریم، سعادت داریم!

حضرت هم می‌فرمایند: راست می‌گویی یا دروغ

می‌گویی؟ اگر دروغ می‌گویی پس دست از سر ما

بردار و ما را به حال خودمان بگذار! بیخود برای

ظهورمان دعا نکن، برو دنبال کاسبی و زندگی و

دروغ و مسائل دیگر! اگر راست می‌گویی باز تو به

ظهور من چه کار داری؟! حالا که راست می‌گویی،

بسیار خوب، برایت هزار راه قرار می‌دهم!

وصول به ولایت امام علیه السلام به وسیله

صدق و اصلاح خود

پس ما باید در درون خود به دنبال این مطلب

بگردیم که تا چه اندازه نسبت به این قضیه صادق

هستیم، به همان مقدار که صادق باشیم امام به دنبال

ما می‌آید، نه اینکه ما برویم، بلکه او جلو می‌آید!

ولی اگر قرار باشد کلک بزنیم، این امام زمان به

چه درد ما می‌خورد؟! فرقی هم نمی‌کند که عمامه به

سرمان باشد یا نباشد، کلک همه جا و در همه نفوس

هم درس خوانده‌ها کلک دارند و هم
درس‌نخوانده‌ها کلک دارند! البته آن کسی که درس
خوانده است خیلی بالاتر و بدتر است! اگر قرار باشد
نفاق داشته باشیم، اگر قرار باشد حقیقت را کتمان
کنیم و نگوئیم، اگر قرار باشد دروغ بگوئیم و اظهار
کذب کنیم، این امام زمان به چه درد ما می‌خورد؟!
فقط می‌گوئیم: یا ابن‌الحسن ظهور کن! حضرت هم
می‌فرمایند: با این وضعیتی که تو درست نشدی
ظهور کنم؟! تو که دروغ می‌گویی! تو که مقاله و
کتابی که می‌نویسی، به کذب و دروغ می‌نویسی! تو
که می‌توانی تحقیق کنی و راه صحیح را به دست
بیاوری ولی تحقیق نمی‌کنی و خلاف می‌نویسی!
وقتی این‌طور خودت را داری دور می‌زنی، چطور
مدام می‌گویی که **یا ابن‌الحسن،**
عَجَلْ عَلٰی ظَهْرِكَ؟!! برای چه می‌گویی؟ خودت
را گول می‌زنی؛ ولی مرا نمی‌توانی گول بزنی! من
هم کاری به کارت ندارم؛ این قدر دور خودت دور
بزن تا گیج شوی و بیفتی!

اما اگر قرار باشد خودت را عوض کنی، به دو

ساعت نمی‌کشد، بلکه حتی به نیم ساعت هم
نمی‌کشد که می‌بینی حالت و برنامه‌ات عوض شد!
تو خودت را عوض بکن، کاری به من نداشته باش!
تو اول به دنبال خودت برو و بین در چه وضعیتی
قرار داری، کاری به من نداشته باش!

بزرگان و اولیا ما را به این سمت سوق می‌دادند
و ما نمی‌فهمیدیم که امام زمان هست!

حکایتی در کیفیت تنزلِ اِشْرَافِ وِلائیِ اولیای

الهی

یک وقت با مرحوم آقا - رضوان الله علیه - و
اخوی مان، جناب آقاسید محمدصادق در کربلا با هم
بودیم و ایشان به دست آقای حداد
- رضوان الله علیه - عمامه گذاشتند. آن موقع هنوز
وقت معمم شدن ما نبود و دو سه سال جا داشت؛
ولی دلمان می‌خواست خود آقای حداد بر سر ما
عمامه بگذارند. آقای حداد رو کردند به من و گفتند:
«عمامه شما را هم ما می‌گذاریم!» دیگر دلمان خوش
شد که به‌به، دیگر آقای حداد عمامه می‌گذارد!

گذشت تا اینکه مرحوم آقا به مکه مشرف شدند
و از مکه برگشتند و من هم شب

عید غدیر از قم به طهران آمدم. ایشان قبلاً به من گفته بودند و لباس هم تهیه کرده بودم، ولی باور نمی‌کردم به این زودی معمم شوم. با خودم می‌گفتم: سه‌چهار سال دیگر به کربلا می‌رویم و آقای حداد من را معمم می‌کند! شب عید غدیر مرحوم آقا من را صدا کردند و گفتند: «آقا سید محمد محسن، بیا پایین کارت داریم!» آمدم، ایشان شروع کردند به صحبت کردن: «الآن وقت آن رسیده است که معمم شوید!» یک‌دفعه من ناراحت شدم: آقا جان، آقای حداد به من گفتند که عمامه شما را ما می‌گذاریم؛ ولی شما می‌گویید فردا! یک قدری هم ناراحت شدم. ایشان گفتند: «آقا سید محسن! دست یکی است!» آقا تا این جمله را گفتند، یک‌دفعه من وا رفتم! سرم را پایین انداختم و گفتم: چشم!

اینکه آقای حداد می‌گویند: «من عمامه سرت می‌گذارم» یعنی فردا هم من دارم می‌گذارم، ولی به دست پدرت. دست یکی است، دست آن ولایت است که این کار را انجام می‌دهد. من فکر کردم و دیدم که درست است، حقیقت و واقعیت مطلب هم همین است و گفتم: بله، چشم. بعدش هم دیگر نه

اضطرابی داشتم و نه تشویشی! و نه اینکه شیطان
بخواهد این وسط یک سری مسائلی به وجود بیاورد.

ظاهرگرایی بزرگ‌ترین مانع معرفت به حقیقت

ولایت امام علیه السّلام

وقتی مرحوم آقای وجود دارد دیگر معنا ندارد
من بگویم که احساس تکلیف می‌کنم که این کار را
بکنم و آن کار را بکنم! اینجاست که ما گرفتار ظواهر
هستیم، و این ظواهر، مانع و سدّ راه ما برای معرفت
امام، برای معرفت ولایت و برای معرفت آن حقیقت
می‌شود. این ظواهر باید کنار برود تا اینکه انسان به
همان حقیقت و واقعیت که خود امام است برسد.

تبعیت از کلام و سیره معصومین علیهم السّلام

تنها وظیفه اهل علم

لذا اهل علم و آنهایی که می‌خواهند به این لباس
دربایند و در این سیره حرکت کنند باید به دنبال این
باشند که ببینند امام چه فرموده است؛ نه اینکه الآن
مصلحت اقتضا می‌کند که بگوییم یا نگوییم. این
حرف‌ها نباید باشد؛ فقط آنچه امام می‌فرماید،
والسّلام! چهارده معصوم، تمام! این نکته فقط باید

مدّ نظر باشد و انسان باید به دنبال این نکته حرکت کند و ببیند که رضایت امام زمان در چیست. اگر این طور عمل کرد می‌رسد، و اگر نکرد در این مسائل می‌ماند.

یک وقت من راجع به قضیّه‌ای با یکی صحبت می‌کردم، گفتم: آقا، شما که این مسئله را می‌دانی پس چرا فلان کار را می‌کنی!؟

گفت: آقا! اگر نکنیم نان‌مان بریده می‌شود!

گفتم: پس فرق تو با بقیّه چیست؟! لا اقل سنی می‌شدی! تو شیعه شده‌ای و عمامه به سرت گذاشته‌ای؛ ولی فلان کار را می‌کنی و می‌گویی که اگر نکنم نان من بریده می‌شود! آن نانی که از راه غیر صحیح بیاید می‌خواهم از گلویت پایین نرود!

شدت اهتمام اولیای الهی در آزاد کردن

سالکین از تعلقات و ظاهرگرایی

اولیا آمدند این نان‌ها را از ما ببرند، این تعلقات را از ما بگیرند، این بندها را از ما بگسلانند و پاره کنند و ما را آزاد کنند! ما دیگر به دنبال این افکار و حرف‌های مردم نباشیم، به دنبال این بدهستان‌هایی که الآن هست نباشیم و از این مسائل بالاتر بیاییم! اگر بخواهیم در همین سطح بمانیم، در این سطح مانده‌ایم و بهره و نصیب ما همین مقدار می‌شود. اما اگر بخواهیم از این فضا خارج بشویم باید راهی را

برویم که اولیا برای ما ترسیم کردند؛ راه آنها در مسائل، در قضایا، در کیفیت و در فهم، مشخص است. این همان کلام امام صادق است که می‌فرمایند: «اگر تو به معرفت بررسی دیگر فرقی نمی‌کند که امام زمان برای تو ظهور کند یا نکند.»

امروز روزی است که خداوند توفیق حضور در مجلس میلاد این ولیّ حیّ و حجت منتظر را به همه ما عنایت کرده است! از خدا بخواهیم که ظهور حقیقی و تجلی معرفت و ولایت حقیقی او را برای ما مهیا کند و ما را به این مسئله برساند! البتّه درک زمان ظهور و آن حقایق و مسائلی که در آنجا هست، آن که جای خود دارد و کسی منکر این مطلب نیست؛ اما واقعیت و اصل مطلب جای دیگر است، و از خداوند می‌خواهیم که راه رسیدن به آن حقیقت را برای ما باز کند!

نباید به دنبال این باشیم که بقیّه چه می‌کند. آیا شده است که کسی بیمار بشود و یک مرض خطرناکی برای او پیش بیاید و بعد بنشیند فکر کند که فلانی خوب شده است یا نه، تا من هم به همان پزشک مراجعه کنم؟! بلکه فوراً دنبال پزشک می‌رود

که چه کار کنم؟ چه دوايي بخورم؟ او چون مي بيند

که اگر نرود خطرناک است، لذا

دیگر به بقیّه فکر نمی‌کند، بلکه می‌گوید: من بروم فعلاً خودم را نجات بدهم، بقیّه به جای خود؛ من که به دنبال بقیّه نیستم!

ما الآن نشسته‌ایم و مدام به مردم و بقیّه نگاه می‌کنیم. به مردم چه کار داری؟! برو خودت را دریاب و ببین خودت باید چه کار بکنی و چه راهی بروی و چه عملی انجام بدهی! به بقیّه چه کار داری؟! اگر همه مردم، قوم و خویش‌هایت و دوست‌هایت، همه این کار را می‌کنند، بگذار بکنند! اگر همه سمّ بخورند تو هم باید بخوری؟! برو ببین خودت باید چه روشی در پیش بگیری!

آنوقت اگر این‌طور باشی دستت را هم می‌گیرند، راهنمایی‌ات هم می‌کنند و مطالب را به ذهنت می‌آورند. حتی اگر دسترسی نداشته باشی باز آنچه به صلاح است خدا در قلبت می‌اندازد؛ چون سیمت را وصل کرده‌ای و وقتی سیمت وصل بشود، مسائل و حقایق روشن می‌شود.

إن شاء الله امیدواریم در امروز که خداوند توفیق تلبّس به لباس روحانیت را به اخوان و برادران ما عطا کرده است، توفیق إهتداء و تأسی به هدایت و سیره

اولیای الهی را هم قسمت همه ما بفرماید!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ

مجلس یازدهم: حقیقت ولایت، محور
تألیف قلوب

نیمه شعبان ۱۴۳۹ هجری قمری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

تبيين مرحوم علامه درباره آیه ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۱ و آیه تَصِمُوا
بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱

دو سه شب پیش جایی بودم، یک مرتبه هوس کردم صدای مرحوم آقا را بشنوم. این حال گاه گاهی پیش می آید. از کمدی که آنجا بود برحسب اتفاق یک نوار برداشتم و کاری هم نداشتم که درباره چه موضوعی است، در ضبط گذاشتم و روشن کردم، دیدم که ظاهراً نوار آخرین عید فطری است که ایشان در طهران بودند. البته قاعدتاً این صحبت الآن

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

باید در دسترس رفقا باشد^۱ اما من نوارش را داشتم.

ایشان این آیه را مطرح کردند:

^۱. مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۶۸.

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرُّوا﴾؛ «به ریسمان خدا متمسک بشوید و به هیچ ریسمان دیگری دست نزنید و دل نبندید!»
 ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً﴾؛ «به یاد بیاورید مَنّت و نعمتی را که خدا بر شما مرحمت فرمود در آن وقتی که شما همه با هم دشمن بودید، دل‌هایتان از همدیگر جدا بود، روحتان با یکدیگر تلائم نداشت، هر کدام به راه خود می‌رفتید و مسیر خاص خودتان را انتخاب می‌کردید.»
 ﴿فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾؛ «او شما را جمع کرد، دل‌هایتان را به هم نزدیک کرد، روح‌هایتان را به هم تلائم داد، شما را در یک راه قرار داد و قلوبتان را در یک راه مستقر کرد.»

این آیه مربوط به زمان پیغمبر و جاهلیت است

که وضع مردم در آن موقع و اینکه در چه فضا و

عالمی بودند معلوم است و همه هم کم‌وبیش اطلاع

دارند.

﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ﴾؛ «شما دقیقاً در کنار آتش بودید؛ یعنی یک قدم این طرف می‌گذاشتید در آتش می‌افتادید! همیشه از خط کنار آتش رد می‌شدید به طوری که آن لهیب آتش به شما می‌خورد و گرمای آتش را احساس می‌کردید.»
 ﴿فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا﴾؛ «دست شما را گرفت و به آن‌چنان مسافتی پرت کرد که اصلاً آتش دیگر با شما کاری ندارد و آن لهیب آتش دیگر با شما ارتباطی ندارد، حتی فکر آتش هم به سرتان نمی‌زند!»
 ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾؛ «خداوند آیات خودش را برای شما این‌طور نشان می‌دهد که شما را به راه بیاورد.»

بعد مرحوم آقا شروع به صحبت کردند و

مطلبشان راجع به این بود که رسول خدا، این مرد

الهی، ظهور خدا در زمین است و به عبارت دیگر،

خدای مُجَسَّد است؛ یعنی انسان وقتی که می‌خواهد

به خدا نگاه کند، به او می‌گویند بفرماید این پیغمبر،

حیّ و حاضر، نگاه کن بین چه می‌کند، چطور

صحبت می‌کند، چطور راه می‌رود و چطور با مردم

و افراد برخورد می‌کند. راه و روش او در دستگیری،

در هدایت، در

مسائل مختلف دینی و غیردینی چطوری است. خدا که نمی‌تواند صحبت کند، اگر هم بخواهد صحبت کند ما قابلیتش را نداریم؛ او یک موسایی می‌خواهد که ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْوِيمًا﴾^۱، او یک پیغمبری می‌خواهد که از مقام ذات، بی‌واسطه جبرائیل و ملائکه، بر قلب و نفس او القا کند. ما که اهل این حرف‌ها نیستیم چه کار باید بکنیم؟ باید نگاه کنیم بینیم پیغمبر دارد چه کار می‌کند؛ هر کاری می‌کند شما همان کار را باید بکنید. ایشان راجع به این مطالب صحبت کردند.

عدم دعوت اولیای الهی به خود

من فقط چند دقیقه‌ای گوش دادم، بعد آن را خاموش کردم. اطاق تاریک بود، در فکر فرو رفتم و با خودم حرف زدم و حال خودم را مرور کردم: گرچه لحن صحبت مربوط به زمان پیغمبر بود و البته ایشان اشارات خاصی هم می‌کردند، اما آیا این آیه مربوط به ما نیست و ایشان راجع به ما صحبت نمی‌کنند؟! بعد با خودم فکر کردم که منظور ایشان

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۶۴.

از این عبارت ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾؛ «به ریسمان خدا تمسک کنید» چیست؟ الآن همه دارند می گویند: ریسمان خدا! این می گوید: بیا دنبال من! آن می گوید: بیا دنبال من! تازه این روحانیون و معممین شان هستند، غیر معممین که دیگر واویلاست! همه می گویند: راه ما حق است و راه ما درست است! با تعبیرهای بسیار مؤدبانه و واقعاً اسلامی و دینی، می گویند: بیاید اینجا! هیچ کس نمی گوید که اینجا نیاید، آنجا بروید.

من در تمام مدتی که با مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - بودم یک بار ندیدم ایشان دعوت به خود بکند. در تمام چهل سالی که با مرحوم آقا بودم یک بار ندیدم ایشان دعوت به خود بکند. همه اش می گفتند: «ما این طور می فهمیم.»

یکی از شاگردان ایشان در یکی از شهرستانها راجع به یک مسئله شرعی مشکلی پیدا کرده بود. البته نظر ایشان در آن مطلب مشخص بود، ولی بقیه آقایان راه حل های مختلفی برای حل این مسئله ارائه می دادند. این شاگرد پیش ایشان آمده

بود. من پشت آن اطاق دیگر بودم ولی صدایشان

را می شنیدم. ایشان می گفتند:

ما به شما نمی‌گوییم که راه ما حق است، ما به شما می‌گوییم ما این را می‌فهمیم!
شما اگر می‌خواهید اینجا بیایید باید از این راه تبعیت کنید! حالا آقایان دیگر طور
دیگری می‌گویند، خوش آمدید، پیش آنها بروید!

این کلام دقیقاً در ذهنم هست که خیلی محکم

می فرمودند:

تا وقتی که به اشتباه و خطای خود پی نبرده‌ایم از فکر و رأی خودمان هم
بر نمی‌گردیم!

بله، وقتی متوجه شدیم اشتباه است آن وقت

مطلب دیگری خواهد بود. ما از ایشان نشنیدیم که

بگویند اینجا بیایید، افراد را دور خودشان جمع کنند،

بتر بزنند، پلاکارد بگذارند، تبلیغات کنند که اینجا

روضه یا هیئت است، به پسر خاله یا رفیقان بگویند

اینجا بیاید. این مطالب اصلاً در مخیلهٔ ایشان نبود!

اواخر عمر مرحوم آقا من به ایشان گفتم: آقا،

اجازه بدهید یک طبقهٔ دیگر بر روی طبقهٔ بالای منزل

مشهد بسازیم. افراد اینجا می‌آیند ولی نمی‌توانند

داخل بیایند و باید در بالکن بنشینند، برخی اوقات

هم در کوچه می‌نشینند. ایشان فرمودند: «همین

است! هر که می‌خواهد داخل بیاید صبح زودتر

بیاید!» تا وقتی هم که ایشان در قید حیات بودند

همین بود. بعد از فوت ایشان به من پیشنهاد کردند

که اینجا طبقه‌ای بسازیم. گفتم: آن کاری که پدرم در زمان حیاتش انجام نداد من انجام بدهم؟! الآن هم آن منزل به همان صورت سر جایش است. معلوم است که این مرد در یک فضای دیگری است، راه و سخنش راه و سخن دیگری است.

من در آن موقع جداً احساس کردم اگر این پدر را نداشتم الآن اینجا و در کنار شما نبودم و جاهای دیگری بودم. ایشان راه را به ما نشان داد، دنیا را به ما نشان داد، اعتباری بودن دنیا را به ما نشان داد، و نشان داد که حقیقت در کجاست.

تفاوت دیدگاه اولیای الهی با مراجع و علمای

ظاهر درباره مرگ

یک روز تابستان در زدند، رفتم در را باز کردم، دیدم یکی از آقایان مراجع - که الآن الحمدلله در قید حیات هستند - برای دیدن مرحوم آقا تشریف آورده‌اند. ایشان

را به زیرزمین منزل هدایت کردیم، نشستند و بعد
مرحوم آقا آمدند.

سؤالی که ایشان می‌خواست از مرحوم آقا بکند
این بود: «آقا شما علم جفر می‌دانید؟»

ایشان فرمودند: «حالا بدانم یا ندانم، چه فرقی
می‌کند؟ منظورتان چیست؟»

گفت: «می‌خواهم ببینم من چند سال عمر
می‌کنم؟»

آقا بلند بلند خندیدند و گفتند: «حالا فرض کنید
شما فردا می‌خواهید از دنیا بروید.»

او هم گفت: «عجب!»

آقا گفتند: «گفتم فرض کنید!»

بنده خدا چنان ترسید که داشت قالب تهی
می‌کرد!

آقا گفتند: «عرض کردم فرض کنید!» بعد گفتند:

«چه یک روز، چه صد سال؛ باید قدم انسان در راه

خدا باشد.» بعد شروع به صحبت کردند: «این

دانستن‌ها گاهی برای انسان دام و مانع است و جلوی

حرکت انسان را می‌گیرد.»

اما دیدیم آن بنده خدا اصلاً متوجه نیست! و فقط دنبال آن است که بداند چند سال بیشتر زندگی کند و افاضه کند و... .

ما اصلاً در این حرف‌ها و فضاها نبودیم. ایشان مرگ را به بازی می‌گرفتند. یک بار ایشان به خاطر ناراحتی قلبی در سی‌سی‌یو بستری شده بودند، بعد که به بخش آمدند یک شب ایشان فرمودند که این کار را بکن، آن کار را بکن، و دستوراتی دادند که من مقداری احساس ناراحتی کردم. بعد یک دفعه به من نگاه کردند و گفتند: «آقا سید محسن چه شده است؟ ناراحت شدی؟»

گفتم: بله؛ البته این ناراحتی طبیعی است.

ایشان همین‌طور که روی تخت خوابیده بودند دست راستشان را بالا آوردند و گفتند: «آقا برو پی کارت! من را می‌بینی، من خوش هستم!!»

هنوز آن منظره در ذهن من است! گفتم: آقا جان

شما باید هم خوش باشید! ما

فکر بدبختی خودمان را می‌کنیم. ما هم اگر مثل شما بودیم خیلی خوش بودیم؛ شاید خوش‌تر هم بودیم!

بعد گفتند: «نه، فعلاً یک مهلت مختصری به ما داده‌اند و بعد هم باید این پست را به دیگران بسپریم و خودمان برویم.»

ما نمی‌دانستیم این مهلت فقط سه سال است، چون بعد از سه سال به رحمت خدا رفتند. با خودمان گفتیم که شاید حداقل ده سال باشد.

اگر کسی می‌گفت که ان شاءالله خدا به شما طول عمر بدهد؛ ایشان واقعاً متأثر می‌شدند و می‌گفتند: «خدا دیگر چقدر عمر بدهد؟ ما عمرمان را کرده‌ایم! شما برای چه این‌طور صحبت می‌کنید؟»

بعضی‌ها برای ایشان نذر می‌کردند و گوسفند می‌کشتند. ایشان به خود بنده گفته بودند: «این رفقا از ما چه می‌خواهند؟! ما حرفمان را زدیم، کارمان را کردیم و وظیفه‌مان را انجام دادیم؛ دیگر از ما چه می‌خواهید?!»

تفاوت افق دیدگاه اولیای الهی با سایر علما

دربارهٔ مسألهٔ ظهور

وقتی انسان فکر می‌کند می‌بیند که این سطح افق، این سطح فکر، این سطح منش، این سطح مطالب واقعاً در جای دیگری، حتی نزد بزرگان نیست. افرادی بودند که واقعاً مردان بزرگی بودند و از علما و صلحا و عبّاد بودند، از دنیا رفتند - خدا همهٔشان را غریق رحمت کند - ولی وقتی که پیش آنها می‌رفتیم و می‌نشستیم یا صحبتی می‌شد می‌دیدیم که مطالب این مکتب بالاتر از این حرفشان است.

در زمان مرحوم آقا، یک روز بعد از ظهر به اتفاق دو نفر از دوستان - که یکی از آنها به رحمت خدا رفته است - به دیدن یکی از این بزرگان رفته بودیم؛ خدا ایشان را رحمت کند. در زدیم، دیدیم پیرمرد با یک پیراهن و یک شلوار دم در آمده است. ایشان ما را می‌شناخت، گفت: سلام علیکم!

من گفتم: آقا عذر می‌خواهیم اگر بی‌وقت مزاحم شدیم.

گفتند: نه، بفرماید! ولی من فقط پنج دقیقه می‌توانم در خدمت شما باشم.

تشکر کردیم، رفتیم و نشستیم. اما ایشان یک

ساعت و چهل و پنج دقیقه برای

ما صحبت کرد! فقط هم صحبت در این مسائل بود که امام زمان کی ظهور می کند! فلان کس این خواب را دیده است! فلان کس این مکاشفه را دیده است! فلان کس این حرف را زده است! من چند مرتبه می خواستم بگویم که آقا پنج دقیقه رد شد! خودمان کار داشتیم، اما این بنده خدا تمام نمی کرد! بالأخره در زدند و چند نفر دیگر آمدند و ما رفتیم. البتّه قبل از رفتن مطلبی هم بین ما رد و بدل شد که اینجا جای گفتنش نیست. بعد ما بیرون آمدیم. همان کسی که اصرار می کرد که برویم و اینها را ببینیم - خدا او را رحمت کند - به ما رو کرد و گفت: «تو درست گفته بودی که اصلاً لازم نیست به دیدن اینها برویم، اما ما به حرفت گوش ندادیم!»

من در تمام مدت عمر مرحوم آقا حتی یک دفعه هم نشنیدم ایشان راجع به مسئله ظهور حرف بزنند! البتّه یک بار به طور ایهام و اشاره مطلبی گفتند که بنده هم حضور داشتم؛ ولی این طور نبود که بگویند که وقتش این است یا فلان موقع حضرت ظهور می کنند یا امثال اینها.

اما وقتی اسم امام زمان می آمد، چهره مرحوم آقا

قرمز می شد، سرشان را به زیر می انداختند و هیچ صحبتی نمی کردند. من این مطلب را به همین صورت در سیمای مرحوم آقای حداد هم می دیدم. ایشان که هر وقت می خواستند بلند شوند و هر وقت می خواستند بنشینند یا کاری کنند، ذکرشان «یا صاحب الزمان» بود.

اتفاقاً چندی پیش روایتی از امام صادق علیه السلام دیدم که حضرت هرگاه اسم رسول خدا می آمد چهره شان برافروخته می شد و سرشان را به زیر می انداختند.^۱ گفتم

که این امام صادق از پیغمبر چه فهمیده است که

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۳۹؛ الامالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۹:

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادِ الْأَزْدِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ مَالِكَ بْنَ أَنَسٍ فُقَيْهَ الْمَدِينَةِ يَقُولُ: ... كَانَ [الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ] عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا لَا يَخْلُو مِنْ إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ إِلَّا صَائِمًا وَ إِمَّا قَائِمًا وَ إِمَّا ذَاكِرًا وَ كَانَ مِنْ عَظْمَاءِ الْعِبَادِ وَ أَكْبَرِ الزُّهَّادِ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ كَثِيرَ الْحَدِيثِ طَيِّبِ الْمَجَالِسَةِ كَثِيرَ الْفَوَائِدِ فَإِذَا قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اخْضَرَ مَرَّةً وَ اصْفَرَ أُخْرَى حَتَّى يُنْكِرَهُ مَنْ كَانَ يَعْرِفُهُ ...»

«ابو احمد ازدی گوید: از مالک بن انس فقیه مدینه شنیدم که می گفت: صادق علیه السلام مردی بود که همواره در یکی از این سه حال بود، یا روزه دار بود یا در حال قیام (در نماز) و یا در حال ذکر خدا! و از بزرگان بندگان و زهاد بود؛ از آنان که همواره از خداوند عزوجل در خوف و خشیت اند! بسیار حدیث روایت می کرد و هم نشینی نیکو و پرفایده بود، چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نامی می برد رنگ رخساره اش لحظه ای کبود و لحظه دیگر زرد می گشت و آن چنان چهره اش دگرگون می گشت که آشنایان نیز او را نمی شناختند!» (محقق)

ما نفهمیدیم؟! چرا وقتی اسم پیغمبر می‌آید ما همین‌طور بی‌توجه، به در و دیوار نگاه می‌کنیم؛ ولی او وقتی اسم پیغمبر می‌آید منفعل و متأثر می‌شود و در خودش فرومی‌رود؟! چه حالتی به او دست می‌دهد و چه معرفتی برای آن حضرت حاصل می‌شود که به این نحو می‌شود؟ حتماً یک خبری است که آن خبر در ما نیست. به همین صورت، برای این بزرگان هم پیش می‌آمد.

بنده خودم در مجلسی در قم بودم که یکی از همین بزرگان به دیدن مرحوم آقا آمده بود. آن آقا در آنجا صریحاً گفتند: «من در فلان قضیه فلان کار را کردم و فهمیدم که ظهور حضرت در سال ۱۴۱۶ هجری قمری اتفاق می‌افتد.» الان در ۱۴۳۹ هستیم، ۲۳ سال از سال ۱۴۱۶ می‌گذرد و هنوز خبری نیست! این را که بنده با گوش خودم شنیدم! بعد هم من در نوبت دیگری به ایشان گفتم که خبری نشد؛ اما ظاهراً ایشان فراموش کرده بود و منکر شد! با وجود اینکه اینها از بزرگان و صلحا بودند، اما سطح مطلب‌شان همین است.

لزوم اجتناب از ظاهرگرایی در تبعیت از افراد

این آیه: ﴿رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾^۱ آیه خیلی عجیبی است. خیال نکنید که معنای این آیه این است که ما نباید دنبال صدام و نرون و این گونه افراد ظالم برویم و از آنها تبعیت کنیم. صدام، نرون، چنگیز، هلاکو و مانند آنها را همه می شناسند و کسی دنبال آنها نمی رود. ما دنبال کسانی می رویم که خودشان و کلامشان

از وجاهت و ارزش علمی برخوردار نیست اما اسم امام زمان را یدک می کشند و می گویند: حضرت گفته است که فلان کار را بکنید! مظلومیت امام زمان تا امروز هم هست، و همین الآن هم امام زمان از همه ما مظلوم تر است! منظور آیه آنهایی است که اگر بخواهند به مردم بگویند که فلان کار را انجام بدهید، کسی توجه نمی کند، لذا می گویند که در خواب دیده اند امام زمان فرمودند که فلان کار را انجام بده! آیا نگفتند؟! نکردند!؟!

﴿فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾؛ حالا بیا نگاه کن و بین!

^۱ . سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۷. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۲:

«بار پروردگارا! ما از بزرگان و رؤسای خود تبعیت نمودیم و آنها راه را بر ما گم نمودند.»

آیا یادتان می‌آید آن موقعی را که می‌گفتم: آقا جان دنبال این حرف‌ها نروید؟! اما عده‌ای گفتند: ما اتفاقاً دنبال اینها آمده‌ایم؛ چون این شخص بزرگ، اسمش همه جا هست و وضع و قیافه‌اش هم ماشاءالله جاذب است! یک دفعه می‌بیند که یک سال، ده سال، بیست سال گذشته و بعد فهمیده است که ای داد بیداد، چه اشتباهی کردیم! حالا دیدی یک من ماست چقدر کره می‌دهد؟! آقا جان از اول چشمت را باز کن! خدا به تو هم چشم ظاهر و چشم باطن داده و هم عقل و شعور داده است. ای کاش فقط همان چشم ظاهرت را به کار می‌انداختی! این قدر مسائل هست که نیازی به چشم باطن هم نداری!

اینهایی که دارم می‌گویم همین طوری دارد به زبان می‌آید و روی آن فکر نکردم، ولی این را فکر کردم که بیایم چند کلمه‌ای درباره‌ی این آیه‌ای که از مرحوم آقا شنیدم خدمت رفقا بگویم:

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱؛ دیگر چطوری به شما نشان بدهیم؟!!

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

چطوری به شما بفهمانیم که راه، چیز دیگری است؟!!

چطوری بفهمانیم که گوشتان را به هر دهانی متمایل

نکنید و به دنبال هر سخنی که از هر زبانی برمی آید

نروید؟! مثل این حیوانات نباشید که **«أَتْبَاعُ كُلِّ**

نَاعِقٍ»^۱ هستند و به دنبال هر صدایی

که درمی آید می روند! ناعق یعنی صدای الاغ!

این افراد وقتی این طوری حرکت می کنند، یکی از

اینها بعد از مدتی می گوید: آخ! دیگری هم بعد از ده

سال می گوید: آخ! آن یکی هم بعد از پانزده سال

می گوید: آخ! آقا این «آخ» را اول بگو، نه اینکه بعد

از پنج سال، ده سال و پانزده سال بگویی: عجب، چه

اشتباهی کردیم! عجب، کاش به حرف اینها گوش

نمی دادیم! آیا «عجب» هم حرف شد؟!!

مرحوم آقا می فرمودند: «ما سفره را پهن کردیم؛

کیست که بیاید و بنشیند؟!!»

در همان زمان های سابق که همه به دنبال راه

خاصی بودند و همه یک صدا به یک سمت می رفتند،

ما دائماً منتظر بودیم که مرحوم آقا یک مطلب

^۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۹۶.

مختصری در تأیید یا ردّ جریانات بگویند؛ اما ایشان فقط می‌آمدند، می‌نشستند، به ما نگاه می‌کردند و می‌خندیدند. برای حرف زدن محذور داشتند؛ از کدام طرف بگویند؟! از هر طرف که می‌گفتند، محذوری وجود داشت. بعضی‌ها آماده بودند که بگویند: این آقا کنار نشسته است، و تازه فلان حرف‌ها را هم می‌زند! بعضی‌ها می‌گفتند: آقا، ملت را نگاه کن و خیابان‌ها را ببین! این سیل عظیم جمعیت را نگاه کن! اما ایشان فقط به افراد نگاه می‌کردند و حرفی نمی‌زدند. ما در آن خانه بودیم، هرچه بود ما دیدیم و به اندازهٔ عقل ناقص خودمان چیزهایی فهمیدیم. دوستان ایشان پیششان می‌آمدند و می‌گفتند که این‌طور شده، آن‌طور شده، فلان‌کس این حرف را زده، و فلان درجه‌دار این‌طوری گفته است و... ایشان فقط یک حرف می‌زدند: «عجب، عجب، خیلی عجیب است!» دوستان انتظار داشتند که ایشان لابلای حرف‌ها یک اشاره‌ای بکنند، اما تا آخر فقط همین «عجیب است» بود.

الآن هم همان «عجیب است» همان موقع است! به من می‌گویند: آقا فلان‌کس این‌طوری کرده و

آن طوری کرده است! می گویم: خیلی عجیب است!
می گویند: بعدش چه؟ اما ما همان حرف آقا را یاد
گرفته ایم. آنها چیزهایی می دیدند که ما نمی دیدیم،
و درکی داشتند که ما نداشتیم.

﴿فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾؛ «راه را به اشتباه به ما نشان

دادند.» چه زمانی متوجه این

می شویم؟ باید زمان خیلی زیادی بگذرد و مسائل مختلفی اتفاق بیفتد تا بعد کم کم برخی افراد تازه متوجه مطلب بشوند. آن وقت می گویند: عجب، کاش همان موقع گوش می دادیم و کارمان را راحت می کردیم و دغدغه مان را برطرف می کردیم! بالأخره این افرادی که می آیند و می روند مسلمان هستند و نمازخوان و روزه گیر هستند؛ بار سنگین مطالب و مصیبت ها و مشکلاتی که برایشان پیدا می شود روی دوششان می افتد و احساس ناراحتی می کنند، چون عرق دینی دارند. این مسلم و مشخص است.

ضرورت رجوع به امام به عنوان عقل برتر

تاریخ واقعاً عجیب است. سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام می آیند که آقا می خواهیم برویم این خلیفه سوم را از پا در بیاوریم، چون ظلمش این طور است!

حضرت می فرماید: اینکه تو می گویی ظلمش این مقدار است و فلان کار خلاف را کرده است، من ده تا بالاتر از تو را می دانم؛ تو به ما یاد نده!

اما مردم تحمل ندارند؛ لذا می گویند: آقا این دارد خلاف می کند، جور می کند، همه بیت المال را بین

خودش و قوم و خویش های خودش تقسیم می کند و
ظلم می کند؛ می خواهیم برویم او را سر به نیست
کنیم!

حضرت می فرمایند: به او کاری نداشته باشید!^۱
شما می خواهی خلافت را از او بگیری به من
بدهید؟! خلافت حق من است و من نخواستم! من
بیست و پنج سال است در این خانه نشسته ام و کاری
ندارم. اما اگر می خواهی سر خود انجام بدهید دیگر
چرا سراغ من می آید؟ وقتی شما سراغ من علی
می آید یعنی دارید سراغ عقل برتر می آید؛ و الا
خودتان با هم جمع شدید، جلسه تشکیل دادید،
مشورت کردید و فتوا به قتل عثمان دادید، پس دیگر
تمام شد، چرا سراغ من می آید؟! وقتی می خواهید
با من مشورت کنید من دیگر نمی توانم بنا بر منویات
و خواست شما رأی بدهم؛ من علی باید علی گونه به
شما رأی و نظر بدهم. علی گونه یعنی همان طوری که
پیغمبر بود. من می گویم این کار را نکنید!

اما مردم می گویند: ای علی! یعنی چه این کار را

^۱. رجوع شود به شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۲۶.

نکنید؟! الآن که با شمشیر و سلاح‌هایمان آمده‌ایم و مدینه را محاصره کرده‌ایم، عثمان را می‌کشیم و قضیه تمام می‌شود!

در اینجا امیرالمؤمنین واقعاً چه کار کند؟! در کناری می‌نشیند و می‌گوید: بسیار خوب، هرکاری دلتان می‌خواهد بکنید!

آنها هم این قضیه را انجام می‌دهند، بعد مشکلات پشت سر هم شروع می‌شود.

امیرالمؤمنین می‌گوید: اگر شما اینجا آمدید، سراغ **حبل الله** آمدید، نه **حبال الناس**!

مردم هر کدام برای خودشان ریسمانی دارند: ریسمان ریاست، ریسمان مال، ریسمان جمال، ریسمان مکت و ریسمان‌های شخصیت. من باب‌مثال وقتی یک نفر به او می‌گوید: «برای من این کار را می‌کنی؟» او می‌گوید: «در فلان اداره یک رفیق دارم، او کار تو را درست می‌کند.» این می‌شود یک ریسمان! دیگری می‌گوید: «آقا، فلان کار را انجام می‌دهی؟» می‌گوید: «بله، یک رفیق دارم که دست ما را می‌گیرد و از چاه در می‌آورد.» این می‌شود یک ریسمان! دیگری می‌گوید: «آقا، فلان کار را

می‌کنی؟» او هم می‌گوید: «آقا، تا فلانی را داری غصه نداری!» چه بخواهیم، چه نخواهیم، همه‌مان به‌جای آن حبل‌الله، هزار تا ریسمان در ذهن و نفس خود قرار داده‌ایم؛ منتها در سر بزنگاه این ریسمان‌ها شروع می‌کند بالا می‌آید: تا یک گرفتاری پیش می‌آید یک ریسمان بالا می‌آید، تا گرفتاری دیگری پیش می‌آید آن ریسمان دیگر ظهور پیدا می‌کند، و همین‌طور ریسمان‌های مختلف در موارد مختلف خودشان را نشان می‌دهند.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾؛ «فقط به ریسمان خدا چنگ بزنید.» سالک نباید هیچ چیزی در ذهن و فکرش باشد، و فقط آن ریسمان خدا باید در نظرش باشد. هر طوری خدا پیش آورد خوب است، و هر طوری خدا برای انسان تقدیر کرد انسان باید طبق آن تقدیر، عمل کند.

جهل عامل عداوت بین مؤمنین

مطلب بعدی آیه نیز برای من خیلی جالب است

که می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ

اللَّهُ عَلَىٰ كُمْ إِذٍ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ ۗ ﴿١٠﴾ . این

عدو و عدا و دشمنی برای چیست؟ همه اینها برای
جهل است و ناشی از عدم معرفت است. انسان وقتی
که جهل دارد و معرفت ندارد، راه‌های متمایز و
متفارق را طی می‌کند، نه آن راه مشترک را. وقتی که
جهل دارد با خودش می‌گوید: چرا فلانی با من
این‌طور کرد؟ پس با او قطع رابطه می‌کنم! اگر فلانی
یک دفعه با تو این کار را کرد، چرا نمی‌گویی شاید
خطا کرده است؟! چرا می‌گویی با او قطع رابطه
می‌کنم، و خیلی راحت قطع رابطه می‌کنی؟! تازه
در صورتی قطع رابطه می‌کند که نفعی نبیند؛ و الاً اگر
نفعی ببیند آن خطا سست می‌شود و خودش را نشان
نمی‌دهد.

ما هیچ‌وقت نمی‌خواهیم بنای خودمان را در
مسائل مشترک قرار بدهیم، بلکه در آن مسائل
مختلف قرار می‌دهیم و می‌گوییم: فلان‌کس اینجا
نیامد، فلان‌کس این کار را نکرد، فلان‌کس این حرف
را زد، فلان‌کس آن کار را کرد و... . بیایید بنشینید
فکر کنید و بگویید: این کاری که این کرده شاید خطا
بوده است. همه اینها برای هوای نفس و تنگ‌نظری

و عدم معرفت است.

اینها دستورات سلوکی است. فکر نکنید سلوک فقط آمدن و ذکر گفتن و امثال ذلک است. بارها گفته‌ام: اگر ما سلوک را صد در نظر بگیریم، نود و پنج درصد این‌گونه دستورات است و پنج درصد ذکر و چیزهای دیگر است.

آنچه مربوط به جاهلیت و مسائل مربوط به آن بود به جای خود محفوظ؛ اما ما الآن چه هستیم؟! ما الآن در هواهای خودمان، در کیفیت و بینش خودمان و در اعتباراتی که برای خودمان قرار دادیم داریم حرکت می‌کنیم. خدا و اولیای خدا این هواها را کنار می‌زنند و همان نقطهٔ مشترک را می‌گیرند و می‌گویند آیا این فرد رفیقت هست یا نه؟ از خدا می‌گوید یا نه؟ دنبال خدا هست یا نه؟ دنبال امام هست یا نه؟ دنبال این مکتب هست یا نه؟ پس شما اینها را بگیرید و مسائل دیگر را در کنار قرار دهید. ﴿فَأَلْفَ بَيِّنَاتٍ قُلُوبِكُمْ﴾ با این راه و با این مدرسه و مکتب، بین قلوب و بین نفوس جمع و تألیف کرده است.

تشکیل مجالس ذکر اهل بیت بر محور مبانی

اولیا مصداق تمسک به حبل الله

می خواهم شما را به نکته دقیق متوجه کنم: چرا ما اینجا جمع شده ایم؟ آیا به خاطر اینکه روز عید است؟ بسیار خوب، همه جا مجلس عید است و همه مساجد و حسینیه ها عید گرفته اند. آیا به خاطر من است؟ هیچ کدام از شما به خاطر من اینجا نیامده اید. من هم یکی مثل شما، تفاوتی نمی کنم. یک روز هستم، یک روز نیستم، یک روز در مجلس شرکت می کنم، یک روز شرکت نمی کنم. در این مدت بسیار اتفاق افتاده است که شرکت نکنم؛ اگر مقتضای حالم باشد می آیم، اگر حالم اقتضا نکند نمی آیم. آیا به خاطر صحبت های من می آید؟ صحبت هایمان هم آن چنان آتش دهن سوزی نیست! بلکه آن چیزی که در ذهن همه ماست این است که یک جا و فضایی برای صحبت کردن درباره آن مسیر و راه بزرگان که خودمان در آن داریم می رویم، لازم است.

وقتی شما نگاه می کنید که یک عالم معروف کتاب می نویسد - کتابش الآن در همه جا هست و می توانید بگیرید - و بزرگان از اهل معرفت، مثل

مرحوم آقا و آقای حداد را جزء عرفای کذابین خطاب می‌کند،^۱ و دیگران هم همین‌طور هستند و در همه جا خبرها و مطالب همه‌اش همین است و در همین فضاها است، دیگر طبیعی است که شما افکارتان و ذهنتان و قلبتان را به جایی ببرید که آنجا خبرهای دیگری باشد.

﴿إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ ۗ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾؛ حالا که ریز و درشت همه اینهایی را که در این فضاها هستند دیدیم، خدا ما را از این فضاها و از این برو و بیاها و پلاکاردها و تبلیغات جدا می‌کند و به جایی می‌آورد که ببینیم در آن طرف چه خبر است و آن بزرگان چه می‌گویند و از آن سمت چه نسیمی می‌آید.

این جلسات به همین خاطر است؛ من هم به همین خاطر اینجا می‌آیم، شما هم به همین خاطر اینجا می‌آید، و برای همه‌مان آن مقصد و آن هدف مورد نظر است؛ و إلاً به بنده ارتباطی ندارد و شخص و فرد مطرح نیست. من یک روز هستم و

^۱. تزکیة النفس، سید کاظم حسینی حائری، ص ۱۴۶ و ۱۴۷، ۴۴۹ - ۵۰۰.

یک روز نیستم؛ باشم یا نباشم، این مجالس باید
در همین جا باشد **حِیًّا و مِیَّتًا**؛ همان وصیتی که
مرحوم آقا در بیمارستان به خود بنده کردند:

فلانی، این مجالس باید **حِیًّا و مِیَّتًا** در همین جا باشد و تو هم باید بر این مسئله نظارت
کنی.

اینجاست که ما متوجه می شویم که قضیه چیست
و چرا مرحوم آقا بعد از اینکه چهارده سال خودشان
در همین بساط بودند - هفت سال در قم شاگردی
علامه طباطبائی را کرده بودند، هم شاگردی ظاهر و
هم شاگردی باطن، و هفت سال هم در نجف باز از
مرحوم علامه طباطبائی دستوراتی داشتند، که البته
چهار سال در نجف شاگردی مرحوم آقا شیخ
محمدجواد انصاری را کرده بودند و از ایشان دستور
می گرفتند - وقتی ایشان با پای پیاده به کربلا می آیند
و به زیارت آقای حداد نائل می شوند
- همان طوری که در روح مجرد هست - می فرمایند:

امام حسین، نصیب زیارت با پای پیاده ما را در نیمه شعبان، ملاقات با آقای حداد
قرار داد! و من با آقای حداد دیگر به همه چیز رسیدم!

یک چنین کسی دارد این حرف را می زند! عالمی
که حتی از لحاظ علوم ظاهری، علمای نجف

۱. روح مجرد، ص ۲۴ - ۲۸.

می گفتند: «اگر آقا سید محمدحسین در نجف بماند
مرجعیت شیعه انحصار در او پیدا می کند!»^۱ پس
اینجا یک خبری هست، و این همان ﴿وَأَعْتَصِمُوا
بِحَبْلِ اللَّهِ﴾ است.

حالا فهمیدید ما چقدر باید قدر خودمان و قدر
این مکتب و این مدرسه را بدانیم! این مطالب را
برای سروران و اعزّه و عده‌ای که امروز ملبّس به
لباس اهل علم می شوند دارم عرض می کنم: باید
بدانیم که چه هدفی را در نظر بگیریم، سایر حبال و
ریسمان‌ها را کنار بگذاریم، اینکه آینده‌مان این طور
بشود یا آن طور بشود، همه را

۱. رجوع شود به افق وحی، ص ۵۳۶؛ مهر فروزان، ص ۵۳.

دور بریزیم، و فقط و فقط باید ببینیم که امام

صادق چه فرموده است و بس، تمام!

بنده در یکی از همین نوشته‌ها و صحبت‌ها

جسارت و جرئت کردم و درباره بعضی از این

بزرگانی که به رحمت خدا رفته‌اند و واقعاً از افراد

بزرگ بودند و الآن یک انگشتشان هم پیدا نمی‌شود،

مطالبی به مقتضای مسائل مطرح کردم.^۱ بعد به ما

گفتند: فلان فرد و فلان دوست و قوم و خویش

اعتراض کرده‌اند. من گفتم: ما در قیامت باید فقط به

یک نفر پاسخ گو باشیم، آن هم امام صادق است،

والسلام! هیچ کس دیگری از ما سؤال نمی‌کند. خود

آن مرحوم هم الآن که در آن دنیا رفته فهمیده است که

قضایا چیست و دارد می‌گوید که دستت درد نکند!

باید هدفمان فقط امام باشد.

البته اگر اشتباه نکنیم حرف دیگری است، چون

ما معصوم نیستیم و اشتباه می‌کنیم؛ اما خیلی تفاوت

می‌کند که انسان در نیتش ائمه متعدده باشد یا فقط

یک امام باشد: فقط امام صادق، فقط امام زمان،

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۴۱ - ۴۷.

والسّلام!

إن شاء الله امیدواریم همان طوری که خداوند
عیدی مرحوم آقا را در این روز ملاقات با اولیا قرار
داد، امروز آن ظهور باطنی را هم عیدی ما نصیب
بفرماید.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ